



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir



# روض الجنان ودرج الجنان فی تفسیر القرآن

شماره ۱

تفسیر شیخ ابوالفتح رازی

تألیف

علی بن ابراهیم بن محمد بن علی بن ابراهیم

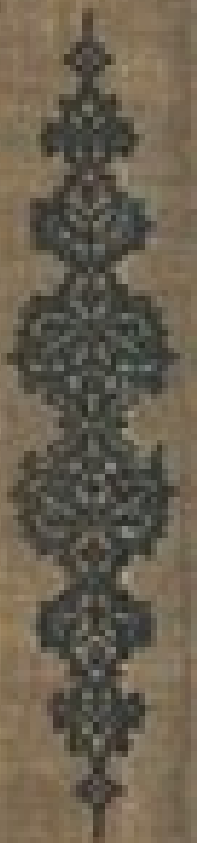
بنیادی در شهر

جلد ۹

مؤسسه انتشارات و کتابخانه آیت الله العظمی بروجردی

پیشگام

دفتر انتشارات و کتابخانه آیت الله العظمی بروجردی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن

نویسنده:

ابوالفتوح رازی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد ۹
۷	مشخصات کتاب
۷	[ادامه سوره اعراف]
۸	[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۷۱ تا ۱۸۸]
۸	[اشاره]
۸	[ترجمه]
۳۶	[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۸۹ تا ۲۰۶]
۳۶	[اشاره]
۳۷	[ترجمه]
۵۰	[سوره الأنفال (۸): آیات ۱ تا ۱۴]
۵۱	[اشاره]
۵۱	[ترجمه]
۶۸	[سوره الأنفال (۸): آیات ۱۵ تا ۳۵]
۶۸	[اشاره]
۶۹	[ترجمه]
۸۸	[سوره الأنفال (۸): آیات ۳۶ تا ۵۱]
۸۸	[اشاره]
۱۰۶	[سوره الأنفال (۸): آیات ۵۲ تا ۶۶]
۱۰۶	[اشاره]
۱۰۷	[ترجمه]
۱۱۸	[سوره الأنفال (۸): آیات ۶۷ تا ۷۵]
۱۱۸	[اشاره]

- ۱۱۸ ..... [ترجمه]
- ۱۲۹ ..... [سورة التوبة]
- ۱۳۰ ..... [سورة التوبة (۹): آیات ۱ تا ۱۶]
- ۱۳۰ ..... [اشاره]
- ۱۳۰ ..... [ترجمه]
- ۱۴۹ ..... [سورة التوبة (۹): آیات ۱۷ تا ۲۷]
- ۱۴۹ ..... [اشاره]
- ۱۴۹ ..... [ترجمه]
- ۱۶۵ ..... [سورة التوبة (۹): آیات ۲۸ تا ۳۷]
- ۱۶۵ ..... [اشاره]
- ۱۶۵ ..... [ترجمه]
- ۱۸۳ ..... [سورة التوبة (۹): آیات ۳۸ تا ۵۷]
- ۱۸۳ ..... [اشاره]
- ۱۸۴ ..... [ترجمه]
- ۱۹۵ ..... [سورة التوبة (۹): آیات ۵۸ تا ۷۰]
- ۱۹۵ ..... [اشاره]
- ۱۹۵ ..... [ترجمه]
- ۲۰۶ ..... [سورة التوبة (۹): آیات ۷۱ تا ۸۹]
- ۲۰۶ ..... [اشاره]
- ۲۰۷ ..... [ترجمه]
- ۲۲۲ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد ۹

## مشخصات کتاب

سرشناسه : ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، قرن ۶ق.

عنوان قراردادی : روض الجنان و روح الجنان

عنوان و نام پدیدآور : روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن/ تالیف حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی النیشابوری مشهور

به ابوالفتوح رازی، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی، محمد مهدی ناصح.

مشخصات نشر : مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳ -.

یادداشت : فهرست نویسی براساس جلد شانزدهم، چاپ ۱۳۶۵.

یادداشت : ج. ۳ (چاپ: ۱۳۷۰).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ: ۱۳۷۲).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ: ۱۳۶۶).

یادداشت : ج. ۱۸ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۱۹ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۲۰ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : عنوان دیگر کتاب " تفسیر ابوالفتوح رازی".

عنوان دیگر : تفسیر ابوالفتوح رازی.

موضوع : تفاسیر شیعه - قرن ۶ق.

موضوع : نثر فارسی - قرن ۶ق.

شناسه افزوده : یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۲۶-، مصحح

شناسه افزوده : ناصح، محمد مهدی، ۱۳۱۸ -، مصحح

شناسه افزوده : آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهش‌های اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۴/۵/الف ۹۲ ۱۳۰۰ ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی : م ۶۵-۲۰۲۲

شماره جلد : ۹ صفحه : ۹

صفحه : ۱ [جلد پنجم]

## [ادامه سوره اعراف]

[بسم الله الرحمن الرحيم]

به نام خدای بخشاینده مهربان «۱» [قوله تعالی:

## [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۷۱ تا ۱۸۸]

## [اشاره]

وَ إِذِ تَتَقَبَّأُ الْجَبَلِ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۷۱) وَ إِذِ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ (۱۷۲) أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ (۱۷۳) وَ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۱۷۴) وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ (۱۷۵) وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكَهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصِصْ الْقِصَّةَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۱۷۶) سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَ أَنفُسِهِمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ (۱۷۷) مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَ مَنْ يَضِلَّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۷۸) وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّةِ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (۱۷۹) وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۸۰) وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعدِلُونَ (۱۸۱) وَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸۲) وَ أَمَلَىٰ لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (۱۸۳) أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۱۸۴) أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجْلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (۱۸۵) مَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَ يَذُرُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۸۶) يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا لَوْفَتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً يَسْتَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸۷) قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْثَرْتَ مِنَ الْخَيْرِ وَ مَا مَسْنَى السُّوءِ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۱۸۸)

## [ترجمه]

و که برکنندیم «۲» کوه «۳» زبر ایشان چنان که سایه بان، و چنان داشتند که آن افتد بر ایشان بگیرد آنچه بدادیم شما را به نیرو «۴» و یاد کنید آنچه اندر آن است تا مگر شما بترسید «۵».

و چون بگرفت «۶» خدای تو از فرزندان آدم از پشتهاشان فرزندانشان و گواه کردشان بر تنهاشان، آیا نیستیم خدای شما «۷»! گفتند: آری، گواهی دهیم تا گوید روز رستاخیز که ما بودیم از غافلان.

یا گوید که شرک آوردند «۸» پدران ما از پیش، و بودیم فرزندان از پس ایشان، همی هلاک کنی ما را بدانچه کردند تباهاکاران!

و همچنین فصل کنیم «۹» آیتها تا مگر

(۱). آو: افتادگی دارد از لب، آورده شد.

(۲). آج، مج، لب، لت: برداشتم.

(۳). آج، لب طور.

(۴). آن: نیرو/ نیرو.



(۵). آج، معج، لب، لت: پرهیزگار شوید.

(۶). معج، لت: ها گرفت. [.....]

(۷). آج، لب: ای نهام من پروردگار شما معج، لت: نه من خدای شما میم.

(۸). آو: کافر بودند به قیاس با نسخه لب، آورده شد.

(۹). آج، لب: تمیز می کنیم.

صفحه : ۲

ایشان برگردند.

و برخوان بر ایشان خبر آن که بداده بودیم او را نام [آیت‌های] «۱» بزرگ ما، بیرون کشید خویشتن از آن متابع او کرد دیو و بود از بی راهان.

و اگر خواهیم برداشتمی «۲» او را بدان و لکن او بست به سوی «۳» زمین و متابع شد هوای خویش را، مانند «۴» او چون مانند سگ است اگر برنهی «۵» چیزی بر وی زبان فرو هلد یا دست بازداری «۶» زبان فرو هلد، اینکه است مثل «۷» اینکه قوم آنان که به دروغ داشتند آیت‌های ما، پس بازگوی خبر تا مگر فکر کنند.

بد «۸» مثل «۹» آن قوم، آن کسانی که به دروغ داشتند حجت‌های [ما را] «۱۰» و بر تنهای خویشان «۱۱» بودند ستمکاران.

هر که راه نماید او را خدای، اوست راه راست یافته، و هر که بی گردد «۱۲» اینانند زیانکاران.

«۱۳»

و بدرستی که بیافریدیم دوزخ را بسیاری از پریان و مردم، ایشان را دل‌هایی کن که اندر نیابند بدان و ایشان را چشمها نبینند بدان، و ایشان را گوشها که نشنوند به آن، ایشان چون چهارپایان‌اند، بل ایشان گمراهتراند، ایشانند که بی خبرانند.

(۱). آو: ندارد، از آج، افزوده شد.

(۲). معج، لت: خواستمانی بلند کردمانی.

(۳). معج، لت: ساکن شد در، آج، لب: میل می کرد سوی. (۹-۷-۴). آج، لب: داستان، معج، لت: مثل.

(۵). آج، لب: حمله آری، معج، لت: حمله کنی.

(۶). معج: رهاس کنی.

(۸). معج، لب: بدا آرزوی.

(۱۰). آو: ندارد، ازلت افزوده شد.

(۱۱). آن: خودشان.

(۱۲). کذا در آو و بم، بی گردد/ بگردد (با یای مجهول)، آن: برگردد، معج، لت: را گمراه کند.

(۱۳). اساس تا اینکه جا افتادگی دارد، از آو، آورده شد. [.....]

صفحه : ۳

و خدای راست نامهای نیکو، پس بخوانی او را به آن و رها کنی «۱» آنان را که میل کنند از راستی در نامهای او، که پاداشت دهند ایشان را به آنچه کرده باشند.

و از آنان که آفریدیم جماعتی هستند که راه نمایند به راستی و به آن داد دهند.  
 آنان که به دروغ داشتند آیت‌های ما را، در نوردیم «۲» ایشان را [از] «۳» آن جا که ندانند.  
 و فرو گذارم «۴» ایشان را که کید من قوی است.

[۱- ر]

[همی نکنند اندیشه] «۵» که نیست به صاحب ایشان از دیوانگی، نیست او مگر ترساننده‌ای بیان کننده.  
 نمی‌نگرند در پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه آفرید خدای از چیزی و آن که که باشد «۶» که نزدیک رسید وقت مرگ ایشان به  
 کدام حدیث پس «۷» او بگروند!

هر که را گمراه کند خدای او را راهنمای نباشد و بگذارده‌اش «۸» در جهالتشان تا متحیر می‌باشند.  
 می‌پرسند تو را از قیامت «۹» کی باشد وقت بودنش «۱۰»! بگو که: علم آن بنزدیک خدای من است، روشن

(۱). آو، بم، آن: دست باز داری.

(۲). آج، لب: فرا گیریم.

(۳). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۴). آو، بم، آن: زمان دهیم.

(۵). اساس: افتادگی دارد، از قم، آورده شد.

(۶). آو، بم، آن: و اگر نباشد که باشد.

(۷). آو، بم، آن: از پس.

(۸). اساس: رها کنیم ایشان، به قیاس نسخه بم، تصحیح شد.

(۹). آو، بم: روستاخیز/ رستاخیز، آن: روستاخیز.

(۱۰). آو، بم: برخاستن آن.

صفحه : ۴

باز نکند آن را [مگر او گران شده] «۱» در آسمانها و زمین نیاید به شما مگر ناگاه.

می‌پرسند از تو پنداری تو پرسیده‌ای «۲» از آن، بگو که: علم آن نزدیک خدای است و لکن بیشتر مردمان ندانند.

بگو که: قادر نباشم «۳» برای خود سودی و نه زبانی مگر آنچه خواهد خدای و اگر دانستمی غیب، بسیار کردمی از نیکی و نرسیدی  
 مرا بدی، نیستم من مگر ترساننده و بشارت دهنده گروهی مؤمنان را.

قوله تعالی: وَ إِذِ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ - الایه، بیان کردیم که هر کجا «إذ» باشد و در کلام عاملی ظاهر نباشد لا بد عاملی مضموم باید، و  
 تقدیر آن است که: اذکر، یاد کن ای محمد چون ما برداشتیم کوه را از بالای سر ایشان، کَأَنَّهُ ظِلَّةٌ، پنداشتی سایه بانی است. ابن  
 الاعرابی گفت: التَّق، الفتق و الرفع و البسط جمیعا، نتق، برداشتن باشد و شکافتن و گستردن و هر سه معنی محتمل است اینکه جا،  
 قال العجاج:

نتق انتقا «۴» السلیل نتقا،

[یروی: اقتاد السلیل] «۵». یعنی، بر فعه علی ظهره و قال آخر:

نتقوا احلامنا الا ثاقلا

و امرأة منتقا و ناتق، كثيرة الولد، قال النابغة:

لم يحرموا حسن الغذاء و امهم دحقت عليك بناتق مذكار

و التتق «التحريك بقوة، يقال: نتقني الكثير» (۶) إذا حرّكه.

ابان بن تغلب گفت: از عربی فصیح شنیدم که غلامش را می گفت:

خذ الجوالق فانتقه [۲-ر]، ای نکسه، و قولهم: انتق برجلک، مثل: ارکض برجلک (۷)، یعنی پای به چهارپای فروزن (۸) تا برود و

اصل کلمه جنبانیدن باشد به قوت، کانه

(۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۲). آو، بم، آن: آگاهی آج: دانایی.

(۳). آو، بم، آن: نه پادشاهی.

(۴). آو، آج، بم: ائتاق. [.....]

(۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۶). آو، بم، مل: المسیر آج، مج: السیر.

(۷). سوره ص (۳۸) آیه ۴۲.

(۸). آج: فرازن.

صفحه : ۵

ظُلَّةٌ، پنداشتی سایه بانی است. عطا گفت: سقیفه باشد. مفسران گفتند: چون بنی اسرائیل احکام تورات قبول نمی کردند و کار نمی بستند، خدای تعالی کوهی از جای بر کند و بر بالای سر ایشان بداشت به مقدار لشکرگاه ایشان یک فرسنگ در یک فرسنگ به مقدار قامت مردی، گفت: اگر قبول نکنی، اینکه کوه بر شما فگنم (۱). حسن بصری گفت: چون بدیدند که کوه بر بالای سر ایشان آمد، به سجده در افتادند بر یک روی، ابروی چپ بر زمین نهادند و به نیمه روی سجده کردند و به نیمه روی در کوه می نگریدند ترس آن را که بر ایشان افتد، و ذلک قوله: وَظَنُوا أَنَّهُ وَقِعَ بِهِمْ وَگمان بردند که بر ایشان خواهد افتاد، ازین کار را جهودان همه سجده بر ابروی چپ کنند، و گویند: اینکه سجده‌ای است مبارک آن «۲» سجده است که به آن سجده عذاب از ما برداشتند و آن سجده‌ای بود از صدق دل که خدای تعالی پسندید از ایشان و آن عذاب از ایشان برداشت. خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ، یعنی و قلنا لهم و گفتیم ایشان را، و عرب قول بسیار بیفکنند از کلام چون در کلام دلیل باشد بر او. و گفتیم: ایشان را بگیری آنچه ما دادیم شما را به قوت، یعنی تورت بجد و اجتهاد و عزم عمل بستانی، و گفته‌اند: به نشاط و گشادگی.

مفسران گفتند: چون موسی - علیه السلام - آن الواح که تورت بر او نوشته بود اظهار کرد، هیچ سنگی و درختی و کوهی نماند الا اهتزاز کرد لا جرم هیچ جهود نباشد که تورت بر او خوانند الا اهتزاز کند و به نشاط شود و سر بجنباند. وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ وَ آنچه در تورت است یاد داری تا همانا متقی و پرهیزگار باشی و از معاصی مجتنب شوی، عین لطف باشد شما را در ادای واجبات و اجتناب مقبحات.

قوله: وَإِذِ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ، جماعتی مفسران سلف و اصحاب حدیث گفتند که: معنی آیت آن است که، خدای تعالی پشت آدم بمالید و جمله فرزندان او را بیرون آورد بر صورت ذرّ (۳)، اعنی مورچه خرد، و خلاف کردند که اینکه کجا بود، بعضی گفتند: به بطن نعمان وادی است در پهلوی عرفات (۴)، و گفته‌اند: به دهن بود از زمین هند. و آن، آن جا بود که آدم آن جا فرود آمد از آسمان. کلبی گفت: از میان مکه و طایف بود، و سدّی گفت: در آسمان بود که

(۱). آو، بم، آج، لب، آن: افگنم.

(۲). آو، بم، آج، آن، لت: از آن.

(۳). آج: ذرّه.

(۴). آو، بم، آج، لب، آن: عرفات.

صفحه : ۶

خدای تعالی پشت آدم بمالید جانب راست و فرزندان او را از آن جا (۱) بیرون آورد چون مروارید سپید و ایشان را گفت: به رحمت من به بهشت شوی، و از جانب چپ، پشتش بمالید و فرزندان او را بیرون آورد سیاه، و گفت: به دوزخ شوی، و لا- ابالی باک ندارم. و با ایشان خطاب کرد و گفت: بدانی که جز من خدای نیست و من خدای شمایم، به من شرک میاری و من پیغامبرانی خواهم فرستادن به شما تا عهد من با یاد دهند و با شما بیان کنند و بر شما کتابها خواهم فرستادن، بگوی (۲) تا چه می گوی (۳)! ایشان گفتند: گوای (۴) می دهیم که تو خدای مایی (۵) و آفریدگار مایی (۶)، و ما را خدای نیست جز تو. گروهی آن روز اینکه اقرار دادند بطوع و گروهی بر وجه تقیّه.

خدای تعالی از ایشان بر اینکه عهد بستند (۷). آنکه آجال و ارزاق و مصایب ایشان بنوشت. آدم در ایشان نگرید (۸)، ایشان را دید مختلف اشکال و الوان و متفاوت الصور، بعضی نکو و بعضی زشت و بعضی کوتاه و بعضی دراز و بعضی توانگر و بعضی درویش، گفت: بار خدایا؟ چرا اینان را متساوی نیافریدی! گفت: خواستم تا ایشان شکر من زیادت کنند. سدّی گفت: و در میان ایشان پیغامبران بودند به مانند چراغ رخشان. آدم از آن میانه نوری دید بلند، گفت: بار خدایا، اینکه کیست! گفت:

اینکه پیغامبری است از فرزندان تو نام او داود، گفت: بار خدایا؟ عمر او چند است!

گفت: شست (۹) سال، گفت [۲- پ]: بار خدایا؟ بیفزای. گفت: قلم برفت به آجال (۱۰) بندگان. گفت: بار خدایا؟ از عمر من چهل سال در عمر او فزای (۱۱)، و عمر آدم هزار سال بود، چون چهل سال بدو داد (۱۲) هزار سال (۱۳) کم چهل سال باشد، چون عمر او به نهصد و شست (۱۴) رسید ملک الموت به او آمد. آدم گفت: چه کار را آمده‌ای! گفت: تا جانت بردارم. گفت: مرا چهل سال عمر مانده است. گفت: نه به داود دادی!

(۱). آج، لب: جانب.

(۲). مل، معج: بگویند.

(۳). مل، معج: گویند.

(۴). همه نسخه بدلها: گواهی.

(۵-۶). اساس، لت: ما ای / مایی.

(۷). آو، آج، بم، آن: بست. [...]

(۸). آج، مج، لب: نگریست.

(۹). همه نسخه بدلها: شصت.

(۱۰). آو، بم: با حال.

(۱۱). همه نسخه بدلها، بجز مج: افزای.

(۱۲). همه نسخه بدلها، بجز مل: به داود، مل: بداد.

(۱۳). آن شد.

(۱۴). همه نسخه بدلها: شصت.

صفحه : ۷

انکار کرد و جحود پیش آورد و گفت: ندادم، لا جرم فرزندانم جاحد شدند و نسیان افتاد و فراموش کرد عهد خدای تا فرزندانم فراموشکار شدند، و خطا کرد تا فرزندانم مخطی شدند، نعوذ بالله من مثل هذه المقالات المحالات و الترهات الشنیعات؟ ملک الموت با پیش خدای آمد و گفت: بار خدایا؟ آدم چهل سال دعوی می کند. گفت: برو بگو او را، نه به داود دادی! گفت: بگفتم. جحود می کند.

گفت: برو و جانم بردار و بگو که: آنکه که قلم تر «۱» بود بدادی و ما در عمر او نوشتیم، با ما جحود از پیش بنشود «۲». حوشی - علیه السلام - من ذلک، او برفت و آدم را جان برداشت آنکه چون عهد فرزندان آدم بسته بود، ایشان را گفت: با پشت آدم شوی که من قیامت بر نه انگیزم تا از شما یکی مانده باشد تا در وجود نیاید و عمر و روزی خود مستوفی بنستند. اینکه خبر «ذر» است که مخالفان ما و بعضی موافقان از اهل اخبار گفتند و اینکه درست نیست برای مخالفت او دلیل عقل و ظاهر قرآن را. اما مخالفت او دلیل عقل را از آن جاست که حال اینکه فرزندان که دعوی می کنند که خدای تعالی ایشان را بیرون آورد بر صورت ذر «۳» و با ایشان خطاب کرد و تقریر کرد ایشان را بقوله: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ از دو بیرون نبود: یا کامل عقل بودند یا نبودند، اگر کامل عقل نبودند، از حکیم نیکو نیاید خطاب با ایشان و تقریر با ایشان، و اگر کامل عقل بودند، لا محال «۴» باید تا آن حال یاد دارند و فراموش نکنند که عاقل مثل اینکه حال و کمتر آن در شهرت و نادرگی با کمال عقل فراموش نکنند. چون هر دو قسمت باطل است، دلیل کند بر بطلان اینکه قول. اگر گویند طول مدت و تخلل مرگ در اینکه میانه از یاد ایشان ببرد، گوئیم: طول مدت اگر نسیان آرد از تفصیل آن باشد، آن «۵» جمله به یک بار ناسی نشوند، آنکه همه خلایق به یک بار حالی چنان غریب و نادر «۶» رفته و ایشان کامل عقل با کمال عقل چگونه فراموش کنند آن را و اما تخلل مرگ را اگر در اینکه تأثیر بودی، بایستی که تخلل نوم و سکر و جنون و اغماء و زوال عقل را در اینکه اثر بودی، که اینکه جمله مزیل عقل است، و ما دانیم که خفته چون بیدار شود و مغمی علیه چون با هوش آید و مست چون هشیار شود آنچه دانسته باشد

(۱). آج: تو.

(۲). اساس: بنه شود/ بنشود.

(۳). آج، آن: ذره.

(۴). آو، آج، بم، آن، لت: لا محاله.

(۵). همه نسخه بدلها: از.

(۶). همه نسخه بدلها: نادره.

صفحه : ۸

یادش آید و علمش «۱» به آن حاصل شود، نبینی که اصحاب الکهف با آن که سیصد و نه سال خفته بودند، چون برخاستند «۲»، هر چه دانستند همه را یاد آمد و هیچ خلل نبود و اینکه حال به اوقات و اشخاص مختلف نشود. [دیگر آن که خدای تعالی بیان کرد که: غرض من از اینکه آن است تا فردای قیامت نگویند: اِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ، و اگر اینکه جا ندانند یا فراموش کرده باشند اولیتر که در قیامت ندانند] «۳». اگر گویند نه کودک آنچه کرده باشد در حال طفولیت یاد ندارد! گوییم: ما از اینکه احتراز کردیم به آنکه گفتیم: عاقل با کمال عقل، و طفل عاقل نباشد. اما خلاف از ظاهر قرآن را آن است که خدای تعالی گفت: وَ اِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ، وَ نَكَّتْ: مِنْ اَدَمَ، وَ كَفَّتْ: مِنْ ظُهُورِهِمْ، وَ نَكَّتْ: مِنْ ظَهْرِهِ، وَ كَفَّتْ: ذُرِّيَّتَهُمْ، وَ نَكَّتْ: ذُرِّيَّتَهُ. دگر آن که گفت: اَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ، وَ الْمَعْنَى لِنَلَا تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، تا روز قیامت نگویند که ما از اینکه غافل بودیم، باز نمود که اینکه برای آن کردم تا روز قیامت دعوی غفلت نکنند تا حجت بر ایشان قایم شود. اگر فراموش کنند و غافل شوند، حجت ساقط شود از ایشان و اینکه غرض حاصل نباشد.

دیگر آن که گفت: اَوْ تَقُولُوا اِنَّمَا اَشْرَكْنَا [۳-پ]

آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ تا نگویند که پدران ما مشرک بودند، به شرک پدران عذر نیارند و اینکه در حق کسانی صورت بندد که ایشان را پدران مشرک بوده باشند. اما آنان را که از پشت آدم بیرون آرند «۴» ایشان را چگونه گویند: اَشْرَكْنَا آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ، اگر گویند چون تأویل مخالفان و اخباریان باطل بکردی تأویل صحیح چیست آیت را بنزدیک شما!

گوییم: ما را در تأویل آیت دو وجه است یکی آن که: مراد به اینکه جماعتی اند از فرزندان آدم که خدای تعالی ایشان را بیافرید و کمال عقل داد و آلات و تمکین و تکلیف کرد ایشان را و بر زبان پیغامبران با ایشان تقریر کرد که: اَلَسْتُمْ بِرَبُّكُمْ، ایشان از پس نظر در ادله و تحصیل علم و معرفت به خدای تعالی گفتند: بلی، و ایشان را بر یکدیگر گواه کرد «۵» تا فردای قیامت نگویند که، ما از اینکه غافل بودیم یا تعلیل «۶» کنند به شرک پدران، و گویند: ما را پدران مشرک بودند، ما نیز به آن شرک

(۱). لب، لت: عملش. [.....]

(۲). آج، لب، لت: برخواستند.

(۳). اساس: ندارد، از آج، افزوده شد.

(۴). آج، لب: آمده باشند، او، بم: آمدند.

(۵). همه نسخه بدلهای، بجز مل و لت: گرفت.

(۶). اساس: لعل، به قیاس با نسخه او، تصحیح شد.

صفحه : ۹

آوردیم که ما اطفال بودیم و به ایشان اقتدا کردیم و ایشان را شبهت از آن افتاد که گمان بردند که لفظ «ذریه» متناول نباشد الا اطفال صغار را و پنداشتند که اشتقاق آن از «ذر» است، و اینکه اندیشه‌ای خطاست برای آن که جمله بشر را ذریت آدم خوانند از کوچک و بزرگ و بالغ و نابالغ، قال الله تعالی: رَبَّنَا وَ اَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ صِلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ اَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ «۱» ثُمَّ اسْتَوَى اِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْاَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً اَوْ كَرْهاً قَالَتَا اَتَيْنَا طَائِعِينَ «۵»، و بر حقیقت نه از خدای تعالی قولی بود و نه از آسمان و زمین، و مثله قوله: شَاهِدِينَ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ... «۶»، و ما دانیم که هیچ کس به کفر بر خود

گوی ندهد، و مراد آن است که فعلی کند که دلیل کفر کند و مانند اینکه قول قایل است: جوارحی تشهد بنعمتک و حالی معترفه باحسانک، و مثله فی التوسع قول الشاعر:

فلئن نطقت بشکر بربک جاهدا فلسان حالی بالشکایه انطق

و آنچه روایت کرده‌اند از بعضی خطبا مانند اینکه است: سل الارض من شق انهارک و غرس اشجارک و جنى ثمارک فان لم تجبک حوارا اجابتک اعتبارا، و اینکه بابی واسع است و اینکه را استشهاد بسیار باشد از نظم و نثر. مردی نظام را پرسید «۷»:

ما الامور الصامته الناطقة! قال: الدلائل المخبره و العبر الواعظة، قوله: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ

(۱). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۸.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل: دلیل اند.

(۳). آو، بم، مل، لت: کرد.

(۴). اساس: متعرفی، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۵). سوره فصلت (۴۱) آیه ۱۱.

(۶). سوره توبه (۹) آیه ۱۷.

(۷). اساس: پرسیدند، با توجه به اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

صفحه : ۱۰

من بینی آدم من ظهورهم، [گفت: یاد کن چون فرا گرفت خدای تو از بنی آدم] «۱» از پشتهای ایشان فرزندان ایشان را، و اینکه کنایت باشد از خلق ایشان و ایجاد ایشان و اخراج و نقل ایشان از اصلا بآبا و ارحام امهات. و أشهدهم علی أنفسهم، و گواه کرد ایشان را بر خود بر آن تفسیر که دادیم تا «۲» بعضی را بر بعضی که، هم کَنَفَسٍ وَاحِدَةً «۳» أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ، تقریری است با عقلا و کاملان، نه من خدای شما! قالوا بلی جواب ایشان است که دادند، و بلی، جواب استفهامی باشد متضمن نفی و نعم جواب کلامی مثبت باشد، شهدنا، گواه «۴» شدیم و گوی دادیم، أن تقولوا تقدیر آن است که، لئنما تقولوا او حذرا من ان تقولوا، و اینکه جا مقدری محذوف «۵» باشد، و المعنی: انما فعلنا ذلك لئنا تقولوا، و کلام بر نظایر اینکه برفته است، من قوله: يَبِينُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا... «۶»، و المعنی لئنما تضلوا، و قوله: وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِي أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ... «۷»، و المعنی [۴-ر]

لئنما تميد بكم، او حذرا من أن تميد بكم، أو تقولوا، عطف است علی قوله: أن تقولوا، که گویی «۸»: ما برای آن شرک آوردیم که پدران ما مشرک بودند، وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ، و ما فرزندان بودیم از پس ایشان. و اشتقاق «ذَرِيَّةً»، من ذرأ الله «۹» الخلق، ای خلقهم باشد، و وزن او فعلیه باشد، [و قول آن کس که گفت: اصل او «ذرووه» است من الذرو، درست نیست، و ایشان گفتند: فرزند طفل را ذریه خوانند تشبیها بالذّر، و اینکه قول درست نیست، لقوله تعالى: وَ مَنْ صَلَّحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَرْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَاتِهِمْ «۱۰»...، و اطفال را به صلاح وصف نکنند.] «۱۱» أفتهلکنا بما فعل المبطون، اینکه نیز دلیل است بر آن که قول به ذرّ باطل است برای آن که بیان کرد که: اینکه آنان گفتند که ایشان را پدرانی مبطل بودند و گویندگان به ذرّ، نخواهند گفتن که ایشان را جز آدم پدری بود یا آدم مبطل بود. أبو الهذیل در بعضی کتب خود گفت: حسن بصری به ذرّ گفتی، و گفتی:

(۱). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

- (۲). آو، آج، بم: یا. [.....]
- (۳). سوره لقمان (۳۱) آیه ۲۸.
- (۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: ما گواه.
- (۵). آو، آج، لب، آن: محذوفی مقدر.
- (۶). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۶.
- (۷). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۵.
- (۸). اساس: گویند، با توجه به اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد.
- (۹). آو، آج، بم، مل، آن: ذرّ الله.
- (۱۰). سوره رعد (۱۳) آیه ۲۳.
- (۱۱). اساس: ندارد، از نسخه مج، آورده شد.

صفحه : ۱۱

خدای تعالی اطفال را که به بهشت برد به ثواب ایمان ایشان برد در ذرّ، و رمّانی حکایت کرد از ابن الاخشاد<sup>(۱)</sup>، که او به خیر ذرّ گفتی، و لکن نه از آیت از خیر. و از جمله ادله بر فساد اینکه قول، قوله تعالی: وَ اللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ اُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا<sup>(۲)</sup> گفت: شما را از شکم مادر بیرون آوردم، چیزی ندانستی، اگر آن که از شکم مادر به در<sup>(۳)</sup> آید چیزی نداند آن که از صلب پدر بیرون آید اولی و احری که چیزی نداند.

ابن کثیر و اهل کوفه خواندند: ذرّیتهم علی التّوْحید و باقی قراء بر جمع، ذرّیاتهم. و ذرّیت لفظی است صالح واحد را و جمع را، و چون واحد باشد او را دو جمع بود، یکی: سلامت و هو ذرّیات، و یکی: تکسیر و آن ذراری است. و ابو عمرو<sup>(۴)</sup> خواند: یقولوا، بالیا فیهما جمیعا خبرا عن الغائب، و باقی قراء، به «تا» ی خطاب خواندند.

وَ کَذٰلِکَ نَفِّصِلُ الْاٰیٰتِ، حق تعالی: گفت: ما تفصیل آیات و بینات و ادله چنین کنیم. و تفصیل آیات، تمیز و جدا باز کردن آن باشد تا ممکن بود که مستدل به آن استدلال کند. آنگه بیان کرد که: غرض من از اینکه آن است تا اینکه گمراهان با راه راست آیند. [وَ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ، قیل المعنی لکی یرجعوا، «لعل» به معنی «لام» غرض است، و محققان گفتند: بر اصل خود است و معنی ترجی، جز که بر سبیل توسع. و برای آن به لفظ «لعل» گفت تا مبنی باشد از آن که اینکه ادله موجب رجوع نیست، بل مقرب و مسهل<sup>(۵)</sup> است<sup>(۶)</sup>].

قوله: وَ اَتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ الَّذِیْ اَتٰنَا فَانْسَلَخْ مِنْهَا- الایة، حق تعالی در اینکه آیت گفت رسول را- صلی الله علیه و آله: بر خوان بر ایشان یعنی بر امت<sup>(۷)</sup> خبر آن کس که ما آیات خود به او دادیم، او از آن بیرون آمد چون مار که از پوست بیرون آید. خلاف کردند در آن که که بود، عبد الله مسعود گفت: بلعم بن ابر<sup>(۸)</sup> بود. عبد الله عتّیاس گفت از بنی اسرائیل بود. علی بن ابی طلحه گفت: از کنعانیان بود از مدینه

- (۱). آج، لب: ابن الرّشاد.
- (۲). سوره نحل (۱۶) آیه ۷۸.
- (۳). همه نسخه بدلها: برون/ بیرون.
- (۴). آج، بم، مل، لب: ابو عمر.



(۵). اساس: مستهل، به قیاس نسخه لب، تصحیح شد. [.....]

(۶). اساس: ندارد، از مج آورده شد.

(۷). مج، لب خود.

(۸). کذا در اکثر نسخه‌ها، آج، امر، مج: افتر.

صفحه: ۱۲

جباران، مقاتل گفت: بلعام بن باعور بن مار بن «۱» لوط. مقاتل گفت: از مدینه بلقا بود، و آن شهر را برای آن بلقا خواندند که او را پادشاهی بود نام او بالق و قصه او به روایت عبد الله عباس و محمد بن اسحاق و سدی آن بود که: چون موسی - علیه السلام - قصد کارزار جباران کرد و به زمین کنعان فرود آمد از زمین شام، قوم بلعم به بلعم آمدند و او مردی مجاب «۲» الدعوه بود و او را گفتند: تو دانی که موسی مردی تیز است و لشکر بسیار دارد و به کارزار ما می‌آید تا مردمان «۳» ما را بکشد و زنان ما را به بردگی برد و شهر ما به دست فروگیرد و ما را قوت او نباشد، و تو مردی مجاب «۴» الدعوه‌ای و نام اعظم بنزدیک تو است و پسر عم مایی، بیرون آی و دعای کن برای ما تا خدای تعالی او را دفع کند از ما، او گفت: وایلم، او پیغامبر خدای است و به فرمان خدای می‌آید و مدد او فرشتگان‌اند، من بر او چگونه دعا کنم، و اگر من اینکه کنم دین و دنیا بشود مرا، و من از خدای آن دانم که ندانی شما. الحاح کردند و مراجعت کردند. او گفت: تا من دستوری با خدای برم و به طریقی که او را بود مؤامرت کرد با خدای تعالی، هیچ جواب نیامد. ایشان گفتند: دیدی اگر خدای کاره بودی دعای تو را، تو را نهی کردی، و اینکه که نهی نکرد تو را دلیل آن است که خدای کاره نیست دعای تو را، و چندان «۵» تملق و چاپلوسی کردند تا او را بفریفتند و مفتون کردند. برخاست و بر خری نشست و بر کوهی آمد که از آن جا بر لشکر موسی مطلع توانستی بود. آن کوه را حسابان «۶» گفتند. چون پاره‌ای برفت، خر فرو خفت، فرو آمد و بزد آن چهار پای را بسیار «۷»، [برخاست، او بر] «۸» نشست [۴-ر]

و پاره‌ای دگر برفت، دگر باره فرو خفت.

دگر باره بزد او را، برخاست و پاره‌ای برفت و فرو خفت. به بار سهام «۹» خدای تعالی او را به آواز «۱۰» آورد تا با او سخن گفت. گفت: ویحک یا بلعم؟ کجا می‌روی و مرا چه «۱۱» می‌زنی! نمی‌بینی که فریشتگان پر بر روی من می‌زنند! تو خرد رها کرده‌ای می‌روی تا بر پیغامبر خدای دعا کنی. او اینکه بشنید هم متعظ نشد و خدای تعالی

(۱). آب، آج، بم، آن: داب بن.

(۲-۴). اج، لب: مستجاب.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مج: مردان که به نظر مرجح می‌رسد.

(۵). همه نسخه بدلها: چندان.

(۶). مل: حسان.

(۷). مل، لت تا.

(۸). اساس: افتادگی دارد، از آو، افزوده شد.

(۹). آج، مج، لب: سیوم.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مل و لت: سخن.

(۱۱). همه نسخه بدلها: چرا.

صفحه: ۱۳

چون به اینکه معنی بر او حجت انگیزه بود او را تخلیت کرد تا برفت و بر آن کوه شد و قوم او با او، چون لشکر موسی را دید دست برداشت و دعا کردن گرفت، خواست تا قوم خود را دعا کند و بر موسی و قومش نفرین کند، خدای تعالی زبان او بر گردانید تا موسی را دعا کرد و قوم خود را نفرین کرد. قوم او، او را گفتند: یا بلعم؟ اینکه چیست که می‌گویی! ما تو را به اینکه آوردیم تا ما را لعنت کنی و موسی را دعا کنی! گفت:

من نخواستم تا چنین گویم، قصد من خلاف اینکه بود و لکن «۱» زبانم چنین رفت که شنیدی، اینکه کاری است خدایی و خدای را غلبه نتوان کردن بر کارش. حق تعالی فرمان داد تا زبانش از دهن بیرون افتاد و بر سینه افتاد، گفت: نه من گفتم که دین و دنیا از من بشود؟ اکنون رفت و هیچ چاره نماند مگر مکر و حیل. گفتند: چه حیلت سازیم! گفت زنان را بیارایی «۲» و متاعها و چیزها به ایشان دهی تا به لشکرگاه موسی برند و خویشان بر ایشان عرض کنند و اگر کسی مراودت کند ایشان را منع نکنند که «۳» اگر یک تن از ایشان زنا کند ایشان را نصرت و ظفر نباشد. ایشان همچنین کردند، زنان را بیاراستند و متاعها «۴» در دست ایشان دادند و اینکه وصایت کردند و آن جا فرستادند. چون زنان آن جا رفتند، زنی بجمال نام او گتی «۵» بنت صور، به مردی بگذشت از بزرگان بنی اسرائیل نام او زمیری بن سلوم و او پسر «۶» سبط شمعون بن یعقوب بود، او را بدید از جمال او متعجب بماند او را استدعا کرد، او اجابت کرد و او دست آن زن گرفت و آورد تا پیش موسی، و گفت: یا موسی؟ دانم تا خواهی گفتن که اینکه زن با اینکه جمال بر ما حرام است. گفت: ای و الله؟ حرام است، دست بردار از او. گفت:

لا- و الله، که هرگز فرمان تو نبرم در اینکه باب و دست او گرفت و او را به خیمه خود برد و با او خلوت کرد و همچنین دیگر مردان با دیگر زنان کنعانیان خلوت کردند و زنا کردند. خدای تعالی طاعونی را فرستاد بر ایشان و مردی بود در لشکر موسی نام او فنحاص بن العیزار «۷» بن هارون، او مردی بود قوی و با شوکت و قوت و اسفهلار «۸»

(۱). آو، بم، لت بر. [.....]

(۲). اساس: بیارای / بیارایی / بیاراید.

(۳). همه نسخه بدلها: چه.

(۴). آو، آج، بم، لب، آن و چیزها.

(۵). آو، آج، بم، آن: کستی، مل: ستی، معج: کستی، لب: کسی.

(۶). آو، آج، بم، لب، آن: پسر پسر.

(۷). آج: فیحاص بن العزار.

(۸). آن: اسپهلار، معج: اسفهلار.

صفحه: ۱۴

لشکر موسی بود و در اینکه وقت که زمیری اینکه سخن گفت موسی را «۱»، او غایب بود، چون باز آمد آن طاعون دید در بنی اسرائیل افتاده، گفت: چه رسید اینان را و چه کردند اینان! قصه با او بگفتند. او پیامد و حربه‌ای برداشت و آمد و حربه او جمله از آهن بود و به خیمه زمیری آمد و ایشان را- آن زن را و مرد را- به یک جای خفته دید.

حربه‌ای فرو کرد و هر دو را در هم دوخت و هر دو را برگرفت و بر هوا داشت و در لشکرگاه می‌گردانید و می‌گفت: «۲» هذا جزاء

من یعیصیک، خدای تعالی طاعون از ایشان برداشت.

اصحاب اخبار گفتند از آنکه که طاعون در ایشان افتاد، تا آن گه که فخاص «۳» اینکه عمل کرد با آن فاسق شمرند هفتاد هزار مرد به طاعون هلاک شده بودند و اینکه در یک ساعت از روز بود. از اینکه جاست که بنی اسرائیل هنوز عادت دارند و رسم نهاده‌اند که از هر ذبیحه‌ای که بکشند فرزندان فخاص را نصیبی کنند. خدای تعالی اینکه آیت در بلعم بن باعور انزل کرد و طرفی از حدیث او با رسول بگفت. مقاتل گفت: قصه او چنان بود که پادشاه جباران او را بخواند و گفت: بر موسی دعا کن.

گفت: او پیغامبر خدای است. او گفت: اگر نکنی تو را بردار کنم. او را تهدید کرد، او [بیامد و] «۴» دعا کرد، گفت: بار خدایا؟ تمکین مکن موسی را از آن که در شهر ما آید. موسی به دعای او در تیه افتاد چهل سال، گفت: [۴-پ]

بار خدایا؟ اینکه چه حال است! گفت: تو به دعای بلعم در اینکه جا افتادی. گفت: بار خدایا؟ چنان که دعای او بر من شنیدی، دعای من بر او بشنو. گفت: بگو. گفت: بار خدایا؟ اسم اعظم و ایمان از او بستان. ایمان از سینه او پیرید چنان به مانند کبوتری سپید «۵»، فذلک قوله: فأنسِلخ منها، و اینکه از جمله آن خرافات است که اصحاب حدیث گویند و روا دارند، و اینکه محال است و مخالف عقل و شرع است، و لکن من برای آن آوردم تا مردم مقالات مخالفان و محالات ایشان نیز بشنوند و بدانند. عبد الله بن عمرو «۶» و سعید بن المسيّب و زید بن اسلم و ابو روق گفتند: آیت در امیّه بن «۷» الصّلت

(۱). آو، بم از.

(۲). همه نسخه بدلها اللهم.

(۳). آو، بم، آج: فیخاص.

(۴). اساس: افتادگی دارد، از آو، افزوده شد.

(۵). مج، لب: سفید.

(۶). آو، آج، بم، لب، آن: عبد الله بن عمر.

(۷). مج، لب ابی. [.....]

صفحه : ۱۵

الثقفی آمد، و او مردی بود که کتب اوایل بر خوانند «۱» و علم حکمت شناخت «۲» و در کتب خواننده بود که: خدای تعالی در آن عهد پیغامبری خواهد فرستادن و طمع او داشت که او باشد. او در آن وقت که خدای تعالی پیغامبر را فرستاد بنزدیک بعضی ملوک بود، چون باز آمد به بدر بگذشت و آن کشتگان را دید، گفت: اینان را که کشت! گفتند: محمّد که به پیغامبری آمده است. گفت: اگر او پیغامبر بودی خویشان خود را نکشتی. چون بمرد، خواهرش فارعه بنزدیک رسول آمد، رسول - علیه السلام - گفت:

اخبرینی عن وفات اخیک،

مرا خبر ده از وفات برادرت. گفت: او شبی از شبها خفته بود و من بر بالین او بودم سقف خانه شکافته شد و دو شخص فرود آمدند و یکی بر بالین او بنشست و یکی بر پایین او. آن که بنزدیک پایین بود، آن را گفت که بر بالین بود: اوعی! قال: وعی، قال: از کی! قال: ابی، گفت: بدانست! گفت:

بلی بدانست گفت: زکی شد! گفت: نه ابا کرد و سر باز زد. از خواب در آمد من او را خبر دادم «۳» از آن حال، گفت: خیری بود که از من بگردانیدند «۴»، آنکه از هوش بشد، چون با هوش آمد اینکه بیتها بگفت:

کل عیش و ان تطاول دهر صائر امره «۵» الی ان یزولا

لیتینی كنت قبل ما قد بدا لی فی قلال الجبال ارعی الوعولا

إن [یوم] «۶» الحساب یوم شدید شاب فیہ الصغیر یوما ثقیلا

نصب علی تقدیر فعل، کانه قال: اعنی یوما. رسول- علیه السلام- او را گفت:  
چیزی بخوان از شعر او، گفت:

لک الحمد و التعماء و الفضل ربنا و لا شیء اعلی منك جدا و امجد

ملیک علی عرش السماء مهیمن لعزته تعنو الوجوه و تسجد

اینکه قصیده‌ای دراز است تا به آخر بخواند، آنکه قصیده‌ای دیگر بخواند که در او می گوید:

یوقف «۷» الناس للحساب جمیعا فشقی معدب و سعید

(۱). آو، آج، بم، لب، آن: خوانده، مج: خوانده بود.

(۲). آو، آج، بم، مج، لب، آن: شناخته.

(۳). آو، آج، بم، لب، آن، لت: خبر کردم.

(۴). آو، آج، بم، مل، لب، آن: بگردانیدن/ بگردانیدند.

(۵). اساس: مژه، به قیاس با نسخه آج تصحیح شد.

(۶). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۷). آو، آج، مل، آن: توقف.

صفحه : ۱۶

آنکه قصیده‌ای دیگر بخواند که در او می گوید:

عند ذی العرش یرضون علیه یعلم الجهر و السرار الخفینا

یوم نأتی الرحمن و هو رحیم أنه کان وعده مأتیا

یوم نأتیه مثل ما قال فردا ثم لا بدّ راشدا او غویا

اسعیدا سعاده انا ارجوا ام مهانا بما اکتسبت شقینا

او اؤاخذ بما اجترمت فأنی سوف القی من العذاب فریاً

ربّ إن تعف فالمعافاة ظنّی او تعاقب فلم تعاقب بریاً

رسول گفت- صلّی الله علیه و آله:

امن شعره و کفر قلبه،

گفت: شعرش مؤمن بود و دلش کافر. حق تعالی در او اینکه آیت بفرستاد.

بعضی دگر از مفسّیران گفتند: آیت در مردی آمد نام او بسوس «۱»، و او مردی بود که او را سه دعای مستجاب دادند و او زنی داشت و از آن زن فرزندان داشت، او را گفت: از اینکه دعاها تو یکی در کار من کن. گفت: روا باشد، یکی در کار تو کردم «۲»، چه خواهی! گفت: دعا کن تا خدای تعالی مرا نکوتر زنی کند در بنی اسرائیل. دعا کرد، خدای تعالی او را جمالی داد که نکوتر اهل زمانه شد و مردم به او فتنه [۵-ر]

شدند، و او چون جمال خود بدید، گفت: تو را نخواهم و از او رغبت نمود، مرد را خشم آمد. خدای را دعا کرد تا او را باز سگی «۳» کرد گزرنده، بانگ دارنده. دو دعا در کار او شد. فرزندان بیامدند و پدر را ملامت کردند و گفتند: ما را بر اینکه صبر نیست که مادر ما سگی نباحه «۴» باشد، دعا کن تا خدای تعالی او را با حال اوّل برد. او دعا کرد، خدای تعالی او را با حال اوّل برد. پس هر سه دعا در کار او شد.

سعید بن المسیب گفت: آیت در ابو عامر بن النعمان بن الصیفی آمد، و او از جمله زهاد ترسایان بود، و او آن بود که رسول-صلّی الله علیه و آله- او را فاسق خواند، و او در جاهلیت زاهد بود و پلاس پوش. برخاست و به مدینه آمد و رسول را-علیه السّلام- گفت: تو به کدام دین آمده‌ای و چه آورده‌ای! گفت: دین ابراهیم و ملت مسلمانی، گفت: من بر آن دینم. رسول-علیه السّلام- گفت: تو بر اینکه دین نه‌ای

(۱). آج: یونس آو، بم: پوس آن: نسوس.

(۲). همه نسخه بدلها: کنم.

(۳). مل، مع: به سگی.

(۴). آو، آج، بم، آن: ساخته.

صفحه : ۱۷

که چیزهایی در دین ابراهیم آورده‌ای که از آن نیست، ابو عامر گفت: خدای از میان من و تو آن را که دروغ می‌گوید طرید و حید جان برداراد. آنگه برخاست و به شام شد و کسی فرستاد به منافقان که بچارده و مستعد باشی که من لشکری می‌آرم که با محمّد کارزار کند و برای من مسجدی بنا کنی. آنگه بر قیصر روم رفت و از او لشکری خواست تا محمّد را و اصحابش را از مدینه بیرون کنم «۱»، فذلک قوله. و إرصاداً لمن حازب الله و رسوله من قبل... «۲»، قیصر لشکر نداد او را، و او با شام رفت و آن جا طرید «۳» و حید بمرد. عبادة بن الصّامت «۴» گفت: آیت در قریش آمد که خدای تعالی کتاب قرآن به ایشان داد از آن منسلخ شدند و قبول نکردند. حسن بصری و ابن کیسان گفتند: آیت در منافقان اهل کتاب آمد که رسول را می‌شناختند چنان که فرزندان خویش و ایمان نیاوردند. عکرمة گفت: آیت عام است در حق همه کافران.

فتاده گفت: اینکه مثلی است که خدای تعالی بزد در حق آنان که هدی بر ایشان عرضه کنند، ایشان اعراض کنند از آن و قبول نکنند آن را. عبد الله بن عباس و سدی گفتند:

مراد به آیات نام مهمترین «۵» خدای است. روایتی دیگر از او آن است که: کتابی از کتابها به او دادند. فَأَنْسَلَخَ مِنْهَا كَانَسَلَاخِ الْحَيَّةِ مِنْ جُلْدِهَا.

فَأَتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ، يقال: تبعه و اتبعه و اتبعه بمعنى واحد، و بعضی دیگر گفتند: تبعه و اتبعه، اذا قفاه و اتبعه اذا اقتدى به. فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ، و الغي ها هنا ضد الرشد، و اینکه، قول آن کس است که گفت: آیت بر سبیل مثل است. از باقر - علیه السلام - روایت کرده‌اند: فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ از جمله ضالان «۶» گمراهان جاهلان بود.

و لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَا بِهَا، اگر خواستمانی «۷» او را به آن آیت رفیع کردمانی، به معنی «۸» به آن آیات اگر در او تأمل و تدبیر کردی و به آن ایمان آوردی برای آن که رفعت به آیات بر حقیقت نباشد، برای آن که آیات، فعل خدای بود - جل جلاله - و خدای به فعل خود کس را رفع نکند، چه اگر چنین بودی اینکه رفعت مبتدا بکردی یا عند

(۱). همه نسخه بدلها: کند.

(۲). سوره توبه (۹) آیه ۱۰۷.

(۳). آو، بم و. [.....]

(۴). آو، آج، بم، آن، لت: عبادین الصّامت.

(۵). بم، آج، لب: بهترین.

(۶). مل، لت و.

(۷). همه نسخه بدلها بجز، مل و لت: خواستمی که.

(۸). همه نسخه بدلها: یعنی.

صفحه : ۱۸

بعضی دیگر از افعال چون معلل نخواهد بودن و لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ، سعید جبیر گفت: رکن. مجاهد گفت: سکن. مقاتل گفت: رضی بالدنیا، و عرب «مخلد» گویند کسی را که دیر پیر شود. زجاج گفت: خلد و اخلد بمعنی واحد، و اصل کلمه از «خلود» باشد و آن دوام است، يقال: اخلد «۱» فلان بالمكان اذا اقام «۲» به، و منه قول زهير:

لمن الدّيار غشيتها «۳» بالغرقد كالوحي في حجر المسيل «۴» المخلد  
يعني المقيم، و قال مالك بن نويرة:

بابنا حى من قبائل مالك و عمرو بن يربوع اقاموا فاخلدوا

و لكن او در زمینی «۵» مقام کرد، مقام کسی که گمان برد که همیشه بخوهد ماندن، و گفته‌اند: اینکه کنایت است از عمر دراز، کانه قال: اقام فيها طويلا. و اتبع هواه و به دنبال هوای نفس برفت. ابو روق گفت: [۵-پ]

اختیار کرد دنیا را بر آخرت. عطا گفت: طلب الدنیا و اطاع الشیطان. یمان گفت: اتبع هواه، ای امرأته آنکه مشتهی را به شهوت نام کرد، چنان که شاعر گفت:

وای مع الرّكب الیمانین مصعد

ای محبوبی. مجاهد گفت: اینکه مثل کسی است که کتاب خواند و بر آن کار نکند.

انگه حق تعالی، آن را که آیات او ترک کند و از آن عدول و اعراض نماید، او را مثل زد به خسیس تر چیزی و پلیدتر چیزی در جمله احوالش، گفت: مثل او، چون مثل سگ است «۶» اگر بار بر او نهی و اگر نهی زبان بیرون افکنند «۷» فی حاله الرّاحه و الکدّ و العطش و الرّی، دگر حیوانات در حال رنج و تشنگی و ماندگی زبان بیرون افکنند مگر سگ که بر جمیع احوال زبان بیرون افکنند. و وجه تمثّل و جای شبهه «۸» آن است که: اگر وعظ کنی، اینکه کافر را سود ندارد، و اگر نکنی همان هر دو به یک ثابت باشد، چون سگ اگر برایش زبان بیرون کند و اگر رهاس کنی همان کند. و بر اینکه

(۱). بم: اخلده.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و لت: اذا قام.

(۳). آو، بم، آج، لب: عشیشها.

(۴). اساس: المسیر، که به قیاس دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها: زمین.

(۶). آو، بم، آج، لب، آن، لت که.

(۷). همه نسخه بدلها یعنی.

(۸). آو، بم، آج، مج، لب، آن: شبهه.

صفحه : ۱۹

قول، تَحْمِلَ عَلَيْهِ مَحْمُولٌ بِأَنَّ عَلَى الْحَمْلَةِ الَّتِي هِيَ الصُّوْلَةُ وَالطَّرْدُ. و وجهی دگر آن که من الحمل باشد، اگر باری بر او نهی، یعنی اگر او را بر کاری حمل کنی که کار او باشد چون رفتن و تاختن و صید کردن لهث کند، و اگر رهایش کنی همان کند.

عبد الله عباس گفت: معنی آن است که، اگر کلمت حکمت بر او حمل کنی بر نگیرد و اگر رهایش کنی مهتدی نشود چون سگ که اگر مطرود باشد و اگر رابض، لهث کند و به یک منزلت باشد، حسن بصری گفت: مثل منافق است که اگر دعوت کنی و اگر نه با حق رجوع نکند، و اینکه در معنی مانند آن است که گفت: وَإِنْ تَدْعُوهُمْ «۱» که که.

ذَلِكَ، اشارت است به اینکه مثل که زد، گفت: اینکه مثل آن قوم است که آیات ما دروغ داشتند. فَأَقْصِصْ الْقَصَصَ، تو که محمّدی، قصه گذشتگان با ایشان بگوی تا باشد که تفکر کنند. محمّد بن اسحاق گفت، معنی آن است که: خبر اسلاف با اینکه اهل کتاب بگو تا چون بشنوند بدانند که اینکه خبرها موافق کتابهای ایشان است و تو مرد کتاب خوان «۳» نه‌ای، باشد که اندیشه کنند و بدانند که اینکه به وحی خدای و پیغام جبریل می‌گوی.

سَاءَ مَثَلًا، تقدیر آن است که: ساء المثل مثلاً مثل القوم الذین کذبوا بآیاتنا، و مانند اینکه قول جریر است:

نعم الزاد زاد ابیک زادا

اگر کلام مفسّر و مشروح آمدی چنین بودی که در بیت هست، برای آن که «نعم» و «بئس» و «ساء» از حق ایشان آن است که اسنادشان با اسمی کنند که در او «الف» و «لام» جنس باشد، آنکه اسمی دگر باید معرفه که مخصوص بالمدح و الذم باشد آنکه

باشد که آن اسم که در او «لام» جنس باشد بیفکنند و نصب کنند آن را بر تمیز، چنان که اینکه جا هست. و مثله: نعم رجلا زید و بئس غلاما عمرو، و

(۱). اساس: تدعهم، که با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. [.....]

(۲). سوره اعراف (۷) آیه ۱۹۳.

(۳). معج: خوانده.

صفحه: ۲۰

اینکه تمیزی باشد بعد تمام الکلام، و تمیز «۱» که از اینکه قسمت باشد به لفظ منصوب بود و به معنی مرفوع، کقولهم: طاب زید نفسا و قرّبه عینا و ضاق به ذرعا و تصبّب عرقا، و المعنی طابت نفسه و قرّت عینه و ضاق ذرعه و تصبّب عرقه. و برای آن گفتیم که، مثلی دیگر اضممار باید کردن، برای آن که باید که مخصوص بالمدح و الذّم از جنس آن باشد که «نعم» و «بئس» با آن مسند بود، تا اگر گویی: نعم الرجل حمار، مستقیم نباشد، پس مضاف را حذف کردند و مضاف الیه به جای او بنهادند کما قال: وَ سَأَلَ الْقَرِيْبَةَ «۲» ...، وَ جَاءَ رَبُّكَ «۳» أَنْفُسُهُمْ، به يَظْلِمُونَ است.

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي، اجماع قرّاء است که در همه قرآن «مهتدی»، اینکه جا به «یا» باید نوشتن و خواندن و دگر جایها بی «یا» اینکه بر اصل باشد و آن بر تخفیف، اکتفاء بالكسرة عن الياء. و در آیت سه وجه گفتند از «۴» معنی جبائی گفت: معنی آن است که هر که را هدایت کند خدای تعالی به ثواب و نعیم بهشت، او مهتدی باشد به «۵» اسلام و ایمان، بمثابت آن که گفتی: من دخل الجنة [فهو مؤمن] «۶» مطیع، [۶-ر]

و هر که را گمراه کنند از ره ثواب و بهشت، ایشان آنانند که خویشان زیانکار کردند به کفر و حظّ نفس خویشان بر خود تباه کردند.

ابو القاسم بلخی گفت: معنی آن است که، حق تعالی گفت: «مهتدی» آن باشد که خدای هدایت کند او را به الطاف و تمکین و او قبول هدایت کند و اجابت کند دعوت او را و آن را که خدای اضلال کند بمعنی التخلية بينه و بين الضلال و ترك المنع بالجبر، او خاسر و زیانکار است با آن که روا باشد که چون ضلال عند امتحان و تکلیف خدای باشد او را که نسبت و اضافت با خدای کند، کزیادة الايمان و الكفر الى السورة «۷». فی قوله: فَزَادَتْهُمْ «۸» ابي از ابي از،

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و معج: تمیزی.

(۲). سوره يوسف (۱۲) آیه ۸۲.

(۳). سوره فجر (۸۹) آیه ۲۲.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل، معج اینکه.

(۵). آو، بم، آج: بر مل، معج، لب، لت: به ره.

(۶). اساس: افتادگی دارد از آو، افزوده شد.

(۷). آو، بم، آن، لت: السويّة.

(۸). اساس: زادتهم با توجه به متن قرآن مجید اصلاح شد.

(۹). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۴.



صفحه : ۲۱

وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ... «۱»، ای، ازدادوا عند نزول السورة ایمانا او کفرا. و اینکه طریقه را تربیت کرده‌ایم در آیات دیگر.

و وجه سهام «۲» در آیت آن است که: هر که را خدای به هدایت او حکم کند مهتدی باشد، و هر که را به ضلال او حکم کند، او خاسر و خایب و زیانکار باشد و تا محکوم چنان نباشد، حاکم به او حکم نکند که حکم حاکم تبع حال محکوم له او علیه باشد. آنگاه گفت: گروهی بسیار هستند که ایشان بر کفر اصرار کردند و با دعوت رسول اصغا نکردند و حجت عقل را کار نیستند و در سابق علم من چنان بود که، ایشان هرگز ایمان نیارند و جز اختیار کفر نکنند و لا محال از اینکه جهت را مرجع و مآب ایشان دوزخ باشد. پس در حکم چنان بودند که پنداشتی ایشان را در اصل خلقت برای دوزخ آفریدند تا اگر خواهند «۳» که ایشان را از آن محیص و معدلی بود، نبود. پس علی سبیل المبالغة فی التشبیه، «لام» غرض آورد و گفت:

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ مَا يَافِرِيدِمَ لِجَهَنَّمَ لِيُضِلَّ اللَّهُ فِيهَا الَّذِينَ يَخْتَارُونَ... «لام» را گروهی مفسران و متکلمان، «لام» عاقبت می‌خوانند و تحقیق و اصل او اینکه است که بیان کرده شد تا اصل وضع مراعی باشد و نیز طاعنی را نبود که طعن زند که: عرب، «لام» عاقبت نشناسد، و اینکه را مثالها بسیار است در قرآن و کلام عرب، منها قوله: فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا... «۴»، چون مال کار لا بد با عداوت و حزن خواست بودن، گفت: پنداری که او را برای عداوت و حزن بر گرفتند، و منها قوله: إِنَّمَا نُمِلِّي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا... «۵»، و منها قوله: رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَن سَبِيلِكَ... «۶»، و مثله قول القائل: أعددت «۷» هذه الخشب ليميل الحائط فاسنده بها. و «لام» در میل دیوار نه برای [آن] «۸» آورد که او مرید باشد میل دیوار را و اما اشعار بر اینکه هم بسیار آمد، منها قول الشاعر:

و للموت تغذوا الوالادات سخالها كما لخراب الدهر تبني المساكن

(۱). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۵.

(۲). آو، بم، لب، آن: سیم، آج: سیوم بل، مج: سوم.

(۳). آو، بم، آج، لب، آن، لت: خواهد. [.....]

(۴). سوره قصص (۲۸) آیه ۸.

(۵). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۸.

(۶). سوره یونس (۱۰) آیه ۸۸.

(۷). آو، بم، آج، آن: اعدت.

(۸). اساس: ندارد، از آو افزوده شد.

صفحه : ۲۲

و قال آخر:

اموالنا لذوی المیراث نجمعها و دورنا لخراب الدهر نبینها

و قال آخر:

و أم سَمَّاك فلا تجزعی فـللموت ما تلد«۱» الوالدة

و قال آخر:

له ملك ینادی كل یوم لدوا للموت و ابنوا للخراب

و قال آخر:

الا كل مولود فـللموت یولد«۲» و لست اری حیاً لحي یخلد

آنکه ایشان را وصف کرد به بلائدت و بعد فهم و قلت فکر و نفی انتفاع به محل علم و حواس بر وجه مبالغت گفت: لَهِمْ قُلُوبٌ لَا یَفْقَهُونَ بِهَا ایشان را دلها هست که به آن چیزی نمی دانند و چشمها دارند و به کار نمی دارند، و به آن چیزی نمی بینند و گوشها دارند و چیزی نمی شنوند به آن، و اینکه مانند آن است که گفت:

صُمٌّ بُكْمٌ عُمى فَهُمْ لَا یَرِجُونَ«۳». چون حواس و جوارح هست و انتفاع نیست، به مثبت آن است که نیست. هم چنین در آیت ما چون سماع و ابصار و علم نه بر وجه انتفاع دینی است، انگار که نیست و الا معلوم است به ضرورت که ایشان می دانند و می بینند و می شنوند، و لکن چون بدیدن و شنیدن و دانستن منتفع نه‌اند، گفت:

هم چنان است که نمی بینند و نمی شنوند و نمی دانند و مانند اینکه، قول مسکین دارمی است:

اعمی اذا ما جارتی خرجت حتی یواری جارتی الخدر

و یصم عمّا کان بینهما سمعی و مالی غیره و قر [۶-پ]

چون نمی شنود و گوش نمی دارد و نگاه نمی کند به زنان همسایگان، خود را از آن کور و کر می خواند، و قال آخر:

و کلام ساءنی«۴» قد و قرت أذنی عنه و ما بی من صمم

(۱). آو، بم، آج: یلد.

(۲). اساس: تولد به قیاس نسخه آو، و اتفاق جمیع نسخ، تصحیح شد.

(۳). سوره بقره (۲) آیه ۱۸.

(۴). اساس، مل، مع: سیئنی که به قیاس با نسخه آج، و معنی بیت تصحیح شد.

صفحه : ۲۳

و قال آخر:

صم اذا سمعوا خیرا ذکرت به و ان ذکرت بسوء عندهم أذنوا

و مانند اینکه بسیار است. و بعضی اهل تأویل وجهی گفتند در آیت و اگر چه در او بعدی هست، گفتند: هذا من قولهم: ذریت الطعام و ذریت الشعیر اذا حثوته لیتیمز منه الثبن، و منه المذراه «۱» للاله الّتی یدری بها، و منه قوله: وَ الذّارِیَاتِ ذُرُوءًا «۲»، و منه قوله: ... تَذُرُوه الرِّیَاحُ... «۳»، یعنی ما بسیاری «۴» از اهل دوزخ جدا کنیم - از جنیان و انسیان - از اهل بهشت، چنان که گفت: ما كان الله لیذّر المؤمنین علی ما أنتم علیهِ حیّی یمیز الحبیث من الطیب «۵» ما «۶» او «واو» است و «یا» هم لغت است در او، یقال: ذروته و ذریته اذروه و اذریه و ذریا. و آنچه مهموز باشد تخفیف همزه کنند نه تثقیل. در آیت وجهی دیگر گفتند، و آن وجهی قریب است و آن آن است که ماضی به معنی مستقبل است و ذرأنا به معنی سذرأ باشد، چنان که، وَ نادى أصحاب الجنّه... «۷»، وَ نادى أصحاب النار... «۸»، وَ نادى أصحاب الأعراف... «۹»، المعنی، سینادی آنکه معنی آن باشد که، در نشأت اخری خدای تعالی اینان را باز آفریند و برای آن باز آفریند ایشان را تا به دوزخ بردشان و عقوبت کند به جزای کفر و معاصی که در دنیا کرده باشند و اعتراض، کثیرا. [و کس را] «۱۰» بر اینکه وجه طعن نباشد برای آن که خدای تعالی بسیاری مستحقان دوزخ را عفو خواهد کردن. پس اینکه وجهی باشد در آیت از قح و اعتراض دور «۱۱»، و استعمال ماضی به معنی مستقبل در کلام عرب شایع و جایز است و در قرآن و اشعار بسیار است. اما آن که «لام»، برای غرض

(۱). اساس: الذّاره که با توجه به نسخه آج، تصحیح شد.

(۲). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۱.

(۳). سوره کهف (۱۸) آیه ۴۵.

(۴). آو، بم، آج، لب، لت را.

(۵). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۹. [.....]

(۶). آو، بم، آج، لب، آن: لام الفعل.

(۷). سوره اعراف (۷) آیه ۴۴.

(۸). سوره اعراف (۷) آیه ۵۰.

(۹). سوره اعراف (۷) آیه ۴۸.

(۱۰). اساس: افتادگی دارد از آو، افزوده شد.

(۱۱). مع، لب، لت: در او.

صفحه : ۲۴

باشد بر حقیقت چنان که خدای تعالی ایشان را در اصل خلقت برای دوزخ آفریده باشد و برای آن تا کفر آرند و معصیت کنند تا ایشان را به آن علت به دوزخ برد و از ایشان کفر و معاصی خواهد، اینکه نشاید برای آن که اینکه قبیح باشد و قدیم «۱» از فعل قبیح و ارادت قبیح متعالی است، برای آن که عالم است به قبح قبیح و مستغنی است از فعل قبیح و عالم است به آن که مستغنی است. دگر آن که، فاعل قبیح منقوص باشد و بر صفت نقص حاصل بود. دگر آن که، قرآن سراسر به خلاف اینکه است و هر کجا «لام» غرض گفت بر حقیقت تعلیق کرد به ایمان و طاعت، گفت: وَ ما خلقت الجنّ و الإنس إلا لیعبدون «۲»، گفت جن و انس را بر عموم جز برای عبادت نیافریدم، دگر گفت: وَ ما أرسلنا من رسول إلا لیطاع یاذن الله... «۳»، دگر گفت: وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا بَیْنَهُمْ لَیْدَکُمْ... «۴»، دگر گفت: لَقَدْ «۵» ما «۶»، دگر آن که: إِنَّا أَرْسَلْنَاکَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا، لَتُؤْمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ «۷» - الایه، و مانند اینکه بسیار است اگر اینکه لامها غرض را باشد و آن لام نیز غرض باشد مناقضه باشد و قرآن منزّه است از آن که در او تناقض باشد. آنکه گفت:

أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أَيْنَان، اینان‌اند که تدبّر نکنند و تأمل نکنند در آیات من و از آن عدول و اعراض نمایند، ایشان به نادانی و قلت تأمل و تدبّر با چهار پایان و بهایم مانند که چیزی ندانند و فرق نکنند میان خیر و شر و نیک و بد. آنکه گفت: ایشان از بهایم و چهارپای گمراهتر و نادانتراند برای آن که بهایم به زجر منزجر شوند و به هدایت مهتدی [شوند] «۸» و از «۹» الهام [۷-ر] اشارت بشناسند و ایشان از کفر و قساوت قلب تا آن جااند که به عظم متعظ نمی‌شوند و به زجر منزجر نمی‌شوند و به آیات منتفع نمی‌شوند، پس ایشان از بهایم بتر باشند. آنکه گفت: أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ایشان غافلان‌اند از آیات و حجج و بینات و از تأمل و تدبّر آن.

(۱). آو، بم، آج، لب، آن، لت: خدای تعالی.

(۲). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۵۶.

(۳). سوره نساء (۴) آیه ۶۴.

(۴). سوره فرقان (۲۵) آیه ۵۰.

(۵). اساس و دیگر نسخه بدلها: و لقد، که با توجه به متن قرآن مجید «او» حذف شد.

(۶). سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵.

(۷). سوره فتح (۴۸) آیات ۸ و ۹.

(۸). اساس: افتادگی دارد از آو، افزوده شد. [.....]

(۹). همه نسخه بدلها، بجز مج و لب: با.

صفحه : ۲۵

قوله: وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى، چون ذکر کافران و مذمت و ملامت ایشان بگفت، استدعا کرد مؤمنان را و ترغیب افکند، گفت: خدای راست نامهای نیکو [او را به آن نامها] «۱»، بخوانید. و اینکه دلیل است بر آن که اسم جز مسمی باشد «۲»، برای آن که خدای تعالی یکی است و او را نامهای بسیار است تا نود و نه «۳» و تا هزار و یک، وَ ذُرُّوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ، حمزه خواند: يلحدون [به فتح «یا» و «حا» از بنای ثلاثی از لحد يلحد، و دگر قراء يلحدون] «۴» من الالحاد، و در سورة النحل، کسائی و خلف موافقت کنند با حمزه در فتح «یا» و «حا». ابو الحسن اخفش گفت: لحد و الحد، لغتان إلا آن که الحد در استعمال بیشتر است، قال الله تعالى: وَ مَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ... «۵»، و اسم فاعل از اینکه بنا و از آن در استعمال شایعتر است، قال الشاعر:

یس الامام بالشحیح الملحد

و ابو عبیده گفت عن الاحمر «۶» که: لحد اذا مال، و الحد اذا جادل «۷»، و معنی کلمه عدول باشد از سنن استقامت، و از اینکه جا گویند: لحد، گور را برای آن که از استقامت و راستی منحرف باشد، و معنی آن که: يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ، یعنی میل می‌کنند در نامهای او از حق و او را به اوصافی وصف می‌کنند که به او لایق نباشد.

ابن جریر گفت: مراد آن است که، ایشان در برابر نام الله بتی را «لات» خواندند و در برابر عزیز بتی را «عزی» خواندند و در برابر منان «۸»، «منات» گفتند. عبد الله عباس گفت: الحد ایشان تکذیب ایشان بود. قتاده گفت: شرک ایشان بود. بعضی دگر گفتند: آن بود که بتان را خدای خواندند. اهل معانی گفتند: الحد در اسماء خدای آن بود که او را به نامی خواند که او خود را به آن نام خوانده نباشد و در کتاب و سنت آمده نباشد و آیت دلیل است بر آن که، خدای را تعالی جز به نامی نشاید خواندن که سمعی وارد

باشد به آن مقطوع به از آیتی و خبری معلوم. سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ جزا کنند ایشان را و پاداشت دهند ایشان را به آنچه کرده باشند.

(۱). اساس: ندارد از او، افزوده شد.

(۲). معج: نباشد.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز معج نام.

(۴). اساس: ندارد از او، افزوده شد.

(۵). سوره حج (۲۲) آیه ۲۵.

(۶). اساس: الاصم، به قیاس با نسخه مل، معج، لب، تصحیح شد آو، بم، آج، آن، لت: العاصم.

(۷). آو، بم، آج، لب، آن: عدل.

(۸). آو، آج، بم، مل، لب، آن بتی را.

صفحه : ۲۶

مقاتل گفت: سبب نزول آیت آن بود که، بعضی مشرکان عرب شنیدند که [رسول- علیه السلام- خلق را دعوت می کند با خدایی به نام «الله». آنکه شنیدند که] «۱» او خدای را می خواند به «رحمان» و «رحیم». گفتند: نه محمد دعوی می کند که من یک خدای را می خوانم و یک خدای را می پرستم که الله است! اکنون رحمان کیست و رحیم! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: خدای را نامهای نیکوست او را به آن بخوانی. و «حسنی» تأنیث احسن باشد که افعّل تفضیل بود، کالکبری و الصّغری فی «۲» تأنیث الاکبر و الاصغر.

و ابو هریره روایت کرد که رسول- صلی الله علیه و آله- گفت:

انّ لله تسعة و تسعين اسماء مائة غير واحد من احصاها كلّها دخل الجنة

گفت: خدای را- جل جلاله- نود و نه نام است- صد کم یک- هر که آن را بر شمارد و او را به آن بخواند به بهشت شود. اکنون بدان که آن اسماء که خدای را به آن بخوانند، بعضی صفات است و بعضی نه صفات است. آنچه صفات است، چون: قادر است و عالم و حی- و موجود و مرید و کاره و مدرک، و بعضی [را] «۳» مرجع با اینکه صفات است، چون: سمیع و بصیر و حکیم و مالک، که سمعی و بصیری را مرجع با حی است و حکیمی را با عالمی و مالکی را با قادری. و بعضی را صفات افعال گویند یعنی «۴» از آن نام صفت فعل را باشد نه او را، و آن چون: خالق و رازق «۵» و منعم و متفضّل «۶» و محیی و ممیت است.

قوله: وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهٖ يَعْدِلُونَ، حق تعالی در اینکه آیت وصف قومی کرد که ایشان راهنمایان به حق و عادلانند، گفت: از آنان که ما بیافریدیم ایشان را، امتی و گروهی و طایفه‌ای هستند و «من»، تبعیض را باشد، و «من» موصوله است و ضمیری که با «من» عاید باشد محذوف است. و تقدیر آن است که: وَ مِمَّنْ [۷- پ]

خلقناهم و از آنان که ما آفریدیم ایشان را. و امت، اینکه جا فرقت است. يَهْدُونَ بِالْحَقِّ به حق هدایت کنند و راه نمایند. قتاده و ابن

جریج

(۱). اساس: ندارد از او، افزوده شد.

(۲). اساس: و، که با توجه به نسخه آو، تصحیح شد.

(۳). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۴). اساس و مل: بعضی، با توجه به ضبط دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل: خالق و رازقی. [.....]

(۶). همه نسخها بدلها: مفضل.

صفحه: ۲۷

گفتند: روایت کردند ما را که- رسول صلی الله علیه و آله- اینکه آیت بخواند، گفت:

اینکه آیات امت مراست که ایشان به حق گیرند و به حق دهند و به حق حکم کنند، و از پیش شما قومی بوده‌اند چنین. آنگاه اینکه آیت برخواند:

وَمِنْ قَوْمٍ مُّوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴿۱﴾. ربیع انس گفت، رسول- علیه السلام- اینکه آیت برخواند و گفت: از امت من قومی باشند بر حق ثابت کرده و ایستاده باشند تا آنگاه که عیسی مریم ﴿۲﴾ فرود آید. و رسول- علیه السلام- گفت:

لا يزال طائفة من امتی علی الحق ظاهرین حتی یأتی امر الله لا یضرهم من خذلهم و لا من خالفهم،

گفت: زایل نشدند گروهی از امت من بر حق ایستاده و اظهار کنند تا فرمان خدای آید و ایشان را زیان ندارد خذلان خاذلی یا خلاف مخالفی. عطا گفت:

مهاجر و انصارند، و آنان که به احسان اتباع ایشان‌اند. و در تفسیر اهل البیت- علیهم السلام- آمد که: آیت مخصوص است به ائمه معصوم- علیهم السلام- برای آن که اینک صفات به ایشان لایق است. يَهْدُونَ بِالْحَقِّ [هدایت کنند به حق، و چون قدیم تعالی اطلاق فرمود هدایت به حق] ﴿۳﴾ حمل کردن بر کسانی که مأمون الجانب باشند و مقطوع علی عصمتهم اولیتر باشد. آنگاه گفت: وَبِهِ يَعْدِلُونَ و عدل کنند در احکام [به حق] ﴿۴﴾ و مانند اینکه آیت، قوله: وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا... ﴿۵﴾، و استدلال به اینکه آیت نزدیک اجماع اهل هر عصری حجت است جز چنین نرود که گویند: هیچ عصری خالی نباشد از شخصی که قول او حجت بود در دین، و امیا از اینکه قاعده گذشته در آیت دلیل نیست بر اینکه برای آن که خدای تعالی گفت: از خلقان ما گروهی هستند که به حق راه نمایند و به آن عدل کنند، و اینکه دلیل نکند بر آن که باید که در هر عصری باشند، چه اگر در یک عصر باشند فایده آیت حاصل بود جز بر آن طریقه که گویند به ادله عقل و سمع درست شده است که هیچ عصری خالی نباشد از حجتی از حجتان خدای ﴿۶﴾.

حق تعالی پس از اینکه گفت: آنان که به آیات من تکذیب کنند و دروغ دارند

(۱). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۹.

(۲). مع: عیسی بن مریم.

(۳-۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۵). سوره انبیا (۲۱) آیه ۷۳.

(۶). آو، بم، آن: حق.

صفحه: ۲۸

من ایشان را استدراج کنم از آن جا که ایشان ندانند ﴿۱﴾. عطا گفت: یعنی مکر کنم با ایشان از آن جا که ایشان ندانند. کلبی گفت:

اعمال ایشان مزین کنم ایشان را تا وقت هلاکشان. ضحاک گفت: معنی آن است که، هر گاه ایشان معصیتی نو کنند من ایشان را نعمتی نودهم. خلیل احمد گفت: عمر ایشان در نوردم بر غفلت ایشان.

ابو عبیده و مؤرج گفتند: بگیرم ایشان را از آن جا که ایشان ندانند. اهل معانی گفتند:

«استدراج»، طلب درج «۲» و «۳» در نوشتن باشد یعنی چنان سازم که کار ایشان در خفیه ایشان، اندک اندک پایه پایه می درنوردم و مجاهره نکنم با ایشان به عذاب، و اشتقاق او من درج الصّیفة باشد که اندک اندک نوردند «۴». او من درج المرقاة، که پایه پایه برشوند و فرود آیند. و درج القوم اذا مات بعضهم فی اثر بعض. و درج الصّبی اذا قارب بین خطاه. و منه قولهم: کل ما دب و درج. و اینکه آیت از جمله معجزات است برای آن که اخبار است از غیب در آنچه خواهد بودن در مستقبل ایام و مخبر بر وفق خبر آمد. آنکه گفت: وَ اُمْلِی لَهْم بگذارم ایشان را روزگاری دراز، ای اترکه م ملاحه من الدهر. و ملاحه، و هی الحین، یقال: تملّیته حینا و دهرًا و ایامًا، ای عشت معه ملیا، قال الشّاعر:

لو تملّتهم عشرتهم لاقتناء العزّ او ولدوا

هان من بعض الرّزیه او هان من بعض الذی اجد

اینکه لفظ هم نزدیک است به معنی استدراج، گفت: فرا «۵» گذارم اینان را و مهلت دهم و تعجیل نکنم بر اینان به عقاب، که ان الله یمهل و لا یمهل خدای تعالی امهال کند و اهمال نکنند مهلت دهد و لکن مهمل فرو نگذارد، حلیم «۶» است تعجیل نفرماید، انما یعجل من یخاف الفوت تعجیل آن کند که ترسد که فایت شود و هیچ چیز از قبضه قدرت او فوت نیست. إِنَّ کِیدِی مَتِینٌ ای عذابی شدید، که عذاب من

(۱). عبارت مربوط است به معنای آیه شماره ۱۸۲ در همین سوره وَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمُ الْاِیةَ.

(۲). آو، بم، آج، لب، آن بود.

(۳). آو، بم، آج، لب، آن درج.

(۴). آو، بم، آج، مج، لب: در نوردند.

(۵). آو، بم، آج، لب، آن: فرو گذارم مل، لت: واگذارم.

(۶). آو، بم، آج، آن: حکیم.

صفحه : ۲۹

سخت است. [۸-ر]

و عذاب بر اینکه وجه استدراج و امهال و انظار و اتراف در ملک و نعمت را کید خوانند، برای آن که صورت کید دارد، و دگر جایها عذاب را مکر خوانند بر اینکه تأویل. و المتین، القوی و المتانة، القوّة و الشّدّة، و منه المتن لجانب الصّیلب لمتانته، ای لقوته، و كذلك سمی الصّلب لصلابته. و «کید» و «مکر»، قتل باشد یا مکروه در خفیه. و کاد یکید کیدا، نزدیک است، من کاد یکاد کیدوده اذا قارب الشّیء، برای آن که آن را نیز وقت پوشیده است «۱». و آنکه گفت: اینکه کافران «۲» مکذبان اندیشه نمی کنند که «۳» صاحب ایشان را یعنی محمّد را- صلی الله علیه و آله- هیچ اثر دیوانگی نیست به او و صورت استفهام است و معنی تقریع و توبیخ. قتاده گفت: سبب نزول آیت آن بود که، رسول- علیه السلام- در وقت موسم بر کوه صفا بایستاد و قبایل و بطون و افخاذ «۴» قریش

را و جز قریش را یک یک را به نام می‌خواند و دعوت می‌کرد: یا بنی فلان و یا بنی فلان؟ اتَّقُوا اللَّهَ از خدای بترسی. و ایشان را تخویف و تحذیر می‌کرد. گروهی از ایشان گفتند: انّ صاحبکم لمجنون یصیح صیاح المجانین اینکه صاحب شما همانا دیوانه است که بانگ می‌دارد چو دیوانگان. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد که: صاحب ایشان یعنی محمّد دیوانه نیست. و الجِنَّةُ الجنون، و الجِنَّةُ الجن، و الجِنَّةُ الثّرس، و الجِنَّةُ البستان. و اصل کلمه از ستر است، و بیان اینکه رفته است. و روا باشد که از قَلَّتْ فهم و فکر ایشان، دیوانه ایشان را خوانند چون او شخصی را با حلم و سکینت و وقار و کمال عقل و وفور فضل و اجتماع «۵» خصال خیر، او را دیوانه نخوانند «۶»، به آن جمع کردند در حق او میان دو وصف متناقض، گاه گفتند: دیوانه است، گاه گفتند: ساحر است و کاهن. و سحر و کهنات از کسی آید که او به غایت کمال باشد در ذکاء و دهاء، و هیچ عاقل چگونه روا دارد که اینکه دو لفظ به یک جای بگوید و لکن از سر تحیر گفتند چون اخبار غیب شنیدند از او. گفتند: کاهن است، چون

(۱). مج او لم یتفکروا.

(۲). آج، لب و. [...]

(۳). آو، بم، آن ما.

(۴). لت: احفاد.

(۵). اساس: اجتماع به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۶). همه نسخه بدلها: خوانند.

صفحه : ۳۰

معجزات خارق عادت دیدند «۱». گفتند «۲»: ساحر است، چون نظم قرآن دیدند که عرب و عجم از نظم آن عاجز بودند. گفتند: شاعر است، چون خدای را بی چون، بی چگونه، بی مثل، بی مانند، بی ضدّ، بی ندّ، بی جای، بی مکان، مخالف اشیاء گفت. گفتند: دیوانه است، که اینکه که او می‌گوید نتواند بودن. آنگه حق تعالی ردّ بر ایشان گفت: *إِنْ هُوَ، وَ الْمَعْنَى مَا هُوَ، «ان»* به معنی مای نافی است نیست او یعنی رسول - علیه السّلام - مگر نذیری و ترساننده‌ای بیان کننده. و «انذار»، اعلام با تخویف باشد.

آنگه گفت: *أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا نَظْرًا وَ تَفَكَّرُوا نَظْرًا* و «نظر»، به معنی فکر است، *فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ*، «ملکوت» فعلوت باشد من الملک، و اینکه بنا مبالغت بود، کالجبروت و الرّغوبت و الرّهبوت، گفت: نظر نمی‌کنید در ملک اینکه آسمانها که من چگونه آفریده‌ام آنرا با عظم خلق و ثقل جرمش در هوا معلق باداشته‌ام بی عمادی و ستونی که از زیر او هست و بی علاقه‌ای که از بالای او هست، و آنگه آن را به زینت ستاره «۳» بیاراسته‌ام تا بر حسابی «۴» مقدّر که اینکه هفت ستاره را در اینکه دوازده برج می‌گردانم به حسابی راست به سیری متفاوت و در اینکه زمین گسترده با انواع نبات و خلائق و اصناف بدایع از جماد و حیوان. *وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ «ما»* موصوله است و آنچه آفریده است از چیزی، یعنی از همه چیزی که نام شیء بر او واقع باشد، یعنی هر چه اینکه نام بر اوست آفریده اوست امّیا بنفسه و امّیا بواسطه. و نیز تفکر و اندیشه نمی‌کنند در آن که باشد که اجل مرگ ایشان نزدیک رسیده است تا اینکه اندیشه داعی باشد ایشان را با آن که در دین احتیاطی به جای آرند و مآل و مرجع خود را نگرند و از دنیا و حرص بر او دور شوند، و اندیشه با آن صرف کنند که ایشان را عزّ ابدی و فخر جاودانگی «۵» بار آرد. آنگه گفت: *فَبِأَيِّ حَيْدِثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ* پس از اینکه قرآن، به کدام [۸-پ]

حدیث ایمان خواهند آوردن اگر فصاحتش گویند و بلاغتش «۶» و اسلوبش که معجز است و عالمیان از اتیان به مانند آن عاجزاند از



او گذشته به

(۱). آو، بم، آج، لب، آن: دیدندی.

(۲). آو، بم، آن: گفتندی.

(۳). آن: ستارگان.

(۴). آو، بم، آن: جایی.

(۵). آو، بم، آج، لب، آن: جاویدانگی.

(۶). آو، بم، آج، لب، آن: گویند.

صفحه : ۳۱

کدام حدیث ایمان خواهند آوردن «۱»؟ و اینکه دلیل است بر آن که، قرآن محدث است برای آن که اگر قدیم بودی نگفتی، فَبَإِیِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ» و تقدیر آن که: فَبَإِیِّ حَدِيثٍ بَعْدَ هَذَا الْحَدِيثِ پس از اینکه حدیث، به کدام حدیث ایمان خواهند آوردن «۲»؟ و «حدیث»، ضدّ قدیم باشد، و در آیت دلیل است بر وجوب نظر برای آن که حق تعالی بر سبیل تقریح و ملامت و مذمت [گفت حدیث آنان که ترک نظر کنند و ملامت و مذمت] «۳» بر ترک واجب باشد و فعل قبیح، و چون آیت حث باشد بر وجوب نظر، دلیل بود بر فساد تقلید.

مَنْ يُضِلِّلِ اللَّهَ فَلَا هَادِيَ لَهُ» گفت: هر که را خدای اضلال کند، او را هادیی نباشد که راه نماید. معنی آن است که، آن را که خدای تعالی به تکلیف امتحان کند تا او عند آن ضال شود، او را هادی نباشد، یعنی کسی نباشد که او را دلیلی آرد و برهانی انگیزد به مانند آن ادله که خدای نصب کرده است برای او یا مقارب آن یا پیش از آن، و رها کند ایشان را در جهالتشان و نادانی و بی‌نوایی‌شان تا سر در نهاده می‌روند متحیر و از «۴» آن «۵» که ایشان را با خود رها کند و منع نکند ایشان را به قهر و جبر و الطافی که با مؤمنان کرد با ایشان نکند، چه معلوم بود که آن، ایشان را لطف نخواهد بودن. و وجهی دیگر در آیت آن است که، محتمل است که مراد آن بود که آن را که خدای راه ننماید به بهشت بر سبیل استحقاق عقاب بر کفرش، بدون خدای او را راهنمای نباشد و او را رها کند تا در ظلمات قیامت و عرصات موقف متحیر و متردد می‌گردد تا فریشتگان عذاب به او رسند که او را به دوزخ برند. و وجه سوم «۶» در آیت آن باشد که، آن را که خدای تعالی حکم کند به ضلال او و او را ضال خواند در همه عالم کس نباشد که اینکه حکم از او زایل کند و اینکه نام از او بردارد. اهل عراق، حمزه و کسائی و خلف خواندند: و یذرهم، به «یا» و جزم «را» و باقی قراء به «نون» خواندند و ضم «را». وجه قراءت اول آن بود که معطوف است [بر جمله] «۷» که محل او جزم است به جزای شرط برای آن که تقدیر اینکه است: مَنْ يَضِلُّ اللَّهُ فَلَا

(۱). بم، لب، آن: خواهند آوردند.

(۲). همه نسخه بدلها: خواهی آوردن.

(۳). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۴). آو، آج، مج، لب، لت، آن: متحیروار. [...]

(۵). آو، آج، مج، لب، لت: به آن بم: از آنان.

(۶). آو، بم، آج، لب، لت، آن: سیم مج: سیوم.

(۷). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

صفحه: ۳۲

یهدده احد و یذرهم الله، و نظیر او قوله: ... لَوْ لَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِّنَ الصَّالِحِينَ<sup>(۱)</sup> لَوْ لَا أَخَّرْتَنِي، و المعنى: هَلَّا أَخَّرْتَنِي أَصِيدُكَ و اكن و اینکه عطف بر محل باشد. و اما قراءت آن کسی که به رفع خواند و «نون» در نذرهم بر استیناف حمل کند و اینکه را به جواب لَوْ لَا تخصیصی<sup>(۲)</sup> نکند. و «طغیان»، از حد در گذشتن باشد در کفر. و «عمه» تحیر و تردد باشد در ضلال و گمراهی.

آنکه گفت، اینکه کافران و منکران بعث و نشور از تو می پرسند که: قیامت کی خواهد بودن! يقال: سألته<sup>(۳)</sup> عن كذا به مفعول أول متعدی شود بی<sup>(۴)</sup> حرف جرّ، و به دوم متعدی شود به حرف جرّ. و «الساعة»، اسم القيامة<sup>(۵)</sup> بمنزلة العلم لها. «ایان»، سؤال باشد از زمان به منزله «متی» و نصب او بر ظرف است. مُرْسَاهَا، ای مثبتها، ای متی وقت قیامها و ثباتها، قال الرَّاجِز:

ایان تقضی حاجتی ایانا اما تری لنجحها ایانا

و «مرسی» مصدر است اینکه جا، و بیان کردیم که، مفعول مصدر باشد و مفعول باشد و موضع باشد، اینکه جا مصدر است، ای متی وقوعها و ثبوتها کی خواهد بودن که واقع شود و در وجود آید. و ساعت، عبارت باشد از وقت نفخ صور اول و دوم که خلائق<sup>(۶)</sup> همه بمیرند و باز همه زنده شوند. حق تعالی گفت: جواب ده ای محمد و بگو که، علم آن بنزدیک خدای من است. لَا يُجَلِّئُهَا لَوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ آن را اظهار نکند و پدید نیارد در وقت خود جز خدای تعالی. و حکمت در آن که خدای تعالی وقت قیامت ساعت از خلقان بپوشید آن است که، تا ایشان مجوز باشند و روا دارند [۹-۹] ر]

که هر وقت و هر روز و هر شب خواهد بودن ایمن نباشند و پشت باز نگذارند و مستعد باشند و بر سر توبه و طاعت باشند چه اگر وقت آن با وقت مرگ و اجل خود معین دانستندی به اول مغری بودندی به قبیح و به آخر ملجأ بودندی به توبه و طاعت و اینکه هر دو منافی تکلیف است. تَقَلَّتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، در او دو قول

(۱). سوره منافقون (۶۳) آیه ۱۰.

(۲). آو، بم، آج، آن: مخصّص.

(۳). آو، بم، آن: سألت آج: سألتك.

(۴). لب: نه.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مج: للقيامة.

(۶). آو، بم، آج، لب، آن: خلق.

صفحه: ۳۳

گفتند یکی آن که: علم او بر اهل آسمان و زمین گران است، و دگر آن که: وقوع او بر اهل آسمان و زمین گران است. قول اول سدی گفت و جماعتی مفسران، و دوم ابن جریج و جماعتی مفسران. آنکه حق تعالی خبر داد به کیفیت وقوع آن، گفت: لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْتُهُ بِه شما نیاید جز به ناگاه. آنگاه گفت: از تو می پرسند مادام تا وقت قیامت، كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا، در او سه قول گفتند یکی آن که: پنداری تو آن را که اینکه علم داند سؤال بلیغ کرده‌ای و علم تمام حاصل کرده‌ای به اینکه، من قولهم<sup>(۱)</sup>:

احفی فلان فی المسئلة اذا بالغ فيه، و اینکه قول مجاهد است. و دگر آن که: کَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا، ای عالم بها. و اینکه قول را مرجع با قول اول است و اَلَّا حَفِيٌّ به معنی علم نیامد. قول سه دیگر، کَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا، ای مسرور فرح بسؤالهم من قولهم: تحفیت بفلان فی المسئلة اذا سألته سؤالا يظهر فيه المحبته و المسرة، قال الشاعر:

سؤال حفی عن اخیه کأنه یدکره و سنان ام متواسن

و اینکه هم راجع است با قول اول، و آن که گفتند: «حفی»، مهربان باشد، اینکه قول از آن جاست. و اصل همه من احفی فی المسئلة و تحفی «۲» اذا بالغ فی المسئلة. و مبالغت در مسئله [از] «۳» مهربانی باشد. و بعضی دگر گفتند: سؤالی که از سر رقت قلب و فرط اشتیاق باشد، آن را احفاء و تحفی گویند، من قولهم: حفیت الدابة تحفی حفا، چون بی نعل بسیار برود سمش سوده گردد. و الوحا ابلغ من الحفا، آنکه گفت:

قُلْ إِنَّمَا عَلَّمَهَا عِنْدَ اللَّهِ، یا محمّد! بگو که: علم آن بنزدیک من است که خدایم و لکن بیشتر مردم ندانند که اینکه علم جز خدای ندانند، و گمان برند که اینکه علم پیغامبران دانند. اگر گویند: چرا تکرار کرد! فی قوله: إِنَّمَا عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي به اول گفت، و «۴» دوم بار: عِنْدَ اللَّهِ، جواب گفتند از اینکه که: به اول علم وقوع و وقت وجود خواست، و به دوم: علم به کیفیت و احوال و احوال آن، چون متعلق علم مختلف باشد، فایده مختلف بود و تکرار نباشد. قتاده گفت، اینکه سؤال قریش کردند [عبد الله عباس گفت: جهودان کردند. قتاده گفت روایت کردند] «۵» ما را از رسول - علیه السلام - که او گفت: قیامت برخیزد به ناگاه و مردم هر کسی به شغل خود

(۱). آو، بم، آج، آن: قوله.

(۲). همه نسخه بدلها است.

(۳). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۴). آو، بم، آج، لب، آن: به.

(۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. [.....]

صفحه : ۳۴

مشغول یکی حوض را اصلاح می کند و یکی چهار پای را آب می دهد و یکی در بازار قیمت «۱» متاع می کند و یکی میراث بر گرفتن «۲» را ترتیب «۳» می کند و جای می سازد.

زید ارقم روایت نکرد از رسول - صلی الله علیه و آله - که او گفت: جبریل مرا گفت، قیامت برنخیزد تا سه خصلت پیدا نشود قول بسیار شود و عمل اندک شود و مردم وصیت نکنند و هر کس به آن که دارد بخل کند و چون مجالسی باشد که آن جا ذکر خدای کنند، گویند: اینکه بدعت است.

که که قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا، عبد الله عباس گفت: سبب نزول آیت آن بود که، اهل مکه رسول را گفتند: خدای تو، تو را خیر ندهد که نرخ گران کی خواهد بودن و ارزان کی! تا تو در وقت ارزانی برای وقت گرانی بخری تا بر آن سود کنی!

خدای تعالی اینکه آیت فرستاد که، بگو: ای محمّد؟ که من مالک نهام برای نفس خود نفعی و ضرری را و سودی و زیانی را از خیر و شرّ [و نفع و ضرر، خیر و شرّ] «۴» من و نفع و ضرر من که «۵» به خدای تعلق دارد، به دست من چیزی نیست، که که اِلْمَا مَا شَاءَ اللَّهُ، مگر آنچه خدای خواهد که من مالک باشم آن را به تملیک او. به اول نفی کرد آن که او مالک باشد هیچ نفع و ضرر را، آنکه

استثناء کرد از آن میانه آن را که او مالک باشد از منافع و مضارّ خود به انواع تصرّف به تملیک «۶» و تمکین او، که که و لَو کُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ، اگر من غیب دانستمی که متاعی کی ارزان باشد و کی گران خواهد شدن، خیر بسیار بکردمی خود را در باب تجارت، به آن که ارزان بخریدی و گران بفروختی [۹-پ]

تا سود و خیرم بسیار شدی و هیچ بدی و زیانی به من نرسیدی و لکن ندانم و مرا به اینکه راه نیست. و وجه اتّصال آیت به آیت مقدّم آن است که، چون آنچه راجع است با منافع و مضارّ عاجل «۷» در باب معاش نمی دانم الاّ باعلام الله، احوال قیامت و وقت «۸» قیام ساعت از کجا دانم، چون خدای مرا اعلام نکند؟ که که إن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ من نیستم الاّ ترساننده و مزده دهنده‌ای آنان را که ایمان دارند و مرا تصدیق کنند و قول من «۹» باور دارند. و در آیت، دلیل است بر آن که قدرت قبل الفعل

(۱). بم، آج، لت: قسمت.

(۲). همه نسخه بدلها: بر گرفته.

(۳). آو، بم، آج: تربیت.

(۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۵). کذا: در اساس، مج، لب، لت مل: که آن.

(۶). آو، بم، آج، آن، لت: تملک.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مج و لت: عاجلا.

(۸). آو، بم، آن: وجه.

(۹). مج اول.

صفحه : ۳۵

است، فی قوله: که که و لَو کُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْثَرْتَهُ مِنَ الْخَيْرِ اگر من غیب دانستمی خیر بسیار کردمی باید تا قادر باشد بر آن چه «۱» اگر قدرت مع الفعل بودی اگر نیز «۲» غیب دانستی «۳» استکثار خیر نتوانستی کردن «۴».

[قوله تعالی] «۵»:

### [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۸۹ تا ۲۰۶]

#### [اشاره]

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَملاً خَفِيئاً فَمَرَّتَ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِن آتَيْتَنَا صَالِحاً لَنُكَونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۱۸۹) فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحاً جَعَلَ لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۱۹۰) أ يُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ (۱۹۱) وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصراً وَ لَا أَنفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ (۱۹۲) وَ إِن تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُوكُمْ سِوَاءَ عَلَیْكُمْ أَدْعَوْتُهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ (۱۹۳)

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۹۴) أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبِطُّونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصَرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَ كُمْ ثُمَّ كِيدُوا فَلَا تَنْظُرُوا (۱۹۵) إِنْ وَّ لَّيَّ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ (۱۹۶) وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَ لَا أَنفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ (۱۹۷) وَ إِن تَدْعُوهُمْ

إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ (۱۹۸)

خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ (۱۹۹) وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۰۰) إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ (۲۰۱) وَ إِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوهُمْ فِي الْغَىِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ (۲۰۲) وَ إِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بَأْيَةٌ قَالُوا لَوْ لَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۲۰۳) وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۲۰۴) وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ وَ لَا تَكُن مِنَ الْغَافِلِينَ (۲۰۵) إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ (۲۰۶)

### [ترجمه]

او آن است که بیافرید شما را از یک تن و کرد از او جفت او تا ساکن شود با او چون خلوت کرد با او برداشت باری سبک، مستمر شد به او. چون گران شد «۶» بخوانند «۷» خدای را که خدای ایشان است، اگر بدهی ما را فرزندی نیک، باشیم از جمله شکر کنندگان «۸».

چون بداد ایشان را فرزندی نیک، کردند او را انبازان در آنچه دادشان، بزرگوار است خدای [از آنچه او را انباز گیرند] «۹» [۱۰-ر]. انباز «۱۰» می گرداند «۱۱» آنچه نیافریند چیزی و ایشان را آفرینند! و نتوانند ایشان را یاری دادن و نه خود را یاری دهند. و اگر بخوانی ایشان را با راه راست پی شما نگیرند. راست «۱۲» است بر شما اگر بخوانی ایشان یا شما خاموش باشی.

(۱). مل، معج، آن: آن وجه.

(۲). مل: من.

(۳). مل، لب، آن: دانستی.

(۴). مل: توانستی کردن.

(۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. [...]

(۶). آج، لب، لت: گرانبار شد.

(۷). اساس: بخواند به قیاس نسخه معج، تصحیح شد.

(۸). آج، لب: سپاس داران.

(۹). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۱۰). آو، آن: هنباز بم: همباز.

(۱۱). اساس: می گیری / می گیرید به قیاس با نسخه آج و معنی آیه تصحیح شد.

(۱۲). آو، بم، آج، لب، آن: یکسان.

صفحه : ۳۶

آنان را که می خوانی بدون خدای بندگانی اند مانند شما، بخوانی ایشان را و بگوی تا اجابت کنند شما را اگر راست می گویی. ایشان را هست پایها که بروند به آن یا هست ایشان را دستهایی که بگیرند به آن یا هست ایشان را [چشمها که بینند بدان] «۱» یا هست ایشان را گوشهایی که بشنوند به آن بگو بخوانی انبازانتان را پس آنگه کید کنی با من و مهلت مدهی مرا.

یار من خدای است آن که بفرستاد کتاب قرآن و او توّلّا کند نیکان را (۲).  
و آنان [را که] (۳) می‌خوانی فرود او نتوانند یاری شما و نه خود را یاری کنند.  
و اگر بخوانی شان با راه راست نشنوند و بینی ایشان را می‌نگرند به تو و ایشان نمی‌بینند.  
بگیر عفو و بفرمای به معروف و بگرد (۴) از نادانان.

[۱۱-ر]

و اگر تباه کند تو را از دیو تباهی، پناه جوی [به خدای که او شنوا و داناست] (۵).  
که آنان که ترسند (۶)، چون برسد به ایشان خیالی از دیو، یاد کنند خدای را، چه (۷) بینی ایشان را می‌بینند.  
و برادرانشان می‌کشند ایشان را در نادانی، پس باز نمی‌استند (۸).

(۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۲). او، بم: یار نیکویان است.

(۳). اساس: ندارد از معج، افزوده شد.

(۴). آو، بم، آن: برگرد.

(۵). اساس: ندارد از معج، افزوده شد.

(۶). آو، بم، آن: پرهیزیدند آج، لب: پرهیزگاری نمودند.

(۷). معج: که. [...]

(۸). آو، بم، آن: نه سستی کنند آج، لب: نقصان نمی‌کنند.

صفحه : ۳۷

و چون نیاری به ایشان آیتی گویند: چرا برنگزیدی آن را! بگو که: من پیروی می‌کنم آن را که وحی کنند به من از خدای من،  
اینکه حجتهاست (۱) از خدایتان و بیان و بخشایش برای گروهی که بگردند.  
و چون خوانند قرآن، بشنوی آن را و خاموش باشی  
[تا مگر شما را ببخشایند] (۲).

[۱۱-پ]

و یاد کن خدای تو را در تنت به لابه و ترس بی‌آواز بلند (۳) از گفتار به بامداد و شبانگاه، و مباش از غافلان.

که آنان که بنزدیک خدای تواند تکبر نکنند (۴) از پرستش او و تسبیح کنند او را و او را سجده کنند.

قوله تعالی: هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ، قدیم تعالی - جل جلاله - در اینکه آیت مَنّت نهاد بر خلقان و یاد داد ایشان را نعمت خویشتن به خلق  
او ایشان را از آدم و حوّا، گفت:

او آن خدای است که بیافرید شما را از یک تن، یعنی آدم - علیه السلام - که پدر ماست. وَ جَعَلَ (۵) لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا تَا آدَمَ به او ساکن  
شود و آرام گیرد و سکن او باشد. فَلَمَّا تَغَشَّاهَا چون خلوت کرد با او. وَ تَغَشَّى كَنَائِتَ بَاشَدَ از جماع، حَمَلَتْ بَارَ بر گرفت حوّا از  
آدم، حَمَلًا خَفِيْفًا بَارِي سَبَكِ بَرَايَ آن که هنوز آب (۶) بود در رحم او. فَمَرَّتْ بِهٖ، اِي اسْتَمَرَّتْ به، مَسْتَمَرَّتْ گشت به آن حمل و  
روزگار (۷) بر او برآمد، فَلَمَّا أَثْقَلَتْ چون گران شد، اِي صَارَتْ ذَاتَ ثَقَلٍ چنان که: اَثْمَرَتِ الشَّجَرَةُ اِي صَارَتْ ذَاتَ ثَمْرَةٍ و

- (۱). آو، بم، آن: بیناهاست.
- (۲). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.
- (۳). آو، بم، آن: بیرون از آشکارا.
- (۴). آو، بم، آن: نه گردن کشی کنند.
- (۵). اساس: خلق که با توجه به متن قرآن مجید تصحیح شد.
- (۶). همه نسخه بدلهای، بجز مل، مع، لت: آبی.
- (۷). آج، لب: روزگاری.

صفحه : ۳۸

امرُ الشَّيءِ اذا صارت «۱» ذا مراره، دَعَوَا اللّٰهَ رَبَّهُمَا خدای را بخواندند، که پروردگار ایشان است، و گفتند: لَئِنْ آتَيْنَا صَالِحًا اَگر ما را فرزندی صالح دهی، لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ، ما از جمله شاكران و معترفان نعمت تو باشیم.

فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا چون بداد ایشان را [فرزند] «۲» صالح [صفت موصوفی محذوف است، ای ولدا صالحا، جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ] «۳» کردند او را همتایان و انبازان در آنچه داد، فَتَعَالَى اللّٰهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ متعالی است خدای ما- جل جلاله- از آنچه «۴» به او شرک آرند. اما مخالفان ما آیت را تفسیر چنین دادند که: چون حوّا بار برگرفت، ابلیس پیش او آمد بر صورت مردی، او را گفت: تو دانی که اینکه که در شکم تو است چیست! گفت: [نه، گفت: «۵»] چه ایمن باشی که حیوانی باشد نه از جنس شما بل حیوانی باشد از جنس سگ و خرس و خوگ و سباع که در زمین می‌بینی نه همه زمین از اینکه مملو است و از [جنس شما کس] «۶» نیست! [۱۲- ر].

گفت: پس چه باید کرد! گفت: من مردی‌ام که مرا از خدای من منزلی هست و دعای مستجاب، اگر من دعا کنم فرزند تو «۷» از جنس شما باشد، گفت: پس دعا کن. گفت: نکنم، تا با من شرط کنی که عبد الحارثش نام کنی و ابلیس را نام حارث بود. شرط کردند که چنین کنند، چون بزاد، عبد الحارثش نام کردند، فذلک «۸» قوله: فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا، یعنی فی التَّسْمِيَةِ، و اینکه روایت کلبی است.

سدی گفت: آدم و حوّا را فرزند نمی‌ماند، چند فرزند بزادند، بمرد. یک روز ابلیس بیامد و ایشان را وسوسه کرد و گفت: من درمانی دانم که فرزند شما بماند و هلاک نشود. گفتند: آن چیست! گفت: عبد الحارثش نام کنی تا بماند که اینکه مجرب است مرا. عبد الحارثش نام نهادند. و روایاتی دگر آوردند که اگر چه در آن جا بعضی اختلاف و کما بیش هست، مرجع با اینکه است که ما گفتیم، و اینکه از جمله فریت «۹» عظیم باشد بر آدم و حوّا که حوالت شرک کنند بدیشان که ایشان کافر شدند و مشرک، و دروغ است بر خدای تعالی، [و خدای تعالی] «۱۰» به آیت نه اینکه خواست

- 
- (۱). آو، بم، مع، لب، آن: صار. (۲-۳-۵-۶). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.
  - (۴). همه نسخه بدلهای، بجز لت: آن که.
  - (۷). همه نسخه بدلهای، بجز مع، مل: فرزندان شما.
  - (۸). آو، بم، آج، لب، آن معنی.
  - (۹). آو، آج، بم، لب، آن، لت: فریه، مل: فریب. [...]
  - (۱۰). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

صفحه : ۳۹

که ایشان گمان بردند بل مراد خدای تعالی به آیت آن باشد که مطابق ادله عقل است از نفی شرک و سایر معاصی از آدم و جمله پیغامبران- علیهم السّلام. و ما در اینکه کتاب بیان کرده‌ایم که هیچ کبیره و صغیره بر پیغامبران روا نیست از آنجا که مؤدی بود بانفار طبع از قبول قولشان و استماع و عطفشان و امتثال امرشان. و چون صغیره و کبیره منقرّ باشند<sup>(۱)</sup>، کفر و شرک چگونه باشد! و کفر در حق پیغامبران جز کافر روا ندارد.

اما تأویل صحیح آیت را آن است که: شرک مضاف است با فرزندان آدم دو<sup>(۲)</sup> جنس یا دو قبیل از جمله ایشان یا با ذکور و اناث ایشان، و به هیچ حال منسوب نباشد با آدم و حوّا. اگر گویند: در آیت ذکری رفته نیست فرزندان آدم را تا ردّ کنایت کنند با ایشان و انما ذکر آدم و حوّا رفته است، گوئیم روا باشد که: [ردّ ضمیر کنند با آن که او را ذکر نرفته باشد، و اینکه طریقی است عرب را که]<sup>(۳)</sup> ضمیر قبل الذکر گویند، قال الله تعالی: حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ<sup>(۴)</sup>، یعنی الشّمس و آفتاب را ذکری نرفته است، [و قال الله تعالی: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ<sup>(۵)</sup>، و قرآن را ذکری نرفته است]<sup>(۶)</sup> که اینکه اول سورت است، و قال الشّاعر:

لعمرك ما تغنى الثراء عن الفتى اذا حشرت يوما و ضاق بها الصدر  
و نفس را ذکری نرفته است.

جوابی دیگر از اینکه سؤال آن است که: ذکر فرزندان آدم رفته است در آیت فی قوله: هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ، و «کم» خطاب است با جمله فرزندان آدم ذکور و اناث. و دگر جای ذکر ایشان رفت، فی قوله: فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا، و المعنى ولدا صالحا. و ولد، جنس را باشد صالح بود واحد را و جمع را، و چون در کلام ذکر دو مذکور برود آنگه عقیب آن چیزی آید که به یکی از ایشان لایق بود به دیگری لایق نبود ردّش با آن باید کردن که به او لایق بود. چون در کلام ذکر آدم و حوّا رفته است و ذکر فرزندان ایشان، و کفر و شرک لایق نیست به آدم و حوّا، و به اولاد ایشان لایق است ردّ باید کردن با ایشان دون آدم و حوّا. اگر گویند: نظم آیت

(۱). همه نسخه بدلها: باشد.

(۲). آو، بم، آج، آن: در.

(۳-۶). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۴). سوره ص (۳۸) آیه ۳۲.

(۵). سوره قدر (۹۷) آیه ۱.

صفحه : ۴۰

و معنی او چگونه باشد بر اینکه وجه که گفتی! گوئیم: تقدیر کلام اینکه باشد که فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا، چون خدای تعالی آدم و حوّا را بداد آن فرزند نربنه صالح که خواستند و تمنا کردند، کفار<sup>(۱)</sup> اولاد ایشان آن را اضافت کردند با خدای و آنچه مقوی اینکه تأویل است، قوله تعالی: فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ، به لفظ جمع گفت، و نگفت: عَمَّا يَشْرِكُونَ. اما در تشبیه ضمیر در چند جای از آیت آن است که گفتیم که راجع است با دو جنس از مشرکان اولاد ایشان یا با ذکور و اناث ایشان. و فصیح را عادت بود که انتقال کند از کلامی به کلامی و از خطاب مخاطبی به خطاب دیگری<sup>(۲)</sup> و از کنایتی به کنایتی، قال الله تعالی: إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا، لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ<sup>(۳)</sup>، إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ، آنگه عدول کرد از خطاب رسول به خطاب مرسل اليهم از امت او، آنگه گفت: وَ



تُعَزُّوهُ وَ تُوقِّرُوهُ وَ تُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أُصِيلاً» (۴) هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ، به اول آیت خطاب کرد با جمله خالقان

(۱). آج، لب و.

(۲). آو، آج، بم، مل، آن: دیگر.

(۳). سوره فتح (۴۸) آیات ۸ و ۹.

(۴). سوره فتح (۴۸) آیه ۹.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز، لب و لت: اغفر.

(۶). لت: ملولۀ.

صفحه : ۴۱

مؤمن و کافر و بڑ و فاجر، آنگه از او در گذشته تخصیص کرد کافران را و خبر داد از ایشان به آنچه کردند و گفتند، چنان که گفت: هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَ جَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ» (۱) حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ» (۲) خَلَقَكُمْ، خطاب است با مشرکان برای آن که همه فرزندان آدم را از حوا آفریده‌اند، و تقدیر در خَلَقَكُمْ، آن باشد که خلق کل واحد منکم، و نظایر اینکه در قرآن و کلام عرب بسیار بود، قال الله تعالى: وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً» (۳) فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ، و خدای متعالی نیست از آن که از او طلب فرزندی کنند پس از دیگر! گوییم، ممتنع نباشد که اینکه کلام منقطع باشد از حکم کلام اول و اینکه مستأنف چیزی دیگر باشد و متصل باشد بما بعده من قوله: أَيْشُرُّكُمْ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلِقُونَ، پس حق تعالی تنزیه نفس [خود]» (۵) کرد از آن که به او شرک آرند چون در کلام لفظ شرک رفت، و اینکه چنان باشد که رسول را- علیه السلام- از عقیقه پرسیدند، گفت:

أَمَّا أَنَا فَلَا أَحِبُّ الْعُقُوقَةَ فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْقَ عَنْ وَلَدِهِ فَلْيَفْعَلْ

چون ذکر عقیقه رفت، ذکر عقوقه کرد برای تجنیس لفظ. اهل مدینه و ابو بکر خواندند و عکرمه و اعرج در شاذ: «شرکا» به کسر الشین و اسکان الزاء علی المصدر. آنگه آن را چند تقدیر بود، یکی آن که: شرک، به معنی شریک بود، کالصوم بمعنی الصائم» (۶)، و الفطر بمعنی المفطر. و تقدیری دیگر آن بود که: ذا شرک، علی حذف المضاف و اقامۀ المضاف الیه

(۲-۱). سوره یونس (۱۰) آیه ۲۲.

(۳). سوره نور (۲۴) آیه ۴. [...]

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل: فرزندان مل: فرزندی.

(۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۶). آو، بم، آن: الصیام.

صفحه : ۴۲

مقامه. آنگه در «له» خلاف کردند با اینکه قراءت» (۱) بعضی گفتند: جعلاً لل شرکا، ای نصیبا. و قیل جعلاً لغير» (۲) الله شرکا، ای نصیبا. و هر دو را معنی یکی باشد، برای آن که شرک غیری با خدای همان باشد که شرک خدای با غیری. اما اقوالی که از اینکه پیش گفتیم و اخباری که در اینکه باب مخالفان ما آوردند، بجز آنکه مخالف ادله عقل است و هر چه چنین باشد مقبول نبود» (۳)،

مطعون است در سندش برای آن که از قتاده روایت [۱۳-ر]

کرده‌اند» (۴)، از حسن از سمره- و حسن سمره را ندید و از وی چیزی نشنید- علی قول البغدادیین. دگر آن که، حسن بخلاف اینکه گفت در روایت عروه از او، نیز از سعید جبیر و عکرمة روایت کردند که: «شرك» منسوب نیست با آدم و حوا بل منسوب است الی غیرهما من کفار» (۵) اولادهما.

قوله: أَيْشِرْ كُونَ مَا لَا يُخْلَقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ با خدای انباز می‌گردانند» (۶) آن را که چیزی نتواند آفریدن از اینکه بتان جماد، و آن را آفریدگاری و موجدی و مقدری می‌باید؟ و مورد کلام استفهام است و معنی تقریر و انکار است بر مشرکان که جماداتی را می‌پرستند که ایشان قادر نه‌اند بر اصول نعم که به آن مستحق عبادت شوند و از آن که» (۷) ایشان عبادت خدای تعالی که قادر الذات است و بر همه مقدورات قادر است رها کرده‌اند. و عبادت اصنامی می‌کنند که او مخلوق و محدث است و بر هیچ خالق قادر نیست.

آنگه گفت بر سیل ملامت و تقریر که: ایشان را به چه امید و طمع می‌پرستند و آن بتان ایشان را یاری نمی‌توانند کردن و نه نیز خویشان را یاری می‌توانند کردن؟ و آن که چونین بود در غایت عجز و مذلت و مهانت بود، الهیت را و عبادت را نشاید، قوله: وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى. در اینکه ضمیر خلاف کردند، بهری گفتند: راجع است با بتان و برای آن «هم» گفت، «ها» نگفت به لفظ کنایت جمادات که کافران آن را معبود ساخته بودند بمنزله الاحیاء العالمین، چنان که گفت: وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» (۸) وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (۲) سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ، و نگفت: ام صمت» (۳)، تا مطابق بودی با سر آیت نگاه داشته بود، که رءوس الآی فی القرآن بمثابه القوافی فی الشعر. و آن جا که عذر نباشد هم اینکه مراعات نمی‌کنند، یک بار چنان می‌گویند و یک بار چنین، کما قال الشاعر:

سواء اذا ما اصرح الله امرهم علينا ادثر ما لهم ام اصرام  
و قال الآخر:

سواء عليك التفرام بت ليلة باهل القباب من نمير بن عامر

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادًا أَمْثَلُكُمْ آنگه خطاب کرد با بت پرستان و ایشان را تقریر و ملامت کرد. گفت آنان را که شما می‌خوانی و عبادت می‌کنی، بندگانند هم چون شما عاجزاند و اسیر و محتاج، و اگر باور نداری ایشان را بخوانی تا اجابت کنند شما را و التماس اجابت کنید اگر راست می‌گویید. و برای آن بتان را «عباد» گفت که اشتقاق عباد و عبودیت از مذلت است، یعنی ذلیلانند، من قولهم: طریق معبد، ای موطو مذلل، و بعیر معبد اذا كان مطليا بالقطران فهو اذا ذليل.

و جیائی گفت: معنی آن است که: ملک خدای‌اند- جل جلاله- چنان که بنده ملک مالک باشد، چون می‌دانند» (۴) که ایشان عبیداند و ممالیک‌اند و مالک نه‌اند، از عقل چگونه روا می‌دارند» (۵) که ایشان را پرستند» (۶)، [قال الشاعر] (۷):

[لا اعبدك يوما لا ابتغي منك رفدا] (۸) فانت مثلي عبد ففيم اعبدا

و قوله: فَلَيْسَتْجِئُوا لَكُمْ، لام امر غایب است، بگویند تا اجابت کنند شما را

(۱). اساس: ندارد از آج، افزوده شد.

(۲). سوره یس (۳۶) آیه ۱۰.

(۳). اساس: صمتم، با توجه به آو، تصحیح شد. [.....]

(۴). آو، بم، مل، لب، آن، لت: می دانی.

(۵). آو، آج، بم، لب، آن، لت: داری.

(۶). آو، آج، بم، لب، آن، لت: پرستی.

(۷). اساس: ندارد به قیاس با نسخه مل، افزوده شد.

(۸). اساس: ندارد از مل، آورده شد.

صفحه: ۴۴

اگر راست می گوید چون اجابت خواهید به دعوت و نیاید بدانید که از آن است که نشنوند و نبینند و ندانند [۱۳-پ] و قادر و عالم نه‌اند، و غنا و کفاف نکنند.

آنکه ایشان را بر وجه دیگر تنبیه کرد، گفت: أَلْهَمُ أَرْجُلَ يَمْشُونَ بِهَا، گفت:

ایشان پای دارند که به آن بروند؟ أم لَهْمُ أَيْدٍ يَبِطُّشُونَ بِهَا یا دست دارند که به آن بگیرند؟ ابو جعفر، «بیطشون» خواند هر کجا باشد، به ضم الطاء، و اینکه هر دو لغت است و کسر فصیحتر است یا چشم دارند که به آن ببینند؟ یا گوش دارند که به آن بشنوند؟ و اینکه جمله را صورت استفهام است و معنی انکار و تقریب، یعنی نه پای رونده و نه دست گیرنده و نه چشم بینا و نه گوش شنوا (۱). و آن که جسم (۲) باشد، او ادراک چیزها به اینکه حواس کند و فعل به اینکه آلت کند چون دانند که ایشان اینکه آلت ندارند- از آن جا که جماداند- بدانند که قادر نه‌اند و مدرک نه‌اند، و آن که چنین باشد صلاحیت الهیت ندارد و سزای عبادت نباشد. و شما را اینکه همه آلائت هست و بر اینکه اوصاف حاصل (۳)، پس عابد از معبود به باشد. آنکه رسول را- علیه السلام- می گوید: بگو اینکه کافران را تا شریکان خود را بخوانند، یعنی اینکه بتان را که می پرستند و دعوی الهیت ایشان می کنند، و آنکه همه یکی شوید و با من کید سازید و در مضرت من رای زید و مرا مهلت (۴) مدهید و بنگرید تا چه زیان دارد مرا.

حلوانی عن هشام «کیدونی» به «یا» خواند فی حالتی الوصل و الوقف، و یعقوب هم چنین. و ابو عمرو و ابو جعفر و اسماعیل و داجونی عن هشام در وصل موافقت کردند و در وقف «یا» بیفگندند و باقی قراء بی «یا» [خواندند در هر دو حال، و یعقوب «تنظرونی» خواند به یا در هر دو حال و باقی قراء بی یا] «۵».

ابو علی گفت: رؤوس الایات در باب وقف بمثابة قوافی شعر بود در آن باب که بر او وقف باید کردن، و چون «یا» افتد در اواخر آیات و ابیات می بیفگندند، یعنی «یا» «۶» ی اضاقت [الی نفس المتکلم] «۷». نبینی که شاعر چگونه گفت:

فهل یمنعنی ارتیاد «۸» البلاد من قدر الموت ان یأتین

(۱). آو، بم، آن: اشنوا.

(۲). آو، آج، بم، لب، آن: آنک او را چشم باشد مل، مج: آنک چشم باشد.

(۳). همه نسخه بدلها بجز مل: حاصلی.

(۴). نسخه اساس: مهلت با توجه به آو، تصحیح شد.

(۵). نسخه اساس ندارد از آو افزوده شد.

(۶). مج: باء اضاقت.

(۷). اساس: ندارد از آج، افزوده شد.

(۸). اساس: ارتیادی با توجه به نسخه آو، تصحیح شد.

صفحه : ۴۵

و التَّقْدِير: آن یائینی، و آن «یا» که از پس «لام» آید با او هم اینکه معاملت کردند و اگر چه «یا» نه اضافت باشد، چنان که گفت:

يلمس الاحلاس في منزله ببيديه كاليهودي المصل  
اراد المصلي.

إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ، آنکه گفت: بگو ای محمّد که: ولی من و اولیتر به کار من و خداوند گار من خدای است، آن که او تولّای کار صالحان کند، و کتاب قرآن او فرستاد و تولّای کار آن باشد که مباشرت آن کنند به نفس خود و با کسی دیگر نگذارند. وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ و آنان که شما ایشان را می خوانید و می پرستید بدون خدای - عزّ و جل - نصرت شما نتوانند کردن، و نه نیز نصرت خویشان، از آن جا که جماداند صلاحیت حیّی و قادری ندارند. و اینکه بر سبیل توییح و تفریح می گویند ایشان را در پرستیدن چیزها که ایشان چنین عاجز و درمانده و مضطّراند.

وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا و «۱» اگر چنان که ایشان را با هدی و دین مسلمانی و راه راست خوانید، نشنوند از آن که آلت شنیدن ندارند. و گفته اند: سماع، به معنی قبول است، یعنی نپذیرند. وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ و بینی ایشان را که در تو می نگرند و نمی بینند یعنی بر آن جمله که ایشان را کرده اند و پیراسته اند از آنچه هستند، چشمها درست به شکل کرده «۲» و صورت ناظران و نگرندگان دارند و نمی بینند، جز آن که لفظ نظر اینکه جا مجاز باشد، برای آن که نظر به چشم تقلیب الحدقه الصّحیحة نحو المرئی طلبا لرؤیته باشد و ایشان حدقه صحیح ندارند و نه طالب رؤیت اند، و لکن چون شکل ناظران دارند و صورت حدقه درست دارند ایشان را ناظر خواند. پس شکل نظر هست به صورت و ابصار نیست به هیچ وجه. بعضی دگر گفتند: مراد به نظر، مقابله است، یعنی و تریهم یقابلونک باعینهم و هم لا یبصرون، چنان که گفت: اما رأیت الجبل ینظر الیک، و دور بنی فلان متناظره «۳»، ای متقابله، قال الشّاعر:

إذا نظرت بلاد بنی تمیم لعینی او بلاد بنی صباح

(۱). همه نسخه بدلها: گفت و. [...]

(۲). آو، آج، بم: بکرده مج، لت: نکرده.

(۳). آو، آج، بم، آن: مناظره.

صفحه : ۴۶

یرید یقابلی، و قول اوّل درست تر است. و گفته اند: مراد آن است که، [و تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ]، [۱۴-ر]

الیک، كما قال [الله] «۱» تعالی: وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى «۲» وَ تَرَاهُمْ، معنی آن است که: وَ تَنْظُرُهُمْ يَنْظُرُونَ الیک. چون رؤیت به معنی ظن باشد، به اینکه تقدیر حاجت نبود. و گفته اند: مراد به «هم»، مشرکان اند و کنایت از عقلاست، و چون چنین باشد نظر حقیقت باشد. وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ، مجاز بود و المعنی: و هم لا یعلمون، برای آن که ایشان بر حقیقت می بینند و لکن منتفع نیستند

به دیدن چنان که گفت: وَ لَهُمْ أُعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا (۳) رَأَيْتَهُمْ لِي سَاجِدِينَ (۴) خُذِ الْعَفْوَ، حق تعالی در اینکه آیت رسول را - علیه السلام - می‌فرماید که: عفو بستان. مجاهد گفت: مراد به عفو، مسامحت و مساهلت است در معاملات و معاشرت و مکارم اخلاق کار بستن و ترک تشدید و تعسیر. و معنی «اخذ»، عمل باشد، چنان که گویند: انا اخذ بقولك من قول تو خواهم گرفتن، یعنی بر آن کار خواهم کردن.

عبد الله بن عباس و سدی و ضحاک و کلبی گفتند: مراد آن است که، آنچه به تو دهند از زکات اموال و صدقات برای درویشان و حقوقی که واجب باشد بر ایشان آنچه عفو باشد و سهل، از ایشان بستان و استقصا و مبالغت در تقدیر و تشدید مکن. و گفتند: اینکه، پیش از نزول [آیت] (۵) صدقات بود و وجوب زکات چون آیت زکات آمد، اینکه آیت منسوخ شد و چون زکات واجب شد سندن آن بطوع و کره فرمودند از اینکه کار رسول - علیه السلام - عمال را بر گماشت به سندن آن. و أمر بالعرف، ای بالمعروف. و اینکه فعل باشد به معنی مفعول، کالخبز بمعنی المخبوز. و عیسی بن عمرو در شاذ خواند: بالعرف، به دو «ضمه»، و هو لغه فیه، کالحلم و الحلم و الخلق و الخلق و العرف و العرف و المعروف و العارفة کل فعل حسن فی العقل و الشرع و نقیضه

(۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۲). سوره حج (۲۲) آیه ۲.

(۳). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۹.

(۴). سوره یوسف (۱۲) آیه ۴.

(۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

صفحه: ۴۷

النکر و المنکر. گفتا «۱»: نیز امر به معروف «۲» که مردمان را طاعت فرمای از واجبات و مندوبات، و قال الشاعر فی العرف:

من یفعل الخیر لا یعدم جوازیه لن یذهب العرف بین الله و الناس

عطا گفت: وَ أمر بالعرف، یعنی به لا اله الا الله. و روایت کرده‌اند از رسول - علیه السلام - که گفت: جبرئیل - علیه السلام - مرا گفت

در اینکه آیت که: وَ أمر بالعرف، معنی آن است

ان تصل من قطعک و تعطی من حرمک و تصفح عمن ظلمک

آن که ببندی با آن که از تو ببرد، و بدهی آن را که تو را ندهد، و عفو کنی آن را که بر تو ظلم کند پس شاعری آن را نظم کرد

و گفت:

[مکارم الاخلاق فی ثلاثه] «۳» من کملت فیه فذا کل الفتی

اعطاء من تحرمه و وصل من تقطعه و العفو عمن اعتدی

صادق - علیه السلام - گفت: خدای تعالی مکارم اخلاق فرمود و در همه قرآن آیتی نیست جامعتر مکارم اخلاق را از اینکه آیت. و

رسول - علیه السلام - گفت:

بعثت لا تتم مکارم الاخلاق.

و بعضی گفتند «۴» زنان رسول گفتند «۵». مکارم اخلاق ده چیز است: آن که راست گوید، و مسلمانان را به راست دارد، و سائل را عطا دهد، و مکافات نیکوی کند، و صلت رحم کند، و ادای امانت کند، و همسایه را حرمت دارد، و رفیق را با پناه گیرد، و مهمان را طعام دهد و سر همه مکارم اخلاق شرم است، ابو جعفر القرشی گفت:

کل-الأمر تزول عنک و تنقضی الّا الثناء فأنه لك باق

و لو اننی خیرت کل فضیله ما اخترت غیر مکارم الاخلاق  
و أعرض عن الجاهلین بگرد از جاهلان و با ایشان مخالطت مکن، یعنی با کافران. مفسران گفتند: ابو جهل را خواست و اصحابش را و اینکه منسوخ کرد به آیه الشیف.  
و إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ، عبد الرحمن بن زید گفت: چون آیت اول آمد حُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ، رسول- علیه السلام- گفت: یا رب: با خشم چه

(۱). آو، آن، لب: گفت.

(۲). همه نسخه بدلها کن.

(۳). اساس: مصراع دوم همین بیت را به صورت تکرار در مصراع اول آورده از آو، آورده شد.

(۴). همه نسخه بدلها از.

(۵). آو، بم، آن: گفت.

صفحه : ۴۸

کنیم «۱»! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ، ای یصیبَنَّک و ینالَنَّک اگر به تو [۱۴- پ]

رسد از شیطان نزغی و اصل آن حرکت باشد، يقال: نزغ [ینزغه] «۲» اذا حرَّکه، و نزعه «۳» عرقه اذا نبض و هاج. و فیه لغتان: نزغ و نغز، يقال: ایتاک و التزاع و التغاز، و هو الولوع بالفساد. قال الله تعالى: مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي «۴» إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ- الآیة ابن کثیر و کسائی و ابو عمرو خواندند و اهل بصره: طیف بی «الف» و باقی قراء طائف به «الف»، و اینکه هر دو لغت است کالمیت و المائت. و بعضی اهل علم فرق کردند ابو زید گفت:  
طاف الرجل اذا قبل و ادبر، و اطاف يطيف اذا جعل يستدير بالقوم و يأتيهم من نواحيهم. و طاف الخيال يطيف طيفا اذا الم في المنام. بعضی دگر گفتند: الطائف ما طاف بك من وسوسة الباطل. طایف آن وسوسه‌ای باشد که تو را در دل آید از باطلی، و طیف دیوانگی باشد، و طیف نیز خیال باشد، قال [الشاعر] «۵»:

مرّ طيف على الاحوال طرّاق «۶».

و قال الاعشى:

و تصبح من غب «۷» السرى و كأنما الم بها من طائف الجن اولق

حق تعالی گفت: آنان که متقی و پرهیزکار باشند و خدای ترس، چون وسوسه‌ای از شیطان به ایشان رسد یا رنجی که جنس سودا و

جنون باشد، تَدَكَّرُوا، خدای را یاد کنند و نام خدای برند. عبد الله عباس گفت: طایف نرغتی باشد از نرغات شیطان. کلبی گفت: گناهی. مجاهد گفت: خشمی، تَدَكَّرُوا، خدای را یاد

(۱). همه نسخه بدلها، چه کنم.

(۲). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. [...]

(۳). اساس: نرغ به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۴). سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۰.

(۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۶). آو، آج، بم، مج، آن: طَراف.

(۷). اساس و دیگر نسخه بدلها: غیب به قیاس با نسخه چاپی مرحوم شعرانی و منابع و شواهد مربوط به شعر و لغت تصحیح شد.

صفحه : ۴۹

بعضی دگر گفتند: تفکر کنند در آلاء و نعماء خدای. ابو روق گفت: ابتهال و تضرع کنند با خدای تعالی. سعید جبر گفت: اینکه مردی باشد که او خشم گیرد خدای را یاد کند و خشم فرو برد. مجاهد گفت: آن مردی باشد که معصیتی خواهد کردن خدای را یاد کند، رها کند آن معصیت. سدی گفت: چون یاد کند توبه کند.

بعضی دگر گفتند: اندیشه کند در آنچه خلاص او در آن بود، و آن توبه است، و توبه کند، فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ، «اذا» مفاجات راست که نگاه کنی ایشان مبصر و مستبصر باشند، و اینکه عبارت بود از سرعت. و بعضی علما گفتند: المَّتَقَى من یشتهی فینتهی و یبصر فیقصر.

آنکه ذکر کفّار کرد و گفت: وَ إِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَىِّ و برادران ایشان، یعنی برادران شیطان، شیطان «۱» ایشان را در نادانی و غوایت و جهالت می کشند «۲».

من المدد. و بعضی دگر گفتند: یزیدونهم ایشان را در غوایت مدد می کنند «۳» و زیادت می گردانند. و نافع خواند: یمدونهم من الامداد، و باقی قراء یمدونهم من المدد. و فرق گفته‌ایم میان مدد و آمد، و در او چند وجه گفتیم «۴». ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ، آنکه باز نمی ایستند «۵» چنان که متقیان باز می ایستند «۶» از گناه بل که اصرار می کنند، اینکه قوله عبد الله عباس و سدی و ابن جریج است. قتاده گفت: یعنی «۷» شیاطین باز نمی ایستند و اقصار نمی کنند از استغواء ایشان، يقال: قصرت عن الشيء و اقصرت اذا احتبست عنه. و وجه قراءت نافع و عذر او از آن که «امد» در خیر گویند و «مد» در شر، چنان که فرمود: وَ أَمَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَيْنِينَ «۸»، أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَ بَيْنِينَ «۹»، و قوله:

وَ يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ «۱۰»، آن است که توسع کرد و اینکه معنی در جای آن به

(۱). کذا در اساس دیگر نسخه بدلها فاقد اینکه کلمه است محتمل است کلمه «شیاطین» یا نوع شیطان مراد باشد.

(۲). آج: می کشد.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و لب: می دهند.

(۴). اساس: گفتند به قیاس با آو، تصحیح شد.

(۵). آج، مج: استند.

(۶). همه نسخه بدلها: باز می آیند.

(۷). ساس: بعضی به قیاس با آو، تصحیح شد.

(۸). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۶.

(۹). سوره مؤنون (۲۳) آیه ۵۵. [.....]

(۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۱۵.

صفحه : ۵۰

کار داشت چنان که حق تعالی بشارت در عذاب استعمال کرد، فی قوله: فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۱)، و عیسی بن عمرو در شاذّ خواند: یقصرن، من القصر و لغت معروف اقصار است [۱۵-ر]، قال امرؤ القیس:

سما لك شوق بعد ما كان اقصرا و حلت سلیمی بطن خبث فعرعرا

و قوله: وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ حَقِّ تَعَالَىٰ فِي ذَلِكَ آيَةٍ بِرَسُولٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - خَطَابٍ كَرِهْتَ وَ كَرِهْتَ: چون آیتی بدیشان نیاری اقتراح کنند و گویند: لَوْلَا، و المعنى «هَلُمَّ» بمعنی تخصیض چرا اجتناء نکردی، یعنی انشا نکردی و ارتجال من قبل نفسک از خویشتن اینکه قول زججاج و فراء است، قال الفراء: اجتناب الکلام، ای اختلقته، و اینکه قول حسن و ضحاک و قتاده و ابن زید است و یک روایت از عبد الله عباس، [روایتی دگر از عبد الله عباس] [۲] آن است که: هَلَّا تَلَقَّيْتَهَا و اخذتها من ربك و سألتها چرا تلقی نکردی و تقبل و سؤال از خدای تعالی تا بفرستادی. آنگه گفت: بگو ای محمد؟ و جواب ده که من متابعت آن کنم که بر من وحی کنند از خدای تعالی، مرا نباشد که اقتراح کنم و سؤال کنم یا اختلاق کنم و فرو بافم دروغ بر خدای تعالی.

ابو زید گفت: لفظ اجتناء در کلام جایی استعمال کنند که کسی کلامی نا-اندیشیده گوید، و اصل اجتناء اختیار بود. آنگه گفت: مبتدا. هذا بصائر من ربكم اینکه قرآن بصیرتهاست از خدای تعالی. و واحد او «بصیرت» باشد، و آن دلیلی باشد که عند او حق از باطل بیند و بداند [۳]، و البصيرة، الترس لأنها تبصر، و البصيرة [۴] بقیة الدم على القاتل لأنها تبصر و تراعی، قال [شعر] [۵]:

على بصائرنا و ان لم تبصر

و هیدی و بیان و حجت است و رحمتی است جماعتی مؤمنان را برای آن که منتفع ایشان بودند دون کافران، ایشان را تخصیص کردند به ذکر.

وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْمِعُوا لِلَّهِ مَسْعُودٌ كَقَوْلِهِ: سبب نزول آیت آن بود که، در ابتدای شرع در نماز روا بودی که بر یکدیگر سلام کردند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و حرام کرد. و ابو هریره گفت: سبب نزولش آن بود که، مردم در نماز سخن گفتندی، اینکه آیت آمد و سخن گفتن در نماز حرام شد. زهری گفت: آیت در مردی انصاری

(۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۲۱.

(۲). اساس: ندارد از مل، آورده شد.

(۳). همه نسخه بدلها: بینند و بدانند.

(۴). آج، مل، مج: تبصروا البصيرة.

(۵). اساس: ندارد از مج، آورده شد.



صفحه : ۵۱

آمد که چون رسول- علیه السّلام- در نماز آیتی خواندی، او با رسول- علیه السّلام- می‌خواندی به آوازی بلند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و او را و دیگران را فرمود تا در نماز خاموش باشند و گوش با قرائت امام کنند. بشیر بن جابر روایت کرد که: روزی در قفای عبد الله مسعود نماز می‌کردم، بعضی مردمان قرائت «۱» می‌خواندند، چون سلام باز داد، روی در ایشان نهاد و گفت: (اما آن لکم ان تفقهوا اما آن لکم ان تعقلوا) وقت نیامد شما را که فقیه و عاقل شوید! نشنودید «۲». که خدای تعالی چگونه گفت: وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا.

ابو هریره گفت «۳»: آیت برای آن آمد که، جماعتی در قفای رسول چون او نماز کردی آواز به قرآن بلند کردند، خدای اینکه آیت فرستاد. کلبی گفت: چون ذکر دوزخ شنیدندی، جزع «۴» کردند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. قتاده گفت: در نماز به حوائج خود سخن گفتندی و از یکدیگر پرسیدندی که: نماز چند رکعت کردی! و جواب دادندی، خدای تعالی حرام کرد و اینکه آیت فرستاد. و بیشتر مفسران و اهل علم بر آنند که، استماع و انصات در نماز فرمود برای آن که اوامر قرآن بر وجوب باشد و اتفاق است که استماع قرآن جز در نماز واجب نیست. سعید بن المسیب گفت:

آیت به مکه آمد چون قریش و کفار دیگر گفتند: لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوَا فِيهِ «۵» هذّه ما «۷» گفتند: اینکه در خطبه روز آدینه است که امام خواند و در آن جا «۸» قوارع قرآن خواند گوش باز [۱۵-پ]

کردن بدان واجب بود و اگر چه قرآن گفت در آیت به سنّت و اجماع معلوم شده است که استماع خطبه واجب است مأموم را، برای آن که دو خطبه به جای دو رکعت نماز است. و مجاهد و عطا گفتند: آن جا که کسی قرآن خواند استماع آن واجب است، و اینکه قول شاذّ است. و

(۱). آج، لب قرآن.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مع: نشنوی مع: بشنوی.

(۳). آج، لب اینکه.

(۴). لت: فزع.

(۵). سوره فضلت (۴۱) آیه ۲۶.

(۶). آو، آج، لت: القسم بن یحمر.

(۷). آو، آج، بم، آن، لت: مسلم بن کبار.

(۸). آو، آج، آن، لت: آنچه. [...]

صفحه : ۵۲

علما جمله بر آنند که: استماع سنّت است. سعید جبر گفت: خطبه روز آدینه است و عیدین، و انصات اصغاء و گوش باز کردن باشد و نگاه داشتن و محافظت کردن، قال الشّاعر:

قال الامام علیکم امر سیدکم فلم نخالف و انصتنا لما قالا

زجاج گفت: روا باشد که معنی آن بود که، عمل کنی بدانچه در قرآن هست و از او تعدی مکنید، من قول القایل «۱»: سمع الله لمن

حمده، ای اجاب الله من دعاه، لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ تا بر شما رحمت کنند.

وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ، آنکه حق تعالی خطاب کرد با رسول و گفت: یاد کن خدایت را در خویشتن به تضرع، و نصب او (۲) بر مفعول است و شاید که در جای حال بود، و التقدير: متضرعا و خيفة (۳)، ای خوفا من عذاب الله، و اگر چه خطاب است با رسول، مراد امت‌اند.

عبد الله عیاس گفت: مراد قراءت در نماز است که مأوموم در قفای امام قراءت خواند فیما بینه و بین نفسه، و اینکه محمول باشد بر آن جا که امام به قراءت جهر نکند اما آن جا که امام جهر کند به قراءت، به اتفاق استماع واجب است، لِقوله - عليه السلام - (۴): «من صَلَّى خلف امام موافق فقراءة الامام» له قراءة

هر که در قفای امامی موافق نماز کند، قراءت امام قراءت اوست اما چون امام جهر نکند در قراءت، و حال حال اخفات باشد، مأوموم بنزدیک ما الحمد (۵) بخواند فیما بینه و بین نفسه نه به جهر و سورت نخواند (۶). و اگر به امام نزدیک باشد و مهممه او شنود هم استماع باید کردن. مجاهد و ابن جریح گفتند: خدای تعالی فرمود تا مکلفان او را یاد کنند در دل و فراموش نکنند و تضرع کنند در دعا و استکانت و خضوع کنند و به دعا و حاجت که خواهند آواز بر ندارند، چه با کسی می‌گویند که بر او پوشیده نیست احوال ایشان. اهل معانی گفتند: معنی آن است که به قرآن متعظ شو و به آیاتش معتبر شو و خدای را یاد کن به طاعت در اوامر او به تضرع و تواضع و تخشع و تملق و بر

(۱). آو، آج، بم، لب، آن قد.

(۲). آو، آج، بم، لب، آن، لت: تضرعا.

(۳). اساس: خفیه با توجه به نسخه آو و اتفاق نسخ تصحیح شد.

(۴). آو، آج، بم، آن قراءته.

(۵). آو، آج، بم، لت: بنزدیک مأوموم الحمد.

(۶). بم، لت: بخواند.

صفحه : ۵۳

سیل خوف از عقاب او. و چون قرآن خوانی و دعا کنی جهر مکن و آواز بلند بر- مدار. آنکه وقتش معین کرد، گفت: بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ بامداد (۱) و شبانگاه و «أصال» جمع اصیل باشد: کایمان و یمین. و اهل لغت گفتند: از نماز دیگر باشد تا نماز شام، آنکه آن را مؤکد کرد و بند زد بقوله: وَ لَا تُكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ گفت از جمله غافلان مباش. إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ رَبِّكَ که آنان که بنزدیک خدای توانا از فریشتگان، و مراد به «عند»: نه قرب مسافت است، بل قرب ایشان است از فضل و رحمت خدای.

استکبار و بزرگواری نمایند از عبادت و پرستش او، و او را تسبیح و تنزیه می‌کنند و او را سجده می‌کنند. و معنی آیت، حث است بندگان خدای را بر طاعت خدای و آن که اخلاص نکند در اوامر و امثال آنچه فریشتگان با رفعت منزلتشان و قرب مقامشان به رحمت او اینکه استکبار و استعظام نکنند و نیارند، بل بنده‌وار به شب و روز تسبیح و تهلیل او می‌کنند و او را سجده و خشوع می‌نمایند، چنان که گفت:

يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ (۲) وَ إِذِ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا (۳)

[سوره الأنفال (۸): آیات ۱ تا ۱۴]

## [اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۲) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۴) كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ (۵) يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ (۶) وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ (۷) لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (۸) إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبُّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ (۹) وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَاتَّخَمْتُمْ بِهِ قُلُوبَكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۱۰) إِذِ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَ كُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُم رِجْسَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ (۱۱) إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَتَبَيَّنُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ (۱۲) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۳) ذَلِكَ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ (۱۴)

## [ترجمه]

[به نام خدای بخشاینده مهربان] (۷)

(۱). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۲). اساس: و گفت با توجه به اتفاق نسخ و سیاق عبارت، «واو» حذف شد.

(۳). سوره انفال (۸) آیه ۳۰.

(۴). همه نسخه بدلها: تا به آخر.

(۵). آو، آج، بم، مح، لب، آن: رفیع مل، لت: رفع.

(۶). مل، آن: صلوات. [...].

(۷). اساس: ندارد از بم، افزوده شد.

صفحه : ۵۵

می‌پرسند تو را از غنیمتها، بگو که غنیمتها خدای راست و رسول را، بررسی از خدای و به اصلاح آری «۱» آنچه میان شماس و فرمان بری خدای را و رسول را اگر ایمان آورده‌ای.

[۱۶-پ]

ای «۲»، گرویدگان آنان باشند که چون یاد کنند خدای را، بترسد دل‌های ایشان و چون بخوانند «۳» بر ایشان آیت‌های او، بیفزاید ایشان را ایمان و بر خدایشان توکل کنند.

آنان که به پای دارند نماز و از آنچه روزی داده باشیم ایشان را هزینه کنند «۴».

ایشان‌اند که گروندگان برستی ایشان را پایه‌ها باشد نزدیک خدای ایشان و آمرزشی و روزی با کرامت. چنان که بیرون آورد تو را خدای تو از خانه تو بدرستی، و گروهی از مؤمنان کاره بودند. جدل می‌کنند با تو در حق پس از آن که روشن شد، پنداری می‌رانند ایشان را به مرگ و ایشان می‌نگرند.

[۱۷-ر]

[و چون وعده دهد شما را] «۵» خدای، یک گروه «۶» که آن شما راست و خواستی که جز خداوند سلاح باشد شما را، و می‌خواهد خدای که درست کند حق به سخنش، ببرد اصل کافران.

(۱). آج، لب: به سامان آری.

(۲). آج، لب: بدرستی که.

(۳). آج، لب: خوانده شود آج، لب: برسد.

(۴). آج، لب: نفقه می‌کنند.

(۵). اساس: افتادگی دارد از آو، افزوده شد.

(۶). آج: یکی از دو گروه.

صفحه : ۵۶

تا درست کند حق را و باطل کند باطل «۱» را و اگر چه نخواهند گناهکاران.

چون فریاد می‌خواستی از خدایتان، پاسخ داد شما را که من مدد فرستم «۲» شما را به هزار از فریشتگان از «۳» پس یکدیگر «۴».

نکرد آن را خدای مگر مزدگان تا ساکن بود به آن [دل‌های شما] «۵» و نیست یاری مگر از نزدیک خدای که خدای بازدارنده «۶» محکم کار است [۱۷-پ].

چون در شما پوشید «۷» خواب به ایمنی از وی «۸» و فرو فرستاد «۹» بر شما از آسمان آبی تا پاک کند شما را به وی و ببرد از شما پلیدی دیو و تا باز بندد بر دل‌های شما و بر جای دارد به آن پایها «۱۰».

چون وحی کرد «۱۱» خدای تو به فریشتگان که من با شما بر جای داری آن مؤمنان را، در افگنم «۱۲» در دل‌های آنان که کافر شدند ترس، بزنی بالای «۱۳» گردنها و بزنی از ایشان هر «۱۴» سر انگشتی.

آن «۱۵» به آن است که ایشان نا فرمانی کردند خدای را و [رسولش را و هر

(۱). آج، لب: خلاف راستی.

(۲). آج، لب: مدد نماینده‌ام.

(۳). آج، لب پی در آوردگان امثال خود را.

(۴). معج برنشسته.

(۵). اساس: افتادگی دارد از آو، افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها: غالب.

(۷). آو، بم، آن: پوشند. [.....]

(۸). آج، لب: برای ایمنی از او.

(۹). آو، آن: فرستد بم: فرستند آج، لب: می‌فرستد.

(۱۰). آج، لب: قدمها را.

(۱۱). آج، لب: وحی می‌فرستاد.

(۱۲). آج، لب: زود باشد که افکنم.

(۱۳). آج، لب: بالاها.

(۱۴). آو، بم: همه او، بم، آن انگشتی.

(۱۵). آج، لب عقاب.

صفحه : ۵۷

که [۱] نافرمانی کند خدای را و رسولش را، خدای سخت عقوبت است.

آن را بچشی و کافران راست عذاب دوزخ.

[قوله تعالی: یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ - الْآیة [۲] عبد الله عباس گفت: سبب نزول آیت آن بود که، رسول - علیه السلام - گفت: هر که به فلان جای شود وی را از نفل چندین باشد، و هر که کسی را بکشد او را چندین باشد، و هر که اسیری بیارد او را چندین باشد. چون قوم روی به هم آوردند، جوانان بشتافتند و پیران و مردمان معروف با رسول - علیه السلام - بایستادند در زیر رایت. چون خدای تعالی ظفر داد مسلمانان را بر کافران، آمدند و آنچه رسول گفته بود طلب کردند. پیران و بزرگان که با رسول بودند و با رایت بودند، گفتند: چنین نباشد، ما نه برای آن نشتافتیم که ما را اینکه قوت و هنر نبود، و لکن ما خدمت رسول و مراعات رایت اولتر شناختیم چه اگر رسول [۳] تنها بودی امن نشایستی بودن که جماعتی مشرکان بر او حمله آوردندی و رنجی به او رسانیدندی و یا رایت بیفگندندی، و ما در اینکه مقام که ایستاده بودیم مدد شما بودیم و مردی [۴] ما کمتر از مردی [۵] شما نباشد، ما رها نکنیم تا شما غنیمت ببری بی ما. مردی از انصاریان از بنی سلمه برخاست نام او ابو الیسر [۶] بن عمرو، و گفت: یا رسول الله؟ تو گفتی هر که مردی را بکشد او را چندین غنیمت باشد، و هر که اسیری بیارد او را چندینی باشد، ما هفتاد مرد را کشتیم و هفتاد مرد را اسیر آوردیم. سعد معاذ گفت: یا رسول الله؟ آن مزد که ایشان طلب کردند ما را نبایست یا ما از ایشان بد - دلتر بودیم! و لکن ما نخواستیم که صف تو تنها و خالی رها کنیم. رسول - علیه السلام - در آن کار توقّف کرد، مردم در اینکه گفت و گوی افتادند، سعد گفت: یا رسول الله؟ مردم بسیارند و غنیمت کم از مردم است، اگر آنچه وعده داده‌ای اینان را به اینان دهی برای اینکه دگر قوم چیزی نماند و متشکّی شوند. خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد و رسول - علیه السلام - غنیمت [۷] از میان ایشان بسویّت قسمت کرد.

(۱). اساس: افتادگی دارد از آو، افزوده شد.

(۲). اساس: ندارد از لت، افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها را تنها رها کردمانی.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز لت از.

(۵). مل، مج: مردمان آو، بم، آج، لب: مردان.

(۶). آو، آج، لب: ابو یسر. [.....]

(۷). اساس: قسمت با توجه به آو، و اتفاق همه نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۵۸

مکحول روایت کرد از ابو امامه، که او گفت، من عبادۀ صامت را پرسیدم از اینکه آیت، گفت: آیت در اهل بدر «۱» آمد، چون ما خلاف کردیم در آن و بدخویی کردیم، خدای تعالی از ما بستد «۲» و قسمت آن با رسول افگند، و در اینکه، تقوی بود و طاعت خدای و رسول و صلاح ذات البین. رسول- علیه السلام- میان ما بسویّت قسمت کرد.

سعد ابو وقاص گفت: آیت در من آمد، و سبب آن بود که برادرم را بکشتند روز بدر- عمیر را- و من سعید بن العاص بن امیه را بکشتم و تیغ او را برگرفتم- و آن تیغی نیکو بود معروف آن را «ذوا الکتیفه» «۳» گفتند- پیش رسول آوردم و گفتم: یا رسول الله! اینکه تیغ مرا ده که من خداوندش را بکشتم. گفت: اینکه تیغ مرا نیست و تو را نیست، مسلمانان راست، برو و بر سر غنایم نه. من بیامدم و آن بر سر دگر غنایم نهادم و رنجی عظیم به دل من رسید، گفتم: باشد که آن تیغ به کسی افتد [۱۸-پ]

که اینکه رنج نبرده باشد که من. خدای تعالی آیت [اینکه] «۴» فرستاد و رسول- علیه السلام- قسمت غنایم بکرد و آن تیغ با رسول افتاد به من بخشید.

ابو اسید مالک بن ربیعہ گفت: روز بدر تیغی گرانمایه به دست من افتاد که آن را «مرزبان» گفتند. رسول- علیه السلام- بفرمود تا هر کس که چیزی دارد از غنیمت باز جای آرد، من آن تیغ با سر غنیمت نهادم، ارقم بن ارقم از رسول- علیه السلام- بخواست، به او بخشید.

ابن جریح گفت: آیت در مهاجر و انصار آمد که بر سه فرقه شدند و [در] «۵» غنیمت خلاف کردند، خدای تعالی کار آن با رسول افگند تا چنان که صواب داند قسمت کند بسویّه. قوله: یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ، گفت: تو را می پرسند ای رسول من از انفال که، که راست بگو که خدای راست و پیغامبر را. بعضی مفسّران گفتند: «عن»، به معنی «من» است، من تبعیض، ای من الانفال، یعنی بعض الانفال. آنکه سؤال، نه سؤال استفادت باشد، سؤال استماحت باشد. و بعضی دگر گفتند: «عن»، صله است و زیادت، و التقدیر: یَسْئَلُونَكَ الْأَنْفَالِ، و قراءت عبد الله مسعود بر اینکه است.

(۱). اساس: بیت با توجه به آو، و اکثر نسخ تصحیح شد.

(۲). آو، آج، بم، لب، آن: نپسندید.

(۳). آو، آج، بم: ذوی الکتیف.

(۴-۵). از آو، افزوده شد.

صفحه : ۵۹

مفسّران در معنی انفال خلاف کردند، بعضی گفتند: مراد آن غنایم است که رسول- علیه السلام- روز بدر برگرفت، صحابه گفتند: اینکه که راست! خدای تعالی گفت: خدای و پیغامبر راست. و اینکه قول عبد الله بن عباس است و عکرمه و مجاهد و ضحاک و قتاده و ابن زید. علی بن صالح بن حی «۱» گفت: آن انفال سرایاست که رسول- علیه السلام- سریتی را، ای جماعتی را، به جایی فرستادی، آمدندی و غنیمتی آوردندی، آنکه پرسیدند که: آن که راست! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت:

خدای راست و پیغامبر را.

عطا گفت: آن چیزی باشد که از «۲» مشرکان به دست مسلمانان افتادی بی قتالی، از بندهای و پرستاری و اسپه و مانند اینکه، گفت: آن خاص پیغامبر را باشد.

روایتی دیگر از عبد الله عیّاس آن است که: انفال، آن بود که از غنایم فرو افتد از درعی و رمحی و مانند آن. و روایتی دیگر آن است که: آن «۳» سلب و سلاح و جامه و اسب که مرد مقتول را باشد، رسول را بودی، به آن «۴» دادی که او خواستی. مجاهد گفت: خمس است، برای آن که مهاجر گفتند: اینکه خمس مال که از ما باز می‌گیرند که را خواهد بودن! خدای تعالی گفت: خدای و پیغامبر را.

امّا آنچه روایت کرده‌اند از باقر و صادق - علیهما السلام - آن است که، انفال چند چیز است: هر زمینی خراب که آن را اهلی و مستحقّی نباشد، یا اگر باشد بمیرند بجمله و هر زمینی که بی‌قتالی اهلش بسپارند، و سر کوهها و میان رودها و بیشه‌ها و زمینهای موات که بر آن زرع نکرده باشند و آن را ارباب نباشد، و اقطاعهای پادشاهان که در دست ایشان نه بر وجه غضب باشد، و میراث کسی که او را وارث نباشد. از جمله غنایم پیش از قسمت آن کنیزکی نیکو و اسپی قیمتی و جامه گران مایه از آنچه آن را نظیری نباشد در غنیمت از هر جنس متاع. و چون قومی قتال کنند بی‌دستوری امام، هر غنیمت که آرند از آن جا جمله امام را باشد. اینکه جمله آن است که رسول را باشد - علیه السلام - و از پس او قائم مقام او را که ناظر باشد در کار مسلمانان به فرمان او، چون ظاهر باشد. فاما در حال غیبت امام شیعه «۵» را مرخص

(۱). اساس: حیی با توجه به نسخه آو، و اتفاق نسخ تصحیح شد.

(۲). اساس: آن با توجه به نسخه آو، تصحیح شد.

(۳). مل، مج: از.

(۴). لب کس.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز لت او.

صفحه : ۶۰

کرده‌اند «۱» که در آن تصرّف کنند «۲» از آنچه ایشان را از آن چاره نباشد از متاجر و مناکح و مساکن. و چون پیغامبر - علیه السلام - یا امام زمینی از اینکه زمینها به کسی دهد به اجارتی معلوم یا به ربع دخل آن یا به ثلث و کمتر و بیشتر آن «۳» مال اجارت بدهد، باقی او را حلال باشد. و در قراءت اهل البیت نیز چنین آمد که قراءت عبد الله مسعود است. یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ از تو می‌خواهند «۴» انفال، بگو: انفال خدای راست و پیغامبر را. [و اگر ایشان مستحق آن بودند، خدای نگفتی: فَاتَّقُوا اللَّهَ از خدای بترسی] «۵»، و انفال، جمع «نفل» باشد، و نفل، در لغت زیادت باشد، و منه النَّافِلَةُ لِأَنَّهَا زِيَادَةٌ عَلَى الْفَرْضِ «۶»، قال لیبید:

انّ تقوی ربّنا خیر نفل و باذن الله ریثی و العجل [۹۱-ر]

و فرزندزاده را نیز نافله برای آن گویند که زیادت باشد [بر فرزند] «۷»، قال الله تعالی: وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً «۸» وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ «۹» هذّه ما «۱۱» حیات او و ائمّه را از پس او که قائم باشند مقام او. آنگه گفت: فَاتَّقُوا اللَّهَ از خدای بترسی و طاعت او را کار بندید و از معاصی او اجتناب

(۱). همه نسخه بدلها، بجز لت: است.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: کند.

(۳). همه نسخه بدلها: او.

(۴). لت: می پرسند. [.....]

(۵). اساس: ندارد از آو، آورده شد.

(۶). آو، آج، بم، آن: الفریض.

(۷). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۸). سوره انبیا (۲۱) آیه ۷۲.

(۹). سوره انفال (۸) آیه ۴۱.

(۱۰). لت از.

(۱۱). آو، بم، آج، لب، آن حال.

صفحه : ۶۱

کنید و اصلاح ذات البین کنید. و در معنی او خلاف کردند، قتاده و ابن جریح گفتند: آن خواست که در عهد رسول چون مسلمانی کافری را بکشتی سلب و سلاحش [آن] «۱» مرد را بودی. چون اینکه آیت آمد، رسول بفرمود تا بعضی [بر بعضی] «۲» رد می کردند بر وجه مصالحت و توسط. مجاهد گفت: اینکه امر به اصلاح ذات البین در معنی «۳» نهی است از آن اختلاف که ایشان کردند روز بدر در غنیمت و اینکه، قول عبد الله عتّاس و سفیان و سدی است. و خلاف کردند در آن که چرا به لفظ تأنیث گفت «ذات» و «بین» «۴» مذکر است؟ بعضی گفتند: ذهب الی الحال الّتی کانت بینهم و حال مؤنث است، چنان که گویند: جاءنی فلان ذات العشاء، ای السّاعه الّتی فیها العشاء. زجاج گفت: آن حال خواست که کار مسلمانان به آن به اصلاح آید. و اخفش گفت: اینکه از جمله آن است که، تأنیث او به سماع دانند نه به قیاس، کالدار و الثار و الدلو و العصا و غیرها. و اینکه را علّتی نباشد که ایشان گویند، «بیت» مذکر باشد و «دار» مؤنث، و «رمح» مذکر باشد و «عصا» مؤنث، و آب مذکر باشد و آتش مؤنث، و ماه مذکر باشد و آفتاب مؤنث. وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ و طاعت خدای دارید و طاعت رسول و اوامر ایشان را امتثال کنید و از نواهی ایشان منتهی شوید اگر از آن که گرویده‌اید و ایمان دارید، که آن به که ایمان دارد به خدای و ثواب و عقاب، ایمان ایشان را حامل و باعث باشد بر طاعت خدای و رسول داشتن.

آنگه درآمد و وصف کرد مؤمنان مخلص مستکمل شرایط ایمان را و اسلام را، گفت: إِنَّمَا، و بیان کردیم که او، لاثبات الشّیء «۵» و نفی ما سواه باشد، جز که در اینکه آیت بر وجه مبالغت است نه بر طریق حقیقت. گفت: مؤمنان آنان باشند که، چون ذکر خدای کنند پیش ایشان و نام خدای برند دل‌های ایشان بترسد. و در مصحف عبد الله مسعود هست که: فرقت قلوبهم، و معنی یکی باشد. الخوف و الخشیة و الوجل و الفرق و الفرع و الروع، همه ترس باشد. وَإِذَا تَلَّيْت عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ چون آیات او بر ایشان خوانند، ایشان را ایمان بیفزاید و ایشان بر خدای توکل کنند، و به اینکه آیت تمسک کردند آنان که گفتند: ایمان زیادت و نقصان پذیرد، و افعال جوارح از جمله ایمان باشد، به آن که گفتند نبینی که خدای تعالی گفت: چون آیات خدای

(۱-۲). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۳). آو، آج، بم، لب، آن: به معنی.

(۴). آو، آج، بم، مل، آن: ذات البین.

(۵). آو، بم، آن الا.



صفحه: ۶۲

بر ایشان خوانی، ایشان را ایمان بفرزاید آنگه گفت: نماز به پای دارند و نفقه کنند، و از پس اینکه جمله شرایط و افعال گفت: ایشان مؤمنانند بر حقیقت، دلیل کند بر آن که هر که نه چنین باشد مؤمن نبود، جواب گوئیم: «اولاً گفتن (۱) که هر که نه چنین بود مؤمن نبود، قول به دلیل الخطاب باشد و دلیل الخطاب درست نیست بتزویک محققان اهل علم. دگر آن که، خدای تعالی در اینکه آیت وصف افاضل و خیار مؤمنان کرد، و ممتنع نباشد که مؤمنان در طاعات متفاضل باشند و اگر چه در ایمان [۱۹-پ] متساوی باشند دلیل بر اینکه آن است که، در آیت گفت: وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ، و به اجماع امت و جل (۲) القلب در ایمان شرط نیست نه بینی که در دگر آیت گفت: الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ (۳) الَّذِينَ يُتَمِرُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ، اینکه هر دو، اعنی نماز و انفاق، از فضل ایمان است نه از شرط ایمان. دلیل بر آن که چنین است، آن است که: نماز و انفاق هر یکی از آن مشتمل است بر فریضه و سنت، و در آیت مطلق است، و گفتن که: اخلال به نماز سنت و ترک نفقه سنت، ایمان را خلل و نقصان کند خلاف اجماع باشد، پس به آیت تمسکی نیست ایشان را از اینکه وجه که گفتیم.

امّا قوله: أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا، دلیل نکند بر آن که آنان که نه چنین باشند نه مؤمن باشند حقا، که اینکه دلیل الخطاب بود و آن باطل بود. و اما نصب «حقاً»، نصب آن بر مصدر است، کانه قال: او حق (۶) «ذَلِكَ لَهُمْ حَقًّا، اَوْ حَقُوا فِي إِيْمَانِهِمْ

(۱). مل، لت: گفتی.

(۲). آو، آج، بم، لب، آن: وجلت.

(۳). سوره رعد (۱۳) آیه ۲۸. [.....]

(۴-۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۶). آو، بم، آن: قال الحق.

صفحه: ۶۳

حقاً، کما تقول: صدقوا صدقا. عبد الله عباس گفت: یعنی، برئوا من الکفر از کفر بیزار شدند، فهذه حقیقه ایمانهم. مقاتل گفت: معنی آن است که، در ایمانشان شکی نیست چنان که در ایمان منافقان. قتاده گفت: ایشان مستحق نام و حکم ایمانند بحق و درستی. و عبد الله عباس گفت: هر که منافق نباشد او مؤمن است حقا.

ابن ابی نجیح گفت: مردی حسن بصری را گفت: تو مؤمن هستی! گفت: ایمان دو است، اگر ایمان به خدای و فریشتگان و کتابها و رسولان و قیامت و بهشت و دوزخ و بعث و نشور و حساب و کتاب و ثواب و عقاب خواستی، من بدین جمله مؤمنم و ایمان دارم و اگر آن خواستی که آیت متضمن آن است، اعنی قوله: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ - الاية، من نمی دانم (۱) که من از ایشان هستم یا نه؟ و اینکه قول از حسن بصری دلیل صحت مذهب ما می کند که به اول، مجرد ایمان خواست که باتفاق ایمان است، و دوم فضل ایمان خواست و فضیلت او. علقمه گفت (۲): ما در سفری بودیم جماعتی را دیدیم گفتیم ایشان را: شما چه مردمانی!

گفتند: ما مؤمنانیم حقا، ما ندانستیم که ایشان را چه جواب دهیم، تا عبد الله مسعود را دیدیم، چنین حال (۳) افتاد، گفت: بایستی گفتن ایشان را که، اگر راست می گوی (۴) قطع کنی که از اهل بهستی، که مؤمن حقیقی بهستی بود لا محال. سفیان ثوری گفت: هر که او گواهی دهد که او مؤمن است حقا و قطع نکند بر آن که از اهل بهشت است [او مؤمن باشد] (۵) به نیم آیت و به نیمه دیگر مؤمن نباشد.

و بیشتر مقریان «۶» وقف کردند عند قوله: حَقًّا، و بعضی مقریان «۷» وقف کردند عند قوله. أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ، آنکه ابتدا کردند: حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ ای لهم درجات عند رَبِّهِمْ حَقًّا. مجاهد گفت: اعمال رفیعۀ اینکه درجات اعمالی رفیع مقبول است. عطا گفت: درجات بهشت خواست. هشام بن عروه گفت: مراد آن است که، خدای

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و لت: چه دانم.

(۲). آو، آج، بم، آن: فضیل از علقمه گفت فضیل و علقمه گفتند.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز لت: حالی.

(۴). می گوی / می گویی / می گوید.

(۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۶). آن: مفسران.

(۷). آو، آج، بم، آن: صوفیان.

صفحه : ۶۴

تعالی برای ایشان بجا رده «۱» است در بهشت از نعیم و لذات مآکل «۲» و مشارب «۳» و هنأت عیش. ابن صخر «۴» گفت: لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ ایشان را درجاتی باشد بنزدیک خدای تعالی یعنی در بهشت، و آن هفتاد درجه باشد هر درجتی چندان که اسپ نیکرو هفتاد سال تاختن کند. و اصل درجه، نردبان پایه باشد، و منه التدریج.

و مَغْفِرَةٌ و آمرزش گناهان ایشان، [۲۰- ر]

و اینکه دلیل است بر صحت قول ما که اگر ایشان را گناه نبود، مغفرت در حق ایشان مصور نبود، و اگر ایشان به گناه کافر بودند یا ناقص ایمان بودند، مغفرت به ایشان نرسیدی پس دلیل می کند ظاهر آیت بر آن که، گناهکار به گناه از آن بشود «۵» که مؤمن باشد «۶» حَقًّا. و آنان که آن مقاتل گفتند از معتزله و اصحاب اخبار، گفتند که: گناه کبیره. و بعضی گفتند:

صغیره نیز، و ترک «۷» نوافل ایمان را خلل و نقصان کند، و اینکه قولی است ظاهر الفساد چه بر اینکه قاعده هیچ پیغامبر و امام و صدیق و شهید تمام ایمان نباشند- نعوذ بالله من مثل هذه المقالات و تجویز هذه المحالات. وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی با کرامت. قتاده گفت: بهشت است، و بعضی دگر گفتند: لا حساب علیهم فی ذلک حساب نباشد ایشان را بر آن.

قوله: كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ، خلاف کردند مفسران در اینکه «کاف» تشبیه تا اخراج رسول- علیه السلام- از خانه اش به چه مشبه است؟ عکره گفت وجه تشبیه آن است که: فَاتَّقُوا اللَّهَ [اللَّهُ] «۸» و اصلحوا ذات بینکم فان ذلک خیر لکم کما کان اخراج الله محمداً من بینه بالحق خیرا له و لکم و ان کرهتم ذلک، گفت:

از خدای بترسی و اصلاح ذات البین کنی که شما را آن به بود چنان که خدای تعالی رسول را از خانه خود بیرون آورد و او را آن به بود و اگر چه گروهی آن را کاره بود «۹»، مجاهد گفت وجه تشبیه آن است که: چنان که خدای تعالی تو را از خانه بیرون آورد

(۱). لت: بجا رده / بجا رده / بجا رده.

(۲). مع: ما اکل.

(۳). آو، آج، بم، لب، آن: مشرب.

(۴). اساس: ابن صحین به نظر می رسد کلمه تحریف شده است، لذا با توجه به نسخه لت، تصحیح شد.

(۵). آو، آج، بم، لب، آن: نبوشند. [.....]

(۶). آو، آج، بم، لب، آن: باشند.

(۷). آو، آج، بم، آن: و نیز ترک.

(۸). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۹). آج، لب، لت: بودند.

صفحه : ۶۵

و مسلمانان آن را کاره بودند، همچنین قتال خواهد فرمودن شما را و جماعتی آن را کاره. زجاج گفت: مردود است، الی قوله: *يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ* برای آن که خدای تعالی انفال را تخصیص کرد به خدای و رسول و صحابه آن را کاره، همچنین تو را از خانه بیرون آورد و جماعتی آن را کاره. بعضی دگر گفتند، وجه تشبیه آن است که: *يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ* مجادلۀ کما جادلوك فی اخراج الله ارباک من بیتک تو را بر سیل مجادله می‌پرسند از انفال، همچنان که جدل کردند با تو آنکه که خدای گفت: از خانه بیرون شو به طلب غیر «۱»: و گفتند: ما را نگفتی که ما را کارزار می‌باید کردن تا ما ساز کرده بودیمان «۲». بعضی دگر گفتند وجه تشبیه در حق، آن است [که] «۳» خدای تعالی گفت: *أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا* ...، *كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ* مجاهد گفت: کما اخراجک ربک من بیتک بالحق یجادلونک فی الحق، یعنی چنان که آن حق بود و در آن جدل کردند، همچنین در حق جدل کنند با تو پس از آن که حق «۴» روشن باشد. فراء گفت: وجه تشبیه آن است که: چنان که خدای تو را از خانه بیرون آورد و ایشان کاره، تو با کراهت ایشان ننگریدی و بر آن برفتی، [هم] «۵» در باب غنایم بر فرمان خدای برو و با کراهت ایشان منگر. و کسائی گفت: «ما»، موصوله است و در جای قسم است، و تقدیر آن است که: *وَالَّذِي أَخْرَجَكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ* [أنهم] «۶» یجادلونک فی الحق. و در اینکه مخالفت ظاهر است در چند جای، و اینکه قولی بعید است. و ابو عبیده معمر بن المثنی گفت: «ما» مصدریه است، ای کاخراجک ربک من بیتک بالحق، و درست آن است که «ما» کافه است که در «کاف» تشبیه پیوسته است، چنان که «انما» و «کأنما» «۷». حق تعالی گفت: چنان که بیرون آورد تو را خدای تو از خانه‌یت «۸» در مدینه برای غیر «۹» قریش. *وَإِنَّ فَرِيقًا* گروهی از مؤمنان آن را کاره بودند و اینکه قول بیشتر مفسران است.

(۱-۹). همه نسخه بدلها، بجز مج: غیر.

(۲). آو، آج، بم، مج، لب، آن: بودمانی لت: سامان کرده‌مانی.

(۳). اساس: ندارد از لت، افزوده شد.

(۴). آو، آج، بم، لب، آن تو.

(۵-۶). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۷). اساس: کلاً به قیاس با نسخه آو، و اتفاق جميع نسخه‌ها تصحیح شد.

(۸). خانه‌یت / خانهات آو، آج، بم، لب، آن: خانه تو.

صفحه : ۶۶

*يُجَادِلُونَكَ* جدل می‌کردند با تو، *فِي الْحَقِّ* ای فی القتال، در قول مجاهد و جماعتی مفسران. و *يُجَادِلُونَكَ* حکایت حال است، ای مجادلین لک فی الحق

و اصل جدل در لغت، سختی باشد، من قولهم: جدلت الحبل اذا احکمت فتله و الاجدل الصقر لشدته، و الجداله الارض لصلابتها، و الجدیل الزمام من الادیوم<sup>(۱)</sup> لشدته و احکامه. بعد ما تبین پس از آن که روشن شد که آن حق است و از قبل خدای است و به فرمان اوست. کَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَىٰ [۲۰- پ]

الموت بغایت کراهت و شدت مجادلت با کسی مانند که پنداری ایشان را به مرگ می‌رانند، و ایشان در آن می‌نگرند یعنی بکام و ناکام، اگر خواهند و اگر نه، می‌باید رفتن ایشان را چنان که مرد را<sup>(۲)</sup> به ره مرگ بیاید رفتن، اگر خواهد و اگر نه. قوله: وَ إِذِ يَعِدُّكُمْ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ یاد کن ای محمد! چون خدای تعالی وعده داد که از اینکه دو طایفه و دو گروه یکی شما را اند اما غیر و اما قریش، وَ تَوَدُّونَ<sup>(۳)</sup> إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ، در محل نصب است بدان که<sup>(۴)</sup> «۵» مفعول دوم وعد است، وَ أَنَّهَا لَكُمْ، در محل نصب است به آن که بدل احدی الطائفتین است. وَ تَوَدُّونَ أَنْ غَيْرِ ذَاتِ الشُّوْكَهِ تَكُونَ لَكُمْ و شما آن دوست داشتید که شما را آن بود که در او حدتی و شوکتی و سلاحی نباشد. و ددت الشیء اذا تمنیته اوده و داده، و وددت الرجل اذا احببته اوده و ددا و موده، و هو ودی و و دیدی، و هر دو معنی محتمل است اینکه جا، هم محبت و هم تمنا، و برای آن ذات الشوکة گفت<sup>(۶)</sup> «۶»، صفت احدی الطائفتین<sup>(۷)</sup> «۷». و سلاح را شوکت برای تیزی خوانند، من الشوک الہدی هو الثبت تشبیه [به خار نبت] «۸» و شوکت، کنایت باشد از حدت، يقال: لفلان شوکة، ای حدّة و الشوکة

(۱). همه نسخه بدلها، بجز لت: الأدم.

(۲). آج، لب: مرده را.

(۳). اساس: تریدون با توجه به متن قرآن مجید تصحیح شد. [.....]

(۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها: به آن که.

(۶). همه نسخه بدلها که.

(۷). همه نسخه بدلها است.

(۸). اساس: ناخواناست از آو، افزوده شد لت: به تیه و خار نبت کرد.

صفحه : ۶۷

و الشکة السلاح، يقال: فلان شاک فی السلاح و شاک فی السلاح، و شاک من الشکة، قال الشاعر:

فتوهمونی اننی انا ذلکم شاک سلاحی فی الحوادث معلم.

وَ یُرِیدُ اللَّهُ أَنْ یُحَقِّقَ الْحَقَّ یعنی محمد! خداى تعالی می‌خواهد تا حقی<sup>(۱)</sup> «۱» محمد آشکارا کند و او را ظفر دهد بر دشمن بکلماته، قیل: بامر، و قیل: بوعده به فرمانی که داد شما را به قتل کفار یا به وعده‌ای که داد شما را به ظفر. وَ یَقَطِّعُ دَابِرَ الْکَافِرِینَ و ببرد اصل کافران، و استیصال کند ایشان را و نیز تا حق به حق کند یعنی تا حق آشکارا بکند به ادله چنان که مردمان بدانند که حق است، و باطل به باطل کند، یعنی اظهار دلیل کند بر بطلان باطل و الا خود حق، حق باشد و باطل باطل نه اینکه به حق باید کردن نه آن به باطل، و اگر چه کافران و گناهکاران آن را کاره باشند.

قصه آیت آن است که، عبد الله عتاس و عبد الله زبیر و سدی و ابن یسار روایت کردند که: مردی نام او کرز بن جابر القرشی غارت کرد بر گله مدینه و براند تا به منزلی که آن را صفرا خوانند. خبر به<sup>(۲)</sup> «۲» رسول - علیه السلام - رسید بر اثر او برفت، او رفته

بود، او را در نیافت، باز آمد و آن سال مقام کرد. آنکه خبر آوردند که ابو سفیان از شام می‌آید با کاروانی از آن قریش. عمرو بن عاص با ایشان بود و عمرو بن هشام و مخرمه بن نوفل الزهری با چهل سوار از بزرگان قریش، و مالی عظیم با خویشان داشتند از مال و تجارت و مبلغی عطر داشتند. چون بنزدیک بدر رسیدند- و آن نام چاهی است- خبر به «۳» رسول رسید از آمدن ایشان. رسول- علیه السلام- اصحابان «۴» را حث کرد و خبر داد به قلت قوم و کثرت مال و گفت: اینک کاروان قریش با مال جهان، بیرون شوید تا باشد که خدای تعالی مال ایشان به غنیمت «۵» شما کند. صحابه که اینک بشنیدند بشتافتند به طمع مال و غنیمت با سلاح و بی سلاح و چنان که اتفاق افتاد و ایشان را گمان چنان بود که کارزاری «۶» نباشد آن جا. چون ابو سفیان بشنید که

(۱). حَقِّي / حَقِّ، (یای مجهول به جای کسره): بم، مج، آن، لت: حق.

(۲-۳). همه نسخه بدلهای، بجز آو، مل: بر.

(۴). همه نسخه بدلهای، بجز مج: اصحاب.

(۵). آج: قسمت مل: نعمت.

(۶). آو، بم: کارزاری.

صفحه : ۶۸

رسول- علیه السلام- به راه ایشان آمد، ضمضم بن عمرو الغفاری را به مکه فرستاد تا مکیان را «۱» خبر کرد و بگفت که: محمّد به راه کاروان آمده است و اگر تقاعد و تکاسل کنید مالها ببرند و ایشان توانگر شوند و ما درویش مانیم. و ابلیس «۲» پیامد به مکه بر صورت سراقه بن جعشم و اینکه خبر بداد و گفت: لا غالب لكم اليوم من الناس و انی [۲۱- ر] جاز لكم «۳» فاذهب أنت و ربك فقاتلا انا هاهنا قاعدون «۳» هده ما «۱» ایشان از پس کاروان روند، قریش از پس ایشان درآید و کاروانیان روی با پس کنند «۲» و ایشان را در میان گیرند، و رسول را- علیه السلام- قریش بایست، از آن جا که دانست که، چون قریش را کشته و اسیر کرده باشد «۳»، مال و اموال ایشان جمله او را بود [۲۱- پ]. پس حق تعالی در اینکه آیت خبر داد که: شما که مسلمانانید، آن دوست «۴» می‌دارید که کاروان و مال و کار آسانتر و به نفع نزدیکتر «۵» شما را باشد و آنچه مراد خدای است، خلاف اینکه است، درست کردن حق است و باطل کردن باطل، یعنی ذلیل کردن قریش به کارزار بدر تا مسلمانی «۶» ظاهر شود، و رسول- علیه السلام- قوت گیرد و کافران مستأصل شوند.

آنکه گفت: إذ تستغيثون ربكم یاد کنید ای مسلمانان چون استغاثت می‌کردید و فریاد می‌خواستید از خدای تعالی، راوی خبر گوید که: چون رسول- علیه السلام- به بدر رسید، در نگرید آن «۷» کثرت و شوکت و ساز و عدت مشرکان دید و قلت مسلمانان- چنان که طرفی شرح داده‌ایم در سورت آل عمران- در عریش شد و روی به قبله کرد و جماعتی صحابه با او، و دست برداشت و می‌گفت:

اللهم انجز لی ما وعدتني

بار خدایا؟ به رواکن «۸» آنچه مرا وعده دادی؟ بار خدایا؟ تو دانی که اگر اینکه گروه اندک هلاک شوند، تو را در زمین عابدی نباشد که تو را پرستد. چندانی تضرع بکرد تا ردا از دوشش بیفتاد. یکی از جمله صحابه گفت: یا رسول الله؟ مناشدت تو با خدای چنین باشد؟ هیچ اندیشه مدار که خدای تعالی وعده تو را انجام کند. و استغاثت، طلب غوث باشد و فریاد، و اغاثت فریاد رسیدن باشد، و مستغیث فریاد- خواه باشد، و مغیث فریاد رس، يقال: استغاثه و استغاثت به. و در آیت به نفس خود متعدی است. فاستجاب لكم، ای اجاب و استفعل اول به معنی طلب الفعل است و دوم به معنی افعل اجابت کرد شما را. انی، متعلق باشد به استجاب. و

گفتند: تقدیر آن است که، بانّی. و عیسی بن عمرو در شاذّ خواند: انّی، به کسر «الف» علی تقدیر و

(۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها، باز پس کنند.

(۳). آج، مج، لب: باشند.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مج و لت: دوستر / دوست تر.

(۵). آو، آج، بم، لب، آن: به نفعتر.

(۶). آو، آن: مسلمانانی.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و لت: از.

(۸). لت: روا کن.

صفحه : ۷۱

قال: انّی. مُمِدُّکُمْ، ای زایدکم من شما را مدد فرستم. و امداد، مدد فرستادن باشد.

و اصل کلمه از زیادت است، و «مادّة» و «مده» از اینکه جاست و «مدّت» نیز از اینکه جاست و «مدّ» نیز از اینکه جاست که کشیدن باشد. بِالْفِ به هزار فریشته، مِنَ الْمَلَائِكَةِ، «من»، تبیین است. مُرْدِفِین، اهل مدینه و یعقوب خواندند: مردفین، به فتح «دال»، و باقی قرّاء به کسر «دال».

ابو علی گفت: هر که او مردفین خواند به کسر، قراءت او محتمل بود دو وجه را:

یکی آن که، مردفین مثلهم به ردیف برگرفته دیگران را، یقال: أردفت فلانا اذا جعلته ردیفاً لک. و وجه دوم آن که: مردفین به معنی تابعین. اخفش گفت، یقول العرب: بنو فلانا یردفوننا ای یجیئون بعدنا. و بر اینکه قول ردفنی و اردفنی واحد، قال الشّاعر:

إذا الجوزاء اردفت الثّریّا ظننت بآل فاطمة الطّوننا

و بیشتر عرب بر آنند که ردفه اذا تبعه، و اردفه [و ردفه] «۱» اذا جعله ردیفاً تابعا له.

و اما بر قراءت آن که مردفین خواند [به فتح «دال»] «۲» معنی آن باشد که: مجعولین ردیفاً. و در معنی او سه قول گفتند: عبد الله عبّاس گفت: هر فریشته دیگری را ردیف است «۳»، جِبّائی گفت: فریشته دو هزار بودند، لکن خدای تعالی ردیفان را در اینکه حساب نیاورد. وجه دوم، سدّی و قتاده گفتند: متتابعین «۴» از پس یکدیگر می آمدند.

قول سه ام «۵» مجاهد گفت: ممدّین «۶» بالارداف مدد داده به توابع، و یقول العرب: هذه دابّة لا تردف و لا ترادف اذا لم تحمل ردیفاً. خدای تعالی گفت: یاد کنید چون اندک بودید روز بدر، استغاثت کردید به من و فریاد خواستید، من دعای شما را اجابت کردم و هزار فریشته را به مدد به شما فرستادم «۷».

راوی خبر گوید که: روز بدر، جبریل فرود آمد با پانصد فریشته و میکائیل فرود آمد با پانصد فریشته. جبریل با اینکه گروه به میمنه رسول رفت و میکائیل با آن جماعت با میسر رسول رفت، همه با جامه‌های «۸» سپید و عمامه‌های سپید دنبال

(۲-۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها: داشت.

- (۴). آو، آج، بم، مج، آن: متابعین.  
 (۵). بم، آن: سیم مل، مج: سیوم.  
 (۶). اساس: ممتدین، به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.  
 (۷). مج: فرو فرستادم. [.....]  
 (۸). اساس: جامها/ جامه‌ها.

صفحه : ۷۲

دستارها میان کتفها فرو گذاشته و کارزار کردند با مشرکان و پیش از آن [۲۲-ر]

نکرده بودند و پس از آن نکردند. و چون فرود آمدندی عدد «۱» را مدد کردند و قتال نکردندی. عبد الله عباس گفت که «۲»: مردی از مشرکان حمله بردی بر مردی از مسلمانان، از بالای سر آن مشرک آواز تازیانه برآمدی، مرد مسلمان که نگاه کردی مشرک افتاده بودی و اثر تازیانه بر سر و روی او پیدا. و مرد کس را ندیدی جز که او را مرده یافتندی. بیامدند و رسول را اینکه حال بگفتند، گفت: راست می گوید، آن فریشتگان اند که خدای تعالی ایشان را به یاری ما فرستاده است. و امیر المؤمنین علی - علیه السلام - پرسید رسول را - علیه السلام - که: یا رسول الله؟ فرق میان کشتگان ما و کشتگان فریشتگان چیست! گفت: آن که کشته شما را خون و جراحت و زخم پیدا باشد و کشته فریشتگان زخم ندارد و اثر جراحتش پیدا نشود. و اینکه روز هفتاد مرد را بکشتند و هفتاد را اسیر کردند، و قوله: إِذِ تَسْتَعِثُونَ، اگر چه به لفظ جمع است، مراد رسول است - علیه السلام. از قول عمر خطاب و عبد الله عباس و سدی و ابو صالح و روایت باقر - علیه السلام - حسن بصری گفت: اینکه هزار با آن که در آل عمران گفت، پنج هزار بودند که روز بدر به مدد آمدند. و بعضی دگر گفتند: اول سه هزار بودند، آنکه اینکه هزار که اینک جا گفت و هزار ردیفان ایشان تا جمله پنج هزار شدند. و بعضی دگر گفتند: پنج هزار جدا بودند و سه هزار جدا، جمله هشت هزار بودند - و الله اعلم بذلك.

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ نَكَرًا خَدَايَ أَنْ رَأَىٰ فِي ضَمِيرٍ خِلَافٍ كَرَدْنًا كَمَا عَايَدَ بِأَيِّسٍ!

فَرَأَىٰ كَقَوْلِهِ: بِأَيِّسٍ كَرَدْنًا، مدد فرستادن. بعضی دگر گفتند: راجع است با اخبار از امداد برای آن که اینکه خبر بر سبیل بشارت متقدم شده بود. حق تعالی گفت: نکرده خدای آن را مگر بشارت، یعنی آن مدد یا آن خبر که داد بفرستادن مدد نبود الا بر وجه بشارت، و جعل خلق باشد و به معنی تصییر «۳» باشد و بمعنی الحکم باشد، مثال اول: وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ... «۴»، و قوله: وَجَعَلَ مِنْهَا زُجُجَهَا «۵» وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَّا «۳» وَ لَتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَ تَا دِلْهَائِ شَمَا بِهٖ أَنْ يَبَارِمِدَ وَ سَاكِنَ شُودَ، وَ الْاِطْمِئِنَانِ، السِّكُونِ، وَ نَقِيضُهُ الْاِنْتِزَاعِ. وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنَ عِنْدِ اللَّهِ، وَ نَصْرَتِ وَ يَارِي وَ ظَفَرِ نَبَاشِدِ مَكْرَازِ نَزْدِيكَ خَدَايَ، يَعْنِي بِهٖ تَوْفِيقِ وَ تَأْيِيدِ اَوْ، نَهْ بِهٖ بَأْسِ وَ شِدَّتِ شَمَا. وَ بَرَايَ اَنْ بَا خَدَايَ اَضَافَتِ كَرَدْتَا كَمَا نَبْرُنْدُ كَهْ اَزْ جِهَتِ فَرِيشْتِگَانِ بُوْدُ كَهْ اَكْرَ نَهْ فَرْمَانِ خَدَايَ بُوْدِي فَرِيشْتِگَانِ فَرُو نِيَا مَدْنَدِي، وَ مُؤْمِنَانِ هَمِيْشَهٗ مَنْصُورِ بَاشُنْدُ [مَنْ قَبْلَ اللَّهِ، اَكْرَ غَالِبِ بَاشُنْدُ وَ اَكْرَ مَغْلُوبِ چَهْ اَكْرَ مَغْلُوبِ بَاشُنْدُ مَنْصُورِ بَاشُنْدُ] «۴» بِهٖ حِجَّتِ پَسِ يَكْ بَارِ بِهٖ حِجَّتِ مَنْصُورِ بَاشُنْدُ وَ يَكْ بَارِ بِهٖ قَهْرِ وَ غَلْبَهٗ، وَ بَرَايَ اَنْ كَقَوْلِهِ: اِلَّا بَشْرِي لَكُمْ «۵» فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا «۷» اِذِ يُغَشِّيكُمْ النُّعَاسُ اَمَنَةً مِنْهُ، اِبْنُ كَثِيْرٍ وَ اَبُو عَمْرُو خَوَانَدَنْدُ: اِذِ يَغْشَاكُمُ النَّعَاسُ، مَنْ غَشِيَ يَغْشَى، عَلِيٌّ فَعْلٌ يَفْعَلُ، وَ بَرِ اِيْنَكِهٖ قَرَاةٔ فَعْلِيٌّ ثَلَاثِيٌّ بُوْدُ مَتَعَدِّيٌّ بِهٖ يَكْ مَفْعُولٌ، وَ بَرِ قَرَاةٔ بَاقِي قَرَاةٔ، اِذِ يُغَشِّيكُمْ النُّعَاسُ بِهٖ ضَمٌّ «يَا» وَ تَشْدِيْدِ «شِينِ» اَزْ اَفْعَالِ مَزِيْدِ بَاشُدُ، مَنْ التَّغْشِيَةُ فَعْلٌ مَتَعَدِّيٌّ اِلَى مَفْعُولِيْنِ. مَعْنَى قَرَاةٔ عَامَهٗ اَنْ اَسْتُ كَهْ: يَادُ كُنِي چُونِ دَرِ شَمَا پُوشَانِيْدِ خَوَابِي. وَ مَعْنَى قَرَاةٔ اَبُو عَمْرُو وَ اِبْنِ كَثِيْرٍ اَنْ اَسْتُ

- (۱). اساس: ندارد از مج، افزوده شد.
- (۲). مل: قسمی.
- (۳). سوره زخرف (۴۳) آیه ۱۹.
- (۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.
- (۵). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲۶.
- (۶). آج، مل، لب، آن از.
- (۷). سوره حجر (۱۵) آیه ۷۴. [...]
- (۸). آو، بم، مل، آن، لت: قومی آج، لب: قوم.
- (۹). آج، مل: می گفت.

صفحه : ۷۴

که: یاد کنی چون باز پوشید شما را خوابی، یعنی [۲۲-پ]

چون به شما رسید خوابی، یقال: غشیه الامر اذا أصابه و غشی الرّجل امرأته اذا وطئها، و غشی علی الرّجل اذا اغمی علیه، و الغشيان النّکاح، و الغشاوة الغطاء، و غاشیة السّیرج ما یستره، و نعاس ابتدای خواب باشد، و نعس ینعس نعاسا، فهو ناعس و نعسان. أَمْنَةٌ مِنْهُ، مصدر امن باشد، یقال: امن یأمن امنا و امنة و امانا، و نصب او بر مفعول له است.

مفسران گفتند: خدای تعالی خوابی و نعاسی بر مؤمنان افگند تا از آنچه کافران می کردند غافل بودند و خوفی به دل ایشان نرسید. عبد الله مسعود گفت: [نعاس] «۱» در قتال مؤمنان را امنی باشد از خدای تعالی، و در نماز غفلتی از قبل شیطان. وَ يُنَزَّلُ عَلَیْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَ كُمْ بِهِ وَ يَذْهَبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَ فَرُو فَرَسْتَادَ «۲» شما را از آسمان آبی تا شما را به آن آب پاک کند و کید و وسوسه شیطان از شما ببرد و دل‌های شما بر جای بدارد و پایهای شما ثابت گرداند و بر جای بدارد. سبب [نزول] «۳» اینکه آن بود که، مسلمانان چون برسیدند، مشرکان بر سر چاه بدر فرود آمده بودند و آب به دست گرفته بودند، مسلمانان بر اثر ایشان بر پشته‌ای «۴» فرود آمدند از ریگی سرخ که پای بنمی داشت و سم اسپ بر او نمی‌استاد، و آب نداشتند و بعضی را جنابت رسیده بود و بعضی را حدث، و تشنگی غالب شد بر ایشان و شیطان وسواس آورد «۵» ایشان را و گفت: شما دعوی می‌کنی که پیغامبر خدای در میان شماست و شما اولیای خدایی و مشرکان شما را بر آب غلبه کردند و شما اینکه جاماندی بر زمین خار که قرار «۶» قدم نیست «۷» بر او «۸» بعضی جنب و بعضی محدث و تشنه و متحیر، چگونه اومید داری که شما را بر ایشان ظفر و غلبه باشد؟ خدای تعالی باران فرستاد که چندان سیل خاست از او که وادی مملو شد و مسلمانان آنها «۹» برگرفتند و

- (۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.
- (۲). اساس: فرو فرستادم به قیاس نسخه مل، تصحیح شد.
- (۳). اساس: ندارد از مل، افزوده شد.
- (۴). اساس: تشنه با توجه به آو و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.
- (۵). آو، آج، بم، لب، آن: وسوسه کرد.
- (۶). آو، آج، بم، لب: جای.
- (۷). آج، لب: نی / نه.



(۸). مل برای آن که.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز مج و مل: آب.

صفحه : ۷۵

طهارت و غسل بکردند، فذلک [قوله] «۱»: وَ يَنْزِلُ «۲» وَ يَذْهَبُ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ، ای عذابه بوسوخته. وَ لِيَرْبِطَ عَلَي قُلُوبِكُمْ و تا دل‌های شما ببندد و به آن «۳» باران زمین سخت شد تا ثبات قدم ایشان و چهار پایان پدید آمد، فذلک قوله: وَ يَثْبُتُ بِهِ الْأَقْدَامُ. و ابن محیصن «۴» در شاذّ خواند: رِجْز [به ضمّ «را»] «۵»، و هما لغتان، و ابو العالیه رجس خواند به «سین» هم در شاذّ و عرب معاقبه کنند میان «سین» و «زا»، فی قولهم: بسق و رزق «۶» و السّراط و الزّراط، و گفتند: ثبات قدم به تأیید و توفیق و صبر کرد که ایشان را داد.

إِذِ يُوحَى رُبُّكَ، و یاد کن ای محمّد چون وحی کرد خدای

[تو] «۷» به فریشتگان که، من با شماام به معاونت و یاری دادن و نصرت، یقال: فلان مع فلان علی عدوّه وحی کرد به ایشان که: مؤمنان را بر جای داری، یعنی به قوّت دل و صحّت عزیمت و نیت در جهاد کفّار، و گفتند: به حضور با ایشان در کارزار. و گفته‌اند: به معونت ایشان مؤمنان را در حرب ابو روق گفت فریشته‌ای آمد بر صورت مردی و با اصحابان رسول می‌گفت: واثق باشی به فتح و ظفر که ایشان با یکدیگر می‌گویند که، اگر مسلمانان بر ما حمله آرند «۸»، از ما کس بر جای بنماند. مسلمانان قوی دل می‌شدند، آنکه بشارتی دیگر اینکه بود که می‌گفت: من ترس در دل کافران افکنم، رسول- علیه السّلام- گفت:

نصرت بالرّعب مسیره شهر

، [گفت: «۹»] مرا به ترس یاری دادند یک ماهه راه، آنکه کیفیت ضرب و تیغ زدن و مبارزت کردن باز آموخت ایشان را، گفت: فاضربوا فوق الأعناق گردنهاشان بزنید. اینکه قول عطیه و ضحاک است. و گفتند: «فوق»، صله است و المعنی فاضربوا الاعناق. و بعضی دگر گفتند: «فوق»، به معنی «علی» است. رسول- علیه السّلام- گفت: خدای تعالی مرا نه برای آن فرستاد تا عذاب خدای کنم، انّما «۱۰» عذاب من، ضرب الاعناق و شدّ الوثاق [باشد] «۱۱»، یعنی قتل و اسر، دون سوختن به آتش. عبد الله [۲۳- ر]

عبّاس

(۱۱-۹-۷-۵-۱). اساس: ندارد از او، افزوده شد.

(۲). اساس: و انزل، به قیاس با نسخه مل و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مج و مل: آب. [.....]

(۴). اساس: محیص، با توجه به نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز لب: نسق و نزق.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مل، و مج: ظفر یابند.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: و انّما.

صفحه : ۷۶

گفت: معنی آن است که: فاضربوا الاعناق و ما فوقها من الرّؤوس، کقوله: فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ «۱» وَ اضربوا مِنْهُم كُلَّ بَنَانٍ، عطیه گفت: کلّ مفصل، مراد هر بند و گشادی «۲» است. عبد الله عبّاس و ابن جریح و ضحاک گفتند: مراد اطراف است، و اصل او سر

انگشتان دست و پای باشد، و اشتقاق او من ابن‌بالمکان اذا اقام به و لزومه باشد، برای آن که ملازم باشد بر جای خود [یا «۳»] بر آنچه قبض کند بر او، قال الشاعر:

الا لیتنی قطع منہ «۴» بنائهُ و لا قیته فی البیت یفظان حاذرا

یمان بن رباب گفت: فاضربوا فوق الأعناق، کنایت است از صنادید و رؤوس، و کُلَّ بَنانٍ، کنایت است از سفله، و اینکه قولی لطیف است. سهل بن حنیف گفت. روز بدر ما تیغ بنزدیک سر کافران می‌بردیم، تیغ بدو نارسیده سر ایشان از تن می‌بیوفتاد، دانستیم که آن کار ما نیست، فریشتگان می‌کنند. عبد الله عباس گفت: مردی از بنی غفار مرا حکایت کرد، گفت: من و پسر عمی از آن من روز بدر بیامدیم و بر بالای کوهی شدیم منتظر آن تا دست که را باشد و کجا غارت کنند تا ما «۵» چیزی برابیم، گفت: ابری برآمد و نزدیک ما آمد و «۶» ما در میان آن ابر خممه «۷» اسپان شنیدیم و آواز سواران که می‌گفتند: اقدام حیزوم «۸». اما پسر عمم از آن ترس بر جای بیوفتاد و بمرد، و اما من تماسک کردم پس از آن که مرا هیچ قوت نماند و نزدیک بود تا هلاک شوم. عکرمه گفت که، از ابو رافع شنیدم - مولی رسول الله صلی الله علیه و آله - که گفت: من غلام عباس عبد المطلب بودم و اسلام در خانه ما آمده بود، من اسلام آورده بودم و ام الفضل زن عباس بن عبد المطلب ایمان آورده بود و عباس نیز مایل بود به اسلام و اظهار نمی‌یاری کردن برای قومش که مخالفت ایشان نمی‌خواست چه او را مالی بسیار بر مردمان بود پراکنده و ابو لهب به بدر نرفته بود و بدل خود عاصم بن هشام بن المغیره را بفرستاده بود، و همچنین هر مردی که

(۱). سوره نساء (۴) آیه ۱۱.

(۲). همه نسخه بدلها: بند گشایی.

(۳). اساس: ندارد از او، افزوده شد.

(۴). اساس: منی، به قیاس با نسخه مل تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مج و مل نیز.

(۶). اساس: از، با توجه به نسخه او، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۷). اساس: بدون نقطه او، آج، مج، لب، آن: خمجه بم: حمجه مل: جمجه.

(۸). اساس: حزوم به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

صفحه : ۷۷

نرفته بود، بدلی فرستاده بود. چون خبر آمد که خدای تعالی ظفر داد مسلمانان را بر مشرکان، آن قوم که به مکه بودند از ابو لهب و جز او ذلیل و مهین و دل شکسته شدند و ما در خویشتن قوتی و منعی بیافتیم، و من مردی ضعیف بودم و تیر تراشیدمی و اینکه روز بنزدیک زمزم خیمه‌ای زده بودم «۱» و ام الفضل در آن خیمه بود و من در کسر «۲» خیمه تیر می‌تراشیدم و ما شادمانه بودیم به آن خبر که به ما رسیده بود از ظفر رسول - علیه السلام - که نگاه کردم «۳» ابو لهب بیامد و در پس آن خیمه بنشست و پشت او با پشت من بود [و من در خیمه بودم] «۴» خبر آمد که ابو سفیان رسید، گفت: بگوی رنجه شو «۵» تا من از او خبری پرسم. او بیامد و «۶» بر او بنشست. ابو لهب گفت: یا برادر؟ بگو تا اینکه حال چگونه افتاد! گفت: چه گویم، چندان بود که ما ایشان را بدیدیم پشت به هزیمت دادیم و ایشان تیغ در ما نهادند از ما می‌کشتند و اسیر می‌کردند چنان که خواستند و من مردم را ملامت نمی‌کنم که ما جماعتی را بدیدیم مردانی سپید روی بر اسپانی ابلق «۷» از میان آسمان و زمین که کس پیش ایشان نمی‌توانست ایستادن.

ابو رافع گفت: من دامن خیمه برداشتم و گفتم آن فریشتگان بودند. ابو لهب دست برآورد و تپانچه‌ای «۸» بر روی من زد، برخاستم در او جستم و او در من آویخت و مرا بر زمین زد و در «۹» سر من افتاد و مرا می‌زد. امّ الفضل از خیمه بیرون آمد و عمودی از عمودهای خیمه به دست گرفت و بزد بر سر ابو لهب و سر او بشکست شجّه‌ای منکر، و گفت: او را زبون گرفته‌ای برای آن که سید او غایب است؟ او برخاست و برفت ذلیل و مهین. به خدای که بعد از آن بیشتر از هفت روز زنده نماند تا خدای تعالی طاعونی بر او افکند و او در آن بمرد. و او دو پسر داشت [۲۳-پ]، آن پسران او را در خانه رها کردند و از او بگریختند ترس تعدی آن طاعون را که ایشان از طاعون سخت ترسیدندی تا در خانه بگنجد. مردم ایشان را ملامت کردند، آخر تنی چند را به مزد بستند تا بیامند و آبی بر او ریختند از دور و او را بیاوردند و او را در زیر دیواری

(۱). اساس: بود به قیاس نسخه آج، تصحیح شد.

(۲). مل: پس لب: درک. [.....]

(۳). آو، آج، بم، لب، آن: کردیم.

(۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: تا رنجه شود.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج ذر.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مج و مل بنشسته.

(۸). مل: تپنچه آج، لب، مج: تپانچه.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: بر.

صفحه : ۷۸

بنهادند و سنگ بر او انبار کردند. مقسم روایت کند از عبد الله عباس که گفت: آن مرد که پدر مرا-عباس را- به اسیری بگرفت، او را ابو الیسر «۱» کعب بن عمرو گفتند از بنو سلمه، و اینکه مردی بود کوتاه بالا، و عباس مردی بلند بالا قوی فربه بود. رسول- علیه السلام- گفت او را: عباس را چگونه اسیر گرفتی! گفت: با من یار بود بر اسر «۲» او مردی، که آن مرد را پیش از آن ندیده بودم، و نیز دگر ندیدم او را بر اینکه شکل و بر اینکه هیأت. رسول- علیه السلام- گفت:

لقد اعانک علیه ملک کریم

آن فریشته کریم بوده است که یار تو بود بر اسیر کردن او.

ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، ذَلِكُمْ اِشَارَةٌ اِسْتِ بَدَانِ قَتْلِ وِ اسْرِ. گفت:

آن برای آن بود که ایشان مشاقت «۳» و مخالفت کردند با خدای و پیغامبر. و مشاقت، مفاعله باشد من الشَّقِّ و الشَّقِّ، یعنی ایشان در شقی بودند و خدای و پیغامبر در شقی و جانبی دگر از مخالفت ایشان خدای و پیغامبر را، و هر کس که با خدای و پیغامبر مشاقت و مخالفت کند، خدای تعالی سخت عقوبت است.

ذَلِكُمْ فَذُوقُوهُ، اِشَارَةٌ اِسْتِ بَه فِرْمَانِ تَعَجِيلِ عَقُوبَتِ اِز قَتْلِ وِ اسْرِ، گفت:

بچشی اینکه که می بینید از کشتن و اسیر کردن در عاجل؟ اما عامل «ذَلِكُمْ»، در او دو قول گفتند: یکی آن که، محل رفع باشد علی آنه خبر مبتداً محذوف، و التَّقْدِير:

الامر ذَلِكُمْ. زَجَاجِ گُفْتُ: نَشَائِدُ كِه «ذَلِكُمْ»، مَبْتَدَاً بَاشُدُ وِ «فَذُوقُوهُ»، خَبَرِ اَوِ بَرَايِ «فَا»، چِه آنچِه اِز پَسِ «فَا» آيِدِ نَشَائِدُ تَا خَبَرِ مَبْتَدَاً

بود، لا يجوز زيد فمنطلق و لا زيد فاضربه الا على تقدير هذا زيد فاضربه، و كما قال الشاعر:

و قائله خولان فانكح فتاتهم و اكرومه الحيين خلو كماهيا

ای هذه خولان. و وجه دوم آن است که: محل او نصب باشد به فعلی مقدر، چنان که زیدا فاضربه، ای اضرب زیدا فاضربه. و ذوق در باب عذاب توسع باشد برای آن که متألم چون ادراک الم کند، بمثابت ذاتی باشد و ذوق، طلب ادراک طعم باشد به تناول اندکی از مذوق، و به نفس خود معنی «۴» نباشد و ادراک نباشد، برای آن گویند: ذقته فلم اجد له طعما، و برای آن ذوق گفت که، اینکه که در دنیا رفت با ایشان به اضافه آنچه در قیامت خواهد رفتن بمثابت ذوق است مر آکل را، و

(۱). اساس و مل: ابو البشر دیگر نسخه بدلها: ابو الیسیر با توجه به کتب رجال تصحیح شد.

(۲). آج، لب: اثر.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: مناقشه.

(۴). آو، بم، مل، آن: مغنی.

صفحه : ۷۹

معظم طعمه عذاب پس از اینکه خواهد بودن. و آن: لِلْكَافِرِينَ عَذَابُ النَّارِ، موضع آن محتمل است دو وجه را از اعراب: یکی، رفع به تقدیر تکریر «۱» «ذلکم»، ای ذلکم فذوقوه و ذلکم ان للکافرین. و وجه دوم نصب، اما به فعلی مضمر، چنان که: فاعلموا ان الله، و اما به تقدیر «با» ای، بان الله، چون «با» بیفکنند منصوب بکرد آن را. [قوله تعالى] «۲»

## [سوره الأنفال (۸): آیات ۱۵ تا ۳۵]

### [اشاره]

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمُ الْاَدْبَارَ (۱۵) وَمَنْ يُؤَلِّمُ يَوْمَئِذٍ ذُبْرًا إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمِأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۶) فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۷) ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنٌ كَيْدِ الْكَافِرِينَ (۱۸) إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۹)

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ (۲۰) وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ (۲۱) إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمَمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (۲۲) وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ (۲۳) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۴)

وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲۵) وَ اذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَ آيَدُكُمْ بِنَصْرِهِ وَ رَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۲۶) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۷) وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَ أَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۲۸) يا أَيُّهَا الَّذِينَ

آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۲۹)  
 وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (۳۰) وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۳۱) وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَابًا مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۳۲) وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (۳۳) وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يُصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۳۴)  
 وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيهً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۵)

### [ترجمه]

ای آنان که ایمان آورده‌ای، چون بینی آنان را که کافر شدند جمع شده، مکنی بر ایشان پشتهایتان.  
 و هر که دهد ایشان را آن روز پشتش [مگر ساز کننده] «۳» کارزار را، یا باز شونده با گروهی باز آید به خشمی از خدای، و جای او دوزخ بود و بد جایی «۴» آن.  
 نکستی شما ایشان «۵» و لکن خدای بکشت ایشان را و نه انداختی تو «۶» چون انداختی و لکن خدای انداخت تا بیازماید مؤمنان را از وی آزمایش نیکو که خدای شنواست و دانا.  
 آن برای آن است که خدای ضعیف کننده کید کافران است.  
 اگر فتح می‌خواستی، آمد به شما فتح و اگر باز استی «۷» وی بهتر بود [شما را] «۸» و اگر باز آیی «۹» ما باز آییم و غنا نکند از شما گروه شما چیزی و اگر چه بسیار بود و خدای با «۱۰» مؤمنان است.

(۱). اساس: تکوین به قیاس نسخه آو، تصحیح شد. (۸-۳-۲). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۴). آو، بم، آن است. [...]

(۵). همه نسخه بدلها را.

(۶). لب سنگریزه در روی ایشان.

(۷). آو، بم، آن: ایستی / ایستید.

(۹). اساس: باز آی.

(۱۰). آو، بم، وا/ با.

صفحه : ۸۰

ای آنان که بگرویدند، طاعت داری خدای را و رسول را و برمگردی از وی و شما می‌شنوی.

و مباحی چنان که آنان که گفتند شنیدیم و ایشان نشنوند.

بترین جانوران بنزدیک خدای، کرانند، گنگانند آنان که ندانند.

و اگر دانستی خدای در ایشان خیری بشنوانیدی ایشان را و اگر شنوانیدی [ایشان را] «۱» بر گردیدندی «۲» و ایشان برگشته بودند.

[۲۵-ر]

ای آنان که گرویدی، اجابت کنی خدای را و رسول را [چون بخواند شما را] «۳» برای آنچه زنده گرداند شما را و بدانید که خدای

تعالی جدایی افگند «۴» میان مرد و دل او، و آن که سوی او گرد کنند «۵» شما را.

و بترسید و پرهیزید از فتنه‌ای که نرسد آنان را که ستم کردند از شما خاصه، و بدانید که خدای سخت عقوبت است. و یاد کنید چون شما اندک بودید ضعیف و سست شمرده در زمین می‌ترسیدید که برابیند «۶» شما را مردمان پس جای داد شما را و نیرومند گردانید شما را به نصرت و یاری خویش و روزی کرد شما را از پاکیها «۷» تا مگر شما شکر گزارید.

ای

(۳-۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۲). آو، بم، آن: پشت ور کردند.

(۴). لب: حجاب می‌شود.

(۵). آو، بم: به او جمع کند.

(۶). آو، بم: برانند.

(۷). آو، بم، مج: خوشیها.

صفحه : ۸۱

آنان که بگرویدی، خیانت مکنید خدای [را و رسول را] «۱» و خیانت مکنید امانتهای شما را، و شما می‌دانید. و بدانید که خواسته‌های «۲» شما و فرزندان شما فتنه است و بدرستی که خدای بنزدیک اوست مزد «۳» بزرگ. ای آنان که بگرویده‌ای اگر پرهیزید از خدای، کند شما را حجتی و پوشاند از شما بدیهای شما و بیامزد شما را و خدای خداوند فضل و افزونی بزرگ است. و یاد کن ای محمّد چون می‌سگالیدند «۴» تو را از آنان که کافر شدند تا باز دارند تو را یاد بکشند تو را یا بیرون کنند تو را و می‌سگالیدند «۵» ایشان و می‌سگالید «۶» خدای تعالی و خدای تعالی بهترین سگالندگان «۷» است.

[۲۶-ر]

و چون برخوانند بر ایشان آیتهای ما، گویند بدرستی که بشنیدیم اگر خواهیم ما هر آینه بگوییم ما مانند اینکه نیست اینکه مگر افسانه‌های [پیشینیان] «۸».

و چون گفتند بار خدای اگر هست اینکه راست و حق از نزدیک تو، فرو باران «۹» بر ما «۱۰» سنگها از آسمان یا بیاور به ما عذابی دردناک.

و نه

(۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۲). اساس: خواسته‌ها.

(۳). لب، مج: مزدی. [.....]

(۴). بم، مج، آن: مکر کردند آو: مکر کنند.

(۵). آو، بم، مج، آن: مکر می‌کنند آج: فریب می‌نمایند.

(۶). آو، بم، آن: مکر می‌کند آج: فریب می‌دهد.

(۷). آو، بم، مج، آن: مکر کنندگان آج، لب: جزا دهندگان مکر.

(۸). اساس: ندارد از آو، افزوده شد بم، مج: پیشینگان.

(۹). آو، بم، مج، لب: بیاران.

(۱۰). آو، بم: ورما/ برما.

صفحه : ۸۲

باشد خدای که عذاب کند ایشان را و تو یا محمد در میان ایشان باشی، و نه باشد «۱» خدای سبحانه و تعالی عذاب کننده ایشان، و ایشان آمرزش می‌خواهند.

و چُبُود «۲» ایشان [را] «۳» که عذاب نکنند ایشان را خدای تعالی و ایشان می‌بگردانند و می‌بگردند از مزکت «۴» حرام «۵» و نبودند و نیستند دوستان او، نباشد دوستان او مگر پرهیزکاران و لکن بیشتر ایشان ندانند.

[و نبود] «۶» نماز ایشان نزدیک خانه مگر صغیر و دست بر هم زدن، بپچی عذاب به آنچه کافر شدی.

قوله

[تعالی] «۷»: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ - الآية. - حق تعالی در اینکه آیت خطاب کرد با مؤمنان و گفت ایشان را: ای گروهیدگان و باوردارندگان من و رسولان من؟ چون بینی کافران را که به یک بار «۸» به سر شما فرود آیند، نگر تا پشت بر نکنی و به هزیمت نروی. و الزحف، الزحمة، و قوله: زحفا، ای مجتمعین متزاحفین «۹». و اصل او تدانی و تقارب باشد، قال الاعشى:

لمن «۱۰» الظعائن سيرهن، تزاحف عرض الشفیر «۱۱» اذا تقاعس يحذف «۱۲»

و زحف، مصدر است، برای اینکه تشبیه و جمع نکرد او را، و نصب او محتمل است دو وجه را یکی: مصدر علی تقدیر زاحفین زحفا، و دوم: مصدری در موضع حال ای متزاحمین. فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ پشتهای خود را به ایشان مدهی، و معنی آن که [به] «۱۳» هزیمت مروی. لفظ دبر برای استقباح حال گفت تا باشد که ایشان استنکاف کنند از آن که بگریزند و همه مبالات نکردند.

(۱). آو، بم، مج، آن: نکند آج: نسزد.

(۲). آج، لب: چیست آو، بم، آن: نباید مج: نباشد. (۳-۶-۷-۱۳). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها: مسجد.

(۵). همه نسخه بدلها: مکه.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: یکبارگی.

(۹). آو، بم، آن: مزاحفین آج: مزاحمین به هزیمت. [...]

(۱۰). اساس: انّ به قیاس با نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۱۱). اساس: عوم السّفین به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۱۲). اساس: تحذف به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

صفحه : ۸۳

آنگه گفت: وَ مَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ و هر که پشت به ایشان دهد بهزیمت جز که به کاری از کارهای کارزار، بر جای خود رها کند

تا سازی و آلتی و سلاحی و عدّتی به دست آرد. اَوْ مُتَّحِيزًا اِلَىٰ فِتْنَةٍ یا خواهد تا نزد جماعتی رود که ایشان به او محتاجتر باشند هر که بیرون از اینکه دو وجه صف کارزار رها کند و پشت بر دشمن کند، فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ به خشم خدای تعالی باز آید و مستحقّ خشم خدای شود و جای او دوزخ باشد و آن بد جای است. و اصل زحف، تقارب باشد، یقال:

زحف للعدوّ اذا تقارب منه، و منه الزّحف فی الشّعْر تقارب الحروف علی وجه ینخرج من الطّبع. و اما «تولیه»، جعل چیزی باشد بحیث یلی غیره، و او متعدّی باشد به دو مفعول، یقال: ولّاه کذا و ولّاه قفاه و ولّاه البلد و غیره. و یومئذ، هم اعرابش روا باشد هم بنایش، اما اعراب و علّت او برای آن که او اسمی است متمکّن بر تقدیر اضافت، و نصب او بر ظرف باشد و اما بنا، برای آن که دو اسم است مرکّب، کخمسة عشر و معدیکرب و بعلبک. و «متحرّف»، و منحرف زایل باشد از جهت استواء و حرف الشّیء حدّه. و الحرفه، الصّیغه لانه ینحرف الیها. و الحرفه الحرمان لانحراف التّزق عنه، و قد حورف الرّجل اذا حرم فهو محارف «۱»، و منه حروف الهجاء لانه اطراف الکلمه، و حرف الجبل، جانبه، و حرف الشّیء حدّه، و الحرف البعیر الصّامر تشبیها بحرف الهجاء، و الحرف «۲» البعیر الصّیلب، تشبیها بحرف الجبل. و «تحیز»، طلب چیزی باشد تا در او متمکّن نشود، و انحاز الیه اذا انضمّ الیه، و حاز الشّیء اذا جمعه، و الحیز، المکان الّذی فیهِ الجوهر. و «فته»، جماعتی باشند از مردمان منقطع از دیگران. و گفتند: اشتقاق او من «فاء» اذا رجع باشد، و گفته‌اند: من فأوت رأسه بالسّیف اذا قطعته.

علما خلاف کردند در حکم آیت که خاص است به روز بدر، یا عام در جمیع مواضع ابو سعید خدری گفت و حسن بصری و قتاده و ضحاک: اینکه آیت مخصوص است و اینکه حکم به روز بدر، برای آن که در زمین، مسلمانان همان بودند که با پیغامبر حاضر بودند، اگر کسی از آن جا بگریختی او را جای نبودی جز که با مشرکان گریختی، اگر امروز برود هم با جماعت مسلمانان شود اینکه حکم در حق او ثابت نباشد. یزید بن ابی حیب گفت: اینکه حکم روز بدر بود اما روز احد چون

(۱). آج، بم: محارم.

(۲). اساس: الحرب به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

صفحه : ۸۴

بگریختند خدای تعالی عذر خواست [۲۷- ر]

برای ایشان، گفت: اِنَّمَا اسْتَرَلَهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللّٰهُ عَنْهُمْ «۱» اَلْآنَ خَفَّفَ اللّٰهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ اَنْ فَيْكُمْ ضَعْفًا «۲» عَفَا اللّٰهُ عَنْهُمْ «۴» فَقَدْ بَاءَ، ای رجوع، و باء بكذا اقرب، و البواء، الكفو فی الدّم، و قوله: مُتَّحِرِّفًا، اَوْ مُتَّحِيزًا، نصب ایشان بر حال باشد و روا بود که بر استثنا بود، كانه قال: اَلَّا رجلا متحرّفا او متحيزا، آنکه صفت موصوفی محذوف باشد و هر دو وجه محتمل است.

قوله: فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللّٰهُ قَتَلَهُمْ، ابن [عامر و] «۶» كسائي و حمزه «۷» و خلف خواندند: و لكن الله، به تخفيف «نون» و رفع «الله»، برای آن که حرف «ان» و «ان» و «كان» و «لكن»، اینکه هر چهار را چون تخفيف کنند «۸» عملشان باطل شود.

حق تعالی در اینکه آیت باز نمود بر سبیل مبالغت که آنچه رفت روز بدر نه به قوت و

(۴-۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۵.

(۲). سوره انفال (۸) آیه ۶۶.

(۶-۳). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۵). آو، آج، بم، لب، آن آن کس که گفت- عطا و جز او- که آیت منسوخ است.



(۷). اساس و کسائی به قیاس دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید، لذا از متن حذف گردید.

(۸). اساس: کند به قیاس آو و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

صفحه : ۸۵

عزّت و منعت تو بود، بل به فضل و رحمت و تقویت و تأیید و نصرت من بود و تسبیب من [آن را] «۱» از مدد فریشتگان، تا مبالغت به حدّی رسانید که از او نفی کرد و با خود حوالت کرد، چنان که یکی از ما چون کسی را به دست یا به حجّت نصرت کند، گوید: خصم را نه تو غلبه کردی، بل من غلبه کردم او را. و اینکه ظاهر و شایع است در استعمال که فعل از متولّی فعل نفی کند و به مسبّب اضافه کند علی سبیل المبالغه فی التّوسّع، چنان که یکی از ما گوید: اینکه کار در قدرت قوّت تو نبود، و اگر نه عنایت من بودی و یاری و نصرت من تو را اینکه کار برنیامدی. و باشد که او در آن کار کلمتی گفته باشد بیان اینکه قول شاعر که گفت:

ذا ردّ عافی القدر من یستعیرها

و العافی بقیّه المرق فی القدر، و یقال: له العفوّه و العفاؤه، حواله ردّ با بقیّه مرق کرد، و بر حقیقت آن فعل صاحب قدر باشد [و لکن] «۲» چون سبب ردّ او بود اضافه با او کرد. و قوله: وَ مَا رَمیتْ إِذْ رَمیتْ، مفسّران خلاف کردند در اینکه «رمی» که چی بود و کی بود! بعضی گفتند: چون رسول - صلّی الله علیه و آله - به بدر آمد، گفت:

«۳» هذه مصارع القوم ان شاء الله،

گفت: اینکه فتادنگاههای قوم است - ان شاء الله. چون برآمدند، گفت:

هذه قریش تجرّ بخيلائها و فخرها یكذبون رسولك اللهم انی اسألك ما وعدتني،

گفت: اینکه قریش اند که جامه به کبر و فخر می‌کشند و رسول تو را به دروغ می‌دارند، بار خدایا! من از تو می‌خواهم آنچه مرا وعده دادی. جبریل آمد و گفت: قبضه‌ای خاک بردار «۴» و در روی ایشان انداز. چون صفها راست کردند، رسول - علیه السّلام - امیر المؤمنین علی را گفت: پاره‌ای خاک مرا ده. امیر المؤمنین - علیه السّلام - دست کرد «۵» و کفی خاک و سنگ ریزه به رسول داد، رسول - علیه السّلام - در روی ایشان انداخت و گفت: شاهد الوجوه، زشت باد اینکه رویها، هیچ مشرک نماند و الاّ خدای تعالی از آن خاک و سنگ ریزه پاره‌ای به چشم او رسانید و به دهن و بینی اش. آنگه مؤمنان روی فرو نهادند «۶» و ایشان را کشتن و اسیر کردن گرفتند. آن سبب هزیمت قوم بود.

(۲-۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۳). اساس: هو به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۴). همه نسخه بدلها: برگیر. [.....]

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و میج: فراز کرد.

(۶). آو، بم، آج: در ایشان.

صفحه : ۸۶

حکیم بن حزام گفت: چون روز بدر بود، ما از آسمان آوازی شنیدیم که پنداشتیم که آواز سنگ ریزه است [۲۷-پ] که در تشتی «۱» اندازند، و رسول - علیه السّلام - آن قبضه خاک در روی ما انداخت و ما هزیمت شدیم. قتاده و انس و ابن زید

گفتند، ما را چنین روایت کردند که: رسول- علیه السلام- روز بدر سه کف ریگ بر گرفت و یکی در میمنه قریش انداخت و یکی در میسر و یکی در قلب، و گفت: شاهدت الوجوه زشت باد اینکه رویها، [و] «۲» مشرکان [به] «۳» هزیمت رفتند.

سعید بن المسيب گفت: اینکه آیت در قتل ابی بن خلف الجمحی آمد، و آن، آن بود که: او روزی استخوانی پوسیده پیش رسول آورد و به دست خرد کرد آن را، و گفت:

تو می گویی که، خدای اینکه را زنده خواهد کردن؟ و ذلک قوله: وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ «۴» وَ مَا رَمِيَتْ إِذْ رَمِيَتْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى. پس حق تعالی اضافت اینکه فعل با خود کرد از آن جا که توفیق و تسدید «۱» و تسیب و تأیید از او بود، چنان که مثال گفته شد. بعضی دگر گفتند: برای آن گفت تا ایشان اعجاب نکنند و عجب نیارند و نگویند اینکه ما کردیم و دهن به فخر پر کنند «۲».

مجاهد گفت: سبب آن بود که، جماعتی [صحابه] «۳» در جماعتی کشتگان خلاف کردند اینکه گفت: من کشتم و آن گفت: من کشتم، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ. حسین بن الفضل گفت: آنچه شما کردی جراحت بود، امانت و قبض روح از من بود، و اینکه قول معتمد نباشد. وَ مَا رَمِيَتْ إِذْ رَمِيَتْ نه تو انداختی آنچه انداختی و لکن خدای انداخت، یعنی آن اجزای خاک و سنگ ریزه نه تو رسانیده‌ای به چشمهای ایشان، خدای برسانید و آن تیر که به خیر انداختی، خدای رسانید، و اینکه بر وجه معجز باشد «۴».

محمد بن اسحاق گفت: آن کسر و هزم ایشان نه به انداختی تو بود، بل به آن بود که خدای ترس تو در دل ایشان افکند.

ابو عبیده گفت: «رمی»، کنایت باشد از نصرت و خذلان، و عرب گوید:

رمی «۵» الله لك، ای نصرک، و رماک الله، ای خذلک. وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسِينًا وَ تا امتحان کند مؤمنان را به آن امتحان و ابتلائی نکو. و گفته‌اند: تا نعمت کند به آن بر مؤمنان نعمتی نیکو به نصرت و غنیمت و اجر و مثبت.

محمد بن اسحاق گفت: معنی آن است تا مؤمنان بدانند که خدای چه نعمت کرد با ایشان در فتح و ظفر و مثل آن حال که ایشان اندک بودند و دشمن بسیار تا شکر اینکه نعمت بگذارند «۶». وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ، ای سمیع لأقوالهم، علیم باحوالهم، و قیل: سمیع لاسرارهم، علیم باضمارهم.

ذَلِكُمْ آن، اشارت است [۲۸-ر]

به آن که رفت از قتل و اسر. و او در محل رفع

(۱). آو، آج، بم، مل، آن: تشدید.

(۲). آج، بم، معج، لب، آن: برکنند.

(۳). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۴). آو، آج، بم، لب، آن: رسانید.

(۵). اساس: رضی به قیاس با نسخه آو و اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). اساس: بگذازد به قیاس نسخه آو، تصحیح شد. [...]

است علی قول الزجاج به خبر مبتدای محذوف، التقدير: الامر ذلکم کار آن بود که شما دیدی. وَ أَنَّ اللَّهَ، در او دو قول گفتند: زجاج گفت: محل او رفع است به خبر مبتدای محذوف، و التقدير: و الامر ان الله، و دیگران گفتند: محل او نصب است به اضمار

فعلی مقدر، و التقدير: و اعلموا ان الله، مؤهین [ابن عامر و حمزه و کسائی و ابو بکر و حفص عن عاصم خواندند: «موهن»] (۱)، به تخفیف و به تنوین و نصب «کید»، من الایهان، یقال: اوهنه یوهنه ایهانا. و ابو عمرو و ابن کثیر و نافع خواندند: موهن، مشدد منون من التوهین به نصب «کید». و حفص عن عاصم خواند به تخفیف و اضافت و جر «کید»: مؤهین کید الکافرین، یقال: و هن الشیء یهن وهنا، و هو واهن، و اوهنته و وهنته ایهانا و توهینا، بر قیاس افعال لازم و متعدی که چون تعدیه خواهی تا کنی به همزه کنی یا به تضعیف عین. و حق تعالی گفت: اینکه برای آن است تا بدانی که خدای تعالی آنچه کرد به آن (۲) کرد تا کید و مکر کافران ضعیف کند.

آنکه گفت: ان تستفتحوا فقد جاءكم الفتح اگر طلب فتح می کنی، فتح آمد شما را. خلاف کردند مفسران در آن که خطاب با کی است و سبب نزول آیت چه بود بعضی گفتند: سبب آن بود که ابو جهل گفت روز بدر: اللهم اینا کان افجر و اقطع للرحم و اتانا بما لا نعرف فاجبه الغداة. بار خدایا؟ هر که از ما فاجتر است و قاطعتر است رحم را و چیزی آورده است [به ما] (۳) که ما نمی شناسیم او را باز زن فردا، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و دعای ایشان بر ایشان بنشیند (۴): و ابو جهل را دو مرد زدند: نام ایشان عوف و معوذ (۵) - ابناء عفران، دو برادر بودند - و عبد الله مسعودش تمام بکشت (۶). سدی و کلبی گفتند: مشرکان چون از مکه بیرون می آمدند به خانه کعبه آمدند و به آستار (۷) کعبه در آویختند، و گفتند: اللهم انصر اعلى الجندين و اهدى الفئتين و اکرم الحزبين و افضل الدینین بار خدایا؟ نصرت کن از اینکه دو لشکر آن را که بلندتر است و از اینکه دو گروه آن را که راه یافته تر است و از اینکه دو جماعت آن را که گرامتر است و از اینکه دو دین آن را که فاضلتر است. خدای تعالی رسول را نصرت کرد بر ایشان و اینکه آیت فرستاد.

(۳-۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۲). آو، آج، مل، لب، آن: برای آن.

(۴). همه نسخه بدلها: بنشیند.

(۵). مل، مج، لب: معوذ آو، آج، بم، آن: مسعود.

(۶). آو، آج، بم: تمام کرد.

(۷). آو، بم، مل، آن: آستان.

صفحه : ۸۹

عکرمه گفت، گفتند: بار خدایا؟ ما نمی دانیم که اینکه دین که محمد آورده است چه دین است! بار خدایا؟ میان ما و محمد حاکم تو باش و حکم بکن میان ما بحق. فتح، در آیت به معنی حکم است، و الفتح، الحاکم. ابی بن کعب و عطا الخراسانی (۱) گفتند: اینکه خطاب با اصحاب رسول است، خدای تعالی ایشان را گفت بر سبیل منت که: اگر فتح می خواستی، فتح آمد شما را از خدای خبیب بن الأرت گفت، ما پیغامبر را گفتیم: یا رسول الله؟ برای ما از خدای فتح نخواهی! روی رسول سرخ شد و گفت: آنان که پیش شما (۲) بودند ایشان را انواع عذاب کردند و به دستره (۳) به دو نیمه کردند و از دین خود برنگشتند (۴) و اعضای ایشان مفصل (۵) می کردند و ایشان از دین خود برنگشتند. آنکه چنان شد که سواری از صنعا (۶) به حضرموت آمدی آن کس نرسیدی مگر از خدای، و گوسپند از گرگ نرسیدی، شما را تعجیل است به فتح و نصرت، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. آنکه از خطاب مؤمنان عدول کرد به خطاب کافران، و گفت: و ان تنتهوا فهو خیر لکم اگر باز ایستید از اینکه کفر (۷) و تعدی، شما را به باشد، یقال: نهیته فانتهی، افتعال مطاوع فعل باشد قیاسی مطرد.

وَإِنْ تَعُوذُوا نَعُدْ و اگر شما با حرب محمد آید، ما با سر فتح و نصرت او شویم.

وَ لَنْ تُغْنِي عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئاً و گروه و جمع شما، از شما اغنایی «۸» نکرد و اگر چه بسیار بودند. وَ أَنْ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ نافع و ابن عامر و حفص خواندند: و ان الله به فتح «الف» و علت آن باشد که گفتند: حرف جرّ مقدر است اینکه جا و محذوف، و التقدير: و لأن الله مع المؤمنين. و باقی قراء خواندند: و ان الله، به کسر «الف» بر ابتدا و خدای - جل جلاله - به نصرت با مؤمنان است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ آنگه حق [۲۸-پ]

تعالی خطاب کرد با مؤمنان، گفت: ای گرویدگان و ایمان آوردگان؟ طاعت دارید خدای را و پیغامبر را و امثال فرمان ایشان کنید. وَلَا تَوَلَّوْا عَنهُ و از او بر مگردید، وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ و شما

(۱). خورآسانی / خراسانی.

(۲). پیش شما / پیش از شما.

(۳). آج، لب: دست اره آن: استره.

(۴). آو، بم، آن: بنگشتند.

(۵). لب: منفصل.

(۶). لب: صنعان.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مج: کفران.

(۸). همه نسخه بدلها: غنا. [.....]

صفحه : ۹۰

دعوت او می شنوید و کلام خدای می شنوید، «واو» «۱» اول عطف است و دوم حال.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ و چنان «۲» مباشد که آنان که گفتند ما می شنویم و نمی شنیدند، یعنی به شنیدن منتفع نبودند بمنزلت آنان بودند که نشنوند «۳» و «واو» هم حال راست. ابو علی گفت: مراد به نفی سمع، نفی قبول است. بعضی گفتند: مراد منافقانند، و اینکه قول محمد بن اسحاق است. حسن بصری گفت: مشرکانند، بعضی دگر گفتند: اهل کتاباند - جهودان و ترسایان.

قوله: إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ، گفت: بترین جانوران، و کل ما دب علی الارض فهو دابیه، و الدیب نرم رفتن باشد. اینکه جا کنایت است از جمله جانوران. گفت:

بترین جانوران بنزدیک خدای کزان [و] «۴» گنگان باشند که عقل را کار نبندند و اندیشه نکنند. و مراد به کر و گنگ، آنانند که حق نشنوند و نگویند، نه آنان که ایشان را آفتی و خللی باشد در گوش و زبان، چنان که گفت: صُمُّ بَكْمُ عُمَى فَهَمْ لَا يَرِجُونَ «۵». و کلام در اینکه معنی به استقصار رفته است.

آنگه گفت: وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ و اگر خدای در ایشان خیری دانستی، بشناییدی ایشان را، یعنی اگر خدای از ایشان اختیار ایمان خیر و طاعت شناختی با ایشان لطف کردی تا بشنیدندی و کار بستندی و لکن از ایشان اختیار ایشان و اصرار ایشان بر کفران می داند که اگر ایشان را بشنوند نشنوند، و لکن از او برگردند و اعراض کنند و کار نبندند. ابن جریح و ابن زید «۶» گفتند:

لاسمعهم الحجج و المواعظ «۷». و ابو علی گفت: سبب نزول آیت آن بود، که ایشان گفتند: ما تو را آنگه باور داریم که جماعتی

من «۸» قصی بن کلاب که سالهاست تا بمرده‌اند ایشان را زنده کنی تا با ما سخن گویند و ما سخن ایشان را بشنویم، خدای تعالی آیت فرستاد که: وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ که اگر خدای در ایشان خیری دانستی، یعنی از ایشان ایمان شناختی، لاسمعهم کلام الموتی کلام آن مردگان بشنوانیدی ایشان را، و اگر نیز بشنواند اعراض کنند و برگردند و عدول

(۶-۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: آیت.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: چون آنان.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: آن بودند که نشنوند.

(۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۵). سوره بقره (۲) آیه ۱۸.

(۷). آج: الموعظة.

(۸). آو، آج، بم، لب، آن: از.

صفحه: ۹۱

نمایند. حسن گفت اینکه اخبار است از علم او، چنان که گفت: وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ «۱» یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ - الایه، خدای تعالی در اینکه آیت خطاب با مؤمنان کرد و گفت: ای گرویدگان؟ اجابت کنید خدای و پیغامبر را. و استجابت و اجابت یکی باشد، و آن طلب موافقت داعی باشد در آنچه با آن دعوت کند. و فرق میان امر و دعوت آن است که، رتبت در امر معتبر است و در دعوت معتبر نیست، إِذَا دَعَاكُمْ چُونِ شَمَا رَا دَعُوْتَ كُنْدَ يَعْنِي رَسُولَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بَا كَارِي كَه شَمَا رَا زَنْدَه كُنْد.

مفسران خلاف کردند سدی گفت: لِمَا يُحْيِيكُمْ، ای للایمان چون شما را با ایمان دعوت کند. آنگه ایمان را حیات خواندن از دو وجه نیکو باشد یکی آن که، کافر را مرده خوانده فی قوله: إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى «۵» وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّه حَيَاةً طَيِّبَةً «۶» وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ [۲۹-ر]

عند ربهم يُرْزَقُونَ. فَرِحِينَ «۸» یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ، گفت: ندانستم یا رسول الله؟ لا جرم از اینکه پس هر گه که مرا بخوانی اجابت کنم تو را، و اگر چه در نماز باشم. آنگه گفت: خواهی که خبر دهم تو را به سورتی که در توریت و انجیل و زبور و قرآن مثل آن سورت نفرستادند! گفت: بلی یا رسول الله؟ گفت: از مسجد بیرون نشوم تا تو را خبر ندهم. چون ساعتی برآمد، رسول برخاست تا بیرون شود. چون به در مسجد رسید، ابی گفت: یا رسول الله؟ آنچه مرا وعده دادی؟ گفت: آری در نماز چه خواندی! گفت: فاتحه الكتاب. گفت: به آن خدای که جان من به امر اوست که مثل اینکه سورت در توریت و انجیل و زبور و قرآن نفرستادند، و آن سبع المثانی است، و خدای تعالی جز به من نداد «۱». وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ، و بدانید که خدای تعالی منع کند میان مرد و دلش. در او چند قول گفتند:

یکی آن که، معنی آن است که خدای منع کند میان مرد و دلش به مرگ یا به جنون و زوال عقل، پس منتفع نباشد به دل خود و به آن تدارک فایده نتواند کردن. و آیت بر وجه تحریر باشد، علی مبادرة التوبة قبل هذه الحالة به توبه بشتابید پیش از آن که اینکه حال پیدا شود.

و وجهی دیگر آن است که: منع کند به ازاله عقل، و عقل را قلب خواند لما كان فيه. قال الله تعالى: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ «۲» وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ «۵» هذه ما «۱» خوف تا خایف نباشند و خوفشان به امن بدل کنم، و کافران را ظن ظفر و

غلبه به ترس و بد دلی بدل کنم.

وجه ششم در او آن است که: من منع کنم میان بنده و دواعی او از آنچه او را دعوت کند با کفر و قبیح به امر و نهی و وعده و وعید، و خلافی نیست که تکلیف حایل است و مانع میان بنده و آنچه خواهد که کند از بسیاری فعلها و مکلف خدای است - جل جلاله - پس حایل او باشد میان دل بنده و دواعی قبیح، و اینکه حیولت منع و وعظ باشد نه حیولت قهر و جبر، چنان که عبد الله بن قیس الرقیات گفت:

حال دون الهوی و دون سری اللیل مصعب و سیاط علی اکف - رجال تقلب  
و ما دانیم که اینکه منع به تخویف و ترهیب است نه به الجاء.

وجه هفتم آن است که: خدای تعالی منع کند میان دل مؤمن و ارتداد و کفر به ادله و حجج و میان آن، حالا بعد حال از الطاف و آنچه او را بدان تقرب کند، و اینکه وجه مخصوص باشد، بالدلیل دون القهر و بالكفر دون الایمان. و انما «۲» مجبره را [۲۹-پ] در اینکه آیت «۳» تمسکی نیست، برای آن که در آیت آن است که، خدای تعالی حیولت کند میان بنده و دلش نگفته میان بنده و ایمان، و اگر آیت را ظاهر [ی] «۴» بودی که اقتضای اینکه کردی، واجب بودی عدول کردن از او به دلیل، فکیف و لا - ظاهر لها یقتضی ما ظنوه، چه از حکیم نیکو نبود که منع کند میان بنده و آنچه او را فرموده باشند و او را تکلیف کرده که اینکه قبیح بود و قبیح بر او روان نیست.

وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ و شما را با او حشر و جمع کنند. «ها»، ضمیر شأن و کار

(۱). همه نسخه بدلها: آن.

(۲). همه نسخه بدلها: اما.

(۳). مل دلیل و.

(۴). اساس: ندارد از او، افزوده شد.

صفحه : ۹۴

است، و التقدير: ان الشان و الامر انکم «۱» تحشرون اليه.

وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً، اصل فتنه اختبار و امتحان باشد و آزمایش، و آن بلیت را که باطن آدمی بدان پیدا شود آن را فتنه خوانند [و خصلتی و حالتی که پدید آید که مردمان بر یکدیگر ظلم کنند، آن را فتنه خوانند] «۲».

و در آن که مراد به فتنه چیست در آیت، مفسران خلاف کردند: عبد الله عباس گفت: معنی آیت آن است که خدای تعالی گفت: بر منکر خاموش مباشید و اغضا «۳» مکنید و رضا مدهید «۴»، عذاب خدای که بیاید ظالم را از ناظالم تمیز نکند، و اینکه قول بیشتر مفسران است که «فتنه» در آیت عذاب است، پس عذاب چون بیاید ظالمان را بر ظلم «۵» باشد، و آنان را که آن ظلم نکرده باشند بر ترک امر معروف و نهی منکر، و آنان را که نامکلف باشند از اطفال و مجانین و بهایم بر سبیل امتحان. و تقدیر آیت آن است: وَ اتَّقُوا فِتْنَةً عَامَةً غَيْرَ خَاصَّةٍ بِالظَّالِمِينَ.

قوله: لَا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً، محتمل است دو وجه را: یکی، نفی «۶» یکی، نهی غایب بر قول عامه مفسران. و عبد الله عباس گفت: نفی «۷» است و در جای صفت فتنه افتاده است. اگر گویند فعل مضارع را که جواب قسم نباشد و شرط نباشد به قرینه ما، نون تأکید در او نشود، لا یقال: رأیت رجلا [لا] «۸» تفعلن کذا، انما یقال: و الله تفعلن «۹» کذا، گوئیم. اما فراء و کسائی گفتند: کلام متضمن تحذیر است

برای آن نون در آورد، کما قالوا: اتق الاسد لا- یا کلنک، و در اینکه وجه ضعفی هست برای آن که در اینکه مثال که آورد فعل مضارع در جای جواب امر است نه در جای صفت، و جواب درست از او آن است که: کلام متضمن شرط و جزاست و تقدیر آن است که: و اتقوا فتنه لئن لم تتقوها تصیبکم ظالمین و غیر ظالمین بپرهیزید از فتنه و بترسید از عذابی که چون بیاید [به ظالم و ناظالم و به خاص و عام برسد، یعنی از صفت او اینکه باشد که چون بیاید]

(۱). آج، مل، مج، لب، آن الیه تحشرون.

(۸-۲). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۳). آو، آج، بم، آن: اصغا.

(۴). همه نسخه بدلها که. [...]

(۵). آو، آج، بم، لب، آن: از کردن ظلم.

(۶). اساس: نهی به قیاس آو و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۷). اساس: نصب به قیاس نسخه آو و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۹). اساس: تفاعل، با توجه به نسخه آو، تصحیح شد.

صفحه : ۹۵

عام بود به همه کس برسد چون عذاب استیصال که امت سلف را بود بر آن تأویل که ذکر کردیم، فلما اوقعه موقع الشرط و الجزاء ادخل علیه نون التأكيد. وجه دیگر آن است که: لا تصیبن منهنم نهی غایب است و در ظاهر نهی است فتنه را و در معنی مکلف را، چنان که یکی از ما گوید: لا ارینک «۱» هاهنا نبینما «۲» تو را اینکه جا، یعنی نباید تا اینکه جا باشی که من تو را اینکه جا بینم؟ و مثله قوله فی قصه سلیمان - علیه السلام: یا أئیها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده «۳» و اتقوا فتنه، کلامی باشد و، لا تصیبن کلامی دیگر، یعنی و اتقوا فتنه مبهمه غیر موصوفه، و فایده تنکیر آن که: فتنه‌ای که آن را وصف نتوان کردن. آنکه گفت لا- تصیبن بنادا که آن فتنه به ظالمان رسد خاص، و بر اینکه قول، معنی بر عکس معنی اول باشد، چه اول را معنی آن بود که: فتنه عامه تصیب الظالم و غیر الظالم، و بر اینکه وجه آن که: تصیب الظالم خاصه دون من لیس بظالم، گفت: بترسید از فتنه عظیم و بنادا که آن فتنه به ظالمان رسد از جمله شما- فسبحان من تحیر فی نظم کلامه بدایه العقول و ان تعاطی القول فی تفسیره بکل سمین و غث اهل الفضل و اصحاب الفصول.

بدان که: موقع نون تأکید، اگر ثقیل باشد و اگر خفیف، جایی بود که کلامی بود متوقع غیر واقع کالامر و النهی و جواب القسم و الشرط و الجزاء فی قولک: افعلن کذا و لا تفعلن کذا، و الله لافعلن کذا و اما تفعلن کذا افعل و لئن تفعل کذا لافعلن بک کذا، جز آن است که شرط را تا «ما» در او نبود، نون تأکید در او نبرند، نحو قوله:

فَإِمَّا تَرِينَ... «۴» وَإِمَّا تَخَافَنَّ... «۵» وَإِمَّا تَعْرِضْنَ «۶» أَمَّا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ «۴» وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَ بَدَانِي كِه خدای سخت عقوبت است.

وَ اذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُّسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ حَقَّ تَعَالَى بِهِ إِنَّكَ خِطَابُ كَرْد بَا مِهَاجِر، كُفْت: يَاد كُنِيد كُچُون شَمَا دَر زَمِين مَكَّه اِنْدَك عِدَد بُوْدِيد وَ ضَعِيْف قُوْت بُوْدِيد دَر اِبْتِدَاي اِسْلَام، تَخَافُونَ مِي تَرْسِيد «۳» اَز اَن كِه مَرْدَمَان دَر رِبَايِنْد «۴» شَمَا رَا، يَعْنِي اِهْل پَارِس وَ رُوم، فَآوَاكُمْ شَمَا رَا بَا مَدِينَه بَرْد، وَ اَيْدَكُمْ بِنَصْرِهِ وَ دَسْت شَمَا قُوي بَكُرْد بِه نَصْرَت وَ فَتْح كِه دَاد شَمَا رَا رُوز بَدْر وَ مَدَد فَرِيَشْتِكَا، وَ رَزَقَكُمْ وَ رُوزِي دَاد شَمَا رَا اَز رُوزِيهَائِ حَلَال پَاكِيْزَه، وَ اَن غَنِيْمَت اِسْت كِه شَمَا رَا حَلَال كُرْد كِه پِيَش اَز شَمَا حَلَال

نبود امتان دیگر را، و اینکه برای آن کرد تا شما شاکر نعمت او باشید. قتاده گفت: مراد جمله عرب است که پیش از آمدن رسول- علیه السلام- از همه جهان ذلیتر بودند و به شکم گرسنه‌تر و به تن برهنه‌تر و به زندگانی شقی‌تر و به دیانت گمتر «۵» تر تا زنده بودند با شقاوت و شدت بودند و چون بمردند مستحق دوزخ بودند، موقوف بودند بر دو دشمن سخت: پارسیان و رومیان، خورده همه جهان بودند و در همه زمین ایشان را چیزی نبود که کسی را بر ایشان به آن حسد آمدی، و در همه زمین از ایشان ذلیتر کسی نبود تا خدای تعالی رسول [را] «۶» بفرستاد و اسلام ظاهر کرد، بدو ممکن شدند و محترم و فراخ روزی و پادشاه و مسلط بر مردمان، بر چنین حال شکر باید کردن که اینکه برای آن کرد تا شکر کنید.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ خَدَايَ تَعَالَى، به اینکه آیت خطاب کرد با مؤمنان و بگفت: ای گرویدگان؟ با خدای و پیغامبر خیانت مکنید. عطاء بن ابی رباح گفت از جابر بن عبد الله الانصاری که گفت: سبب نزول آیت آن بود [۳۰-پ] که، جبریل آمد و رسول را خبر داد که: ابو سفیان فلان جای فرود آمد با جماعتی مشرکان. و ساز بکنید و خبر پوشیده دارید و ناگاه به سر ایشان شوید. یکی از جمله منافقان نامه‌ای نوشت و خبر داد ابو سفیان را از آمدن مسلمانان، و گفت: بر حذر

(۳-۱). آج، می‌ترسیدی.

(۲). همه نسخه بدلها: پست.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مج و مل: دریابند.

(۵-۶). آو: گمراه‌تر.

صفحه : ۹۸

باشید «۱» از محمد و اصحاب او؟ خدای- تعالی- اینکه آیت فرستاد. سدی گفت: آیت در جماعتی آمد که ایشان سرّی بشنیدندی از رسول- علیه السلام- [افشا کردندی تا به مشرکان رسیدی. زهری و کلبی گفتند: آیت در ابو لبابه آمد و در هارون بن عبد المنذر الانصاری من بنی عوف بن مالک، و اینکه آن گاه بود که] «۲» جهودان بنی قریظه را حصار می‌داد [رسول- علیه السلام-] «۳» بیست و یک روز. کس فرستادند و طلب صلح کردند بر آنچه بنو النضیر کرده بودند، و جای خود باز گذارند و به اذرع و اریحا شوند از زمین شام. رسول- علیه السلام- گفت: صلح نکنم الا بر آن که بر حکم سعد معاذ فرود آید. گفتند: نکنیم تا ابو لبابه را بر ما نفرستی «۴» تا با او مشورتی کنیم. رسول- علیه السلام- ابو لبابه را آن جا فرستاد و او را با ایشان مناصحتی بود برای آن که مال او و فرزندان او در دست ایشان بود. او را گفتند: چه گویی در «۵» حدیث سعد معاذ و آن که ما را می‌فرمایند که بر حکم او فرود آید! گفت: نیاید، و اشارت کرد به دست فرا حلق و گفت: ذبح و کشتن باشد. ایشان گفتند: ما فرو نیایم بر حکم او، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد که: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ. ابو لبابه گفت:

من هنوز آیت ناشنیده و قدم من از جای خود زایل نشده که من دانستم که من خیانت کرده‌ام با خدای و رسول، پشیمان شدم و فرود آمدم «۶». چون بیامدم، اینکه آیت در باب من آمده بود.

راوی خبر گوید که: ابو لبابه بیامد و خویشتن در ستون مسجد بست و سوگند بخورد که طعام و شراب نخورم تا بمیرم، یا خدای توبه‌ام قبول کند. هفت شبان روز طعام و شراب نخورد تا بیوفتاد و ضعیف شد و بی‌هوش گشت، خدای تعالی توبه او بپذیرفت. او را گفتند: خدای تعالی توبه تو بپذیرفت، گفت: و الله که من خود را باز نگشایم جز که رسول مرا باز گشاید. رسول- علیه السلام- بیامد و او را باز گشود.

ابو لبابه گفت: تمام «۷» توبه من آن است که، از زمینی و سرایی که در او اینکه گناه کردم بروم و از جمله مال خود بیرون آیم.



رسول - علیه السلام - گفت: نه ثلثی از مال

(۱). همه نسخه بدلها: بجز میج، مل، آن: باش.

(۲-۳). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۴). مل، میج: فرستی.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و میج اینکه.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و میج و بیامدم.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و میج: تمامی. [.....]

صفحه : ۹۹

به صدقه بده تا کفارت گناهت باشد، و اینکه روایت کرده‌اند از باقر و صادق - علیهما السلام.

محمد بن اسحاق گفت: معنی آیت آن است که، اظهار حق مکنید «۱» رسول را تا به شما گمان نیک برد آنکه در سر مخالفت کنید او را، پس اینکه قول خطاب با منافقان باشد. عبد الله عباس گفت: با خدای خیانت مکنید به ترک فرایض و با رسول به ترک سنن. قوله: وَ تَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ، در او دو قول گفتند یکی آن که: «واو» عطف است و محلّ او جزم است علی النهی، و المعنی لا- تخونوا، ایضا اماناتکم و أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ، «واو»، حال است و نیز با امانات خود خیانت مکنی و شما دانی که آنچه می کنی خیانت است. وجه دیگر آن است که: «واو» جمع است و محلّ او نصب است، و التقدير: و ان تخونوا اماناتکم، علی معنی مع ان تخونوا اماناتکم، با آن که خیانت کنی با امانات خود، و مثال او چنان باشد از کلام بر دو وجه که: لا تأکل الیسیمک و تشرّب اللبّن، و تشرّب اللبّن، در اوّل نهی باشد از هر دو، و در دوم نهی باشد عن الجمع منهما. قال الشاعر فی الوجه الثانی الذی هو الجمع بینهما:

لا تته عن خلق و تأتي مثله عار عليك اذا فعلت عظيم

ای، مع ان تأتي مثله.

عبد الله عباس گفت: مراد به امانات ایشان، هر چیزی است که از مردمان پوشیده باشد از فرایض خدای، چون: غسل جنابت و روزه و نماز و زکات. ابن زید گفت: معنی امانات، دیانات است اینکه جا، و اینکه خطاب با منافقان است که: در سر مداری آنچه به علانیه خلاف آن گویی؟ قتاده گفت: مراد، دین خدای است [۳۱- ر]، یعنی اینکه دین که از خدای به امانت داری نگاه داری تا با او سپاری که ادای امانت واجب بود. و خیانت در تعارف «۲» منع حقی باشد که ادای آن واجب بود، و او ضدّ امانت باشد، و اصل او در لغت نقصان بود،

قال النبی - علیه السلام: ادّ الامانه الی من ائتمنک و لا تخن من خانک

امانت با آن ده که تو را امین دارد و خیانت مکن با آن که با تو خیانت کند.

جبائی گفت: نهی است از خیانت در غنیمت. و امانت از امن باشد و آن حالتی بود

(۱). آن: می کنی.

(۲). اساس: تفاوت، به قیاس نسخه آج و اتفاق نسخه‌ها، تصحیح شد.

صفحه : ۱۰۰

که با آن ایمن باشند از منع حق کردن از اداء. وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ، در او دو قول است یکی آن که: تعلمونها امانه و شما دانی که آن امانت است، و دوم آن که: شما دانی که عقاب آن چه باشد، بخلاف آنان که ندانند.

وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ، یعنی آن مالها و فرزندان که بنزدیک بنی قریظه است. گفت: بدانای که آن مالها و فرزندان فتنه و بلای شماس است، و بر اینکه قول آیت مخصوص باشد به ابو لبابه و ممتنع نباشد که آیت در حق او آمده باشد و دیگران داخل باشند در آن حکم و مراد به آن خطاب. و بیان کردیم که: «فتنه»، اصل او، اختبار و امتحان باشد. و مورد و معنی آیت آن است که: زنهار تا به مال و فرزندان مفتون نشوی که آن سبب فتنه شماس است؟ و در اینکه منگری و آن یاد کنی که بنزدیک خدای تعالی مزدی عظیم هست و ثوابی جزیل، آن را که متابعت حق کند در اینکه باب و مخالفت هوا.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، حق تعالی گفت، در اینکه آیت: ای گرویدگان؟ اگر از خدای بترسی و از معاصی او اجتناب کنی و از خیانت دور باشی، يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا، خدای تعالی شما را [فرقانی] «۱» و مفارقتی کند. مجاهد گفت: مخرجا فی الدنیا و الاخره، ای مخلصا خدای شما را در دنیا و آخرت خلاص و رستگاری دهد. ابن زید و ابن اسحاق گفتند: هدایت دهد شما را در دلهایتان که به آن فرق کنی میان حق و باطل. سدی گفت: نجات و رستگاری دهد شما را. فراء گفت:

فتحا و نصرا شما را فتح و نصرت دهد، کقوله «۲»: یوم الفرقان، ای یوم بدر و هو یوم الفتح و الظفر. جبائی گفت: فرقی کند میان شما و دشمنان شما در ظاهر و در حکم به نصرت شما و خذلان ایشان به اعزاز شما و اذلال ایشان به ثواب شما و عقاب ایشان.

و «فرقان» مصدر باشد، کالسیبجان و الغفران و الزحجان. وَ يُكْفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ و سَيِّئَاتِ شِمَا مَكْفَرٌ کند و آن تقوی و پرهیزکاری به کفارت گناهان شما کند، وَ يَغْفِرْ لَكُمْ و بیامزد شما را، و خدای تعالی خداوند فضل و نعمت عظیم است.

وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا و یاد کن ای محمد چون مکر کردند به تو کافران. و المکر الفتل الی جهة الشر فی خفیة مکر کسی را با جهت شر پیختن

(۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مج: لقوله.

صفحه : ۱۰۱

باشد در خفیة و پوشیدگی، من قولهم: امرأه ممکوره، ای مفتولة الخلق محکمه. تا باز دارند تو را یا بکشندت یا از شهر «۱» بیرون کنند. و عبد الله عباس و جماعتی مفسران گفتند که: چون انصاریان ایمان آوردند و با رسول - علیه السلام - بیعت کردند، قریش از آن بشکوهیدند «۲» و ترسیدند که کار رسول - علیه السلام - بلند شود «۳». مشایخ ایشان مجتمع شدند در سرای ندوه تا مشورتی کنند در کار او. و رؤسای ایشان آن روز عتبه بود و شیبه - پسران ربیع - و ابو جهل و ابو سفیان بود و طعیمة بن عدی و النضر بن الحارث و ابو البختری بن هشام و زمعه بن الاسود و حکیم بن حزام و نبیه و متبه - پسران حجاج - و امیة بن خلف چون، مجتمع شدند و بنشستند ابلیس - علیه اللعنه - بیامد بر صورت پیری. چون او را دیدند گفتند: تو کیستی! گفت: من مردی از اهل نجد، شنیدم که شما رای خواهید زد در حق اینکه محمد، خواستم تا من نیز حاضر باشم و رای شما بشنوم و اگر صواب باشد از پیش ببریم و اگر خطا باشد من نیز رای زنم که شما از من نصیحت بینید و شنوید. گفتند: روا باشد.

ابو البختری گفت: رای من در او آن است که، او را بگیری و در خانه‌ای محبوس کنی و بند برنهی و در خانه بر آری و سوراخی رها کنی که طعامی و شرابی به او می‌دهید، و او را آن جا رها کنید [۳۱-پ]

تا بمردن چنان که با دگر شاعران کردند از زهیر و نابغه. ابلیس بانگ بر او زد و گفت: بد رای است اینکه که دیدی، اینکه با کسی توان کردن که او را اهلی و عشیرتی و عزّتی «۴» و منعتی نباشد، اما محمّد که از بنی هاشم باشد و از قوم خود اتباع دارد و از برون اتباع دارد [اگر] «۵» او را یک دو روز محبوس کنید خویشان او بر شما بیرون آیند و مدد خواهند از انصاریان و با شما قتال کنند و او را بیرون آرند و رای شما باطل شود. از سر آن برفتند و گفتند: راست گفت اینکه شیخ نجدی. هاشم بن عمرو من بنی عامر بن لوی گفت: رای «۶» آن است که اینکه مرد را بیارید و بر شتری نشانید و سر شتر در بیابان نهید «۷» و از میان خودش «۸» بیرون

(۱). همه نسخه بدلها: شهرت.

(۲). آو، بم: بشکوهیدن / بشکوهیدند.

(۳). آو، آج، لب، آن: بلند شد.

(۴). آو، آج، بم: غوثی آن: دعوتی.

(۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و میج من.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز میج: دهید.

(۸). خودش / خود او را.

صفحه: ۱۰۲

کنید تا برود و از وی گفتاگوی «۱» او برهید. ابلیس گفت: بئس الرأی ما رأیتم «۲» بد رای است اینکه که دیدی؟ مردی به اینکه صفت که اوست با حسن خلق و خلقت و حلاوت منطق و ذلاقت لسان و فصاحت تمام از میان شما بشود، هر کجا شود و هر که را دعوت کند اجابت کنند و مفتون شوند، تا نه بس، لشکری جمع کند و بیاید و جهان بر شما تنگ کند و مردانان را بکشد و زنانان را آواره کند. گفتند: صدق الشیخ النجدی. ابو جهل گفت: رای من آن است که، ده مرد را از بطون امّهات «۳» قریش اختیار کنند «۴» و نصب کنند تا او را بکشند آشکارا، چنان که مردمان دانند که او را که کشته است تا خون او در قبایل متفرّق شود، طلب قصاص نتوانند کردن لا بد به دیت راضی شوند. شیخ گفت: نعم ما رأیت، الرأی رأیک نیک رای است اینکه که دیدی «۵»؟ و روایت دیگر آن است که: اینکه رای ابلیس زد، و اینکه درست تر است، همه با رأی او آمدند و گفتند: الرأی رأی الشیخ النجدی، رای، رای پیر نجدی است، و بر آن اتفاق کردند و ده مرد را از قریش اختیار کردند و نصب کردند بدان کار.

جبریل آمد و اینکه آیت آورد، رسول را- علیه السّلام- خبر داد از آن احوال و گفت، خدای تعالی می فرماید که: مضجع خود رها کن و از شهر بیرون شو. رسول- صلی الله علیه و آله- امیر المؤمنین علی را بخواند و گفت: خدای امر فرموده «۶» است که: از اینکه شهر برود «۷»، تو را امشب بر جای من می باید خفتن تا قریش اگر تعرّض من کنند، جای من خالی نبینند که بر سر «۸» بر اثر من بیایند، و اگر مکروهی به من خواهند رسانیدن به من نرسد، و جامه خود برکشید و بدو داد و گفت: جامه من درپوش و بر جای من بخشب. امیر المؤمنین- علیه السّلام- همچنان کرد، و رسول- علیه السّلام- از سرای بیرون آمد و اینکه جماعت بر در سرای بودند اینکه آیات می خواند: إِنَّا جَعَلْنَا فِيْ أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُّقْمَحُونَ- الی قوله: فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ «۹» وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ «۵» وَ إِذْ يَمَكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ، ای لیوثقوک، فی قول ابن عبّاس و مجاهد و السّیدی. و مقسم «۷» گفت: تا بندت برنهند. عطا گفت و عبد الله بن کثیر: تا تو را محبوس کنند. ابو حاتم و ابان بن تغلب گفت: لیثخنوک بالجراحات و

الضّرب تا [۳۲- ر]

تو را بزند و مجروح کنند، قال [الشاعر، شعر] «۸»:

فقلت ويحك ماذا في صحيفتكم قالوا الخليفة امسى مثبتا وجعا.

ابراهیم النخعی در شاذ خواند: لیبیتوک تا بر تو شبیخون آرند، و اینکه قراءت لایق است جز آن است که شاذ است، و نیز معنی او داخل باشد فی قوله:

أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ تا تو را از شهر بیرون کنند- چنان که برفت. وَ يَمَكُرُونَ وَ يَمَكُرُ اللَّهُ ایشان مکر می کردند «۹» و خدای مکر می کرد «۱۰». در او چند قول گفتند یکی آن که: جزای مکر ایشان کند «۱۱» آنگه «جزا» را به لفظ مجزی برخواند برای ازدواج

(۱). آج، لب چه کسانید.

(۲-۳). دیگر نسخه بدلها، عبارت «گفت کجاست» را ندارد.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و میج: بتنید.

(۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۰۷.

(۶). اساس: ندارد از او، افزوده شد.

(۷). آج، آن: مقیم.

(۸). اساس: ندارد از مل، افزوده شد. [.....]

(۹). همه نسخه بدلها، بجز مل و میج: مکر می کنند.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مل و میج: می کند.

(۱۱). آو، آج، لب، آن: می کند بم: می کنند.

صفحه: ۱۰۴

را، کقوله: وَ جَزَاءٌ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا «۱» فَمَنْ أَعَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعَدَىٰ عَلَيْكُمْ «۲» وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ وَ خدای بهترین مکر- کنندگان است برای آن که مکر ایشان بیفتاد و آنچه خدای کرد موافق خواست و رضای او آمد.

وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا- الایه، حق تعالی در اینکه آیت حکایت کرد از عناد و جحود کافران، گفت: چون آیات ما از قرآن بر ایشان خوانند، گویند: بشنیدیم اینکه قرآن را اگر ما نیز خواهیم مانند اینکه بگوئیم، که اینکه نیست الا فسانه «۳» پیشینگان. خدای تعالی تکذیب ایشان کرد به تحدی «۴» تا عاجز شدند، و آنگه خبر داد که: نه عرب تنها، اگر جن- و انس جمع شوند بر آن که مثل اینکه قرآن بیارند نتوانند آوردن، و اگر چه بعضی را معاونت کنند، فی قوله: قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ «۵» وَ إِذِ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانِ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ- الایه، اینکه آیت «۷» در

(۱). سوره شوری (۴۲) آیه ۴۰.

(۲). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۴.

(۳). آج، لب: افسانه.

(۴). آج، مل: به حدی.

(۵). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۸.

(۶). اساس: اساطره به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

(۷). همه نسخه بدلها نیز.

صفحه: ۱۰۵

التَّضْرِبِ «۱» الحارث آمد، چون گفتند: لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا اگر ما خواهیم، مثل اینکه بگوییم، و اینکه اساطیر اولیان است. عثمان بن مظعون گفت: اتق الله، از خدای بترسی که محمد حق می گوید. گفت: من نیز حق می گویم. گفت: محمد می گوید: لا اله الا الله گفت: من نیز می گویم: لا اله الا الله و لكن می گویم: هؤلاء بنات الله [یعنی] «۲» بتان را، و «حق» منصوب است به خبر «کان» و «هو»، عماد است و توکید «۳».

آنگه اینکه کافر گفت: بار خدایا؟ اگر چنان که اینک کلام تو است و حق است و از نزدیک تو است بباران بر ما سنگ از آسمان. ابو عبیده گفت: در رحمت مطر گویند، و در عذاب امطر گویند، قال الله تعالی: وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً... «۴»، وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ... «۵»، و در حق او آمد: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ، لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ «۶» سَأَلَ سَائِلٌ، ده آیت و بسی «۷» از قرآن فرود آمد. سعید جبیر گفت: رسول - علیه السلام - روز بدر سه کس را بکشت به صبر، و کشتن صبر آن باشد که، کسی را محبوس بکنند و طعامش ندهند و شراب تا بمیرد - مطعم بن عدی - را و عقبه بن ابی معیط را و نضر بن الحارث را - و نضر، اسیر مقداد بود، چون رسول - علیه السلام - فرمود تا او را بکشند، مقداد گفت: یا رسول الله؟ اسیر من است. رسول - علیه السلام - گفت: دانی که او در کتاب خدای چه گفت: مقداد دگر باره شفاعت کرد. رسول همان باز گفت: بار «۸» سوم رسول - علیه السلام - گفت:

۹ «اللَّهُم اغنِ الْمَقْدَادَ مِنْ فَضْلِكَ

بار خدایا؟ مدد فضل از مقداد باز مگیر. مقداد گفت: یا رسول الله؟ [۳۲-پ]

من نیز اینکه دعا طمع داشتم.

قوله: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ - الاية. مفسران خلاف کردند محمد بن اسحاق گفت: اینکه حکایت کلام مشرکان است، و معنی مردود است بر کلام اول که از ایشان حکایت کرد که ایشان گفتند: ما از عذاب ایمنیم اگر محمد

(۱). همه نسخه بدلها: نضر بن.

(۲). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۳). بم: توکیل.

(۴). سوره حجرات (۱۵) آیه ۷۴. [.....]

(۵). سوره شعراء (۲۶) آیه ۱۷۳ سوره نمل (۲۷) آیه ۵۸.

(۶). سوره معارج (۷۰) آیات ۱ و ۲.

(۷). آو، آج، بم، مج، لب، آن: بیشتر.

(۸). همه نسخه بدلها: به بار.

(۹). همه نسخه بدلها: اعن.

صفحه: ۱۰۶

راست می‌گوید که پیغامبر است، برای آن که هیچ اُمت را عذاب نکنند و پیغامبران در میان ایشان باشد، و نیز آن که ما استغفار می‌کنیم و تا استغفار کنیم عذاب نیاید.

خدای تعالی بر ایشان رد کرد، بقوله: وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ، و بعضی دگر گفتند: اینکه کلامی است مستأنف، و عطف نیست بر کلام مشرکان، و حکایت کلام ایشان نیست، بل خدای تعالی گفت: یا محمد؟ تو در میان ایشان باشی خدای اینان را عذاب نکند و نیز عذاب نکند اینان را تا استغفار کنند.

آنکه در تأویلش خلاف کردند ابن ابری (۱) و ابو مالک و ضحاک گفتند: خدای تعالی اینکه آیت به مکه فرستاد و رسول در میان ایشان بود. چون رسول - علیه السلام - از آن جا بیرون آمد، جماعتی مسلمانان آن جا بماندند، ایشان چاره دیگر ندیدند جز استغفار، استغفار می‌کردند. چون آن جماعت مسلمانان از میان ایشان بیرون آمدند، خدای تعالی ایشان را عذاب کرد به فتح مکه و قتل و اسر، و ایشان را پراکنده و مستاصل کرد. عبد الله عباس گفت: هیچ کس را با وجود پیغامبر هلاک نکنند و تا مؤمنان در میان ایشان باشند ایشان را عذاب نیاید. چون پیغامبر و آنان که بدو ایمان دارند بروند، خدای عذاب فرستد، چون رسول بیامد و مؤمنان به مدینه هجرت کردند، خدای تعالی ایشان را روز بدر هلاک کرد.

روایتی دگر از عبد الله عباس آن است که: استغفار راجع است با مشرکان، و استغفار ایشان آن بودی که ایشان گرد خانه طواف کردند و گفتندی: لَبِيْكَ لَبِيْكَ لَبِيْكَ لَا شَرِيْكَ لَكَ أَلَّا شَرِيْكَ هُوَ لَكَ تَمْلِكُهُ وَ مَا مَلِكٌ غَفْرَانِكَ [اللَّهُمَّ] (۲) غفرانک. یزید بن (۳) رومان گفت و محمد بن قیس که، قریش گفتند: چون افتاد اینکه که محمد را خدای از میان ما اکرام کرد! اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ، چون شب در آمد پشیمان شدند از اینکه گفتار و بترسیدند و گفتند: غفرانک اللَّهُمَّ غفرانک، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. ابو موسی اشعری گفت: دو امان در میان ما بود، یکی: رسول - علیه السلام - و یکی: استغفار. رسول - علیه السلام - از میان ما برفت و استغفار ماند. قتاده و سدی و ابن زید گفتند: معنی آیت آن است که، خدای تعالی عذاب نکند ایشان را تا تو در

(۱). مل: ابن آمدی.

(۲). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۳). آو، آج، بم، آن: مرثد بن.

صفحه: ۱۰۷

میان ایشان باشی، و مادام تا ایشان استغفار کنند اگر کنند جز که استغفار نکردند و نیز نکنند، و اگر کردند مؤمن بودند. مجاهد و عکرمة گفتند: مراد به استغفار، اسلام است می‌گوید: اگر اسلام آوردندی ایشان را عذاب نکردندی. و روایتی دگر از عبد الله عباس آن است که: مراد به استغفار نماز است مادام تا نماز کنند عذاب نیاید. حسن بصری گفت: آیت منسوخ است به آیت دگر که از دنبال آن است، وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ، نبینی که ایشان را به حصار مکه و قحط و قتل در فتح مکه عذاب کرد، و اینکه درست نیست برای آن که خبر محض است و نسخ در اوامر و احکام شود دون اخبار.

وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ و نباشد ایشان را که خدای عذابشان نکند، یعنی نرسد ایشان را، و اینکه منزلت و مرتبت نبود ایشان را که خدای تعالی بر ایشان ابقا کند، و فعل و سیرت ایشان اینکه که خدای تعالی حکایت کرد از ایشان که: وَ هُمْ يَصُدُّونَ، اینکه «واو»، حال است، و حال ایشان آن که مانع بودند رسول را و مؤمنان را از خانه خدای که مسجد الحرام است. بعضی دگر گفتند که: «ان» صله است و زیاده، و تقدیر آن است که: (و ما لهم لا يعذبهم الله) چه بوده ایشان را که خدای ایشان را عذاب نکند، و حال ایشان

اینکه حال! و بر اینکه قول «ما» استفهامی باشد، و بر قول اول «ما» نفی باشد و «صد» منع باشد و صدور اعراض باشد، و صدد معرض [۳۳-ر]

کار باشد و «صدید»، زرداب باشد. و ما کأولاً أولیاءه ایشان دوستان و خاصه گان خدای نیستند اگر چه دعوی می کنند اولیا [اند] «۱»، و دوستان خدای جز متقیان نباشند. باقر - علیه السلام - گفت و حسن بصری که: ضمیر عاید است با مسجد الحرام، و سبب آن بود که قریش گفتند که: ما اولیای مسجد الحرامیم و والیان آنیم، حق تعالی گفت: دروغ می گویند، ولأه و اولیا و اولی الناس بالمسجد الحرام جز متقیان نباشند، و اینکه اختیار ابو علی است. اگر گویند بر قول درست که گفتی به آیت اول منسوخ نیست چگونه جمع کنی میان اینکه آیت و آیت دیگر که از پس او است که متناقض می نماید که در آیت اول نفی عذاب کرد و در آیت دوم اثبات عذاب! گوئیم: عذاب آخرت خواست، و تقدیر آن است که: (و ما لهم الا- یعذبهم الله فی الآخرة)، تا نفی عذاب در دنیا باشد و اثباتش در آخرت تا مناقضت زایل بود. و

(۱). اساس: ندارد از او، افزوده شد.

صفحه: ۱۰۸

جواب دوم، آن است که: آن عذاب که نفی کرد در آیت اول عذاب استیصال است، و آن که اثبات کرد در دوم، آیت عذاب [قتل] «۱» و اسر است. و اما شرط استغفار، مراد به آن ایمان است برای آن که هر که ایمان ندارد استغفار از او درست نیاید، و چون ایمان آرند عذاب از ایشان ساقط شود در دنیا و آخرت [مادام] «۲» تا چیزی نکنند که در آخرت مستحق عقاب شوند. و لکن أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ و لکن بیشترینه اینان ندانند و اینکه دلیل است بر بطلان قول اصحاب معارف که گفتند: معارف ضروری است. و ما كان صِيَّاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءٌ وَ تَصْدِيَةٌ، حق تعالی در اینکه آیت بیان کرد که: اگر بینید ایشان را - یعنی مشرکان را - که نزدیک خانه خدای نماز می کنند، گمان مبرید که آن نماز قریب و عبادت است تا سبب دفع عذاب باشد یا بر سیل استغفار است، بل نیست نماز ایشان آن جایگاه إِلَّا مُكَاءٌ مَّكَرٌ صَفِيرٌ، يقال: مكا الطير و الرجل يمكو مكوا و مكاء، قال عنتره:

و حلیل غانیة ترکت مجدلاً تمکو فرایضه «۳» کشدق الأعلم

و مکاء، صفیر باشد به دهن. جعفر بن ربیعہ گفت: ابو سلمه بن عبد الرحمن را پرسیدم از اینکه آیت، دستها به هم باز نهاد و باد در او کرد تا از آن جا صفیری بیامد، و گفت: چنین کردند. عبد الله عباس گفت: قریش چون گرد خانه طواف کردند، به دهن صفیر می زدندی و دست می زدندی. مجاهد گفت: جماعتی از عبد الدار «۴» چون رسول - علیه السلام - طواف کردی، ایشان بر طریق استهزا از پس او می رفتندی و به دهن صفیر می زدندی و دست می زدندی. مقاتل گفت: چون رسول - علیه السلام - در مسجد الحرام نماز کردی، دو مشرک «۵» بیامدندی بر راست او بایستادندی، و دو بر چپش و صفیر می زدندی و دست می زدندی تا او را به غلط افگندند و خدای تعالی ایشان را به بدر گرفتار کرد - سدی گفت: مکاء، صفیری باشد بر لحن مرغی سپید که به حجاز باشد، آن را مکاء گویند، و به پارسی آن را شبان فریب می گویند، قال الشاعر:

إذا غرذ المكاء فی غیر روضة فویل لاهل الشاء و الحمرات

و قال امرؤ القیس، فی جمع هذا الطائر و قد جمع علی مكاکی:

(۲-۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۳). مل: فریخته.

(۴). آج، مج، لب: بنی عبد الدار.

(۵). آو، آج: مکوک بم، آن: ملوک.

صفحه: ۱۰۹

كأن مكاكى الجواء عديّة صبحن سلافا من رحيق مفلفل

قوله: و تصدیّه، عبد الله عباس گفت: تصفیقا لإحدى الیدين علی الاخری دست بر دست زدن باشد. سعید جبیر و ابن زید و ابن اسحاق گفتند: تصدیّه، صدّ ایشان [بود] «۱» و منعشان مؤمنان را از خانه خدای، و بر اینکه تأویل، تصدیّه به معنی تصدی باشد، و تصدی، به معنی تصدّد. آنکه یک «دال» «۲» با «یا» کردند، کقولهم: تظنّیت، و المعنی تظنّنت، و قول الشاعر:

قضى البازی اذ البازی کسر

ای تقضّض، و قال الرّاجز:

ضنّت بخدّ و جلت عن خدّ ائی لمن غرو الهوی اصدی

ای، اصدد، و قيل معناه: اصدی، ای اصفق بیدی تعجبا، و الغرو، العجب. ابو علی گفت: و مکاء و تصدیّه ایشان را به جای دعا و تنبیه یکدیگر بودی، یعنی ایشان به جای نماز آن کردند [و] «۳» برای آن فعل ایشان را نماز خواند که بنزدیک ایشان به جای نماز بود [۳۳-پ]. و مفضّل عن عاصم خواند: و ما كان صلاتهم عند البيت، به نصب «صلاة» بر خبر کان، الّا مکاء و تصدیّه به رفع بر اسم کان بر عکس قراءت قراء، کقول «۴» القطامی:

قفی قبل التّفزق یا ضباعا و لا یک موقف منک الودعا

فَذُوقُوا الْعَذَابَ، در کلام محذوفی هست، و تقدیر آن است که: فَيَقَالُ لَهُمْ ذُوقُوا الْعَذَابَ فَرْدَايَ قِيَامَتِ «۵» گویند ایشان را که: بچشید عذاب بدان کفر که آوردید، و «با» بدل و مجازات راست، و «ما» مصدریّه است، ای ببدل کفر کم، و جزاء علی کفر کم «۶».

**[سوره الأنفال (۸): آیات ۳۶ تا ۵۱]**

**[اشاره]**

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيُضِدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ (۳۶) لِيُمَيِّزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۳۷) قُلْ



لِّلَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتِ الْأُولِينَ (۳۸) وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۳۹) وَ إِن تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ (۴۰)

وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴۱) إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدُوَّةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ بِالْعُدُوَّةِ الْقُصْوَى وَ الرِّكْبِ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَ لَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِاخْتِلَافْتُمْ فِي الْمِعَادِ وَ لَكِن لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ إِنِ اللَّهُ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ (۴۲) إِذْ يُرِيكُمُ اللَّهُ فِي مَنَايِكِكُمْ قَلِيلًا وَ لَوْ أَرَاكُمُ كَثِيرًا لَفَشَيْتُمْ وَ لَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَ لَكِنَ اللَّهُ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۴۳) وَ إِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّقَاتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَ يَقُلُّكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۴۴) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِتْنَةً فَاقْتَبُوا وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۴۵)

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (۴۶) وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَ رِئَاءَ النَّاسِ وَ يُصِئُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۴۷) وَ إِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَ قَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَ إِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَى عَقْبِيهِ وَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَ اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۴۸) إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هُوَ لَاءِ دِينُهُمْ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۴۹) وَ لَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (۵۰)

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ (۵۱)

[ترجمه]

آنان که کافر شدند هزینه می کنند خواسته هاشان تا باز دارند از راه خدای، هزینه کنند آن را پس باشد بر ایشان دریغی، پس غلبه کنند آنها را و آنان که کافر شدند به دوزخ حشر کنند ایشان را.

(۳-۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. [...]

(۲). آج، لب را.

(۴). آو، آج، بم، آن: يقول.

(۵). آو، آج، بم، آن: فردا در قیامت/ فردا در قیامت.

(۶). آو، آج، بم، مل، لب، آن قوله تعالی.

صفحه: ۱۱۰

[۳۴-ر]

تا جدا کند خدای پلید را از پاک و کند «۱» پلید را بهری بر بهری، بر هم نهد آن را جمله پس کند «۲» آن را در دوزخ ایشان اند که زیانکاران اند.

بگو آنان را که کافر شدند، اگر باز ایستند بیامرزند ایشان را آنچه گذشت و اگر باز آیند گذشت طریقه پیشینگان.

کارزار کنی با ایشان تا نباشد فتنه و باشد دین همه خدای را «۳» اگر باز ایستند که خدای به آنچه می کنند بیناست.

و اگر برگردید بدانید که خدای، خداوند شماست، نیک «۴» خدای و نیک «۵» یاور است.

[۳۴-پ]

و بدانی که آنچه [به غنیمت برگیری] «۶» از چیزی خدای راست پنج یک آن و پیغامبر را و خویشان او و یتیمان و درویشان و راه

گذریان را (۷)، اگر شما ایمان آری به خدای و آنچه فرو فرستادیم بر بنده ما روز جدای (۸) یعنی روز بدر، آن روز که به هم آمدند دو گروه و خدای بر همه چیزی تواناست.

[۳۵-ر]

چون شما

(۱). آج، لب: گرداند.

(۲). آج: گرداند لب: برنشاند.

(۳). آج: دین همه آن مر خدای را.

(۴-۵). آج، لب: نیکا.

(۶). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۷). آج: مسافران بی زاد را.

(۸). آج، لب: روز فرق میان حق و باطل.

صفحه : ۱۱۱

بودید به کرانه دنیا و ایشان به کناره دورتر و سواران (۱) فروتر از شما بودند و اگر وعده کرده بودید با یکدیگر، خلاف کردی در وعده و لکن تا بگزارد خدای کاری که بود کرده (۲) تا هلاک شود آن که هلاک می شود از حجّتی هویدا [و زنده ماند] (۳) آن که زنده ماند (۴) از حجّت، و بدرستی که خدای شنوا و داناست.

چون بنمود ایشان را خدای در خواب تو اندک، و اگر به تو نمودی ایشان را بسیار ضعیف شدی و منازعت و خلاف و خصومت کردید در کار و لکن خدای - عزّ و جلّ - سلامت داد، بدرستی که او داناست بدانچه در دلها و سینه هاست.

و چون فرا شما نمود ایشان را چون فراهم رسیدید در چشمهای شما اندک، و اندک گردانید شما را در چشمهای ایشان تا بگزارد خدای تعالی کاری که بود کرده (۵)، و با خدای (۶) تعالی باز گردانید [ه شود] (۷) کارها.

[۳۵-پ]

ای آنان که ایمان آوردی [چون] (۸) رسید فرا گروهی، بایستی و ذکر کنی خدای را بسیار تا مگر شما رستگاری یابید (۹).

و طاعت دارید (۱۰) خدای را و رسول وی را و خصومت مکنی که بد دل شوید و بشود (۱۱) باد و دولت شما، و شکیبایی کنید، بدرستی که خدای با شکیبایان (۱۲) است.

و مه باشید چون آنان که بیرون آمدند از سرایهای

(۱). آو، آج، بم، لب، آن: شتر سواران.

(۲). آو، معج، آن: خواهد کردن.

(۳-۸). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. [...]

(۴). آج: زنده شد.

(۵). آو، معج، آن: کردنی بود.

(۶). آو، معج، آن شود کارها.

- (۷). اساس: ندارد از آج، افزوده شد.  
 (۹). یاوید/ یاوید آو، آن: یابی/ یابید.  
 (۱۰). آو، آج، معج، لب، آن: فرمان برید.  
 (۱۱). بم، لب: زایل شود آن: برود.  
 (۱۲). اساس: شکیا ان.

صفحه: ۱۱۲

ایشان «۱» دنه گرفتگان و با مردمان ریا کنندگان و باز می‌دارند از راه خدای، و خدای بدانچه می‌کنند داناست.

[۳۶-ر]

و چون بیاراست ایشان را دیو کردارهای ایشان، و گفت نبود غلبه کننده شما را امروز از مردمان، و بدرستی که من همسایه‌ام شما را، پس چون فراهم رسیدند دو گروه برگشت دیو پس پشتهایش «۲» و گفت: من بیزارم از شما که من می‌بینم آنچه نمی‌بینید شما، که من می‌ترسم از خدای و خدای سخت عقوبت است.  
 چون می‌گفتند منافقان و آنان که در دل‌های ایشان بیماری شک بود بفریفت اینان را دین ایشان، و هر که توکل کند بر خدای بدرستی که خدای بی‌همتا و محکم کار است.  
 و اگر بینی تو چون جان می‌ستانند آنان که کافر شدند فریشتگان می‌زنند رویهای ایشان را و پشتهای ایشان را، و بچشید عذاب آتش سوزان.

اینکه بدان است که فرا- پیش داشت «۳» دستهای شما، و آن که خدای نیست بیداد کننده بر بندگان [۳۶-پ].

قوله تعالی: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ - الْآيَةُ - حق تعالی در اینکه آیت ذکر آن کافرانی کرد که ایشان مالها خرج کردند تا مردمان را از راه دین خدای برگردانند. سعید بن جبیر و ابن ابی ایزی گفتند: آیت در ابو سفیان حرب آمد که روز احد دو هزار مرد را از احابیش «۴» به مزد بستند و به جنگ رسول آورد بیش «۵» از آن که از

(۱). آو، آج، آن: سرایه‌اشان.

(۲). آو، آج، معج، آن: برگردیدند بر پیهایش، بم، لب: بازگشت دیو بر دو پاشنه خود.

(۳). آو، آج، معج: در پیش افکند.

(۴). اساس: اجد بیش، به قیاس به نسخه آو، تصحیح شد.

(۵). آج، مل، معج، لب: بیرون.

صفحه: ۱۱۳

دیگر عرب جمع کرده بود، و در اینکه معنی کعب بن مالک گفت:

فجئنا إلى موج من البحر وسطه احابيش منهم حاسر و مقنع

ثلاثة الاف و نحن بقيه ثلاث مأين ان كثرنا فاربع

الحکم بن عیینہ گفت: آیت در ابو سفیان آمد که روز احد چهل اوقیه زر بر مشرکان خرج کرد، هر اوقیه‌ای چهل و دو درم. محمّد بن اسحاق گفت: چون روز بدر آن واقعه افتاد قریش را، هزیمتیان با مکه آمدند و ابو سفیان بیامد و کاروان خود با مکه آورد. عبد اللّه بن ابی ربیع و عکرمه بن ابی جهل و صفوان «۱» بن امیه با جماعتی از قریش که پدران و برادران ایشان را کشته بودند به بدر بیامدند و ابو سفیان را گفتند- و آنان را که در آن کاروان مالی بود- که: ای جماعت قریش؟ دیدی که محمّد چه کرد و به سر ما چه آورد؟ و از ما کس نیست و آلا از او موتور و کینه رسیده است که مردمان «۲» را و عزیزان ما را بکشت، اکنون به اینکه مالی که بجهانیدی از او ما را یاری باید دادن تا باشد که ما کینه خود از او بجویم. گفتند: همچین کنیم، و هر کسی نصیبی «۳» از مال بدادند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. ضحاک گفت: مراد اهل بدارند. مقاتل و کلبی گفتند: مراد آنان‌اند که روز بدر مقاتلان را طعام می‌دادند و ساز می‌کردند- و ایشان دوازده مرد بودند: ابو جهل هشام بود و عتبه و شیبه- پسران ربیع، عبد شمس و نبیه و متبه- پسران حجاج، و ابو البختری بن هشام و النضر بن الحارث و حکیم بن حزام و ابی بن خلف و زمعه بن «۴» الأسود و الحارث بن عامر و العباس بن عبد المطلب- و همه قرشی بودند، هر مردی ده مرد را برگ می‌کردند.

خدای تعالی در ایشان اینکه آیت بفرستاد، خدای تعالی گفت: اینکه مالها که نفقه «۵» می‌کنند به امید آن که تا باشد که غالب شوند، و ایشان را دستی و ظفری باشد. آنکه چون بر خلاف مراد ایشان بود مال از دست بشده باشد و نفقه کرده آن برایشان حسرت شود، و آنکه که بنگری مغلوب و مقهور شوند، و اینکه آیت از جمله اعلام معجزات است، برای آن که خیر است از غیب و مخبر بر وفق خبر آمد. آنکه گفت اینکه خود

(۱). آو، آج، بم، آن: ضرار بن امیه. [.....]

(۲). آو، آج، بم، معج، لب، آن: مردان.

(۳). آج، لب را.

(۴). اساس: ربیع بن، به قیاس نسخه آو، تصحیح شد، مل: ربیع بن.

(۵). آو، آج، بم، لب، آن: به نفقه می‌کنند.

صفحه : ۱۱۴

حسرت دنیاست تا فردا که عقاب آخرت بود، وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ، آنان را که کافر شوند حشر و جمع ایشان در دوزخ کنند. و جهنم اسمی علم است دوزخ را، و گفته‌اند: نام درکتی از درکات دوزخ است.

لِيُمَيِّزَ اللَّهُ، «لام» غرض است تا خدای تعالی تمیز کند و جدا باز کند پلید را از پاک یعنی مؤمن را از کافر، مؤمن را به بهشت برد و کافر را به دوزخ.

کلبی گفت: یعنی عمل نیک را از عمل بد، تا اینکه عمل را مزگی گرداند و زیادت کند و آن عمل را تزکیت نکند و جزا دهد آن را به دوزخ.

ابن زید گفت: یعنی نفقه حلال پاکیزه را که در سبیل خدای کنند از نفقه خبیث که در ره کفر و ضلالت و باطل کنند. بعضی دگر گفتند: تا مؤمنان را جدا کند به حکم از کافران. و خبیث، هر چیزی بد باشد، و خبیث نقیض طیب بود، و منه: خبث الحديد و خبث الفضه، و خبث الشیء خبثا «۱» فهو خبیث. و طیب، پاک بود و طعام لذیذ را طعام طیب گویند، و طیب نیز حلال باشد و طیب فرزندان حلال زاده بود. وَ يَجْعَلُ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ، آنکه چون پلید از پاک جدا کرده باشد آن پلید را جمع کند و بر یکدیگر فگند، چنان که متاع بد که به هیچ [۳۷- ر]

کار، ها باز نیاید، کالقماش «۲» الذی یرمی به، و اینکه کنایت باشد از استرذال او. فَبَرِّكُمَا، آن «۳» را بر هم نشانند، یعنی بهری بر سر بهری فگنده، و منه قوله فی صفه السحاب. ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا «۴» هذمه ما «۵» کرده‌اند که در کفر و معصیت و آزار صرف کرده‌اند. آنگه فرمود رسولش را که، بگو اینکه کافران را که: اگر باز ایستید و امساک کنید از کفر و اصرار نکنید بر او آن گذشته بیامرزم «۶» شما را، و از اینکه جا گفت «۷» - علیه السلام:

الاسلام یجب ما قبله،

اسلام ببرد آن را که پیش او باشد. و اجماع امت است که: خدای تعالی، کفر و جمله معاصی به توبه بیامرزد، و توبه از کفر به

(۱). بم، مج: خبیثا.

(۲). او، آج، بم، آن: کالفراس.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: آنان.

(۴). سوره نور (۲۴) آیه ۴۳.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: زیادت.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: بیامرزد.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: رسول.

صفحه : ۱۱۵

ایمان باشد و از معاصی به ندم و عزم - چنان که بیان کرده شده است. و الانتهاء، الکف عن الشیء، و هو مطاوع النهی، يقال: نهیته فانتهی، و سلف ای مضی. يقال:

سلف الشیء یسلف سلوفا اذا تقدّم، و منه: السلف فی البیع، و اسلف اذا باع الشیء سلفا و استسلف اذا اشتری سلفا، و السالف الماضي و السالفتان صفحتا العتق، و السلاف الخالص من الخمر لأنه اول ما اعتصر منها، و السلفان، المتزوجان باختین. و شاعری اینکه برگرفته است و نظم کرده می گوید:

یستوجب العفو الفتی اذا اعترف بما انتهی ممّا اتاه و اقترف

لقلوله: قل للذین کفروا ان ینتھوا یغفر لهم ما قد سلف

وَ اِنْ یَعُودُوا «۱»، و اگر باز آیند «۲»، یعنی با معصیت. گفته‌اند: عود، اینکه جا به معنی اصرار است، و گفته‌اند: برای آن عود گفت که، در اول آیت انتها گفت: یعنی اگر از کفر باز آیند «۳» باز دگر باره با سر دین و طریقه اول شوند «۴». فَقَدْ مَضَتْ، «فا»، برای جواب شرط است، سَنَّت و طریقت و عادت ما «۵» گذشته و رفته است در نصرت مؤمنان و خذلان کافران.

آنگه خطاب کرد با مؤمنان و رسول - علیه السلام - داخل در آن خطاب، گفت کارزار کنید با اینکه کافران، گفت: وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً، تا آنگه که فتنه بنماند و فتنه نباشد، یعنی کفر «۶». و فتنه، در اینکه آیت کفر است، و نیز فی قوله تعالی: وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنْ الْقَتْلِ «۷» وَ یَكُونُ الدِّینُ كُلُّهُ لِلَّهِ، و دین همه خدای را بود، یعنی دین اسلام، و هیچ شیطان را نبود. و روا باشد که دین در آیت به معنی طاعت بود، یعنی تا خلقان همه خدای را فرمانبردار شوند. و در آیت، دلیل است بر بطلان مذهب مجبّره که گفت: دین همه خدای را باشد اگر کفر کافر هم خدای آفریند دین او نیز خدای را باشد، و اینکه خلاف آیت بود، یعنی همه جهان متدین به دین

خدای باشند و گردن نهاده فرمان او را.

فَإِنْ أَنْتَهُوَا، اگر اینکه کافران باز آیند و باز ایستند از اینکه اصرار<sup>(۱)</sup> بر کفر، خدای تعالی به اعمال و احوال ایشان بصیر و داناست، جزا دهد ایشان را بر وفق عملشان و به حسب نیتشان.

و اگر چنان که بر گردند و روی برگردانند از اسلام، بدانید که اعتماد شما بر ایشان نیست، خداوند شما و ولی نعمت شما و اولیتر<sup>(۲)</sup> به شما خدای است - جل جلاله. و گفته‌اند: مولی، ناصر است اینکه جا، یعنی اعتماد نصرت بر خدای کنید که ناصر شما بر حقیقت اوست، و «فا» فی قوله: فَاعْلَمُوا، برای جواب شرط آمد، و اقسام مولی گفته‌ایم در سوره المائده و شرح داده. نِعْمَ الْمَوْلَى [۳۷-پ]، التَّقْدِير: نِعْمَ الْمَوْلَى هُوَ وَ نِعْمَ النَّصِير هُوَ، نیک خداوندگار است او، و نیک یار است او، مخصوص بالمدح از لفظ ییفگند در آیت لدلالة الکلام علیه. و اما قول آن کس که آیت را تأویل بر ناصر داد، اعنی لفظ مولی را، در آیت تکرار باشد برای آن که نصیر، ناصر باشد، و تا حمل توان کردن بر معنی مستأنف [مستقل]<sup>(۳)</sup> حمل نباید کردن بر تکرار، چه اینکه جا آن ضرورت نیست<sup>(۴)</sup> که در او قول شاعر گفت:

هند اتی من دونها الثّای و البعد

لاختلاف اللفظین، برای آن که اینکه جا دگر معنی احتمال نکند، و در آیت به خلاف اینکه است لفظ مولی، پس مولی در آیت حمل باید کردن بر اولی، تا معنی مختلف شود، و هر لفظ به فایده خود مستقل گردد، و اینکه آیت نیز از شواهد قول رسول شود - علیه و آله السلام - که گفت:

من كنت مولاة فعلى مولاة

، چه بر هر معنی که حمل کنند مرجع معنی با اولی بود چنان که شرح داده شده است - و الله ولی التوفیق.

(۱). آو: اصرار.

(۲). آج، لب: اولی.

(۳). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل، مج، لب: است.

صفحه: ۱۱۷

وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ - الاية، آنکه حق تعالی خطاب کرد با مؤمنان، گفت: بدانى، و «واو» واو عطف است على قوله: فَاعْلَمُوا، که هر غنیمت که گیری از چیزی، و غنیمت مال اهل حرب باشد از کفار که مسلمانان به قتال برگیرند، و آن هبه‌ای است از خدای تعالی مسلمانان را.

علما خلاف کردند در غنیمت و فیء، بعضی گفتند: هر دو یکی باشد، و اینکه قول قتاده است و جز او، و<sup>(۱)</sup> گفتند: اینکه آیت ناسخ آن آیت است که در سوره الحشر گفت: مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَاللَّسُّوْلِ وَ لِإِئْتَى الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ<sup>(۲)</sup> مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلسُّوْلِ وَ لِإِئْتَى الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ<sup>(۱۰)</sup> وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ<sup>(۱۱)</sup>، بدل اضافت است، کانه قال: و لیتاماهم و مساکینهم<sup>(۱۲)</sup> و ابناء سبیلهم، برای آن که [به اتفاق]<sup>(۱۳)</sup>،

- (۱). مل، آن: ندارد.
- (۲). سوره حشر (۵۹) آیه ۷.
- (۳). همه نسخه بدلها: ندارد. [.....]
- (۴). همه نسخه بدلها، بجز مل: کردند.
- (۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج
- (۶). مل: اولیتر که دارد، مج: اولیتر دارد، لب: که بر او آرد.
- (۷). آج، لب، ابن السبیل.
- (۸). همه نسخه بدلها رسول.
- (۹). همه نسخه بدلها، بجز آو: علیه السلام.
- (۱۰). سوره حشر (۵۹) آیه ۷.
- (۱۱-۱۳). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.
- (۱۲). آو، آن: و لمساکنهم.

صفحه: ۱۱۸

«لام»، در ذی القربی به جای اضافت است، و التقدير: و للرسول و لذی قرباه «۱»، و كما قال الشاعر «۲»:

[.....] «۳»

و امّا قول آن کس که گفت منسوخ است، درست نیست، برای آن که تنافی نیست میان هر دو آیت و جمع میانشان صحیح است. دگر آن که بر نسخ آیت دلیل «۴» نیست، و حکم کردن به نسخ قرآن بی دلیلی محال باشد. اما فرق میان فیء و غنیمت، از آن وجه باشد که گفتیم، و مذهب درست «۵» در اینکه مسأله موافق مذهب ماست، و قوله: من شیء، «من» برای تأکید تنکیر آورد «۶»، فایده او استغراق باشد. مفسران گفتند: حتی الخیط و المخیط برای آن گفت، تا هیچ چیز از او بیرون نشود، تا رشته و سوزن. فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ، اکنون غنیمت «۷» باشد که از سرای حرب به قتال برگیرند به پنج قسمت باید کردن، یک خمس از او جدا کردن و اربعه اخماس او قسمت کردن میان مقاتله، آنان که قتال کرده باشند و به قتال حاضر باشند، سوار را دو سهم و پیاده را یک سهم، و اگر مردی باشد که اسبان بسیار دارد او را دو اسبه «۸» بیشتر ندهند، یک سهم او را زیادت باشد. و اگر گروهی برسند به یاری اینکه مسلمانان، پیش «۹» قسمت غنیمت، ایشان نیز در قسمت باشند، و اگر بعد الفراغ من القسمه باشد، ایشان را چیزی نرسد. آنکه آن خمس به شش قسمت کنند [۳۸-ر]

چنان که خدای تعالی فرمود، یک سهم خدای را باشد، و یک سهم رسول را، و یک سهم خویشان رسول را- اعنی قایم مقام او را- که متولی کار باشد از پس او از اقربای او، و قسمتی یتیمان «۱۰» ایشان را، و قسمتی مسکینان ایشان را، و قسمتی ابناء السبیل ایشان را خاص. و اینکه، مذهب اهل البیت است و روایت «۱۱»

(۱). آج، مج، لب و بیان اینکه آن است که به اتفاق «لام»، تعریف، و رسول به جای اضافت است و التقدير: فلله و لرسوله، و كذلك فی باقی الاسماء.

(۲). کذا در اساس، آو، مل، آن، لکن پس از عبارت قال الشاعر، بیتی ذکر نشده است.

(۳). داخل قلاب بیتی است که ظاهرا از نسخه‌ها ساقط شده است

(۴). مل: دلیلی.

(۵). همه نسخه بدلها: شافعی. [.....]

(۶). همه نسخه بدلها، آمد.

(۷). آو، آج، بم، لب، آن آن.

(۸). همه نسخ بدلها، بجز مل و مج: سهم.

(۹). پیش / پیش از.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مج: یتامی.

(۱۱). همه نسخه بدلها از.

صفحه : ۱۱۹

زین العابدین و باقر و صادق - علیهم السلام.

اما از پس رسول، سه سهم که سهم خدای و رسول و ذوی القربی است، خاص امام را باشد که نایب مناب رسول بود، و از پس او، آن که به جای او بود. و سه سهم دیگر که سهم اینکه [نام]۱» بردگان است از: یتامی و مساکین و ابناء سییل، بنی هاشم را باشد بنزدیک اهل البیت - علیهم السلام - و ایشان فرزندان علی باشند و عباس و جعفر و عقیل. و چون تلخیص کنی، دو گروه را باشد: طالبیان را و عباسیان را. و از فرزندان عبد المطلب، جز هاشم معقب نبوده است برای آن که حارثیان را و لهیبیان را عقب نیست، اما مطلبه» ۲» من اولاد» ۳» عبد مناف بنزدیک اهل البیت ایشان را از خمس چیزی نرسد و بنزدیک بیشتر علما. و شافعی گفت: ایشان نیز با بنی هاشم در اینکه باب قسمت گیرند. عبد الله عباس و ابراهیم و قتاده و عطا گفتند: خمس به پنج قسمت کنند، قسمت خدای و پیغامبر یکی کردند. و بعضی دگر گفتند: به چهار قسمت کنند. سهمی بنو هاشم را باشد، و سه سهم یتیمان و مسکینان و ابناء سییل مسلمانان را علی العموم، و اینکه مذهب شافعی است. و اهل عراق گفتند ابو حنیفه و اصحابش و ابن ابی لیلی و ابن شبرمه: خمس، به سه قسمت کنند، آن سه قسمت که سهم خدای و رسول و ذوی القربی باشد، آن یک قسمت است، برای آن که صحابه در عهد خود صرف آن با» ۴» سلاح و کراع غازیان کردند، و سه قسمت به اینکه موسومان من افناء الناس» ۵». و مذهب مالک آن است که، علی ما ذکره الله جز که متصرف امام باشد به حسب مصلحت قسمت می کند، و اینکه قریب است به مذهب ما.

و ابو العالیه گفت - و او مردی است صالح از تابعین: بر شش سهم قسمت کنند، چنان که خدای فرمود، جز که او گفت: سهم خدای کعبه را باشد و تأویل چنین کرد: فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ، ای لبیت الله، علی حذف المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه، و ما نیز هم اینکه طریقت گفتیم: لرسول الله و لذی القربی.

عبد الله عباس و مجاهد گفتند: ذو القربی بنو هاشم اند: و اینکه مذهب ماست و روایت اهل البیت. حسن و قتاده گفتند: سهم خدای و رسول و ذو القربی امام را باشد

(۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۲). اساس: مطلب به قیاس نسخه آج، تصحیح شد.

(۳). اساس: من الاولاد به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: در.

(۵). آج: من الناس.



صفحه : ۱۲۰

که قایم مقام پیغامبر بود، و اینکه در معنی مثل مذهب ماست.

و جبیر بن مطعم خبری روایت کرد که: فرزندان هاشم و مطلب را باشد، و اینکه اختیار شافعی (۱) است. و بنزدیک ما خمس واجب باشد برون کردن (۲) از بیست و پنج جنس (۳) غنیمت که در سرای حرب یابند (۴) و در ارباب تجارت و زراعات و مکاسب، پس از آن که مؤنث او و عیال (۵) از آن جا بشود، و هر چه از معدن بیرون آرند از جمله معادن از زر و سیم و آهن و روی و مس و برنج و ارزیز (۶) و نمک و نطف (۷) و کبریت و هر چه نام معدن بر او آید، از زرنیخ و مومیا و کنزی که کسی یابد از زر و درم، و در عنبر و در انواع آنچه به غوص از دریا بر آرند از: مروارید و یاقوت و زمرد و بلخش (۸) و فیروزه و هر مالی که حرام با حلال آمیخته بود و تمیز نتوان کردن، و نیز در اینکه قسمت شود مالی که به میراث یابند از کسی که کسب او حرام و حلال بوده باشد، و اینکه جمله آن است که به دست هر که افتد، آن را در عرف غنیمت خوانند برای آن که غنیمت نامی است شامل هر فایده‌ای را که به مردم رسد، و به عموم آیت (۹) استدلال توان کردن بر وجوب اخراج خمس از اینکه جمله، برای آن که لفظ عموم متناول است آن را اما در حال ظهور امام و تمکن او از تصرف در آنچه [۳۸-پ]

خواهد او اینکه (۱۰) شش سهم برد، و قسمت کند، یک قسمت او بردارد که سهم خدای و رسول و ذو القربی باشد، و سه سهم به مستحقان آن دهد از یتامی و مساکین و ابناء سبیل بنی هاشم. و اما در حال قصور دست امام از تصرف، آن را که خمس واجب باشد در مالش، آن سه قسمت جدا کند و بنهد برای امام، اگر عمرش کناره شود، وصایت کند، و وصی نیز وصایت کند تا آنکه که به او رسد، و آن سه سهم دیگر ببخشد میان اینکه سه گروه. و بنزدیک ما، اینکه عوضی است که حق تعالی نهاد آل محمد را و بنی هاشم را در مالهای ما عوض آن که ایشان را صیانت کرد از صدقات اموال و زکوات که آن غسله مال باشد تا آنچه به ایشان رسد بر وجه اعزاز و اکرام بود.

(۱). اساس رضی الله عنه.

(۲). مل: در کردن.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: چیز. [.....]

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مج: باشد.

(۵). آج، بم، مل، لب او.

(۶). آن: ارزیز.

(۷). نطف نفت.

(۸). آو، آج، بم، مل: بدخش آن: برخش مج: ببخش.

(۹). آج، لب، آن: او.

(۱۰). آو، آج، بم، آن: از اینکه.

صفحه : ۱۲۱

و تفسیر یتیم و مسکین و ابن السبیل پیش از اینکه رفته است، فلا وجه لإعادته. و گفته‌اند: همه حیوان از قبل مادر یتیم باشد، مگر آدمی که از قبل پدر یتیم باشد. و ابن السبیل غریب منقطع به باشد (۱)، و اگر چه در شهر خود توانگر باشد.

و قوله: فَأَنْ، در فتح آن، دو وجه گفتند یکی آن که: عطف است بر اَوَّل من قوله: أَنْمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ، و دَوْم: به حذف حرف الجر، و التقدیر: فعلی اَنْ لِّلَّ خمسہ. و ما فی قوله: أَنْمَا غَنِمْتُمْ، جز است، و «فا»، به جواب شرط آمد، و قوله: اِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ، مورد او تقریب و توییح است «۲»، چنان که ما می گوئیم: نماز بر تو واجب است اگر مسلمانی. مراد نه آن است که بر کافران واجب نیست، مراد آن است که: تو کافر سیرتی در ترک نماز. و مَا أَنْزَلْنَا، «ما» موصوله است به معنی الَّذِي و آنچه ما انزل کردیم بر بنده ما یعنی محمّد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - از قرآن «۳»، و قیل:

من الفتح و الظفر و امداد الملائكة. يَوْمَ الْفُرْقَانِ، روز فرقان یعنی روز بدر که خدای تعالی فرق کرد میان مؤمن و کافر و حق و باطل. و زجاج گفت: روا باشد که اِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ، تعلق دارد به قوله: فَاعْلَمُوا اَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ بداننی که خدای مولای شماست، اگر به خدای ایمان داری و آنچه بفرستاد روز بدر به رسولش آن روز که آن دو جمع روی به بهم آوردند و متلاقی و متقابل شدند، و آن روز آدینه بود، هفدهم «۴» ماه رمضان. و گفته‌اند: نوزدهم ماه رمضان سال دَوْم از هجرت رسول - علیه السّلام - و اینکه روایت از صادق ابو عبد الله جعفر بن محمد است - علیهما السلام. وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای بر همه چیزی قادر است پس عاجز نباشد از جزای هر کسی «۵» بر وجه و وفق استحقاق بدادن.

إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا، ابن کثیر و ابو عمرو «عدوة» خوانند «۶» بکسر العین، و باقی قراء «عدوة» بضم العین، و هما «۷» لغتان قال الزّاعی فی الکسر.

(۱). آج، لب: منقطع نباشد مل، آن: منقطع باشد.

(۲). اساس با خطی متفاوت از متن افزوده است: متعلق به محذوف دلّ علیه و اعلموا، ای ان کنتم امتتم باللّٰه فاعلموا انه جعل الخمس لهؤلاء فسلموا اليهم و اقتنعوا بالاحماس الاربعة بيبضاوى: و بهذا ظهر انّ ما فی قوله ما غنمتم للجزاء (رک: تفسیر بيبضاوى، جزء ۲، ص ۲۶۷).

(۳). آو، آج، بم، آن: و آن قرآن بود.

(۴). آو، بم: هودهم / هفدهم.

(۵). همه نسخه بدلها: هر کس.

(۶). همه نسخه بدلها: خواندند.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: لهما. [.....]

صفحه: ۱۲۲

و عینان حمر مآقیهما کما نظر العدو الجؤذر

و قال اوس بن حجر فی الضّم:

و فارس لا یحلّ الحیّ عدوته و لّوا سراعا و ما هموا باقبال

و «عدوه» کناره رود باشد، و عدوتا الوادی شفیراه و جانباه، برای آن که چون از رود گذشته باشی «۱» تعدی کرده، کنا [ر]

ه بود. فالعدوة و العدو، من العدو الذی هو التعدی. و بصریان گفتند: کسر بیشتر است. و احمد بن یحیی گفت: ضم بیشتر است، و گروهی گفتند: متساوی‌اند. و «دنیا» تأنیث ادون «۲» باشد، و «قصوی»، تأنیث اقصی، و فعلی تأنیث افعال تفضیل باشد. حق تعالی

گفت: یاد کنی چون شما به کناره وادی بودی آن که به مدینه نزدیکتر بود و ایشان یعنی مشرکان به کناره دیگر که از مدینه دورتر بود. و گفته‌اند «۳»: از مکه دورتر بود، یعنی شما به خانه خود نزدیک «۴» بودی و قریش از خانه خود دور، و الرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ و شترنشینان یعنی أبو سفیان و اهل کاروان فروتر از شما بودند به ساحل دریا. و تقدیر آن است که: و الرَّكْبُ فِي مَكَانٍ أَسْفَلَ مِنْكُمْ. صفت موصوفی محذوف است و برای آن مفتوح است که لا- ینصرف است. رسول- علیه السّلام- بأعلى الوادی فرود آمده بود و مشرکان باسفل الوادی [۳۹- ر]

و أبو سفیان کاروان را بر کنار دریا برد تا به مکه آرد، و لَو تَوَاعَدْتُمْ لِأَخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ و اگر شما را به یکدیگر یعنی مسلمانان را و مشرکان را با یکدیگر میعاد بودی ممکن بودی که راست نیامدی و مختلف شدی، و لکن خدای تعالی اینکه التقا و اینکه کار به اتفاق راست برآورد بی‌تواعد و بی آن که شما را میعاد و وعدی بود، و لکن تا خدای تعالی کاری که کردنی بود قضا کند و تمام کند و از پیش ببرد. و محمّد بن اسحاق گفت: معنی آن است که: اگر میان شما میعاد بودی ممکن بودی که آن میعاد مختلف شدی از جهت شما. چون شما بشنیدی خبر کثرت ایشان و قلت شما و ساز و اهبت «۵» ایشان و بی‌سازی شما و لکن خدای تعالی باتفاق نیک از لطف و کرمش آن کار برآورد تا کاری که کردنی بود کرده شود. و اصل

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و.

(۲). کذا: در اساس و جمیع نسخه بدلها و چاپ مرحوم شعرانی (!) از لحاظ لغوی، «ادنی» صحیح است.

(۳). آو، بم که.

(۴). آج، لب: نزدیکتر.

(۵). آج: ابّهت.

صفحه: ۱۲۳

القضاء، الاتمام، و منه قوله: فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ «۱» فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ «۲» وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ و خدای تعالی شنوا و داناست به اقوال و احوال ایشان.

إِذْ يُرِيكُهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا و یاد کن ای محمّد چون خدای تعالی ایشان را به تو نمود در خواب اندک. گفتند: پیش از آن رسول- علیه السّلام- در خواب دید قریش را که به او کارزار می‌کردند و به عدد اندک بودند و اصحابان خود را خبر داد، دل خوش شدند و قوی دل شدند. و قولی دگر آن است که: فی موضع منامک ای فی عینک در جای خواب تو یعنی در چشم تو خدای تعالی به چشم رسول ایشان را محقر و مقلّل «۴» کرد، آنکه گفت: وَلَوْ أَرَأَيْتُمْ كَثِيرًا و اگر ایشان را بسیار با تو نمودی، لَفَشَيْتُمْ بَدَلَ دَلٍّ و ضعیف شدیتان و منازعت و خصومت کردید با یکدیگر، و لکن خدای تعالی سلامت داد شما را از اینکه آفت یعنی آفت منازعت، که او عالم است به اسرار دلها. و اسرار دلها را، ذات الصدور خواند، برای آن که در دل باشد پنداری خداوندان دل‌اند. و پیش از اینکه حدّ نوم گفته‌ایم که، سهوی باشد که بیشترین احساس به او زایل شود. و گفته‌اند که: سهوی باشد به استرخای اعضا، بی‌بیماری.

(۱). سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۳.

(۲). سوره قصص (۲۸) آیه ۱۵.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج چنان که گفت.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: قلیل مل: مذلل.

صفحه: ۱۲۴

وَ إِذِ يُرِيكُمُوهُمْ وَ نِيْزٍ يَادُ كُنِيْدُ چُون بَا شِمَا نَمُوْدُ اِيْشَان رَا بَه وَ قْتِ مَلَاَقَاتِ وَ مَقَابَلَهٗ دَرِ چِشْمَهَايْتَانِ اَنْدَكْ، وَ شِمَا رَا نِيْزِ دَرِ چِشْمِ اِيْشَانِ اَنْدَكْ كَرْد. وَ حَكْمَتِ دَرِ اِيْنَكِه، اَنْ بُوْد تَا مُسْلِمَانَانِ دَرِ فَصْلِ اَوَّلِ كِه اِيْشَان رَا اَنْدَكْ بِيْنِنْد، بَدِ دَلِ نَشُوْنْدِ وَ قُوِيْ دَلِ بَاشِنْد. مَقَاتِلِ كَفْت: بَرَايِ اَنْ كِه رَسُوْل- عَلِيْهِ السَّلَام- اِيْشَان رَا دَرِ خَوَابِ دِيْدِ كِه اَنْدَكْ بُوْدِنْد بَا صَحَابَهٗ بَكَفْت، خُدَايِ تَعَالِيْ نَخَوَاسْتِ تَا خَوَابِ رَسُوْل- عَلِيْهِ السَّلَام- خِلَافِ شُوْد. عِبْدُ اللّٰهِ مَسْعُوْدُ كَفْت: دَرِ چِشْمِ مَا چِنَانِ اَمْدَنْدُ كِه مَنِ كَفْتَمُ يَكِي رَا اَزِ جَمْلَهٗ مَا كِه اِيْنَانِ هَمَانَا «۱» هَفْتَاْدِ مَرْدِ بَاشِنْد، كَفْت: تَا بَه پَانَصْد «۲» مَرْد، وَ يُقَلِّلُكُمْ فِيْ اَعْيُنِهِمْ وَ شِمَا رَا دَرِ چِشْمِ اِيْشَانِ اَنْدَكْ كَرْد تَا اَهْبَتِ وَ سَازِ نَكُنِنْد وَ جَدَّ وَ جِهْدِ وَ مَبَالِغَتِ نَكُنِنْد وَ تَوَاكُلِ وَ تَجَادُلِ كُنِنْد تَا سَبَبِ ظَفْرِ مُسْلِمَانَانِ بَاشْد وَ خَذْلَانِ اِيْشَانِ.

سَدِيْ كَفْت: چِنَانِ اَنْدَكْ اَمْدَنْد «۳» مُسْلِمَانَانِ [۳۹- پ]

دَرِ چِشْمِ كَافِرَانِ، كِه يَكِي اَزِ اِيْشَانِ كَفْت: بِيَايِ «۴» تَا بَرِ گَرْدِيْمُ كِه كَارُوَانِ بَه سَلَامَتِ رَفْت. اَبُو جَهْلِ كَفْت: نَرُوِيْمُ وَ تَا اِيْنَانِ رَا اسْتِيْصَالِ «۵» نَكُنِيْم. اَنْگِه كَفْت: هِيْج «۶» سَلَا حِ مَكِّيْرِي «۷»، اِيْنَانِ رَا بَه دَسْتَكِيْرِي بَكِيْرِي وَ بَه رَسْنَهَا «۸» بِيْنْدِي تَا بَا خُوْدِ بِيْرِيْمُ كِه بَرَايِ اِيْنَانِ سَلَا حِ گَرَفْتَنِ كَرَا نَكُنِنْد.

كَلْبِيْ كَفْت: بَرَايِ اَنْ بُوْد تَا هَرِ يَكِي اَزِ دُو لَشْكُرِ دَلِيْرِ شُوْنْدِ بَرِ صَاحِبِيْشِ تَا خُدَايِ تَعَالِيْ حَكْمِيْ كِه خَوَاسْتِ كَرْدَنِ بَكُنْد. اِگَرِ گُوِيْنْد، رُوَا بَاشْد كِه خُدَايِ تَعَالِيْ اِيْشَانِ رَا دَرِ چِشْمِ بِيْنِنْدِ گَانِ كَمِ نَمَايْد، بَا اَنْ كِه اِيْشَانِ مِيْ بِيْنِنْد، نَه اِيْنَكِه مُؤَدِّيْ بُوْد بَا اَنْ كِه اِدْرَاكِ مَعْنِيْ بُوْد تَا وَثَاقَتِ بَرِخِيْزْدِ بَه مَشَاهِدَاتِ! گُوِيْم: اَنْ، دِيْدَنِيْ حَقِيْقِيْ نَبَاشْد، وَ اِيْشَانِ دَرِ دِيْدَنِ وَ حَزْرِ «۹» اسْتَقْصَا نَكْرَدَهٗ بَاشِنْد. وَ رُوَا بَاشْد كِه مَوَاعِيْ بَاشْد اَنْ جَا اَزِ رُوْئِيْتِ، چُون: گَرْدِ وَ ضَبَابِ وَ اسْتَتَارِ بَعْضِيْ بَه بَعْضِيْ، وَ نِيْزِ رُوَا بَاشْد كِه خُدَايِ تَعَالِيْ قَطْعِ شِعَاعِ كُنْدِ مِيَاْنِ رَاِيْ وَ بَعْضِيْ مَرْتَبَاتِ «۱۰» بَرِ سَبِيْلِ مَعْجَزِ، وَ اِيْنَكِه جَمْلَهٗ وَ جُوْهِ اَنْ اسْتِ كِه تُوْجِيْه «۱۱» تُوَانِ كَرْدِ دَرِ اِيْنَكِه بَابِ تَا اِدَا نَكُنِنْد بَا اِيْنَكِه فِسَادِ كِه كَفْتِي.

(۱). آو، بَم تَا.

(۲). مَل، مَج، لَب: تَا بَصْد.

(۳). اَسَاس: اَمْدَنْدِ وَ بَه قِيَاسِ آو، وَ اِتْفَاقِ نَسْخَهَا تَصْحِيْحِ شَد.

(۴). بِيَايِ / بِيَايِي / بِيَايِيْد.

(۵). هَمِه نَسْخَه بَدَلْهَا، بَجْزِ مَلِ وَ مَج: مَسْتَأْصَلِ. [.....]

(۶). هَمِه نَسْخَه بَدَلْهَا كَس.

(۷). هَمِه نَسْخَه بَدَلْهَا، بَجْزِ مَلِ وَ مَج: بَرْمَكِّيْرِي.

(۸). هَمِه نَسْخَه بَدَلْهَا، بَجْزِ مَلِ وَ مَج وَ لَب: دَسْتَهَا.

(۹). لَب، اَنْ: جَزْر.

(۱۰). هَمِه نَسْخَه بَدَلْهَا، بَجْزِ مَل: مَرْتَبَانِ.

(۱۱). اَسَاس: تُوْجِه بَه قِيَاسِ نَسْخَه مَل، تَصْحِيْحِ شَد.

صفحه: ۱۲۵

وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ و بازگشت همه کارها با خدای است، چون صدور از او باشد، بازگشت بازو «۱» باشد، و ملک همه مَلَک زایل شود و حکم همه حُکام باطل، حکم خاص او را باشد در قیامت در جمله کارها، برای اینکه گفت: وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ، و کلام در اینکه معنی مستقصی برفته است در سوره البقره.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا - الاية، ایزد تعالی در اینکه آیت امر کرد مؤمنان را که: چون گروهی را از کافران ببینید، بر جای بایستید و بنگریزید و پناه با خدای و ذکر خدای دهید و دعا و تضرع کنید تا همانا فلاح و ظفر یابید. و فلاح، نجاح باشد و بقا باشد و ظفر باشد. قتاده گفت: خدای تعالی بندگان را فرمود در حالی که به خود مشغول باشند، ذکر او کنند تا بدانند که در هیچ حال رخصت نیست ایشان را که ذکر او رها کنند.

قوله: وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ، و گفت: طاعت خدای داری و فرمان پیغامبر بری و منازعت و مخالفت و خصومت مکنی که پس بد دل شوید و ضعیف شوی. وَ تَذْهَبْ رِيحُكُمْ و بداتان بشود، مجاهد گفت: نصرکم. مقاتل گفت: حدتکم تیزی شما بشود. عطا گفت: جلدکم سختی شما بشود. یمان گفت: غلبتکم. نصر بن شمیل گفت: قوتکم. اخفش گفت: دولتکم. ابن زید گفت: باد «۲» نصرت خواست که خدای تعالی هیچ وقت نصرت نکرد مؤمنان را و الا بادی فرستاد که خاک بر روی و چشم کافران کرد. الا تری الی قوله تعالی: فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا «۳» وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ و صبر کنی که خدای با صابران است. حق تعالی در اینکه آیت مؤمنان را صبر و تثبت و پای بر جای فرمود و ترک منازعت و اختلاف، چه هر کجا اختلاف آمد، رحمت برخاست، الا تری الی

قوله [۰۴-] - علیه السلام: الجماعة رحمة و الفرقة عذاب.

مجاهد گفت: وهنی که روز احد پیدا شد نبود الا از جهت منازعت و اختلاف.

وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا، در اینکه آیت نهی کرد مؤمنان را از آن که چنان باشند که آن گروه که بیرون «۲» آمدند نه برای خدای، بل برای بطر. و نصب بطر و رثاء، بر مفعول له باشد، و روا باشد که مصدر باشد در جای حال، ای بطرین مرائین، نبینی که: وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، [که عطف است بر او در جای حال است، و تقدیر آن است که: یبطرون و یراؤون و یصدون] «۳»، و نیز مردم را منع کنند از ره خدای و ایمان به او و جهاد در راه او. و مفسران گفتند: مراد اهل مکه‌اند، و سبب نزول آیت آن بود که، چون أبو سفیان کاروان ببرد، کس فرستاد به اهل مکه که: برگردی که کفایت شد و ما کاروان بیاوردیم. اینکه جماعت قریش را به جحفه دیدند، گفتند، أبو سفیان می گوید: برگردی که من کاروان به سلامت بیاوردم.

ابو جهل گفت: لا و الله؟ که باز نگردیم تا به بدر نرویم - و آن جای موسم بود که هر وقت عرب آن جا شدندی - و «۴» آن جا مقام کنیم و شتر کشیم و خمر خوریم و مطربان برای ما غنا گویند و مردم را طعام دهیم و مهمان کنیم، و عرب ذکر ما بشنوند و عزت و منعت ما بدانند. چون به بدر آمدند، به جای مهمانی و کشتن شتران، خود را کشتند، و به جای کأس خمر، کأس مرگ خوردند، و به جای مطربان، نوحه گران بر

(۱). اساس: تثبت با توجه به نسخه آو، تصحیح شد.

(۲). آو، آج، بم، آن: از کوه برون.

(۳). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مج: تا مل: ما.

ایشان نوحه کردند، و به جای طمع عزت و منعت، ذلت و خواری یافتند.

حق تعالی گفت: اهل مکه بر اینکه وجه بیرون آمدند، شما که مؤمنانی چنین «۱» بیرون مشوی. و «بطر»، خروج باشد از موجب شکر نعمت با کفرانش، و اصل او شق و شکافتن باشید، و منه البطار، و بیطار از اینکه جا باشد که گوشت بشکافد به بیشتر، و يقال: بطر الانسان ببطر بطرا و ابطره الغنی «۲» ابطارا، و «ریا»، اظهار کار نیکو باشد تا مردمان ببینند با آن که کار بد «۳» پنهان کرده باشد. و «صد»، منع بود و بعضی فرق کردند میان صد و منع، گفتند: منع، آن باشد که فعل با او متعذر بود، و «صد»، آن باشد که دعوت کند با ترک فعل. و الله بما يعملون محیط، و خدای تعالی عالم است به آنچه ایشان می‌کنند، و عالمی او به آن محیط «۴». و روا بود که گویند:

قادر است بر ایشان، و ایشان از قبضه قدرت او بیرون نیند «۵». پس بمنزلت آن است که محیط است به ایشان.

وَ إِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ كَفَت: یاد کنی چون بیاراست ابلیس برای ایشان عملهای ایشان. و سبب آن بود به روایت عبد الله عباس و محمد بن اسحاق و سدی و کلبی که: قریش چون خواستند که از مکه بیرون آیند، یاد آمد ایشان را که میان ایشان و بنی بکر بن عبد مناث «۶» بن کنانه کارزاری هست «۷» و کینه‌ای قدیم، گفتند: نباید که اینکه کنانیاں ما را تعرض کنند، و ما را دو فرقه باید شدن و دو خصم پیش باشد ما را با دو گروه جنگ باید کردن. توقف نمودند تا در اینکه کار اندیشه کنند. ابلیس بیامد با لشکری بر صورت سراقه بن مالک بن جعشم «۸» الشاعر الکنانی ثم المدلجی - و او از جمله اشراف و رؤسای بنی کنانه بود، و گفت قریش را: لا غالب لكم اليوم من الناس امروز از همه آدمیان کس شما را غالب نشود، و انی جاز لكم و من همسایه و پناه شمام، و الجار المجیر، قال الشاعر:

یا ظالمی ائی تروم ظلامتی  
و الله من كل الحوادث جاری

(۱). آج، لب: بر اینکه وجه. [...]

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: ابطر فی المغنی.

(۳). لب ر/ را.

(۴). همه نسخه بدلها است.

(۵). اساس: نیاند/ نیند/ نه‌اند.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: مناف.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: بود.

(۸). اساس: حصم به قیاس آج، تصحیح شد.

صفحه: ۱۲۸

ای، مجیری. چون ایشان اینکه بشنیدند، گفتند: ما از بنی کنانه ایمن شدیم به «۱» سراقه بیرون آمدند و روی به بدر نهادند و شیطان با ایشان بود. راست که دو لشکر روی به هم آوردند و مدد فریشتگان از آسمان برسیدند «۲»، ابلیس دنبال درکش گرفت. نکص علی عقیبه، اینکه عبارت باشد عن الرجوع و الهرب، او بگریخت و گفت: من بیزارم از شما که من آن می‌بینم که شما نمی‌بینی. کلبی گفت: دست در دست حارث بن هشام نهاده بود، در صف مشرکان بر صورت سراقه، چون فریشتگان را بدید، دست از دست

او بگرفت و پشت [۴۰-پ]

به هزیمت داد. حارث گفت: یا سراقه؟ کجا می‌روی- در مثل اینکه حال! شرم نداری که ما را رها می‌کنی در چنین حال؟ گفت: تو آنچه من می‌بینم نمی‌بینی، و به هزیمت برفت و قوم به هزیمت او هزیمت گرفتند. چون به «۳» مکه آمدند، گفتند: سبب هزیمت، سراقه بود، و مردم را او هزیمت کرد. خبر به سراقه رسید، گفت:

شنیدم که شما که قریشی می‌گویید، من سبب هزیمت شما بودم، به خدای که من از رفتن شما خبر نداشتم و از قتال شما، و هزیمت شما به من رسید و من خود شما را ندیدم. گفتند: فلان روز نه تو آمدی و ما را وعده دادی و غرور و گفتی: لا غالب لکم الیوم من الناس و اننی جاز لکم. سوگند خورد که: من از اینکه بی‌خبرم. چون جماعتی از ایشان پس از آن اسلام آوردند، بدانستند که آن ابلیس بوده است، و اینکه روایت صادق و باقر است «۴»- علیهما السلام. قوله: نكص علی عقیبه، ضحاک گفت: ولی مدبراً. نصر بن شمیل گفت: رجع القهقری. قطرب گفت و ابان بن تغلب که: هم از آن راه که آمد برفت، قال الشاعر:

نکصتم علی اعقابکم یوم جنتم ترجون «۵» أثقال «۶» الخمیس العرمم  
و قال عبد الله بن رواحه:

فلما رأیتم رسول الاله نکصتم ورائکم هاربینا  
و قال زهیر:

- 
- (۱). آو، آج، بم، لب، آن: پس.
  - (۲). همه نسخه بدلها، بجز مل، مج: در رسیدند.
  - (۳). همه نسخه بدلها: با.
  - (۴). همه نسخه بدلها بجز مل: باقر و صادق است مل: امام محمد باقر و جعفر صادق است.
  - (۵). اساس: تزجون به قیاس نسخه مج، تصحیح شد.
  - (۶). مل، لب: انفال.

صفحه : ۱۲۹

هم یضربون حبیك البیض اذ لحقوا لا ینکصون اذا ما استلحوا و حموا

اننی اری ما لا تزون، حسن بصری گفت: جبریل را دید «۱» پیاده در پیش شتر رسول ایستاده و عنان او به دست گرفته، ابلیس او را بشناخت از او بترسید و بگریخت.

خلاف کردند در ظهور شیطان تا ایشان او را بدیدند ابو علی گفت و جماعتی گفتند از متکلمان که: خدای تعالی صورت او بگردانید به معجزه حضرت رسول- علیه السلام- و تشدید تکلیف بر مکلفان و سبب خذلان کافران و نصرت مؤمنان، و اینکه وجهی درست است، و صحت اینکه، قول باقر و صادق «۲» است- که از پیش برفت.

ابو القاسم بلخی و جماعتی دگر گفتند: به ظهور نبود به وسوسه بود و قول اول در اخبار ظاهرتر است، و بعضی انصار در مفاخرت اینکه روز می‌گفت:

و شفیر (۳) بدر از نرد و جوههم جبریل تحت لوائنا و محمد

قتاده گفت و محمد بن اسحاق، ابلیس چون گفت: اِنِّی اَرِی مَا لَا تَرَوْنَ، راست گفت که او فریشتگان را می‌دید، و اینکه که گفت: اِنِّی اَخَافُ اللّٰهَ (۴) اِنِّی اَخَافُ اللّٰهَ (۶) اِنِّی اَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۷) اِنِّی اَخَافُ عَلَیْکُمْ (۸) وَ وَعَدْتُکُمْ فَاَخْلَفْتُکُمْ... (۱) و اگر قایلان اینکه اقوال اینکه احتیاط در حق پیغمبران و عصمت ایشان کردند اولیتر بودی. [۲] و اللّٰهُ شَدِیدُ الْعِقَابِ، اینکه، کلام خدای است، حکایت نیست از کلام ابلیس. خدای تعالی عقیب (۳) اینکه حکایت گفت: خدای سخت عقوبت است، سزاوار باشد که ابلیس و جز ابلیس از عقاب او بترسند. بعضی دگر گفتند از مفسران: اینکه هم حکایت کلام شیطان است و اینکه به نسق کلام نماند (۴).

راوی خبر گوید طلحه بن عبید الله که، رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: هیچ روزی شیطان از آن ذلیتر و صاغر (۵) تر نباشد که روز عرفه. و آن برای آن بود که، رحمت بی قیاس بیند (۶) که به گناهکاران امت من فرود می‌آید، الا روز بدر که چون در نگرید جبریل را دید که در پیش فریشتگان می‌آمد آن روز بغایت ذلیل شد.

نَكَصَ عَلٰی عَقِبِهِ [۴۱- ر]

وَ قَالَ اِنِّی بَرِیٌّ مِنْکُمْ اِنِّی اَرِی مَا لَا تَرَوْنَ - الایة.

اِذْ یَقُولُ الْمُنَافِقُونَ، روا بود که عامل در «اذ»، دو چیز بود یکی: ذاک، اذ یقول، ای کان ذاک و وقع ذلک وقت قول المنافقین. و وجه دیگر آن که: «اذکر»، یاد کن ای محمد چون گفتند منافقان و آنان که در دل ایشان بیماری بود یعنی شرک و شک و نفاق، و آن جماعتی بودند از منافقان در مکه که یقینی (۷) نبود ایشان را، با رسول هجرت نکردند به علت آن که خویشان ما، ما را رها نمی‌کنند. چون قریش به بدر رفتند، با قریش به بدر آمدند چون قلت مسلمانان و کثرت کافران دیدند. شکشان زیادت شد به یکبارگی مرتد شدند و روی به قتال رسول نهادند، و ایشان جماعتی بودند، منهم: قیس بن الولید بن المغیره، و ابو قیس بن العاد (۸) بن المغیره، و الحارث بن

(۱). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۲.

(۲). اساس: ندارد از آج، افزوده شد.

(۳). لب: عقب.

(۴). اساس: به ماند، به قیاس نسخه بم، خوانده شد آو، آج، مل، معج، لب: به ماند آن: ماند.

(۵). مل: صغیرتر آو، آج، بم، آن: عاجزتر.

(۶). آو، معج: بینند.

(۷). اساس: بقیتی آو، آج، بم، لب، آن: یقین مل، معج: یقینی، با توجه به دو نسخه اخیر تصحیح شد. [.....]

(۸). مل: القادر لب: العادر در نسخه‌ها ظاهرا تصحیف و تحریفی صورت گرفته است. در برخی از تفاسیر از نوع: مجمع البیان شیخ طبرسی، و نیز در حاشیه تبیان شیخ طوسی ابو قیس بن فاکه نقل شده است. مرحوم شعرانی، متن را بر اساس سیره ابن هشام به الفاکه تصحیح کرده است.



میان معرکه افتادند فریشتگان بر روی و پشت ایشان می‌زدند، فذلک قوله: وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ.

عَرَّ هُوَ لَاءٍ، می‌گفتند در آن حال که به بدر حاضر آمدند که: بفریفته است و مغرور بکرده اینان را، یعنی مؤمنان را و صحابه رسول را دینشان. و غرور، اظهار نصیحت باشد با آن که غشی در دل دارد. آنکه حق تعالی گفت ردًّا علیهم: وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ هِرْ كِه تَوَكَّلْ بِرِ خدای کند و اعتماد، خدای تعالی عزیز است و غالب و قاهر، هیچ چیز او را غالب نباشد و حکیم است، اینکه قهر و غلبه جز به حکمت و صواب نکند.

آنکه گفت بر سیل تعجب: وَ لَوْ تَرَىٰ و اگر تو بینی یا محمّد؟ إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ، آن وقت و آن حال که فریشتگان جان از «۲» کافران برمی‌داشتند، يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ، در جای حال است. و بیان کردیم که «توفی» و «استیفاء» تمام بستدن باشد و «ایفاء» تمام دادن «۳» در آن حال بر رویها و پشتهای ایشان می‌زدند، و اینکه کنایت باشد عن جمیع الجسد، ای ما اقبل منهم و ما ادبر، و اینکه قول سعید جبر است و مجاهد و ابن جریح.

عبد الله عیاس گفت: مشرکان چون روی به مسلمانان کردند، مسلمانان تیغ بر رویهایشان می‌زدندی، و چون پشت به هزیمت دادندی، فریشتگان در ایشان رسیدندی پشتهای ایشان به مقامع و سیاط می‌زدندی.

حسن بصری روایت کرد که، مردی گفت: یا رسول الله؟ من بر پشت ابو جهل اثر ضرب تازیانه دیدم، گفت: ذاک من ضرب الملائکة، گفت: آن زخم فریشتگان بوده است.

حسین بن الفضیل گفت: ضرب الوجوه، عقوبت کفرشان بود و ضرب الادبار، عقوبت معاصیشان «۴». وَ ذُوقُوا، ای و یقولون لهم ذوقوا. و می‌گفتند ایشان را، یعنی

(۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها: ظاهرا در اینکه مورد هم تصحیف و تحریفی صورت گرفته است در برخی تفاسیر و سیره‌ها، حارث بن زعمه، آمده است.

(۲). همه نسخه بدلها: آن.

(۳). همه نسخه بدلها: بدادن.

(۴). بم: معصیتهاشان، آو، آج، لب، آن: معصیتشان.

صفحه: ۱۳۲

فریشتگان کافران [را] «۱»: بچشی عذاب الحریق عذاب دوزخ سوزنده. و فعیل، به معنی مفعول «۲» است، ای النار المحرقة، و اینکه در آخرت باشد. حسن بصری گفت:

اینکه، خزنه دوزخ گویند و در بعضی تفاسیر آمد که: فریشتگان مقامع آهنین داشتن «۳»، هر گه «۴» بر ایشان زدندی از جراحات ایشان آتش برافروختی، فذلک قوله: وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ، و «ذوق»، کنایت باشد از مقاسات و مکابده «۵»، [قال الشاعر] «۶»:

فذوقوا كما ذقنا غداة محجّر من الغیظ فی اکبادنا و التّحوّب

و «ذوق»، در جای امتحان و اختبار استعمال کنند، یقول العرب: ارکب هذا الفرس و ذقه، و یقال: جرّبت فلانا و ذقت طعمته «۷» و یقال: کلّمت فلانا فذقت ما عنده، قال الشّماخ فی وصف قوس:

فذاق فاعطته «۸» من اللین جانباً کفی «۹» و لها ان یغرق السهم حاجز

و اصل او ذوق به دهن است، و هو ادراک الطعم «۱۰» باللهوات و اللسان، و جواب «لو»، محذوف است لدلالة الکلام علیه و مثله: لو رأیت فلانا و الشیاط تأخذه، و التقدير:

لرأیت منظراً هائلاً، و حذف بلیغتر است اینکه جا از ذکر، برای آن که با حذف وجوه بسیار مضمون باشد [۴۱-پ]، و با ذکر یک وجه باشد.

قوله: ذلک بما قدّمت أیدیکم، «ذلک»، اشارت است به عذاب، گفت: اینکه عذاب که دیدند و چشیدند، به ظلم نیست، بما قدّمت، به آن است که دستهای شما تقدیم کرد. و اضافت فعل با آلت برای تحقیق اضافت فعل است با «ما»، برای آن که محال است که کسی فعل کند به آلت غیری، و علی هذا قولهم فی المثل: یداک او کتا و فوک نفخ. و مراد به تقدیم فعل گذشته است، ای بما فعلت و کسبت و جعلته مقدّماً له حتّی یقدم علیه للجزاء، و «با» برای مجازات است و بدل، [و ما] «۱۱»، موصوله است به معنی الذی، و شاید که موصوفه باشد، ای باعمال قدّمتم، ایدیکم، و شاید که مصدری باشد، ای ذلک بتقدیم ایدیکم افعالها و معاصیها.

(۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۲-۶). آو، آن: مفعال آج: مفاعل.

(۳). همه نسخه بدلها: داشتند.

(۴). آو، آج، بم، لب، آن که.

(۵). اساس: مکایده به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۷). آو، آج، بم: طعیمه.

(۸). اساس: اعطاه به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۹). اساس: بدی به قیاس نسخه آو و اتفاق نسخه‌ها، تصحیح شد.

(۱۰). آو، آج، بم، لب، آن الطعم. [...]

(۱۱). اساس: ندارد از مل، افزوده شد.

صفحه: ۱۳۳

وَ أَنَّهُ اللَّهُ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ، «واو»، عطف است و معنی آن است که: و بان الله، و نیز برای آن که خدای بیدادگر نیست بر بندگان، برای آن که جزای عمل دادن بر وفق استحقاق عدل «۱» باشد، ظلم نباشد یعنی، تا بدانی که خدای به اینکه که کرد با ایشان، بر ایشان ظلم نکرد «۲».

[سوره الأنفال (۸): آیات ۵۲ تا ۶۶]

[اشاره]

كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۵۲) ذَلِكُمْ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۵۳) كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ

فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلٌّ كَانُوا ظَالِمِينَ (۵۴) إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۵۵) الَّذِينَ عَاهَدتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ (۵۶)

فَإِنَّمَا تَتَّفَقَتُهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرَّدَ بِهِمْ مَن حَلَفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدَّكَّرُونَ (۵۷) وَإِنَّمَا تَخَافَنَ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةٌ فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ (۵۸) وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ (۵۹) وَأَعَدُّوا لَهُمْ مِمَّا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ (۶۰) وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶۱)

وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ (۶۲) وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۶۳) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۶۴) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۶۵) الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفِينَ يَا ذَنْبَ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (۶۶)

### ترجمه

چون خوی آل فرعون و آنان که پیش ایشان بودند کافر شدند به آیات خدای، بگرفت ایشان را خدای به گناههای ایشان که خدای قادر «۳» و سخت عقوبت است.

آن به آن است که خدای نباشد بگرداننده نعمتی را که کرده باشد بر قومی تا بگردانند آنچه به ایشان باشد، و بدرستی که خدای شنوا و داناست.

[۴۲- ر]

چون خوی آل فرعون و آنها [ن که] «۴» از پیش ایشان بودند دروغ «۵» داشتند به آیات خدایشان «۶»، هلاک کردیم ایشان را به گناهانشان و غرقه کردیم آل فرعون را و همه بودند ستمکاران.

بدرستی که بترین جانوران «۷» نزدیک خدای، آنانند که کافر شدند، پس ایشان ایمان نیارند.

آنان که پیمان بستدی از ایشان، پس می‌شکنند «۸» پیمان خویش را در هر باری، و ایشان نمی‌ترسند.

اگر یابی

(۱). اساس: عذاب به قیاس آو، و اتفاق نسخه‌ها، تصحیح شد.

(۲). آو، آج، بم، لب، آن قوله تعالی.

(۳). آج، لب: بنیروست.

(۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۵). آو، آج، بم، لب، آن: به دروغ.

(۶). آو، بم پس.

(۷). آو، بم، آن: چهارپایان مج: روندگان آج، لب: جنبندگان.

(۸). آو، مج: می‌شکافتند.

صفحه : ۱۳۴

ایشان را در کارزار به ایشان را که پس ایشان باشند تا بود که ایشان اندیشه کنند.

[۴۲-پ]

و اگر نترسی از [قومی خ] «۱» یانتی بینداز به ایشان بر راستی «۲»، بدرستی که خدای دوست ندارد خیانت کنندگان را.

«۳»

و گمان مبر [ند] «۴» آنان که کافر شدند که سبق برده‌اند که ایشان عاجز نکنند.

[و] «۵» بسازید «۶» برای ایشان آنچه توانید از نیرو و از بازستن اسپان بترسانی به آن دشمن خدای را و دشمن شما را و دیگران از

فرود ایشان ندانید ایشان را، خدای داند ایشان را و آنچه نفقه کنید از چیزی در راه خدای تمام بدهند شما را و بر شما بیداد نکنند.

و اگر میل کنند به صلح «۷» میل کن به آن و توکل کن بر خدای که او شنواست و داناست.

[۴۳-ر]

و اگر خواهند که بفریبند

[تو را] «۸»، بدرستی که بس باشد تو را خدای، او آن خدای است «۹» قوت کرد تو را به یاری او «۱۰» و به مؤمنان.

و جمع کرد «۱۱» میان دل‌های ایشان اگر نفقه کنی تو آنچه در زمین است بجمله، جمع نتوانستی کردن «۱۲» میان دل‌های ایشان، و لکن

(۸-۵-۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۲). آج، لب: بر آشکارا همواری.

(۳). اساس و جمیع نسخ: تحسین به قیاس قرآن مجید تصحیح شد.

(۴). به قیاس با معنی کلمه، آورده شد.

(۶). آو، بم، مج، آن: ساز کنی / ساز کنید. [...]

(۷). آج، لب: سوی آشتی.

(۹). مج که.

(۱۰). آج، لب: خود.

(۱۱). آج، لب: پیوستگی افگند.

(۱۲). آج، لب: نتوانستی پیوستن.

صفحه : ۱۳۵

خدای جمع کرد «۱» میان ایشان، که او غالب «۲» است، محکم کار است.

ای پیغامبر؟ بس است تو را خدای و آنان که پسر و تو باشند از مؤمنان.

[۴۳-پ]

ای پیغامبر گرم بکن مؤمنان را بر کارزار اگر باشند از شما بیست مرد صبر کنندگان غلبه کنند دویست را، و اگر از شما «۳» صد،

غلبه کنند هزار را از آنان که کافر شدند، به آن که ایشان گروهی‌اند که نمی‌دانند «۴».

اکنون تخفیف کرد «۵» خدای از شما و دانست که در شما ضعیفانند «۶» اگر باشند از شما صد صابر، غلبه کنند دویست را، و اگر

باشند از شما هزار، غلبه کنند دو هزار را به فرمان خدای، و خدای با صابران است.

قوله: كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ «۷»، محل «كاف»، رفع است به آن که خبر مبتدا «۸» ست، و تقدیر آن است که: دأبهم كذاب آل فرعون، ای عادت‌هم مثل عادت آل فرعون. و «دأب»، عادت و طریقت باشد، یقال: ما زال ذلک دأبه و دینه و دیدنه، ای عادت‌ه و طریقت‌ه. عبد الله عباس گفت: کفعل آل فرعون. ضحاک گفت: کصنعهم. مجاهد و عطا گفتند: کسنتهم. یمان گفت: کمثالهم، یعنی اهل بدر همان کردند و همچنان کردند که آل فرعون، لا جرم با ایشان همان کردند که با آل فرعون کردند از عذاب و نکال. کسائی گفت: کشان آل فرعون، یعنی چنان که ایشان کفر آوردند و جحود کردند، اینان همان کردند. اخفش و مؤرج گفتند: کعادة آل فرعون، و قال خدش بن زهیر العامری:

و ما زال ذاك الدأب حتى تخاذلت هوازن و ارفضت سليم و عامر

(۱). آج، لب: پیوستگی افگند.

(۲). آج، لب: استوار کار.

(۳). لب باشد.

(۴). آج، لب: اندر نیابند.

(۵). آو، بم، لب، آن: سبک کرد.

(۶). آج، لب: سستی است.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل الایه.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مل و میج: که مبتداست.

صفحه : ۱۳۶

و آل فرعون، قوم او و اهل دین او بودند، برای آن که آل خواند ایشان را که، امرهم کان یؤل الیه ای یرجع من آل اذا رجع. و گفته‌اند: اهل باشد، «ها» را بدل کردند به «الف»، و اینکه از جمله ابدال است. وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و آنان که پیش ایشان «۱» بودند از جمله کافران، به آیات خدای کافر شدند، فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ خدای ایشان را به گناه ایشان بگرفت چنان که اینان را به گناه «۲» اینان که خدای

[تعالی] «۳» قادر است و سخت عقوبت.

ذَلِكِ بَانَ اللَّهُ لَمْ يَكْ مُغَيَّرًا، «ذَلِكِ»، اشارت است بدان عذاب و نعمت که فرمود با قریش در غزات بدر گفت آن، و ذَلِكِ، اشارت است [۴۴-ر]

به دورتر و «ذاک» به نزدیکتر. آن، به سبب آن بود که خدای تعالی هیچ نعمت که بر قومی کرده باشند بنگرداند و به نعمت بدل نکند مگر آنکه که ایشان نیت و فعل گردانند.

کلبی گفت: اهل مکه را خواست که ایشان را نعمت چنین فرمود که: ... أَطَعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ «۴» ذَلِكِ، در محل رفع است به ابتدا و بَانَ اللَّهُ، در جای خیر اوست و خبر [بر] «۷» حقیقت محذوف است، و تقدیر آن است که: ذَلِكِ واقع کائن بان الله لم یک.

«نون»، در حال جزم از کان بیفگند و از اخوات او چون، صان یصون، و خان یخون نیفگند برای کثرت استعمال را، و برای آن که کان از امهات افعال است، چون کان به معنی وقع و حدث باشد، هیچ فعل نبود و الّا در او معنی وقوع و حدوث باشد، نبینی که قام و

قعد و اکل و شرب- همه را- معنی آن است که: حدث قیام و قعود و اکل و شرب، و دیگر افعال چنین نیست، برای اینکه گویند: لم یک، و نگویند: لم یص و لم یخ فی لم یصن و لم یخن. حَتَّىٰ یُعْزِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ، حق تعالی

(۱). پیش ایشان/ پیش از ایشان. [.....]

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: گناهان.

(۳-۷). اساس: ندارد به قیاس آو و اتفاق نسخ افزوده شد.

(۴). سوره قریش (۱۰۶) آیه ۴.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج نعمت.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مج: نقل.

صفحه : ۱۳۷

در اینکه آیت بیان عدل خود کرد و رد کرد بر جمله مجبران و قدریان، گفت: من که خدایم، نعمتی [که] «۱» مبتدا کرده باشم بر سیل تفضّل با بندگان خود، از کرم خود روا ندارم که آن نعمت بر ایشان بگردانم و بدل کنم تا آن که ایشان حال بر خود بگردانند، و به جای شکر نعمت، کفران کنند و به جای اعتراف جحود. و آن خدای که از کرم روا ندارد که ناوجب نامستحق از بنده بگرداند الا عند جحود و کفر او تا از او باشد، کی روا دارد که بنده را به گناه ناکرده یا به فعلی که آفریده باشد یا به چیزی که بنده را در آن صنعی نباشد بگیرد و عقوبت کند؟ و اینکه آیت دلیل فضل و عدل اوست «۲»- تعالی عن الظلم علوا کبیرا. و اَنَّ اللّٰهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ و خدای تعالی شنوا و داناست.

كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآیَاتِ رَبِّهِمْ چون عادت و طریقت و صنع «۳» آل فرعون و آنان که پیش از او بودند که به آیات ما تکذیب کردند از انواع کفار، ما ایشان را هلاک کردیم به گناهشان «۴»، بهری را به آب و بهری را به آتش و بهری را به خسف و [بهری را به نسخ و] «۵» بهری را به مسخ و بهری را به رجفه و بهری را به باد و بهری را به صیحه و بهری را به تیغ. و اَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ و آل فرعون را غرق کردیم. وَ كُلٌّ كَانُوا ظَالِمِینَ و همه ظالم و بیدادگر بودند، و اینکه آیت نیز دلیل عدل است دو جای یکی آن که گفت: فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ ما ایشان را به گناه ایشان هلاک کردیم، و اینکه جزا بر عمل باشد و عقاب به استحقاق، و دگر: وَ كُلٌّ كَانُوا ظَالِمِینَ، گفت: همه ظالم بودند، چون حق تعالی ظلم از خود نفی کرد و حوالت به کافران «۶» و ظالمان کرد، از ایشان «۷» کافرتر و ظالم تر آن بود که از ایشان نفی کند و به خدای حوالت کند.

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ «شَرٌّ» نقیض خیر «۸» باشد، و گفته اند: «شَرٌّ» «۹»، مضرّتی «۱۰» باشد عظیم و خیر هر «۱۱» منفعتی باشد تمام. و اصل شَرٌّ، اظهار بود و قیل الشَّرُّ الرِّمَى

(۵-۱). اساس: ندارد به قیاس نسخه آو، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها و قد.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز آج و لب: صنع.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مج: گناهانشان.

(۶). همه نسخه بدلها کرد.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: و ظالمان ایشان.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: نقیض الخیر.

(۹). همه نسخه بدلها هر.

(۱۰). آو، آج، بم، لب، آن: ضرری مل: ضرری. [.....]

(۱۱). اساس: به هر به قیاس نسخه مل، تصحیح شد.

صفحه: ۱۳۸

بالمکاره کشر النار، و اصل او نیز اظهار باشد برای آن که شرر آتش چون از او می‌جهد ظاهر می‌شود، و منه قول الشاعر:

و[«۱» حَتَّى اشْرَتْ بِالْأَكْفِ-المصاحف

ای، اظهارت و نشرت، و حق تعالی گفت: بترین جانوران نزدیک خدای تعالی، کافراند. و برای آن دو اب خواند ایشان را که، ایشان بمثابت چهارپایانند، فی قوله: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (۲) «الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ أَنَا أَنْ تَوَّابُوا» که تو با ایشان عهد کردی از جمله اینکه کافران پس عهد تو می‌شکافند» (۳) هر باری و از خدای نمی‌ترسند در نقض عهد. مفسران گفتند که:

آیت در بنی قریظه آمد که با رسول عهد کردند که بازو (۴) «فَقَاتِلْهُمْ بَلَّغْ» قتال نکنند و کس را بر او یاری ندهند، عهد او بشکستند یکبار و مشرکان مکه را به سلاح یاری دادند. چون رسول کس فرستاد به ایشان و ملامت کرد ایشان را (۵) «فَقَاتِلْهُمْ بَلَّغْ»، گفتند: ما را فراموش بود. دگر باره روز خندق عهد بشکافتند (۶) «وَبِهِمْ آمَدْنَا» و به مکه آمدند و با مشرکان همدست شدند و با رسول کارزار کردند، خدای تعالی گفت: «ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ».

آنکه حق تعالی گفت: «فَأَمَّا يَا تَقَفُّهُمْ فِي الْحَرْبِ إِنْ كَانُوا يَأْتِيهِمْ» (۷) و ملاقات باشد تو را با ایشان و به دست تو افتند، فَشَرَّدَ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ.

عبد الله عباس گفت: نکل بهم من خلفهم ایشان را به نکال دیگران کن. سعید جبر گفت: انذر بهم به ایشان بترسان آنان را که از پس ایشان باشند. و بعضی دگر گفتند: فَرَّقَ بِهِمْ بِيْرَاكُنَّ بِهٖ اِيْشَانِ، کاری کن که دیگران از تو پراکنده شوند و بگریزند. عطا گفت: اتخن فيهم القتل قتل در ایشان شایع کن تا دیگران عبرت گیرند. قتیب (۸) گفت: سَمِعَ بِهِمْ بِشَوَانِ بِهٖ اِيْشَانِ، یعنی کاری کن با ایشان که باز گویند، و انشد (۹):

(۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۲). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۹.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: شکستند.

(۴). بازو/ باز او/ با او.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مج ایشان.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: بشکستند.

(۷). مل، مج: بیاید.

(۸). آج: قبطی.

(۹). مل: قال الشاعر.

اطوف فی الأباطح کلّ یوم مخافه ان یشرّد بی حکیم

و «تشرید»، تطرید باشد و تفریق و تبدید، و ناقه شرود، ای نفور. و عبد الله مسعود خواند به «ذال» معجم، و گفتند: معنی یکی باشد. و قطرب گفت: به «ذال»، تنکیل باشد و به «دال» تطرید و تفریق، [مَنْ خَلَفَهُمْ]، «۱» آنان را که از پس ایشان آیند. و اعمش خواند در شاذ: فشرّد بهم من خلفهم، بر آن که «من» حرف جرّ باشد، و مفعول از کلام محذوف بود. المعنی شرّد اعداک من خلفهم، لعلّهم یدکّرون، ای یتدکّرون تا باشد که اندیشه کنند اینان [و] «۲» نقض عهد نکنند.

وَ إِمَّا تَخَافَنَّ إِنْ تَرَسَى «۳» تو یا محمّد؟ وجه خوف گفتیم و باز نمودیم که از باب ظن است اگر گمان برید، و گفته‌اند: اینکه ظن، به معنی علم است، و فعل مضارع را با نون تأکید بنا کنند بر فتح چون فعل مذکری باشد و اگر جمع مذکر باشد بر ضمّ بنا کنند و اگر فعل مؤنثی مخاطب باشد بر کسره. اگر ترسی که قومی خیانتی کنند از نقض عهد به امارتی که تو را پیدا شود چنان که بنو قریظه کردند و خیانت نقض عهد باشد در آنچه امین کرده باشند «۴» او را بر آن، يقال: خانه یخونه خونا و خیانه و اختانه، ایضا و: خونه اذا نسبه الی الخیانه. فأنید إلیهم عهد ایشان [با ایشان] «۵» انداز و «نبذ»، انداختن باشد، و منه: النبیذ فعیل بمعنی مفعول لانه ینبذ فی الحب. ای «۶» یطرح، قال «۷»:

نبذک نعلا اخلقت من نعالکا

علی سواء بر راستی. در او دو قول گفتند: یکی: علی استواء، تا ایشان نیز دانند که تو حرب ایشان می‌سگالی، گمان نبرند که تو بر عهدی و تو بر حرب باشی. آنچه ساز نکنند، اینکه مانند عذری باشد. و اینکه سویت در علم باشد، یعنی تا ایشان از تو آن دانند که تو از ایشان دانی بر سویت. و قولی دیگر آن است که: علی سواء، ای علی عدل، قال الرّاجز:

فاضرب وجوه الغدر الاعداء حتّی یجیبوک الی السواء

(۵-۲-۱). اساس: ندارد به قیاس نسخه آو و اتفاق نسخ افزوده شد.

(۳). اساس: ترسند به قیاس نسخه آو و اتفاق نسخ تصحیح شد.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مج و لب: ایمن کرده باشد.

(۶). مل: و. [.....]

(۷). مل شعر.

ای، الی العدل. و میانه کار را «سواء» گویند، لاستوائه الی الطرفین، قال الله تعالی: فی سوائه الجحیم «۱»، ای فی وسطها، و قال حسان:

یا ویح انصار النبی و رهطه

بعد المغیب فی سواء الملحد

ای، فی وسط الملحد و «سوی» و «سوی» لغتان فی سواء، قال الله تعالی: مکاناً سوی «۲» هذه ما «۴» و الفزر [۴۵-ر]



ولید مسلم «۵» گفت: علی مهل بر آهستگی، و اینکه لغت معروف نیست. اگر گویند، چگونه روا باشد که اینکه نقض عهد رسول- علیه السلام- بر ظن و خوف بود!

گوییم: بر قول آن که ظن را بر علم تفسیر کرد، اینکه سؤال لازم نباشد، و بر قول آن که ظن گفت: لا- بد ظنی باشد عن اماره صحیحه. و آنچه راجع باشد با منافع و مضار، ظن قایم مقام علم باشد در او، چون از ایشان فعلی بیند که دلیل نقض عهد و خیانت کنند تا «۶» تا امارات آن باشد روا باشد او را و جز او را نبذ عهد کردن عقلا- و شرعا. إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ که خدای تعالی خیانت کنندگان را دوست ندارد و مرید نفع و ثواب ایشان نباشد، چه ایشان مستحق عقاب و اهانت و استخفاف باشند. و اینکه آیت در بنی قریظه فرود آمد. و واقدی گفت: در بنی قینقاع آمد و به اینکه آیت رسول- علیه السلام- به زبر «۷» حصن ایشان رفت و بازیشان «۸» قتال کرد.

و لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ، و الَّذِينَ فاعل او باشد و مفعول اول مقدر باشد، ای لا يحسبن الذين كفروا و انفسهم سابقین لنا نباید تا کافران پندارند خود را که از ما سبق توانند بردن.

و وجهی دیگر در او آن است که: فاعل در او مضممر باشد «۱۰»، تقدیر آن باشد که:

(۱). سوره صافات (۳۷) آیه ۵۵.

(۲). سوره طه (۲۰) آیه ۵۸.

(۳). مل شعر.

(۴). اساس: غیلان به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۵). مل، مج: ولید بن مسلم.

(۶). لب: یا.

(۷). مل، مج: به زیر آو، آج، بم، لب، آن: بر.

(۸). بازیشان/ باز ایشان/ با ایشان.

(۹). اساس و دیگر نسخه بدلها: تحسبن با توجه به متن قرآن مجید تصحیح شده نیز رک: آیه ۵۹ و زیر نویس آن از همین سوره.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج و.

صفحه: ۱۴۱

لا يحسبن النبي و المؤمنون الكافرين سابقین لنا، فاعل مقدر باشد، و کافرین مفعول اول، و سابقین مفعول دوم. و وجهی دیگر آن است که: «ان»، تقدیر کنند و هی المحففه «۱» من الثقيله، و تقدیر «ان» باشد، و لا يحسبن الذين كفروا ان سبقوا، ای انهم سبقونا. و هر کجا «ان» با اسم و خبر در جای مفعول [حسب و اخوات او افتد] «۲»، قایم مقام هر دو مفعول او باشد، یقول: حسبت ان زيدا منطلق- و اخوات او «۳»، و المعنى حسبت زيدا منطلقا «۴»، و مثله قوله: الم، أ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا «۵» الَّذِينَ، مفعول اول باشد و سَبَقُوا مفعول دوم. گفت: میندار و گمان مبر که آنان که کافر شدند مرا سبق توانند بردن یا از من بتوانند گریخت «۶»، و مفعول محذوف است، لدلالة الكلام عليه، و التقدير: سبقوا الله، و مثله فی اللفظ و المعنى قوله: أم حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ «۷» إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ، جمله قراء، إِنَّهُمْ خوانند به کسر همز «۸» علی الابتداء و الاستئناف. و اهل شام خواندند: «انهم» بالفتح «۹» گفتند: «لا»، صله است و تقدیر آن باشد: انهم يعجزون، ای يعجزون الله، و اینکه «۱۰»، بدل سبقوا باشد، ای لا يحسبن الكافرين سابقین الله معجزین له. و مورد آیت، وعید و تهدید است، گفت: گمان مبر که اینکه کافران از پیش

من بشوند یا مرا عاجز کنند یا از قبضه قدرت من بیرون توانند شد، بل اسیر و گرفته من اند و در ملک و ملک من اند و از من فایت نه‌اند، هر گه که خواهم ایشان را گرفتار توانم کردن و جزا دادن» (۱۱) ایشان را بر وفق عمل ایشان. و حسابان، ظن باشد و حسابان حساب باشد، یقال «۱۲»: حسب الشئ احسبه و احسبه

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و میج: هی آن المخففه.

(۲). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۳). عبارت «و اخوات او»، در هیچ یک از نسخه‌ها نیامده است. [...]

(۴). اساس: مطلقا، به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۵). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۱ و ۲.

(۶). همه نسخه بدلها، گریختن.

(۷). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۴.

(۸). اساس: هم به قیاس نسخه آو، تصحیح شد آج، بم، لب، آن: همزه.

(۹). آو: به فتح همز آج، بم، لب، آن: به فتح همزه و.

(۱۰). آو، آج، بم، آن: آن.

(۱۱). آو، آج، بم، لب، آن: داد.

(۱۲). عبارت پس از یقال، در نسخه‌های مختلف متفاوت است. متن با تقدّم و تأخر کلمات منظم شد.

صفحه: ۱۴۲

حسابان و محسبه و محسبه، و حسب الحساب احسبه حسابا و حسبا و حسابانا. حسن بصری گفت: لا یُعْجُزُون، ای لا یفوتون الله از خدای فایت نباشد» (۱).

آنگه مؤمنان را گفت: وَ اعْتَدُوا لَهُمْ سَاز کُنِی از برای ایشان از آلات کارزار از آنچه بتوانی و اسبان و آنچه حاجت باشد به آن در کارزار. و استطاعت معنی باشد که جوارح به آن متطاوّل باشد فعل را «۲» با زوال موانع. و اصل او، طاعت باشد، و قوله:

مِنْ قُوَّةٍ قِیل: اراد من رمی. ذکره الفراء و رواه عقبه بن عامر عن النبی - علیه السلام - [ذ] «۳» کره الطبری، گفتند: تیر انداختن است. عکرمه گفت: مراد حصنهاست. وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَیْلِ، گفتند: «رباط»، بستنی است «۴» خوارتر از عقد، و «رباط»، مرابطه باشد. و «رباط»،

نام آن رسن باشد که اسب را دو ببندند و «رباط» نام [۴۵-پ]

آن جای باشد که ایشان «۵» را آن جا ببندند، و «رباط»، مصدر است اجرا کنند بر اسبان، قال الشّاعر:

[و] «۶» اِنَّ الرِّبَاطِ النِّکد من آل داحس ابین «۷»، فما «۸» یفلحن یوم رهان

تُرْهَبُونَ بِه عِدُوَّ اللَّهِ وَ عِدُوَّكُمْ که به آن بترسانی دشمن خدای را و دشمن خود را، و الرّهب و الرّهبه: الخوف، الارهاب و التّرهیب: الاخافه، و الاسترهاب، الارهاب «۹» ایضا. وَ آخِرینَ مِنْ دُونِهِمْ و جماعتی دیگر را که جز ایشانند، که شما «۱۰» ایشان را ندانی، خدای داند ایشان را، و اینکه عطف است علی: عِدُوَّ اللَّهِ وَ عِدُوَّكُمْ، و در آن که مراد به اینان کیستند پنج قول گفتند:

مجاهد گفت: بنی قریظه‌اند. سدی گفت: اهل پارس‌اند. حسن بصری گفت و ابن زید: منافقانند. طبری گفت: جنیانند. جنّائی گفت: بر عموم است، یعنی هر دشمنی که تو دشمنی او ندانی و خدای داند که او دشمن شماست. و «علم»، به

- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: نباشند.
- (۲). مل: کردن فعل را.
- (۳). از آو، افزوده شد.
- (۴). آو، آج، بم، لب، آن: بستن باشد.
- (۵). مل، مج: اسبان. [.....]
- (۶). هیچ کدام از نسخه‌ها ندارد به قیاس متن چایی مرحوم شعرانی و مآخذ دیگر آورده شد.
- (۷). اساس و دیگر نسخه بدلها: کنون به قیاس متن چایی مرحوم شعرانی و مآخذ دیگر آورده شد.
- (۸). اساس: کما به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.
- (۹). اساس و دیگر نسخه بدلها: الزهب متن با توجه به منابع لغت و تفسیر تصحیح شد.
- (۱۰). اساس و دیگر نسخه بدلها: تو به قیاس با مفهوم آیه و معنی آن در صفحات گذشته تصحیح شد.

صفحه: ۱۴۳

معنی معرفت است، قال الشاعر:

فان الله يعلمني و وهبا و انا سوف يلقاه كلانا

و برای آن گفتیم که «علم» به معنی معرفت است که متعدی است به یک مفعول. و مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ [«ما»، جزای است و آنچه هزینه کنی از چیزی، یعنی از مالی. و چیز آن جا مال است. فِي سَبِيلِ اللَّهِ] «۱» در راه خدای تعالی. يُؤْفَإِ إِلَيْكُمْ ثَوَابِ آن تمام به شما دهند و هیچ ظلمی و نقصانی نکنند شما را.

قوله: وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا، گفتم: و اگر چنان باشد که اینکه ناقضان عهد از بنی قریظه و جز ایشان میل کنند با صلح، تو نیز میل با صلح کن. و سَلِّمْ و سَلِّمْ، لغت است، و سَلِّمْ هم لغت است در او، و کسر، قراءت ابو بکر عن عاصم است، و فتح قراءت باقی قراء است، و به فتح «سین» و «لام» هیچ مفری نخواند، جز که لغت است و معنی هر سه مسالمة و مصالحة باشد. برای اینکه تأنیث کرد آن را، و گفتم: فَاجْنَحْ لَهَا، قال الشاعر في السلم بمعنى المصالحة:

انائل اننى سلم لاهلك فاقبلى سلمى

ای صلحی، و سلم سلف باشد، و سلام استسلام باشد. و سلم، درختی است در بادیه، الواحد سلمه. و الجنوح، الميل، يقال: جنح اليه يجنح جنوحا، و منه:

الجناح، ای الميل الى الإثم. و منه، الجناح. كجناح الطائر، لأنه يميل به الى جانب. و در آیت دلیل نیست بر آن که چون كفار صلح کنند رسول را یا امام را واجب است اجابت کردن، بل روا بود که مصلحت در خلاف صلح باشد. و بر اینکه قول امر حمل نباید کردن بر وجوب و اگر چه ظاهر او امر قرآن حمل باید کردن بر وجوب. از اینکه قاعده عدول باید کردن به دلیل، و آن اجماع اهل البیت است، یا باید گفتن که: آیت مخصوص است به بنی قریظه، و اینکه حکم مطرد نیست اعنی وجوب صلح در همه طالبان «۲» صلح بل ما «۳» راه النبى و الامام المعصوم. و بعضی مفسران گفتند: آیت منسوخ است بقوله: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ «۴» فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ، سوره توبه (۹) آیه ۵.

صفحه : ۱۴۴

حقّ اهل کتاب است از بنی قریظه و النّضیر، دگر آن که: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ<sup>۱</sup> در سنه تسع فرو آمده است و پس از آن با اهل نجران صلح کرد بر دو هزار حله، که هزار در صفر بدهند و هزار در رجب، پس در آیتین تنافی نیست و آنچه در او دعوی نسخ کردند، ناسخ پیش از منسوخ فرود آمد و اینکه هر دو معنی مانع باشد از نسخ. و نسخ قول حسن بصری است و قتاده. وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَاعْتَمِدْ بِرِجْلِ الْخَيْلِ وَرِجْلِكَ وَأَقْبِلْ خِلْفَكَ بِالْحَقِّ وَالْحَقِّ الْمُبِينِ<sup>۲</sup> گذار، إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ<sup>۳</sup> که او خدای شنوا و داناست شنواست دعای دعاکنان را، و عالم است به مصالح ایشان.

وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ<sup>۴</sup> و اگر خواهند تا بفریبند تو را بنی قریظه به اظهار صلح و خدیعت اظهار امری محبوب باشد برای حصول مراد خود با ابطان<sup>۵</sup> خلاف آن، و اصل او تباهی باشد من قول الشّاعر:

يَبُ الرِّيقِ إِذَا الرِّيقِ خَدَعُ

ای فسد. فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ بس است تو را خدای - عزّ و جلّ - یعنی، دل از آن تنگ مدار و به نصرت [۴۶- ر] ایشان چشم مدار و از خذلان و خدع ایشان اندیشه مکن که خدای - جلّ جلاله - ناصر تو بس باشد. هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ<sup>۶</sup> او آن خدای است که تو را قوت داد به یاری و نصرت خود و متابعت مؤمنان - من الاید، و هو القوّه. وَ أَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ جمع کرد<sup>۷</sup> میان دل‌های ایشان و اگر تو هر چه در زمین خرج کنی و کردی نتوانستی میان دل‌های ایشان جمع کردن و لکن خدای تعالی جمع کرد و الف<sup>۸</sup> داد. بیشتر مفسّران گفتند: مراد آن عداوت است که میان اوس و خزرج بود و در وقعه سمیر<sup>۹</sup>، خدای تعالی به برکت رسول - علیه السّلام - برداشت آن از میان ایشان به اسلام، و موّدت پدید آورد و چون برادران شدند چنان که فرمود:

فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا<sup>۱۰</sup> فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ. سوره توبه (۹) آیه ۵.

(۲). بازو/ باز او/ با او.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل، مج، لب: ابطال.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مج: و جمع کرد.

(۵). آج، مل، لب: الفت. [...].

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج حاطب.

(۷). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۳.

(۸). همه نسخه بدلها: باشد.

صفحه : ۱۴۵

الفت از قبل خدای باشد و ما را در آن صنعی<sup>۱۱</sup> نیست، إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ<sup>۱۲</sup> او غالب است و محکم کار. يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ<sup>۱۳</sup> آنکه خدای تعالی بر جمله رسول را تسلیت داد و تقویت دل به اینکه آیت، گفت: از روی نصرت من تو را کفایت کنم<sup>۱۴</sup> و از مؤمنانی که پسران تواند. و در تفسیر اهل البیت - علیهم السّلام - آمد که: مراد به آیت، امیر المؤمنین علی است - علیه السّلام - و ظواهر اخبار و سیر شاهد اینکه قول است برای آن که مستفاد آیت نصرت است، و آن نصرت که بعد تأیید الله تعالی، رسول را و دین خدای را از امیر المؤمنین بود از کس نبود، بدیع نبود که آیت خاص باشد به او.

و در معنی آیت و اعراب من دو قول گفتند یکی آن که: محل او رفع بود عطفاً علی اسم الله تعالی و اینکه اعراب بر اینکه معنی آید «۳» که گفتیم. و قولی دیگر، گفتند آن که: محل او نصب است عطفاً علی محل الکاف، و محله منصوب بوقوع الفعل [علیه] «۴»، و ان كان في الظاهر مجروراً بالاضافه، و التقدير: حسبك الله و حسب من اتبعك، علی معنی یکفیک الله و یکفی من اتبعک، و مثله قوله: إِنَّا مُنْجُوكَ وَ أَهْلَكَ «۵» یا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ، آنکه خطاب کرد با رسول - علیه السلام - و او را فرمود: تا حث کند و ترغیب افکند [مؤمنان را بر قتال و کارزار.

و اصل کلمه از «حرض» باشد، و هو الهلاك، یعنی حث کند [۷] او را و حمل بر کاری که اگر او خلاف آن کند نماید او را که هلاک خواهی شدن «۸»، من قوله تعالی: حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ «۹» إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ «كان» تا مه است اینکه جا، و المعنی: ان يحصل و يوجد منكم و اگر از شما بیست مرد صابر باشند عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ «۱» باید تا دویست مرد را غلبه کنند از کافران، و اگر [از] «۲» شما صد مرد باشند «۳» باید تا هزار مرد را غلبه کنند، هر مردی با ده مرد. و اینکه در بدایت اسلام بود که مسلمانان را عدد اندک بود «۴»، و گفتند: آیت در روز بدر آمد. و «صبر»، حبس نفس باشد، بر آنچه «۵» منازع آن بود، و ضدش جزع باشد، قال الشاعر:

و ان «۶» تصبر فالصبر خیر مغبّه و ان تجزعا فالامر ما تریان

بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ که ایشان قومی اند که ندانند، یعنی قتال که می کنند بر جهالت و عمیا می کنند نه چون شما که بر بصیرت می کنی و امید بهشت. و بعضی دیگر گفتند: ایشان استحقاق ثواب نمی دانند بر آن که می کنند، چنان که شما می دانی «۷»، و هر دو قول متقارب است به معنی. و اینکه آیت اگر چه ظاهر او خبر است، معنی او امر است برای آن که آیت منسوخ الحکم است باتفاق و اگر خبر محض بودی نسخ در او نشدی.

دگر، قوله تعالی: الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَ تَخْفِيفٌ، آزرم باشد از مشقت تکلیف. چون مدتی بر آمد و مسلمانان را عدد بسیار شد، خدای تعالی «۸» فضل بسیار کرد و کرم بی شمار و تخفیف اینکه تکلیف کرد بر ایشان و اینکه آیت فرستاد. و حکم آیت اول به او منسوخ کرد [۴۶-پ]، و حکم آیت اول آن بود که: اگر مردی مسلمان از ده مرد [کافر] «۹» روی بگردانیدی فاسق بودی و مستحق ذمّ و عقاب. و خدای تعالی تخفیف کرد و ده با دو آورد، گفت: اکنون خدای سبک بکرد از شما و دانست که در میان شما ضعیفانند. اکنون، حکم آن است که اگر از شما که مؤمنانی صد مرد صابر باشند، باید تا دویست مرد [کافر] «۱۰» را غلبه کنند، و اگر هزار مرد باشند باید تا دو

(۱). اساس: ندارد به قیاس معنی عبارت، از مل، افزوده شد.

(۲). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۳). اساس: باشد، به قیاس نسخه مل و قرینه در جمله قبلی، تصحیح شد. [.....]

(۴). آج، لب: مسلمانان عدد اندک بودند.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج نفس.

(۶). اساس: فان به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: شما دانی.

(۸). آج، بم، مج، لب، آن آیت فرستاد.

(۹-۱۰). اساس: ندارد به قیاس نسخه آو و اتفاق نسخ افزوده شد.

صفحه : ۱۴۷

هزار مرد کافر را غلبه کنند به فرمان خدای تعالی. اینکه آیت بلا خلاف ناسخ است و رافع حکم آیت اول را، و اینکه حکم ثابت است و مستقر، و هر که امروز از دو کافر در جهاد روی برگرداند او فاسق بود و مستحق ذم و عقاب باشد. و الله مع الصابرين و خدای تعالی به معنی «۱» نصرت با صابران است، یعنی آنان که بر ثبات و جهاد و مقاسات آن صبر کنند.

[قوله تعالی] «۲»:

### [سوره الأنفال (۸): آیات ۶۷ تا ۷۵]

#### [اشاره]

ما كان لِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يَبْتَخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۶۷) لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۶۸) فَكُلُّوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۶۹) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأُسْرَى إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۷۰) وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَابَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۷۱)

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنْ اسْتَنْصَرْتُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۷۲) وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ (۷۳) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۷۴) وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدِ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۷۵)

#### [ترجمه]

نباشد هیچ پیغامبری را که باشند او را اسیران «۳» تا مبالغت کند در کشتن «۴» در زمین، می خواهی مال دنیا و خدای می خواهد آخرت، و خدای داناست و محکم کار.

اگر نه کتابی است «۵» از خدای سابق شده، برسدی «۶» شما را در آنچه گرفتی عذابی بزرگ.

بخوری از آنچه غنیمت گرفتی حلال پاکیزه «۷»، و بررسی از خدای که خدای آمرزنده و بخشاینده است.

[۴۷-ر]

ای پیغامبر بگو آنان «۸» را که در دست شما اند از اسیران «۹» اگر داند خدای در دلهای شما ایمان «۱۰» بدهد شما را بهتر از آن که فرا گرفتند «۱۱» از شما و بیاورد شما را و خدای آمرزنده و بخشاینده است.

و

(۱). کذا در اساس و همه نسخه بدلها.

(۲). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

- (۳). آج، لب: بندیان.  
 (۴). آج، لب: تا خسته نکردی کافران را.  
 (۵). آج، لب: نبشته بودی.  
 (۶). آج، لب: برسدستی.  
 (۷). آج: پاکیزک لب: پاکیزه ک.  
 (۸). آج، لب: آن کسها. [...]  
 (۹). آج لب: بندیان.  
 (۱۰). آج، لب: نیکی، یعنی مسلمانی.  
 (۱۱). آو، بم، آن: فراگرفت.

صفحه : ۱۴۸

اگر خواهند خیانت تو، بدرستی که خیانت «۱» کردند با خدای از پیش، تمکین کرد از ایشان و خدای داناست و محکم کار.

[۴۷-پ]

آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند و جهاد کردند به مالهاشان و جانهاشان در راه خدای و آنان که پناه دادند و یاری کردند، ایشان بهری [اولیتراند] «۲» به بهری و آنان که ایمان آوردند و هجرت نکردند نیست شما را از ولایت «۳» ایشان از چیزی تا «۴» هجرت کنند و اگر یاری خواهند از شما در دین، بر «۵» شماست یاری مگر بر قومی که میان شما و میان ایشان پیمانی باشد، و خدای بدانچه می کنی بیناست.

و آنان که کافر شدند بعضی ایشان دوستان بعضی اند «۶»، اگر نکنی باشد فتنه‌ای «۷» در زمین و تباهی بزرگ.

و آنان که بگرویدند و هجرت کردند و جهاد کردند در راه خدای، و آنان که پناه دادند و یاری کردند، ایشان مؤمنان اند بدرستی، ایشان را بود آمرزش و روزی [با کرامت] «۸». [۴۸-ر].

و آنان که ایمان آوردند از آن پس و هجرت کردند و جهاد کردند با شما، ایشان از شما اند و خویشان نسب، بهری اولیتراند بر بهری در کتاب «۹» خدای، که خدای به همه چیزی داناست.

- (۱). آج، لب: ناراستی.  
 (۲-۸). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.  
 (۳). آج، لب: نگهداشت.  
 (۴). آو، بم که.  
 (۵). آو، بم، آن: ور/بر.  
 (۶). آو، بم، مج، آن: بهری از ایشان اولیتراند به بهری.  
 (۷). آج، لب: آشوبی.  
 (۹). آج، لب: نامه.

صفحه : ۱۴۹

قوله تعالی: ما كان لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى - الآية. عبد الله مسعود گفت: سبب نزول آیت آن بود که، چون روز بدر اسیران بدر را آوردند، رسول در حق ایشان با صحابه مشورت کرد، گفت: چه گوید؟<sup>۱</sup> در باب اینکه اسیران! ابو بکر گفت: یا رسول الله؟ قومک قوم تو اند و خویشان تو اند، استبقاء باید کردن اینان را و رها کردن، باشد که خدای لطف کند با اینان تا ایمان آرند، از ایشان فدیة بستان و اینان را رها کن و آنچه بستانی، به ساز و عدت کارزاری دیگر کن، که باشد که تو را بود با دشمنان.

عمر گفت: یا رسول الله؟ اینان کافر اند و آنان<sup>۲</sup> که تو را تکذیب کردند و از خانه خودت بیرون کردند، اینان را رحمت نباید کردن و باید کشتن، و عقیل را به دست علی بازده تا او را بکشد و فلان را به دست من بازده - مردی بود از خویشان او - تا گردش بزیم.

عبد الله رواحه گفت: رای من آن است که، بفرمای تا اینان جمله را در وادی جمع کنند و خار و هیزم بسیار گرد ایشان در آری<sup>۳</sup> و آتش در اندازی و همه را بسوزی.

عباس گفت: قطع رحم خواهد کردن. پس رسول - علیه السلام - هیچ جواب نداد و برخاست و در حجره شد، مردمان هر کسی چیزی بگفتند<sup>۴</sup>. یکی گفت: رای ابو بکر گیرد، و یکی گفت: با رای عمر شود، و یکی گفت: با رای عبد الله رواحه کار کند. رسول - علیه السلام - بیرون آمد، و گفت: خدای تعالی بعضی دلهای مردمان نرم کند تا از شیر نرمتر باشد، و دلهای بعضی سخت کند تا از سنگ سخت تر باشد.

آنکه روی به اسیران کرد، و گفت: امروز کار شما از دو بیرون نیست: یا اسلام آرید، یا گردن بزنند شما را، یا فدیة کنید خود را. عبد الله مسعود گفت: الا سهیل بن بیضاء را، که من از او کلمه اسلام شنیدم. رسول - علیه السلام - هیچ نگفت. عبد الله گفت: من بترسیدم سخت تا گمان بردم که سنگ از آسمان به من فرود آید تا چرا

(۱). اساس که به قیاس نسخه او و اتفاق نسخه‌ها حذف گردید.

(۲). همه نسخه بدلها: آنانند.

(۳). او، آج، بم، لب، آن: جمع کنی. [.....]

(۴). او، آج، بم، لب، آن: می گفتند.

صفحه : ۱۵۰

مداخله کردم در حدیث رسول، تا رسول - علیه السلام - گفت:

الا سهیل بن بیضاء.

چون دگر روز بود، باز آمدم رسول را دیدم که دلتنگ نشسته بود و ابو بکر می گریست، من گفتم: یا رسول الله؟ چه حادثه افتاد! مرا بگوی تا من نیز بگریم، و اگر گریه نیاید مرا تکلف کنم. گفت: بر اصحاب شما می گریم که خدای ایشان را عذاب خواست فرستادن، و عذاب به ایشان چنان نزدیک بود [۴۸- پ]

که اینکه درخت به ما، و بنزدیک ما درختی بود. و خدای تعالی اینکه آیت فرستاده بود: ما كان لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى بصریان خواندند: «ان تکون»، به «تا»، و باقی قراء به «یا» ی معجمه من تحت. حجت قراءت بصریان، آن است که: اسری، جمع است و جمع مؤنث باشد. و حجت قراءت آنان که به «یا» خوانند<sup>۱</sup>، آن است که، فعل مقدم است و تأنیث نه حقیقی است، و فصلی هست میان فعل و فاعل بقوله: له و اخفش اینکه اختیار کرد. ابو جعفر تنها خواند: اساری، و باقی قراء خوانند<sup>۲</sup>. اسری. ابو علی گفت:



«اسری»، بر قیاس مطرّدتر است در جمع فعیل، و نظیره: جریح و جرحی، و قتیل و قتلی، و عقیر و عقری، و لدیغ و لدغی، اینکه جمله فعلی است به معنی مفعول. و همچنین - چون مصاب «۳» فی بدنه باشد هم اینکه آید «۴»، کمریض و مرضی، و احمق و حمقی، و سکران و سکری، و اساری در جمع اسیر خلاف قیاس است و انما شبّهوه بکسلان و کسالی. و ابو الحسن فرق کرد میان «اسری» و «اساری»، گفت: اسری، اسیران بی بند باشند و اساری، اسیران با بند باشند. و ازهری گفت: اسری، جمع اسیر است و اساری جمع اسری، فهو اذا جمع الجمع. و اصل کلمه شدت «۵» باشد، و اسیر مشدود بود، فعیل به معنی مفعول، و منه قوله: وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ «۶» حَتَّى يُثَخِّنَ فِي الْأَرْضِ، اثنان، مبالغت در قتل باشد و تغلیظ حال من الثّخانۀ و هی الغلظۀ و الکثافۀ. حق تعالی اینکه آیت بر آن فرستاد که، هوای صحابه رسول الا من شدّ عنهم «۷» بر آن بود که، اسیران را نکشند و فدیة ستانند چه ایشان را میل به مال بود و آنچه خدای دانست.

(۲-۱). همه نسخه بدلها: خواندند.

(۳). اساس: مضاف به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۴). اساس: اینکه آیت آمد ظاهرا روی کلمه آیت خط کشیده شده است متن به قیاس با نسخه مل، تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها: شدّ.

(۶). سوره انسان (۷۶) آیه ۲۸.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: عندهم.

صفحه : ۱۵۱

مصلحت در کشتن ایشان صحابه ندانستند، متّفق شدند که اینان را فدیة باید ستدن و رها کردن. خدای تعالی اینکه آیت «۱» به عتاب به ایشان فرستاد و اگر چه خطاب با رسول است و حوالت اسیران و اضافت ایشان با رسول عتاب با قوم است، فی قوله: تُرِيدُونَ «۲» وَ اللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ، و خدای تعالی آخرت می خواهد، یعنی برای شما ثواب آخرت و نعیم ابد که آن را انقطاع نبود و با تعظیم و تجلیل مقرون. و او خدای عزیز و غالب است و حکیم و محکم کار، و در آیت دلیل است بر بطلان مذهب مجبّره، برای آن که خدای تعالی در آیت ارادت «۶» خود از ارادت «۷» ما منفصل بکرد، گفت: ارادت شما به دنیاست، یعنی به عمل و مال دنیا، و ارادت من به عمل آخرت از طاعات. و مذهب مجبّره آن است که: هر چه مراد ماست، مراد خدای است، بل واجب باشد که جمله مرادات مراد او بود. بر هر دو مذهب، اعنی مذهب نجّار و مذهب اشعری، که اینکه مرید الذّات «۸» گوید خدای را، و او مرید به ارادت قدیم، و بر هر دو وجه، واجب باشد که جمله مرادات مراد او بود پس چون چنین بود، فصل کردن «۹» میان مراد ما و مراد او

(۱). آج، لب را.

(۲). اساس: یریدون، به قیاس با قرآن مجید تصحیح شد.

(۳). لب: عقاب.

(۴). آو، آج، بم، آن: عقاب.

(۵). همه نسخه بدلها: عتاب.

(۶). آو، آج، لب: ارادات.

(۷). بم، مل، لب: ارادات. [...]

(۸). آو، آج، بم: لذاته.

(۹). اساس: فصل باید کردن به قرینه نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها و سیاق عبارت لفظ «باید» زاید می‌نماید.

صفحه: ۱۵۲

محال بود.

لولا کتاب من الله اگر نه نوشته‌ای است از خدای سابق شده. عبد الله عباس گفت: غنایم بر امتان دیگر حرام بود، خدای تعالی چنان فرمود ایشان را که: آنچه حاصل شود از غنایم، در وجه قربان کنند، [۴۹-ر]

پس خدای تعالی در «۱» لوح محفوظ بنوشت که: غنیمت و اسیران «۲» حلال اند امت محمد را - صلی الله علیه و آله. چون روز بدر بود مسلمانان حرص نمودند بر غنیمت و فداء اسیران. خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد و گفت: اگر نه آنستی که در لوح محفوظ بنوشته است «۳» که حلال است شما را غنیمت، به شما رسیدی بدانچه کردید عذابی عظیم «۴». حسن و مجاهد گفتند و سعید جبیر: اگر نه آنستی که خدای تعالی بنوشت در لوح محفوظ که عذاب نکند اهل بدر را. ابن جریج گفت: اگر نه آنستی که من بنوشته‌ام که اینان را که مهتدی شدند اضلال نکنم، و ذلک قوله: و ما کان الله لیضل قوماً بعد إذ هداهم حتی یبین لهم ما یتقون «۵» فکلوا مما غنمتم حلالاً طیباً، گفت: بخورید از آنچه به غنیمت بر گرفتید حلال پاک «۶».

ابو هریره روایت کرد از رسول - صلی الله علیه و آله - که گفت: خدای تعالی غنیمت حلال نکرد بر آنان که پیش ما بودند و بر ما حلال کرد، از آن جا که ضعف و

(۱). آو، آج، بم: از.

(۲). اساس: اسبان ظاهراً تحریفی در کلمه پدید آمده به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخ، تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها: بنوشته‌ام.

(۴). مل قوله: فیما أخذتم عذاب عظیم

(۵). سوره توبه (۹) آیه ۱۱۵.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: پاکیزه: مل، مج: طیب.

صفحه: ۱۵۳

عجز ما دید. عبد الله عباس گفت، رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: خدای تعالی مرا پنج چیز داد که هیچ پیغامبر را نداد پیش از من.

زمین را مسجد «۱» و طهور من کرد تا هر کجا رسم نماز کنم و هر گه که آب نیابم به خاک تیمم کنم، و هیچ پیغامبر را نماز روا نبود مگر در محرابش.

و مرا ترس دادند در دلهای دشمنان تا هر کجا من روم «۲»، یک ماهه راه ترس من از پیش من می‌شود.

سدیگر آن که: خدای تعالی پیغامبران را به خاصه و قوم خود فرستاد جز من که مرا به جن و انس فرستاد.

و پیغامبران دیگر، خمس از مال «۳» جدا کردند تا آتش بیامدی و بخوردی آن را و مرا فرمودند تا بر قوم خود قسمت کنم.

پنجم: هر پیغامبری را مرادی بدادند، و حاجت من شفاعت من کرد [ند] «۴» ذخیره برای امت من.

فکلوا، لفظ او، امر است و مراد اباحت است، «من»، شاید تا تبعیض بود و شاید که تبیین بود و «ما»، موصوله است بمعنی الذی. حلالاً

طَبِيًّا، نصب او بر حال است از مفعول، یعنی در آن حال که حلال و پاکیزه است. وَ اتَّقُوا اللَّهَ از خدای تعالی غفور و رحیم است، آمرزنده و بخشاینده است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَى، آنکه امر کرد رسول را - عليه السّلام - گفت، بگو اینکه اسیران را که در دست تواند که: اگر خدای تعالی در دل شما خیری داند، یعنی ایمان، و گفتند: مراد نیت و عزم بر خیر و طاعت است، و حمل کردن بر عموم افعال قلوب از باب خیر اولیتر باشد.

ابو عمرو خواند و ابو جعفر «۵»: من الاساری، باثبات الالف بین السّین و الرّاء، و باقی قرآء خواندند: من-الأسری. يُؤْتِيكُمْ خَيْرًا، شما را بدهد به از آن که [از] «۶» شما گرفته باشند «۷» و بر سری

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مج: زمین بمسجد.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل: می روم.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج خود.

(۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: ابو حفص.

(۶). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. [...]

(۷). اساس: باشید به قیاس آو، تصحیح شد.

صفحه : ۱۵۴

بیامرزد شما را.

مفسران گفتند: آیت در اسیران بدر آمد. عباس «۱» عبد المطلب گفت:

آیت در من آمد و در اصحاب من، و عباس از جمله آن ده مرد بود که ضمان طعام اهل بدر کرده بودند از کافران، و آن روز نوبت عباس بود، و عباس برای آن روز و خرج او بیست اوقیه زر داشت تا صرف کند. کارزار رود در پیوست و او به آن نرسید و قوم کشته و اسیر و منهزم شدند، و آن بیست اوقیه زر از عباس بستند در کارزار. وقت آن که او را با پیش رسول آوردند، رسول - علیه السّلام - بر او سه کار عرضه کرد: از اسلام، و قتل و، فدا. او گفت: از من بیست اوقیه زر بسته‌اند در اینکه کارزار، بفرمای تا به فدیه از من بگیرند. رسول - علیه السّلام - گفت: زری که از تو بسته‌اند که تو آورده بودی که بر کارزار ما خرج [۴۹-پ]

کنی در حساب فدا چگونه باشد؟ محال مگو و فداء خود و آن برادرزاد گانت بده - عقیل و نوفل بن الحارث - گفت: از کجا آرم! گفت: از آن زر که به امّ الفضل دادی وقت آن که بیرون آمدی از مکه، گفت «۲»: آن برای تو است و برای فرزندانم - عبد الله و عبید الله و فضل و قثم، [گفت: «۳»] و اگر آن بدهم مرا و عیال مرا سؤال باید کردن از مردمان، تو روا داری! و لکن تو را که خبر داد از آنچه من به امّ الفضل دادم! گفت: خدای و آن به وزن چندین بود، [و کیفیت «۴»] و کمیت آن بگفت. عباس اندیشه کرد و گفت: اینکه حدیث راست است و اینکه نتوان «۵» دانستن جز به وحی از خدای. گفت: یا محمد؟ راست می گویی و اینکه سزی بود میان من و امّ الفضل و کس را بر آن اطلاع نبود، «و انا اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله» و اسلام آورد. اینکه یک روایت است، و یک روایت آن است که: برای آن تا فدیه نباید دادن او را اظهار اسلام کرد و در دل نداشت و برخاست و گفت: یا رسول الله؟ اکنون دستور باش «۶» تا بروم و امّ الفضل را و کودکان را بیارم! گفت: برو.

چون از مدینه به در آمد در دل گفت که به مکه شود و آن جا مقام کند و بر سر کفر

(۱). مل: عبّاس بن.

(۲). کذا: در اساس و جمیع نسخ، گفت / گفتی حذف یای ضمیر به قرینه.

(۳). اساس: ندارد از آج، افزوده شد.

(۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل، مج: بتوان.

(۶). آج، لب: باشد.

صفحه : ۱۵۵

باشد و نیز با مدینه نیاید. جبریل آمد و او را از سرّ او «۱» خبر داد. رسول - علیه السّلام - کس فرستاد تا او را باز آوردند «۲»، و او را گفت: یا عبّاس. یا عم؟ چون به فلان جایگاه رسیدی نیت بگردانیدی و گفتی: با مکه روم و نیز روی به «۳» مدینه نکنم.

اینکه جا محبوس می‌باش تا ایمان آری، ایمانی درست، یا فدا کنی خود را. عبّاس اندیشه کرد، گفت: اگر آن سرّی بود «۴» میان من و امّ الفضل، اینکه سرّی بود میان من و خدای و کس را بر دلها اطلاع نباشد مگر خدای را. گفت: یا محمّد؟ مرا درست شد که به حقیقت تو پیغامبر خدایی و تو را از آسمان وحی می‌آید به غیب و اسرار دلها.

دست مراده تا ایمان آرم ایمانی درست. آنکه ایمان آورد و ایمان او درست شد و اسلامش نکو. پس خدای تعالی در حق او «۵» و آن جماعت اینکه آیت بفرستاد، و گفت:

اگر خدای تعالی از دل شما حقیقت ایمان داند، به عوض اینکه که از شما بستند، شما را عوض به از آن و بیش از آن باز دهد. عبد الله عبّاس گفت، پدرم گفت «۶»:

صدق الله فیما اخبر راست گفت خدای تعالی در آنچه گفت، از من بیست اوقیه زر بردند، خدای تعالی مرا به عوض «۷» چندان مال و نعمت داد که بیست غلام بخریدم و هر یکی را مال بسیار دادم تا به تجارت رفتند برای من، کمینه غلام بیست هزار دینار «۸» در سرمایه داشت، آنکه گفت: بر خدای کس زیان نکنند مال را که بردند، به اضعاف آن عوض یافتم و مغفرت بر سرّی، که: و یَغْفِر لکم و بیامزد شما را برای آن که او آمرزنده و بخشاینده است.

قتاده گفت، روایت کردند ما را که: رسول را - علیه السّلام - غنیمتی رسید از بحرین هشتاد هزار دینار و رسول - علیه السّلام - وضوی نماز کرده بود تا نماز پیشین کند، نماز نکرد تا جمله بیخشید و تفریق بکرد هیچ ساکت وسایل را رها نکرد که عطا نداد. آنکه عبّاس را گفت: اینکه بخش و تفرقه می‌کن، او گفت: چنان که خاک فشانند من آن زر می‌فشاندم. آنکه گفت: اینکه بیش از آن و به از آن است که

(۱). آو، آج، بم، آن: و از سرّ او رسول را.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: باز خواند.

(۳). همه نسخه بدلها: با.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: از.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: در او.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: عبّاس گفت.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مج آن. [.....]

(۸). همه نسخه بدلها: درم.

صفحه : ۱۵۶

از من بستند روز بدر و مغفرت و آمرزش بر سری، و نیز زمزم بر سری، که من به عوض آن جمله مال اهل مکه نستادم. وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانَكَ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ. گفت: اگر اینکه اسیران یا بعضی از ایشان خیانتی در دل گیرند با تو. نگر تا از آن دل، تنگ نکنی که پیش از اینکه با خدای خیانت کرده‌اند یعنی افعالی کرده‌اند که صورت خیانت دارد یا گمان برده‌اند که آن از خدای پوشیده است آن را خیانت نام کرده‌اند، یا با لشکر خدای و اولیای خدای خیانت کرده‌اند لا جرم به آن خیانت که کردن خدای تعالی تمکین کرد از ایشان و ایشان را به بدر گرفتار کرد تا بهری کشته شدند و بهری اسیر و بهری منهزم. نیز اگر با تو خیانت کنند و نقض عهد تو کنند و با تو در باطن کاری سگالند که در ظاهر خلاف آن دارند، خدای تعالی نیز تمکین کند تو را از ایشان. [وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ] «۱» و خدای تعالی عالم است و محکم کار، عالم است به اسرار ایشان، و حکیم است بدانچه فرماید در باب ایشان، یک بار [۵۰- ر]

از امهال و یک بار از تعجیل عقوبت.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا أَنَاكَ وَ هَاجَرُوا أَنَاكَ بَكَرُوا كَافِرَانِ بَكَرُوا وَ أَنَاكَ بَكَرُوا كَافِرَانِ بَكَرُوا وَ أَنَاكَ بَكَرُوا كَافِرَانِ بَكَرُوا. گفت: مهاجران «۳» مجاهدان کرد، گفت:

آنان که ایمان آوردند و بگرییدند به خدای و رسول، و آنچه تصدیق آن واجب است و هجرت کردند و از مکه به مدینه آمدند در موافقت تو، و خانه خود رها کردند و نیز در سبیل من جهاد کردند و جان و مال خرج کردند و جان بذل کردند، اینان مهاجران اصحاب رسول بودند، وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا أَنَاكَ وَ هَاجَرُوا أَنَاكَ بَكَرُوا كَافِرَانِ بَكَرُوا وَ أَنَاكَ بَكَرُوا كَافِرَانِ بَكَرُوا. یعنی تو را جای کردند و با خود گرفتند و با خانه بردند و نصرت و یاری کردند یعنی انصاریان که اهل مدینه بودند، أُولَئِكَ إِذَا جَاءَهُمْ مِنَ اللَّهِ نَصْرٌ وَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ وَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ وَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ وَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ. یعنی ایشان دوستان یکدیگرند، و از روی معنی و حکم ایمان و احکام اسلام همه یکی‌اند.

و اما آنان که ایمان آوردند و هجرت نکردند «۶» با تو. عبد الله عباس گفت و حسن و قتاده و سدی که: مراد آن است که، ایشان اولیای یکدیگرند در میراث، و اینکه

(۵-۱). اساس: ندارد از مل، افزوده شد.

(۳-۲). آج، لب و.

(۴). همه نسخه بدلها: بهری.

(۶). اساس: کردند، به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

صفحه : ۱۵۷

آن بود که در بدایت اسلام میراث به ایمان گرفتندی و هجرت، تا آنان که هجرت نکرده بودند ایشان را از میراث مهاجران چیزی نرسیدی و اگر چه خویشان بودند و مؤمن بودند برای آن که هجرت نکرده بودند. آنکه آیت اولوا الارحام آن را منسوخ کرد، و هو قوله: وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ «۱» وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ، یعنی ولایت المیراث چنان که بیان کردیم که مؤمنان هجرت نکرده را از میراث مهاجران چیزی نرسیدی تا هجرت نکردندی.

حمزه خواند: ما لکم من ولایتهم، به کسر «واو»، و باقی قراء به فتح «واو».

بعضی گفتند: دو لغت است، فتح و کسر به یک معنی. و بعضی دگر گفتند: ولایه، مصدر باشد کالسیماحه و الظرافه. و، ولایه، به کسر صناعت باشد کالضیاعه و الحیاکه.

ابو عبیده گفت: به فتح، مصدر مولی باشد، بقول: هذا مولی بین الولایه، و به کسر، من ولیت الشیء ولایه، و اخفش گفت: فتح واو از ولایت، تولی چیزی باشد، و کسر ولایت سلطان «۲» بود. ابو علی گفت: فتح، اولیتر است اینکه جا از کسر، و اینکه ولایت در دین باشد.

باقر- علیه السلام- گفت: به موأخات اول که پیغامبر میان ایشان داد میراث گرفتندی. بعضی دگر گفتند: مراد ولایت، یکدستی است، و آن که حکم ایشان یکی باشد فرق کرد میان اینان و ایشان، چه ایشان را ایمان و هجرت بود و اینکه قوم دیگر را ایمان بود بی هجرت، گفت: حکم ایشان دگر است، که ایشان بمثابت یک تن اند، و ایشان «۳» را آن پایه نیست که از ایشان باشند، [وَإِنْ اسْتَنْصَرُواكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ] «۴» آنکه گفت: اگر چنان باشد که ایشان به شما استعانت کنند و از شما طلب نصرت کنند، مبذول دارید که بر شما واجب است نصرت ایشان الا بر قومی که از میان شما و ایشان عهدی و میثاقی باشد که اگر چه ایشان استنصار کنند شما را بر ایشان، شما را نصرت ایشان نباید کردن بر اینان برای آن تا نقض عهد نکرده باشید و خدای- جل- جلاله- به هر چه شما کنید دانا و بیناست.

(۱). سوره احزاب (۳۲) آیه ۶.

(۲). آو، آج، بم، آن: شیطان.

(۳). همه نسخه بدلها: شما.

(۴). اساس: ندارد از مل، افزوده شد.

صفحه: ۱۵۸

وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنان که کافر شدند بهری اولیای بهری اند ولایت نصرت که همدست باشند بر آنان که نه ملت ایشان دارند. عبد الله عباس گفت: مراد، ولایت میراث است که کافران مادام تا اهل یک ملت باشند میراث گیرند از یکدیگر. سدی گفت آیت در مردی آمد، که او گفت: احوال میراث ما با «۱» مشرکان چه باشد! ما از ایشان و ایشان از ما میراث گیرند یا نه! خدای تعالی اینکه آیات بفرستاد. ابن زید گفت: مؤمن نامهاجر از مؤمن مهاجر میراث نگرفتی و اگر چه برادران بودندی تا رسول- علیه السلام- مکه بگشاد آنکه هجرت برخاست و حکم او زایل شد، میراث به خویشی و رحم افتاد. قتاده گفت: سبب نزول آیت آن بود که، مردی بیامدی و میان هر دو لشکر فرود آمدی، گفتی: [اگر] «۲» اینان را دست باشد از اینانم، و اگر ایشان را دست باشد از ایشانم؟ حق تعالی اینکه آیات «۳» فرستاد و بیان کرد که: از مؤمنان آنکه باشد که مؤمن بود «۴»، بقوله: أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ، و از کافران آنکه باشد که از ایشان بود [۵۰-پ]

بقوله: وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ تا آن کس را حکمی نباشد که نه از اینان باشد نه از ایشان. إِلَّا تَفْعَلُوهُ اگر نکنی اینکه. عبد الرحمن بن زید گفت: اگر رها کنی تا میراث هم بر قاعده اول باشد چنان که بود فتنه‌ای بود در زمین و فسادی بزرگ. عبد الله عباس گفت: معنی آن است که، اگر میراث نه چنان بخشی که من فرمودم فتنه‌ای باشد. ابن جریج گفت: اگر معاونت و نصرت نکنی یکدیگر را، فتنه و فسادی عظیم «۵» پدید آید، و جمله آن است که، ضمیر فی قوله: إِلَّا تَفْعَلُوهُ، راجع است با معنی آنچه در آیات اول رفت، یعنی آنچه در آیات اول رفت اگر آن را کار نبندید فتنه‌ای باشد و فسادی بزرگ. و قوله:

تَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ، کان «۶» تامة است، و المعنی تحدث، فتنه‌ای پدید آید در زمین و فسادی عظیم. آنکه گفت: آنان که ایمان دارند و مهاجر باشند و مجاهد در راه خدای - جل جلاله - و ایوا و نصرت کنند، در اینکه آیت در هم پیخت «۷» مهاجر و انصار را و

(۱). آج، لب: و.

(۲). اساس: ندارد به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها افزوده شد.

(۳). مل، آن: آیت.

(۴). آو، آج، بم، لب: آنکه میراث یابند که مؤمن باشند.

(۵). مل را. [.....]

(۶). اساس: کار به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۷). آو، آج، بم، آن: درهم آمیخت.

صفحه : ۱۵۹

گفت: جمله مؤمنان اند بر حقیقت. ابن کیسان گفت: ایشان - یعنی مهاجر «۱» - ایمان خود محقق کردند به هجرت و جهاد در ره خدای به بذل جان و مال، و انصاریان به ایوا و نصرت و مجاهدت به جان و مال خود محقق کردند، لا جرم جمله یک حکم «۲» شدند در ایمان و در ثواب و استحقاق او. حق تعالی گفت: ایشان را آمرزش گناه بود و روزی کریم، و آن بهشت است.

علما خلاف کردند در آن که حکم هجرت برخاست «۳» امروز یا نه! بعضی گفتند: هجرت نیست امروز،

لقوله - علیه السلام: لا هجرة بعد الفتح،

از پس فتح مکه هجرت نباشد، و درست آن است که حکم هجرت بر جای است و ثواب او آن را که در سرای حرب ایمان آرد و خان و مان و مال و اسباب و املاک رها کند و به سرای اسلام آید، حکم او حکم مهاجران باشد و ثواب او ثواب ایشان، چه او همان کرد که صحابه رسول کردند از انتقال از مکه با مدینه. اما

قوله - علیه السلام: لا هجرة بعد الفتح

چون فتح به مکه مخصوص است، نفی هجرت و حکم او به اهل مکه مخصوص باشد، برای آن که هجرت آن بود که از سر اختیار خانه رها کند و از سرای حرب با سرای سلم آید - و بعد فتح مکه سرای اسلام بود - بمثابت آن باشد که مردی را دو سرای باشد از سرای با سرای «۴» آید.

قوله: وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَ هَاجَرُوا وَ جَاهِدُوا مَعَكُمْ، گفت: آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند و جهاد کردند و در دین خدای، یعنی پس از آن که شما هجرت کرده باشید. قوله: مِنْ بَعْدُ، مضاف الیه از او بیفگند و آن را بنا کرد بر ضم. و کوفیان اینکه را رفع علی الغایه گویند، و المعنی من بعد هجرتکم، اگر «۵» چه با شما پی در پی نبودند از پس شما بودند مادام تا بر پی شما بودند و به اختیار خود سرای حرب و اسباب و خویشان خود را رها کردند و از پس شما بیامدند و با شما در جهاد کافران موافقت نمودند ایشان از شما اند، نه برای آن که روزی چند پس از شما آمدند نه از شما اند در وجوب موالات و مودت و بذل نصرت و وجوب میراث. آنکه گفت:

(۱). آو، آج، بم: مهاجران.

(۲). مع: حرف.

(۳). آو، آج، بم، لب، آن: بر جای هست.

(۴). مل: سرایی.

(۵). اساس: اگه/اگر (!) به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

صفحه : ۱۶۰

وَأُولُوا الْأَرْحَامِ وَ خَدَاوَنَدَانِ رَحْمَهَا، خَوِشِيهَا» (۱)، بهری از بهری اولتراند یعنی در باب میراث هر چه نزدیکتر باشند به متوفی «۲» اولتر باشند، چون جهت استحقاق میراث قرابت است و مساس رحم. هر چه قرابت قریبتر باشد «۳» و رحم ماستر، مرد به میراث اولتر باشد. و اینکه آیت دلیل است بر آن که میراث به قرابت باشد اگر عَصِيْبَه باشد و اگر نباشد و اگر تسمیه باشد او را و اگر نباشد، برای آن که تسمیه را حکم نباشد با قرابت قریب، و آنان که با ما موافقت کردند در توریث ذوی الارحام از فقها عصبه را استثنا کردند و ذو و السَّهَام، و ما اینکه استثنا نکردیم برای آن که دلیلی نیست موجب استثنا، و اینکه آیت ناسخ است حکم میراث را به نصرت و هجرت چنان که بیان کردیم در آیات «۴» اول و آن که ایشان اعرابی را از مهاجر میراث ندادندی. و آنان که گفتند: ولایت در آیت اول، ولایت نصرت است [۵۱-ر]

دون ولایت میراث، گفتند: هر دو آیت محکم است و آیت اول منسوخ نیست به اینکه آیت.

عبد الله زبیر گفت: سبب نزول آیت آن بود که در جاهلیت دو مرد با هم دوستی کردند، با یکدیگر شرط کردند که هر کس را که از ایشان وفات رسد «۵» صاحبش میراث او بگیرد، خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد و آن حکم باطل کرد. فی کتاب الله، زجاج گفت: فی اللوح المحفوظ، من قوله تعالی: مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا «۶» فی کتاب الله، ای فی حکم الله، از حکمی که خدای فرمود.

و قولی دیگر آن است که: فی کتاب الله ای فی القرآن در قرآن چنان که در سورة النساء شرح داد. و «اولوا» «۷» از لفظ خود واحد ندارد، واحدش «ذو» باشد و در حال رفع به «واو» باشد و در حال نصب و جرّ به «یا». و قوله: فَأُولَئِكَ، اینکه «فا» برای آن آمد که کلام متضمن شرط و جزاست، کانه قال: کل من كان كذلك فله هذا الحكم، كما يقول القائل: ألمذی دخل داری فله درهم، لأن معناه: من دخل

(۱). آج، بم، آن: و خویشان.

(۲). همه نسخه بدلها: به میراث.

(۳). اساس: باشند به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۴). آو، آج، بم، آن: در باب.

(۵). همه نسخه بدلها: باشد.

(۶). سوره حدید (۵۷) آیه ۲۲.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: اولوا الارحام. [...]

صفحه : ۱۶۱

داری فله درهم، و مثله قوله: الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ «۱» إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ خدای تعالی به همه چیز عالم و داناست، و اینکه سورت بیشتر در غزات بدر آمد در هفدهم ماه رمضان، هژده «۲» ماه از هجرت



رفته - و الله ولی التوفیق و به الحول و القوه (۳)».

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۷۴.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: هجده.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج و الاعتصام.

صفحه : ۱۶۲

### [سورة التوبة]

«۱» [۲] اینکه سورت را سورة التوبة نیز «۳» گویند، و آن صد و بیست و نه آیت است در کوفی، و سی در بصری و مدنی. قتاده و مجاهد و عثمان گفتند: مدنی است، و اینکه آخر سورتی است که به مدینه فرود آمد بر رسول - صلی الله علیه. و کلماتش چهار هزار و نود و هشت کلمت است، و حروفش ده هزار و چهار صد و هشتاد و هشت حرف است.

حذیفه بن الیمان گفت: اینکه سورت را چگونه سورت توبه می خوانند و اینکه سورت، سورت عذاب است؟ سعید جبر گفت: عبد الله عباس را گفتم در معنی سورت توبه، گفت: اینکه سورت فاتحه فاضحه است و رسوا کننده، چندان در اینکه سورت بیامد: و منهم و منهم، تا ما ترسیدیم که هیچ کس را رها نکنند.

راوی خبر گوید که، رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: قرآن بر من انزل بود آیت آیت «۴»، مگر سورة التوبة و سورة الانعام «۵» که جمله فرود آمد با هر یکی هفتاد هزار فریشته بودند، می گفتند: یا محمد؟ بگو تا وصیت خیر کنند به سورتی که در او نسبت خدای است، یعنی سورة الاخلاص.

عبد الله عباس گفت، عثمان عفان را پرسیدم، گفتم: سورة الانفال از مثنی است و سورت براءت از مثنی است، چرا جمع کردی میان ایشان، و براءت از سبع طوال است، سورة الانفال چرا در اینکه میانه آوردی! و چرا

(۱). آج، لب: براءة.

(۲). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۳). با توجه به لفظ «نیز» در مقدمه، ظاهراً عنوان سوره در نسخه‌ها «براءة» بوده است.

(۴). همه نسخه بدلها: بر من آیات آیات آمد.

(۵). اساس، مل، مج، آن: الاخلاص در آو، بم، لب، با قلمی مشابه متن، کلمه اخلاص به الانعام تبدیل شده متن به قیاس با نسخه آج و مآخذ و منابع دیگر تصحیح شد.

صفحه : ۱۶۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نوشتی «۱» در اول او! گفت: برای آن که، چون آیتی «۲» چند «۳» آمدی رسول - علیه السلام - کاتب را بگفتی: اینکه آیت در فلان سورت بنویس و اینکه آیت در فلان سورت بنویس، سورة الانفال و سورة التوبة هر دو به مدینه فرود آمد و در هر دو ذکر عهد بود «۴» و ما را مشتبه شد و بیانی نیافتیم از رسول - علیه السلام - در آن میان، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نوشتیم که ندانستیم تا کجاست، آخر آن سورت و اول اینکه سورت. مبرّد گفت، و سفیان بن عینه: برای آن که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ

الرَّحِيمِ آیت رحمت و امان «۵» است و سورت براءت به تیغ فرود آمد در حق مشرکان و منافقان، و ایشان را امان و رحمت نیست برای اینکه ننوشتند.  
[قوله تعالى] «۶»:

### [سوره التوبه (۹): آیات ۱ تا ۱۶]

#### [اشاره]

بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱) فَسَيُحْوَى فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةٌ أَشْهُرٌ وَعَلِمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ (۲) وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۳) إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئًا وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۴) فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُواهُمْ وَاحْصِيهِمْ وَارْحَمُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵)

وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ (۶) كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۷) كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَا لَآ ذِمَّةٌ يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ (۸) اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹) لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَا لَآ ذِمَّةً وَاوَلَيْكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ (۱۰) فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَّصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۱۱) وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَتِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ (۱۲) أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ يَدْعُوكُمْ أَوْلَٰئِ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳) قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِيهِمْ وَيُنْصِرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ (۱۴) وَيَذْهَبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۵) أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۶)

#### [ترجمه]

بیزاری از خدای و پیغامبرش به آنان که پیمان کردی از مشرکان «۷» [۵۱-پ].  
بروی در زمین چهار ماه و بدانی که شما عاجز نکنی خدای را و خدای هلاک کننده کافران است.  
و آگاهی از خدای و رسول وی به مردمان روز حج مهتر «۸»، که خدای بیزار است از مشرکان «۹» و پیغامبرش، اگر توبه کنی آن بهتر  
شما را و اگر برگردی بدانی که شما عاجز نکنی خدای را، و مزده ده آنان را که کافر شدند به عذابی سخت «۱۰».

[۵۲-ر]

مگر آنان که پیمان کردی از مشرکان پس نقصان نکردند شما را چیزی و یاری ندادند بر

- (۱). آو، آن: نویشتی.
- (۲). آج، بم، لب: آیت.
- (۳). آو، آج، بم، لب، آن: جنگ.
- (۴). آو، آج، بم، لب، آن: عهد ذکر کرد.
- (۵). آو، آج، بم، لب، آن: رحمت است و امانی.
- (۶). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. [.....]
- (۷-۹). آج، لب: انبازگیران.
- (۸). آج، لب: بزرگترین آو، بم، آن: بزرگتر.
- (۱۰). آو، آج، بم، لب، آن: دردناک.

صفحه : ۱۶۴

شما کسی را، تمام کنی با ایشان پیمان ایشان تا به وقتشان که خدای دوست دارد پرهیزگاران را. چون برود «۱» ماههای حرام، بکشی مشرکان را هر جا که یابی ایشان را، و بگیردشان «۲» و بازداریشان «۳» و بنشیننی برای ایشان بر هر راهی، اگر توبه کنند و به پای دارند نماز و بدهند زکات، رها کنی «۴» ره ایشان، که خدای آمرزنده و بخشاینده است. و اگر کسی از مشرکان پناه جوید «۵»، پناهش ده «۶» تا بشنود سخن خدای، پس برسان او را به امن گاهش، آن برای آن است که ایشان گروهی اند که ندانند «۷».

[۵۲-پ]

چگونه باشد مشرکان را پیمانی بنزدیک خدای و بنزدیک رسولش مگر آنان را که پیمان کردی نزدیک مسجد «۸» حرام مادام تا ایشان راست باشند شما را راست باشی ایشان را که خدای دوست دارد متقیان «۹» را. چگونه «۱۰» اگر دست یابند بر شما نگاه ندارند در شما عهدی و نه حرمتی خشنود می‌دارند شما را به دهنه‌اشان و کاره است دلهاشان و بیشترینه ایشان فاسق‌اند «۱۱».

- (۱). آج، لب: بیرون شود.
- (۲). آو، بم، آن: بگیری ایشان را.
- (۳). آو، بم: باز دارید ایشان را آج، لب: به حصار اندر کنیدشان.
- (۴). آج، لب: دست بدارید.
- (۵). آج، لب: زنه‌ار خواهد.
- (۶). آج، لب: زنه‌ار دهش.
- (۷). اساس: نه دانند / ندانند.
- (۸). آج، لب: منزلت، محتمل است «مزگت».
- (۹). همه نسخه بدلها: پرهیزگاران.
- (۱۰). آو، بم، مج، آن و.
- (۱۱). آج، لب: بی‌فرمانان‌اند. [.....]

صفحه : ۱۶۵

بخیریدند به آیات خدای بهایی اندک، باز داشتند از راه او که ایشان بد بود آنچه کردند.

[۵۳-ر]

نگاه نمی‌دارند در مؤمنی عهدی و نه حرمتی، ایشان‌اند که گذرندگان‌اند از حد.

اگر توبه کنند و به پای دارند نیز نماز و بدهند زکات برادران شماند در دین و تفصیل دهیم «۱» آیتها برای قومی که بدانند.

و اگر بشکافند «۲» سوگندشان از پس عهدشان و طعنه زنند «۳» در دین شما کارزار کنی با امامان کفر که ایشان سوگندشان نباشد، تا همانا ایشان باز استند «۴».

کارزار نکنی «۵» با گروهی که بشکنند «۶» سوگندشان و همت کردند «۷» به بیرون کردن پیغامبر؟ و ایشان آغاز کردند نخست بار، می‌ترسی از ایشان؟ خدای سزاوارتر که ترسید از او اگر گرونده‌ای [۵۳-پ].

کارزار کنی با ایشان تا عذاب کند ایشان را خدای به دست «۸» شما و هلاک کند «۹» ایشان [را] «۱۰» و یاری دهد شما را بر ایشان و شفا دهد دل‌های گروهی مؤمنان را.

(۱). آج، لب: پیدا همی کنیم.

(۲). آو، آج، بم، لب، آن: بشکنند.

(۳). آج، لب: عیب کنند.

(۴). استند / ایستند.

(۵). آج، لب: چرا کارزار نکنی آو، بم، آن: نکنی کارزار.

(۶). آج، لب: بشکستند.

(۷). آج، لب: آهنگ کردند.

(۸). آج، لب: به دستهای.

(۹). آج، لب: رسوا کند.

(۱۰). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

صفحه : ۱۶۶

و ببرد خشم دل‌های ایشان، و توبه پذیرد خدای بر آن که خواهد، و خدای دانا و محکم کار است.

است.

یا پنداری «۱» که رها کنند «۲» شما را و ندانسته «۳» خدای آنان که جهاد کنند از شما و نگرفته باشند از جز خدای و نه رسولش و نه

مؤمنان دوستی، و خدای داناست به آنچه می‌کنی [۵۴-ر].

[قوله] «۴»: بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ رَفْعُ بَرَاءَتٍ، محتمل است دو وجه را: یکی آن که، خیر مبتدای محذوف باشد، و التَّقْدِيرُ: هَذِهِ بَرَاءَةٌ

و دوم آن که، مبتدا باشد عَلَى نَبِيِّهِ التَّأْخِيرُ عَنِ الْخَبَرِ، و التَّقْدِيرُ: إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ بَرَاءَةٌ، و وَجْهٌ أَوْلَىٰ بِهَتْرٍ اسْت. بَرَاءَةٌ،

يُقَالُ: بَرِئْتُ مِنَ الرَّجُلِ أَوْ بَرَأْتُ بَرَاءَةً وَبَرَاءً، و اَنَا بَرِيءٌ وَبَرَأْتُ مِنَ الْمَرَضِ أَوْ بَرَأْتُ بَرَاءً وَبَرِئْتُ أَيْضًا وَبَرِئْتُ الْقَلَمَ بَرِئًا إِذَا قَطَعْتَهُ، وَبَرَأَهُ اللَّهُ،

ای خلقه.

و البری التراب، و ابریت البعیر اذا جعلت لانفه بره. و اصل هذه الكلمة، القطع لأن البره فعله، بمعنی مفعول «۵».

حق تعالی در اینکه آیت گفت: اینکه سورت بیزاری است از خدای و رسولش، یعنی خدای و رسول بیزارند از آنان که شما عهد بستنی با ایشان از جمله مشرکان، و من، ابتدای غایت است، و الی، انتهای غایت، كأن البراءة صدرت من الله و وصلت و انتهت الیهم اینکه بیزاری «۶» از خدای آمد و به ایشان رسید به آن مشرکانی که شما با ایشان عهد بستنی، و حق تعالی نبذ عهد ایشان با ایشان برای آن کرد «۷» که ایشان عهد بستند و وفا نکردند و اندبار بشکافتند و هر شرط که کردند، خلاف کردند. و روا باشد که مشروط «۸» باشد چون شرط به جای نیاوردند واجب نبود وفا کردن و روا بود که عهدی بود تا مدتی معلوم، چون مدت به سر آمد، ایشان «۹» بینداختند.

(۱). آج، لب: پنداشتید.

(۲). آو، بم: رها کند.

(۳). آو، بم: ندانستند.

(۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. [.....]

(۵). اساس: مفعوله به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

(۶). آج، آو، بم، لب است که.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: عهد ایشان کرد به ایشان برای آن.

(۸). آج، بم، آن: مشروط.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: ایشان عهد.

صفحه: ۱۶۷

و اشراك، اثبات شریکی باشد با خدای - جل جلاله - من باب اقبره و اکفره، و مفعول بیفگند از عاهدتُم، و اگر کلام به شرح آوردی، گفتی: الی الذین عاهدتموهم «۱» من المشرکین بالله. من تبیین را باشد اینکه جا.

فَسَيُحْوَا فِي الْأَرْضِ، از خبر با خطاب آمد، گفت: بروی ای مشرکان در زمین چهار ماه، و «سیح» رفتن به آسانی باشد، يقال: ساح الماء يسبح سيحا و سياحا و سياحة و سيوحا و سيحانا و انساح «۲» ایضا، و سیحته تسیحا. حق تعالی گفت: اینکه چهار ماه که ماههای حرام است. عبد الله عیاس گفت: سه ماه از آن جمله حرام بود، و یک ماه حلال. امّا چهار ماه: سؤال بود، و ذو القعدة، و ذو الحجة «۳» و المحرم. [سؤال، ماه حلال بود و سه ماه از پس آن حرام.] «۴».

و محمد بن اسحاق گفت: اینکه اجل چهار ماه برای آن بود که جماعتی بودند ایشان را با رسول عهدی بود تا کمتر از چهار ماه، حق تعالی ایشان را برای ابلاغ حجت را «۵» چهار ماه تمام مهلت داد. و گروهی دگر آن بودند که ایشان را عهدی نبود، ایشان را [نیز] «۶» در اینکه اجل آورد تا اندیشه کنند و رای زنند و اختیار کنند برای خود «۷» آنچه دانند که صلاح ایشان است، اگر بعد از «۸» چهار ماه تمام ایمان نیارند، قتل و اسر و حبس و مانند اینکه باشد. و اول مدت، يوم الحج الاکبر بود تا دهم ربيع الاخر «۹»، آنان را که عهد نبود، پنجاه روز مدت مهلت ایشان بود تا تمامی ماههای حرام بسر آمدن بیست روز از ذو الحجة «۱۰» و یک ماه تمام محرم. و زهری گفت: سورت، اول سؤال فرود آمد، و اول مدت آن بود تا آخر محرم، چنان که از عبد الله عیاس حکایت کردیم. کلبی گفت: مهلت چهار ماه آنان را بود که ایشان را عهدی نبود برای حجت، و اما آنان را که عهدی بود تا به مدتی عهد ایشان مراعی بود تا تمام مدت فی قوله: فَأْتَمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ «۱۱» وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ... «۱»،

و رسول - علیه السلام - آنکه قتال نکردی الا با کسی که با او قتال کردی، و دست از معاهدان کوتاه داشتی، حق تعالی گفت: اکنون اینان را چهار ماه مهلت ده تا نظر و اندیشه کنند و پس از آن مهلت نیست [۵۴-پ] اگر ایمان آرند و الا، فَأَذْنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ... «۲»، و هر که بعد از چهار ماه در اسلام نیاید، خون و مال او حلال بود رسول را.

محمد بن اسحاق و مجاهد و قومی دیگر از مفسران گفتند: آیت در اهل مکه آمد که با رسول - علیه السلام - عهدی بستند عام الحدییه. تا ده سال برای آن تا مردمان ایمن باشند بیایند و بشوند «۳». و بنو خزاعه در عهد رسول بودند و بنو بکر در عهد قریش، میان اینکه دو قبیله خصومتی افتاد. قریش معاهدان خود را از بنی بکر مدد کردند به سلاح و قوت، ایشان از خزاعه اصابتی کردند و نکبتی «۴» رسانیدند. چون خزاعه بدیدند که قریش عهد بشکستند و به یاری بنو بکر آمدند و معاهدان رسول را دست درازی کردند، عمرو بن سالم الخزاعی بیامد و به مدینه آمد و پیش رسول بایستاد و گفت:

یا ربّ انّی ناشد محمّدا

حلف ایینا و ایبه الاتلدا

[كنت لنا ابا و کنا الولدا ثمّت اسلمنا فلم نزرع یداً] «۵»

[فانصر هداک الله نصرنا عتدا] «۶» و ادع عباد الله یا تو مددا

فیهم رسول الله قد تجرّدا ایض مثل الشمس تنموا صعدا] «۷»

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۰.

(۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۷۹.

(۳). مج، آن: بشنوند.

(۴). مل: بلیتی.

(۵-۶). اساس: ندارد از او، افزوده شد.

(۷). نسخه آج، با قلمی متفاوت از متن ضمن آوردن اینکه ابیات از سیره النبویه، مصراع دوم اینکه بیت را چنین نقل می کند: انّ سیم خسفا وجهه ترّیدا.

صفحه : ۱۶۹

ان سیم خسفا وجهه ترّیدا فی فیلق کالبحر یجری مزیدا] «۱»

انّ قریشا اخلفوک الموعدا و نقضوا میثاقک المؤکدا

و زعموا ان لست تدعو (۲) احدا و هم اذلّ و اقلّ عددا

هم یتونوا بالحطیم (۳)، هجدا و قتلونا رکعا و سجدا

رسول- علیه السلام- گفت:

لا نصرت ان لم انصرکم

مرا یاری مکناد (۴) اگر شما را یاری نکنم. و برخاست و ساز کرد و به جانب مکه رفت و مکه بگشاد و اینکه سال هشتم بود از هجرت. و پیش از آن رسول- علیه السلام- به غزات تبوک بود و منافقان اراجیف افکنده بودند، قریش از آن جا دلیری کردند و عهدی که میان ایشان و رسول- علیه السلام- بود بشکستند، حق تعالی فرمود تا رسول عهد ایشان بیندازد و خبر دهد ایشان را به کارزار، و ذلک قوله: وَ اِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ اِلَيْهِمْ عَلٰی سَوَاءٍ (۵) هذمه ما (۲) پدید آمد در کار حج. چون ما را بدید، علی را گفت: چه کار را آمده‌ای! گفت: رسول- علیه السلام- مرا گفت، اینکه آیات بستان از تو (۳)، و تمامی سورت مرا داد و گفت: تو بر مشرکان خوان و عهد ایشان بینداز. گفت: مرا چه فرمود رسول! گفت: تو را گفت: مخیری، خواهی با من بیای و خواهی با پیش او روی. ابو بکر برگشت، پیش رسول شد و گفت:

یا رسول الله اهلتنی لامر طالت الاعناق الی- لاجله فلما صرت ببعض الطریق عزلتني، قال: ما فعلت و لکن- الله فعل، قال: نزل فی- شیء. قال: لا، و لکن نزل جبریل و قال: ان الله يقول:

(لا یؤدیها عنک الا انت او رجل منک) [۵۵- ر].

ای رسول الله؟ مرا اهل کاری کردی که از آن سبب گردنها در من دراز شد، چون به بعضی راه رسیدم (۴)، مرا معزول کردی، گفت: من نکردم، خدای کرد. گفت: در باب من آیتی آمد! گفت: نه، و لکن جبریل آمد و گفت: اینکه آیات از تو ادا نکند الا تو یا مردی از تو، من علی را بفرستادم که از من است.

امیر المؤمنین (۵) پیامد و عرب بر سر آن بودند که هر سال بودندی از حج، چون روز عید بود، در موسم بایستاد و خطبه کرد و مردم را خبر داد و سورت براءت بر مشرکان خواند و عهد قریش بینداخت و خبر داد ایشان را به آنچه خدای فرموده بود.

محرز بن ابی هریره گفت: پدرم با امیر المؤمنین علی بود آن سال، چون امیر المؤمنین خسته شدی و آوازش گران شدی پدرم به نیابت (۶) آواز می دادی و مردم جمع می کردی، شعبی گفت، من او را گفتم: چه می گفتی! و به چه ندا می کردی!

گفت، به چهار چیز: یکی آن که پس از اینکه هیچ کس برهنه طواف نکند گردخانه، و هر که را عهدی هست تا به مدتی بیش از مدّت او، او را مهلت نیست، اگر ایمان آورد و الا گردنش بزنند. و هیچ کس به بهشت نخواهد شدن الا مؤمنی یا مؤمنه‌ای، و پس از امسال (۷) هیچ مشرک را اینکه جا کاری نیست گرد مسجد الحرام نگردد و حج

(۱). همه نسخه بدلها: رغائی.

(۲). لب: بدائی آو، آج، بم، آن: بدایتی.

(۳). آو، آج، بم، لب، آن: از تو بستانم مج: از تو بستان.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: پاره‌ای از راه برفتم.

(۵). آج، لب علی.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج او.

(۷). آو، آج، بم، آن: اینکه سال.

صفحه : ۱۷۱

نکند مگر ایمان آرد. مشرکان گفتند ما از عهد تو و عهد پسر عم تو بیزاریم و عهد ما تیغ و نیزه است، و امیر المؤمنین آن ادا بکرد و حج بگذارد و با مدینه آمد و رسول - علیه السّلام - سال دیگر و آن سنه عشر بود من الهجرة، به حج رفت و حج وداع بکرد و با مدینه آمد و بقیه ذو الحجّه و المحرم و صفر و روزی چند از شهر ربیع الاول بود و با جوار رحمت ایزدی شد - صلّی الله علیه و آله الطّاهرین (۱).

قوله: وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ، خطاب است با مشرکان، می گویند:

بدانی که شما خدای را عاجز نتوانی کردن و غالب نشوی خدای را. و «معجزین» بوده است، «نون» جمع برای اضافه بیوفتاد برای آن که او بدل تنوین است، و تنوین و اضافه به یک جای نباشد. وَ أَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ، و نیز بدانی که خدای کافران را به خزی و لعنت و هلاک در آرد، يقال: خزا الله و اخزا اذا اهلكه و لعنه، و خزی الرّجل اذا استحيا.

وَ اَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ، عطف است علی قوله: بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ، و اعلامی است از خدای تعالی و پیغامبرش، يقال: اذن بكذا اذا علمه و اذنه به، ای اعلمه به ایذانا، و الاذان، اسم للايذان، و منه الاذان، الإعلام بالصّلوة، و اصل کلمه از اذن باشد، كقولك «۲»: اذنته، ای اوقعت فی اذنه، عطیة العوفی گفت: اذان من الله، بیست و هشت آیت است از فاتحه سورت براءت الی قوله: وَ اِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً «۳» يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ روز حج بزرگتر. خلاف کردند در او مجاهد گفت و عطا و طاووس و جحیفه گفتند: روز عرفه بود و اینکه روایت عکرمة است از عبد الله عباس. و ابو الصّهباء روایت کرد از امیر المؤمنین علی - علیه السّلام - که او گفت: روز عرفه است، و نیز از عمر خطّاب «۴» هم اینکه روایت کردند که روز عرفه است. و سعید بن المسیب هم اینکه گفت و عبد الله زبیر هم اینکه گفت، و اینکه مذهب ابو حنیفه است، و روایت دیگر از رسول - علیه السّلام - و از امیر المؤمنین و عبد الله عباس آن است، و سعید بن جبیر و عبد الله بن ابی اوفی و ابراهیم و مجاهد و شعبی و سدّی و ابن

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج و سلّم تسلیما.

(۲). آج، آن: فقولك.

(۳). سوره توبه (۹) آیه ۲۸.

(۴). اساس رضی الله عنه. [.....]

صفحه : ۱۷۲

زید و باقر و صادق - علیهما السّلام - گفتند: روز عید است، و او را برای آن حج اکبر خواندند که مسلمانان و مشرکان آن روز به حج حاضر بودند و پس از آن مشرکان حج نکردند. و یحیی بن الجزار گفت: امیر المؤمنین علی را دیدم روز عید بر شتری سپید نشسته به مصّلی می رفت، مردی بیامد و لگام «۱» شترش بگرفت [۵۵-پ]

و گفت: روز حج اکبر کدام است! گفت: اینکه روز که تو در وی ای «۲»، دست بداشت «۳». عبد الله بن اوفی را پرسیدند از روز حج اکبر، گفت: سبحان الله؟ روز عید باشد که در او خون ریزند و موی سرباز کنند و حرام در او حلال شود، و دلیل روشنتر در او آن است که، اتفاق است که امیر المؤمنین سورت براءت بر مشرکان روز عید خواند، و خدای تعالی گفت: وَ اَذَانٌ، ای «۴» اعلام من الله وَ رَسُولِهِ اِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ، و اینکه اعلام در روز عید بود. سفیان ثوری گفت: يوم الحج الاكبر، مراد به او ایام حج است، نه یک روز، چنان که گویند: يوم الجمل و يوم صفین و يوم بعث مراد حین و زمان و ایام باشد.



و نیز خلاف کردند که چرا اینکه روز را روز حج اکبر خواندند حسن بصری گفت: برای آن که مسلمانان و مشرکان در اینکه روز حج کردند، و عبد الله بن نوفل بن الحارث گفت: روز حَجَّةُ الْوِدَاعِ بود که مسلمانان و مشرکان حاضر بودند [و عیدی بود جهودان و ترسایان را به آن سبب ایشان نیز حاضر بودند] «۵» و پیش از آن و پس از آن جمع نبود.

خلاف کردند در حج اکبر و حج اصغر، مجاهد گفت: حج اکبر حج قارن باشد، و حج اصغر حج مفرد. زهری و شعبی و عطا گفتند: حج اکبر حج است و حج اصغر عمره است، و عمره را برای آن حج اصغر خواند [ند] «۶» که عملش ناقص است از حج اکبر. **أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ** یعنی اعلام کن ایشان را که خدای بیزار است از مشرکان و رسولش نیز، و خبر مبتدا حذف کرد از جمله دوم، برای آن که مستغنی بود از او به ذکر آن در جمله اول، و التقدیر: و رسوله «۷» ایضا بریء، و اینکه

(۱). آج، لب، آن: لجام.

(۲). آو، آن: وی آج: ویی.

(۳). همه نسخه بدلها: دست بدار.

(۴). آو، بم، آن و.

(۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۶). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۷). آج، مج، لب، آن: رسول.

صفحه: ۱۷۳

چنان نیست که شاعر گفت:

فمن يك امسى بالمدينة رحله فائى و قيار «۱» بها لغيرب

برای آن که اینکه جا «غریبان» بایست، بر استقامت کلام عرب «۲» گفت، بر تأویل آن که: کل واحد منا غریب، و در آیت، «بریشان» نشاید برای آن که «الله» خبر خود دارد، و اما حذف خبر از جمله دوم کردند. و حسن بصری در شاذ خواند: و رسوله به جرّ علی القسم. و چنین گفتند که: کسی اینکه آیت می خواند بر قراءت حسن: **أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ**، به جر، اعرابی «۳» بشنید، گفت:

اگر خدای از پیغامبرش بیزار است من نیز بیزارم، گمان برد که «واو» عطف است و جرّ برای آن است که عطف کرد به مشرکین، او را بگرفتند و پیش حاکم وقت بردند، او بگفت که: من چه «۴» شنیدم، او مردم «۵» را نهی کرد از اینکه قراءت موهم شاذ، و امر کرد ایشان را به آموختن نحو و عربیت. **فَإِنْ تَبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ** [گفت: اگر چنان باشد که توبه کنی شما را که مشرکانی و از کفر باز آیی و رجوع کنی **فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ**] «۶» شما را به باشد و توبه از کفر به ایمان باشد اگر ایمان آری به خدای و پیغامبر شما را بهتر بود. و **إِنْ تَوَلَّيْتُمْ** و اگر برگردی و اعراض نمایی و پشت بر اینکه کار کنی، بدانی که شما خدای را عاجز نتوانی کردن «۷» و از او فایت نباشی و سابق نشوی او را و از قبضه قدرت او بیرون نتوانی شدن. و **بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا** و تو ای محمد؟ بشارت ده و مژده ده «۸» کافران را به عذابى أليم مولم. اینکه جا انذار می باید که بشارت می فرماید، جز که بشارت در جای انذار بگفته است علی ضرب من التوسّع، بر سبیل تهکم و سخریت بر ایشان، یعنی شما اینکه عبادت اصنام به امید خیر و نفع می کنی، اکنون بشارت ده ایشان را، و لکن [به جای] «۹» خیر و نفع عذاب است تا بدانند که از آن جا که بشارت توقع می کنند ایشان را عذاب خواهد آمدن.

آنکه استثنا کرد از ایشان گروهی را گفت:

(۱). اساس: قیارا به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل: غریب.

(۳). همه نسخه بدلها: اعرابی.

(۴). مل: چنان.

(۵). آو، آج، بم: مرد.

(۶). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۷). مل فاعلموا انکم غیر معجزی اللّٰه. [...]

(۸). مژده/ مژده، همه نسخه بدلها: مژده، نیز محتمل است: مژده ده، مژده ده (!).

(۹). اساس: ندارد از آج، افزوده شد.

صفحه: ۱۷۴

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مَگر آنان که شما با ایشان عهد بستى و پیمان کردى و ایشان بر عهد شما ثابت کردند و هیچ نقصان نکردند شما را و هیچ خلل نیاوردند در عهد شما و کس را بر شما یارى «۱» ندادند و با دشمنان شما همدست نشدند و ایشان را به عددی و مددی و سلاحی و کراعی معاونت نکردند و نیز از میان شما و ایشان عهدی بود تا مدتی آن عهد نگاه داری و آن مدّت را مراقبت کنی و آن اوقات مستغرق کنی و رها کنی «۲» تا مدّت تمام به سر آید که خدای تعالی پرهیزکاران را دوست دارد.

قوله: **إِلَّا الَّذِينَ** [۵۶-ر]، خلاف کردند در آن که اینکه استثنا از چیست و مستثنايان «۳» که اند زجاج گفت: استثنا از براءت خدای و رسول است «۴»، یعنی خدای و رسول از همه مشرکان بیزار است «۵»، مگر از مشرکانی که اینکه صفت دارند. فراء گفت: استثنای است منقطع، و مراد جماعتی اند از بنی کنانه که از آجل ایشان نه ماه مانده بود، خدای تعالی فرمود که ایشان را تا به انقضای مدّتشان مهلت ده، و به «۶» چهار ماه با ایشان خطاب مؤاخذت مکن، بر اینکه قول استثنا باشد من قوله: **فَسَيَیْحُوا فِی الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ**. مجاهد گفت: قومی بودند از خزاعه و مدلج. عبد الله عبّاس گفت: مراد هر معاهدی است که میان او و رسول - علیه السلام - عهدی بود تا به مدّتی، و آن عهد پیش از نزول اینکه سورت بود و مراد عبد الله عبّاس از اینکه قول، قومی اند که رسول را مخالفت نکردند و دشمنان را معاونت نکردند، و نیز گروهی از اهل ذمّت که رسول را با ایشان عهد هدنه‌ای بود و مصالحتی «۷» بر خراجی و جزیتی برای آن که رسول - علیه السلام - چون به تبوک می رفت در آن راه با جماعتی بسیار عهد هدنه و مصالحت کرد، چون اهل هجر «۸» و اهل بحرین و اهل ایله و دومه الجندل و اهل اذرح و مقنا، و اینان جماعتی بودند از جهودان و برای ایشان صلح نامه‌ها نوشت و جزیتی بر ایشان نهاد و ایشان را در ذمّت گرفت و ایشان بر عهد ثابت کردند تا [رسول] «۹» از دنیا برفت و رسول - علیه السلام - با ایشان بر عهد بود لا جرم عهد با

(۱). همه نسخه بدلها بجز آن: یاوری.

(۲). آو، آج، بم، آن: نکنی.

(۳). آو، بم، آن به آن.

(۴). آو، آج، بم، مل، آن: و رسولش.

(۵). همه نسخه بدلها: بیزارند.

(۶). آو، آج، بم، لب، آن: تا.

(۷). آج، لب: مصلحتی.

(۸). اساس: هجرت، به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۹). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

صفحه : ۱۷۵

ایشان بر جای است تا به روز قیامت مادام تا شرط ذمّت به جای می آرند.

و «نقصان»، حطّ بعضی باشد از عدد، و نقیض او زیادت بود و آن اضافت چیزی باشد با چیزی از معدود و جز معدود، و معنی آن است که: لم ینقصو کم من شروط العهد شیئا، و از شرایط عهد هیچ نقصان نکنند و مظاهرت معاونت باشد من الظهر. و ظاهر علیه و اعان علیه خلاف ظاهره و اعانه باشد، چون علیه گوید یار دشمن باشد بر او.

قتاده گفت: اینکه جماعتی مشرکان «۱» بودند که عام الحدیبه با رسول عهدی کرده بودند تا مدّتی، و از مدّت ایشان چهار ماه مانده بود از روز عید اضحی، خدای تعالی گفت: آن مدّت تمام باید کردن و مدّت زمانی طویل الفسحه باشد. و اشتقاق او من المدّ باشد. و قول آن کس که گفت: نبذ عهد مشرکان به مکّه بود، باطل است برای آن که فتح مکّه در سنه ثمان بود و در اینکه سال مکّه دار الاسلام گشت و نبذ عهد در سنه تسع بود.

قوله: فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ، «انسلاخ»، خروج الشّیء ممّا «۲» لا بسه باشد، و اصل او «۳» من سلخت الشّاء فانسلخت.

و در ماههای حرام دو قول گفتند یکی آن که: ذو القعدة و ذو الحجّة و محرّم است و رجب واحد فرد و ثلاثه سرد. و قولی دیگر آن که: چهار ماه است، إمّا از اوّل شوال تا به آخر محرّم و إمّا از عید نحر تا ده روز از ربیع الاخر شده- علی اختلاف الاقوال فیه علی ما مضی- چنان که بیان کردیم. حق تعالی در اینکه آیت [فرمود] «۴» که: چون اینکه چهار ماه بگذرد و به گذشتن او «۵» ماههای حرام برسد، پس از آن مشرکان را هر کجا یابی بکشی. فزّاء گفت: مراد آن است که هر گه که باشد و هر جای که باشد اگر در حلّ بود و اگر در حرم، و اگر در حصون باشد «۶» و اگر در صحرا و اگر در شهرها، و اگر «۷» ماه حلال باشد و اگر «۸» ماه حرام. وَ خُذُوهُمْ، و بگیری ایشان را و باز داری. و الحصر، المنع، و منه: الحصار و احصره المرض اذا منعه من السیر.

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج، آن: مردان.

(۲). آج، لب: من ما.

(۳). آج، مج، لب: اصله. [...]

(۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها اینکه.

(۶). آو، بم، آن: باشند.

(۷-۸). مج، آن در.

صفحه : ۱۷۶

و حصره العدو، و حصر فی کلامه اذا عیبی فیه، و الحصر احتباس البطن، و الحصر.

العَدَّ اَيْضًا لِأَنَّ الْمَعْدُودَ بِالْعَدِّ يَنْحَصِرُ. وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ وَبَنَشِينِي بِرَأْسِ الْإِبْرَاهِيمَ وَرَأْسِ الْإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِسْحَاقًا وَعِيسَى وَهَارُونَ إِسْمَاعِيلَ إِسْمَاعِيلًا وَحَنَافِيَةَ الْأَصْبَاحِ. قَالَ الشَّاعِرُ:

نغالی اللحم للأضياف نيا و نرخصه اذا نضح القدور  
ای، باللحم، و مرصد، موضع الرصد باشد، کالمذهب و المجمع، قال:

نَّ الْمِثْيَةَ لِلْفَتَى بِالْمَرْصِدِ

فَإِنْ تَابُوا أَوْ كَفَرُوا سَوَاءٌ لَّكَ بِهِمْ حِسَابٌ أَمَّا مَنِ اعْتَزَلْتَهُمْ فَسَاءَ حَسَابٌ وَرَأْسُ الْإِبْرَاهِيمَ وَرَأْسُ الْإِسْمَاعِيلَ إِسْمَاعِيلًا وَحَنَافِيَةَ الْأَصْبَاحِ. قَالَ الشَّاعِرُ:

علمًا خلاف کردند در حکم اینکه آیت، اعنی قوله: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ. حسین بن الفضل گفت: اینکه آیت ناسخ است هر آیتی را که در آن جا ذکر عفو و اعراض و فداست. ضحاک گفت: اینکه آیت منسوخ است بقوله: فَأَمَّا مَنَّا بَعْدُ وَإِنَّمَا فِدَاءٌ ﴿٥﴾ وَخُدُوهُمْ، و «اخذ» اسر باشد، و اسیر را باشد که فدا کند خود را، و دلیل بر اینکه حدیث عطاست که گفت: مردی را پیش رسول آوردند اسیر، او را ابو امامه گفتند، سید یمامه بود. رسول - علیه السلام - او را

(۱). آو، بم، آن: بادبان آج، لب: باجبان مل، مج: با جوان.

(۲). همه نسخه بدلها: باج.

(۳). آو، آج، بم، آن: باجبان مل، مج: با جوان.

(۴). سوره فجر (۸۹) آیه ۱۴.

(۵). سوره محمد (۴۷) آیه ۴.

صفحه: ۱۷۷

گفت: یا اسلام آر یا خویشان باز خر، یات بکشم «۱» یا آزادت کنم «۲»، گفت: یا محمد؟ اگر بکشی، مردی بزرگ را کشته باشی، و اگر فدا ستانی بزرگی را ستده باشی، و اگر آزاد کنی همچنین، و اما اسلام نخواهم. رسول - علیه السلام - گفت: بزرگی «۳»، آزادت کردم. چون او اینکه بشنید، گفت: اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله. کرم تو دلیل می کند که تو پیغامبر خدایی «۴»، و برخاست و با یمامه شد و طعام مکه را ماده از یمامه باشد، و طعام از اهل مکه منع کرد، گفت: طعام ندهم شما را تا ایمان نیاری و ایشان هنوز با رسول به جنگ بودند، نامه‌ای نوشتند به شکایت او به «۵» رسول - علیه السلام. رسول گفت: یا ابا امامه؟ طعام از ایشان منع مکن، او به قول رسول ایشان را طعام داد.

قوله: وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ، حق تعالی گفت: اگر کسی از جمله مشرکان به تو پناه جوید، پناهش ده. و به جوار

تو آید او را با جوار گیر. و این، از حق او آن باشد که از پس او فعل باشد برای آن که شرط است، و شرط در افعال شود. و اگر چنان که از پس او اسم آید، بر تقدیر اضممار فعل باشد، کقول الشاعر:

لا تجزعی ان منفس «۶» اهلکته و اذا هلکت فعند ذلک فاجزعی

التقدیر: ان اهلکت منفسا اهلکته، و فی الایة: ان استجارک احد من المشرکین استجارک، و لکن اول «۷» بیفگند، اعتمادا علی الثانی. استجارک، در موضع جزم است به «ان»، علی قول الفراء، فَأَجْرُهُ جَوَابُ أَوْسْتِ، و الاجارة، الادخال فی الجوار در جوار و پناه خود گیر او را، حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ تا کلام خدای بشنود و حجت بر او متوجه «۸» شود، اگر اسلام آرد نجات دنیا و آخرت یافت و الا او را به امن گاه خود برسان که حمایتی «۹» تو است، اینکه همه برای آن می باید که ایشان گروهی اند که نمی دانند، تعجیل مکن بر ایشان تا باشد که بدانند، قوله: حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ، اینکه

(۱). مل: الابکشت آو، آج، بم: بکشند.

(۲). مل، مع: کمت آو، آج، بم: کنند.

(۳). همه نسخه بدلها: برو.

(۴). آو، آج، بم، آن: پیغمبری خدای را.

(۵). آج، لب، آن: بر. [.....]

(۶). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها مطابق قانون باب اشتغال «منفسا» مرجح است.

(۷). آو، آج، بم، آن: اذا.

(۸). آج: موجه.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز مل و مع: حمایت.

صفحه: ۱۷۸

دلیل است بر آن که کلام حرف و صوت باشد، و کلام خدای تعالی همان «۱» قبیل حرف و صوت است برای آن که سماع در «۲» حرف و صوت صورت بندد «۳» و تعلق ندارد به آن معنی که دعوی کردند که به ذات متکلم قایم باشد. قوله: كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ، «کیف»، سؤال عن حال باشد و موضوع او [۵۷-ر] استفهام راست و در آیت بر وجه تعجب آمد و نفی، گفت: چگونه باشد مشرکان را عهدی بنزدیک خدای و پیغامبر، یعنی نباشد ایشان را عهدی، چنان که یکی از ما گوید: کیف احتمال هذا منک، ای لا احتمال چگونه احتمال کنم اینکه حدیث از تو، یعنی نکنم. و مثله قول الشاعر:

هل انت الا اصبح دمیت و فی سبیل الله ما لقیته

آنکه استشنا کرد، گفت: اِلَّا الَّذِینَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ مگر «۴» آنان که عهد با ایشان بنزدیک خانه خدای کردی. خلاف کردند در ایشان، عبد الله عباس گفت: قریش اند. قتاده و ابن زید گفتند: اهل مکه اند که با رسول عهد کردند «۵» عام الحدیبه. مجاهد گفت: خزاعه اند. ابن اسحاق گفت قومی اند از بنی کنانه. و مسجد جای سجود باشد، مصلی را مسجد خواند برای آن که معظم نماز سجود باشد.

فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ، اینکه را «ما» ی امد «۶» گویند و محل- او نصب باشد بر ظرف، مادام تا ایشان بر عهد می‌باشند و استقامت می‌کنند تو نیز و قوم تو با ایشان بر استقامت و راستی باشی. ایشان استقامت نکردند و نقض عهد کردند و معاونت بنی بکر کردند بر خزاعه، رسول- علیه السّلام- ایشان را با چهار ماه مهلت داد تا اندیشه کنند در کار خود یا اسلام آرند یا بروند و حرم باز گذارند و به شهری دیگر شوند.

ابن اسحق و کلبی گفتند: اینکه جماعتی بودند از بنی بکر و بنی خزیمه «۷» و بنی مدلیج و بنو ضمره و بنو دئل، و اینان در عهد قریش بودند، روز حدیبیه تا آن مدّت که رسول- علیه السّلام- زد ایشان را، قریش عهد بشکستند و اینکه جماعت بر عهد بودند، خدای تعالی گفت: تا ایشان با شما بر عهد باشد شما نیز بر عهد باشی. و گفتند:

(۱). همه نسخه بدلها: هم از.

(۲). آج، لب: در جز.

(۳). همه نسخه بدلها بجز مل و مج: صورت نبندد.

(۴). آو، آج، بم: دیگر.

(۵). مل در.

(۶). مل: لمه مج: مد.

(۷). آو، بم، آن: خزیمه.

صفحه: ۱۷۹

اینان آنان‌اند که خدای گفت: **إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئًا** - الایه. و اولیتر آن باشد که اینان گروهی دگر باشند تا حدیث مکرر نباشد.

**إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ** - خدای تعالی متقیان و پرهیزکاران را دوست دارد.

قوله: **كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ** - الایه در کلام حذفی هست که معنی آن را تقاضا می‌کند، و تقدیر آن است که: **کیف یكون لهم عهد و کیف لا تقتلونهم**، او کیف ترقبون الّا و ذمّه. از اینکه معنی ایشان را چگونه عهدی باشد یا «۱» چون نکشی ایشان را، یا «۲» چگونه مراقبت عهد و حرمت ایشان کنی! و لکن بیفگندند **لدلالة الكلام عليه**. حق تعالی گفت: چگونه باشد اینکه احوال و اگر چنان بود «۳» که ایشان بر شما ظفر یابند، در حق شما مراقبت هیچ عهد و خویشی و حرمت نکنند، پس شما چگونه مراقبت کنی و چگونه ایشان را نکشید، و اگر دست یابند ایشان شما را زنده رها نکنند، و اینکه و امثال اینکه از کلام بسیار حذف کنند، چون در کلام دلیلی باشد بر او و مثله قول جمیل «۴»:

يقولون لي اهلا و سهلا و مرحبا و لو ظفروا بي ساعة قتلوني

فكيف و لا توفي دماؤهم دمی و لا مالهم ذو كثره فیدونی

المعنى، فكيف يقتلونني، و قال آخر:

و خبر «۵» **تَمَانِي أَمَّا الْمَوْتُ فِي الْقُرَى فَكَيْفَ وَ هَذَا «۶» هَضْبَةٌ وَ قَلِيبٌ**

ای، کیف مات هذا المرثی المتوفی و لم یکن فی القرى، و قال الخطیئة:

فکیف و لم «۷» اعلمهم خذلوکم علی معظم و لا ادیمکم قدوا

ای، کیف تلموننی «۸» علی مدح قوم لیس بینکم و بینهم عداوة. و نظایر اینکه را حدی نباشد چون در کلام دلیلی بود حذف نکوتر بود از اثبات. و إن ینظھروا علیکم.

یقال: ظهر «۹» علیه و ظفر علیه بمعنی. لا یرقبوا فیکم لا یحفظوا فیکم، و مراقبت، مراعات باشد. إلاً و لا ذمّه، در معنی «الاً»، شش قول گفتند مجاهد و ابن زید

(۲-۱). اساس: تا به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۳). آج، لب: بودی.

(۴). آج، لب: حمید. [.....]

(۵). اساس: خیر به قیاس با نسخه بم، تصحیح شد.

(۶). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، محتمل است: هانا، به قیاس با دیگر تفاسیر و مآخذ بیت.

(۷). اساس: و کیف لا به قیاس نسخه آج، تصحیح شد.

(۸). همه نسخه بدلها: یلموننی.

(۹). اساس: ظفر به قیاس نسخه او، تصحیح شد.

صفحه : ۱۸۰

گفتند: عهد باشد و لکن برای آن که لفظ مختلف است تکرار کرد، کقول الشاعر:

الفی قولها کذبا و مینا

عبد الله عباس و ضحاک گفتند: قرابت باشد. یمان گفت: رحم «۱» باشد و معنی یکی بود، قال حسان بن ثابت:

لعمرك ان الک من قریش کال السقب من رأل النعام [۷۵-پ]

و قال ابن مقبل:

افسد الناس خلوف حلفوا قطعوا الال و اعراق «۲» الرّحم

و قال آخر فی الال بمعنی العهد:

وجدناهم کاذبا إلهم و ذوا الال و العهد لا یکذب

ابو عبیده «۳» گفت: سوگند و پیمان باشد. حسن بصری گفت: جوار باشد.

ابو مجاهد «۴» گفت و مجاهد در یک روایت: الال، هو الله - عزّ و جلّ و عبید بن عمیر:

جبر الّ - به تشدید - یعنی عبد الله «۵».

و در خبر هست که: قومی از قوم مسیلمه در عهد ابو بکر به مدینه آمدند، ابو بکر گفت: چیزی بخوانی از آورده او. ایشان بخواندند. ابو بکر گفت: هذا الکلام لم یخرج من إلی، ای من الله. و قراءت عکرمه آن است: ایلا، بالیاء و الایل، هو الله - عز و جل - و منه: جبریل و میکائیل، و اصل کلمه من الایل، و هو البریق باشد، يقال: أل، یؤل، اذا لمع، و منه: الاله، للحربه للمعانها، و اذن مؤلله مشبهه بالحربه (۶) فی حدتها.

و لا ذمه، قیل: عهدا، و قیل: حرمة، و جمعها و ذمم. یرضونکم بأفواهم خشنود می‌دارند شما را به دهن، یعنی به زبان و گفتار، و دل ایشان کاره است و قائل نیست آن را که به زبان می‌گویند تا هم کافر باشند و هم منافق چه باطن خلاف ظاهر داشتن (۷) سیرت منافقان بود. و بیشترین ایشان فاسقانند. گفتند: مراد جمله‌اند و لکن به اکثر عبارت کرد از کل، چنان که گویند: قل ما رأیت مثله [ای ما رأیت

(۱). اساس: حرز، به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۲). آج، لب: اعراف.

(۳). اساس: ابو عبید به قیاس نسخه آج، تصحیح شد.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل، آن: ابو مجلز آن: ابو محلی.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج بنده خدا.

(۶). آج، لب للمعانها.

(۷). اساس: داشتی به قیاس نسخه آو، تصحیح شد آج، لب: داشتند.

صفحه: ۱۸۱

مثله [۱] اصلا، و اینکه عکس آن است. و بعضی دگر گفتند: لفظ «اکثر» بر جای خود است، و مراد آن است که: بیشتر با کفر و نفاق فاسقانند از ارتکاب فجور. ابن الاخشاد (۲) گفت: بیشتر متمردانند در کفر و همه به اینکه صفت متمرد و طاعی نبودند. آنگه وصف کرد ایشان را، گفت: اشتروا بآیات الله، ای اخذوا عوض آیات الله. و اشتراى معاوضه باشد. به عوض آیات خدای، بهای اندک بسته‌اند، یعنی آیتهای خدای را کرده‌اند. و گفته‌اند: اشتري، به معنی باع است، یعنی آیات [۳] خدای به بهای اندک و برگ بفروخته‌اند. گفته‌اند: [آیت] [۴]. در شأن أبو سفیان آمد که کافران را طعام می‌داد و برگ می‌کرد تا به محمد ایمان نیارند. و گفتند: حلفای قریش را طعام می‌داد و حلفای رسول را نمی‌داد. عبد الله عیاس گفت: حلفای طایف‌اند که ایشان را مدد می‌فرستادند از آن جا که به ساز خود کنند و با رسول کارزار کنند. جبائی گفت: مراد متمردان [۵] اند که عهد رسول بشکستند به حطامی اندک و طعمه‌ای که ایشان را بود از سفله، و برای آن قلیل خوانند آن را که در خود قلیل بود و اگر چه در صورت کثیر بودی به اضافت آنچه ایشان خود را فوت کرد از ثواب آخرت قلیل بودی. فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ مردم را باز داشتند از راه خدای. و «ها»، راجع است با نام خدای تعالی. إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ایشان بد کاری بود آنچه می‌کردند. و «ما»، نکره موصوفه است، و محل او نصب است علی التَّمییز، کفوله:

سَاءَ مَثَلًا (۶) لا- يَرْقُيُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلا- ذِمَّةً، برای آن تکرار کرد که اینکه آیت در حق آنان است که، ایشان به آیات خدای [۸] عوض اندک ستانند و از راه خدای و دین مسلمانی مردمان را منع کنند. و آیت اول که [۹] در حق جمله ناقضان عهد است. جبائی گفت:

اینکه آیت در حق جهودان است، و آن در حق ناقضان عهد نبینی [۱۰] که حکم نیز



- (۱). اساس: ندارد به قیاس نسخه آو، افزوده شد.
- (۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: ابن الاخشید. [.....]
- (۳-۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.
- (۵). همه نسخه بدلها: جهودان.
- (۶). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۷.
- (۷). آج، لب، مل، مج: معروف.
- (۸). اساس: خود به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.
- (۹). کذا: در اساس دیگر نسخه بدلها: اول در.
- (۱۰). آج، لب: نبی.

صفحه: ۱۸۲

مختلف شد، از پس توبه در حق ایشان گفت: فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ ره ایشان باز دهی تا با شما مخالطت کنند و شما ایشان را ببینید و بدانید اگر سیرت و طریقت ایشان پسندیده آید شما را، فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ ایشان برادران شمااند در دین. آنکه گفت: وَ اَوْلِيكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ ایشان ظالمان و متعدیانند از طور خود و متجاوزان از قدر خود و حدی که ایشان را نهادند در تکلیف.

آنکه گفت: اگر چنان که توبه کنند و نماز پنج «۱» اقامت کنند و شرط اسلام در ادای زکات به جای آرند، ایشان در دین برادران شمااند، برای آن که [۵۸-ر]

توبه از کفر ایمان «۲» باشد، و نماز و زکات از شرایط اسلام است، چگونه برادرانشان نباشند و هم مؤمن باشند و هم مسلمان! و رفع فَاِخْوَانُكُمْ، بر خبر مبتدای محذوف است، و التقدير: فهم «۳» اخوانکم فی الدین. آنکه گفت: ما تفصیل و بیان آیات و حجج می‌دهیم برای قومی که بدانند. و اینکه بیان، عام است برای جمله، و لکن اینان را تخصیص کردند چنان که گفت: اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ مِّنْ يَّخْشَاهَا «۴» ... هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ «۵»، و بیان اینکه طریقت رفته است.

قوله: وَ اِنْ نَكُنُوْا اِيْمَانُهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ، ای نقضوا و اگر چنان که بشکافند سوگندشان و خلاف کنند آن را که بدان عهد کرده باشند. و اصل «نکث» در غزل باشد که ریسمان تاب باز داده را تاب باز پس دهند تا شکافته شود، قال الله تعالی:

وَ لَا تَكُونُوْا كَالَّذِيْنَ نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ اَنْكَاثًا... «۶»، و «نقض»، عامتر است از «نکث»، چه نکث در حبل و رسن و غزل باشد، و در «۷» توسع در عهد به کار دارند، و نقض همچین، يقال: نقض البناء و الحبل و العهد. وَ طَعَنُوا فِي دِيْنِكُمْ و در دین شما طعن زنند و عیب و قدح کنند. فَقَاتِلُوا اَئِمَّةَ الْكُفْرِ، قتال و کارزار کنید با امامان کفر. عبد الله عباس گفت: ائمه کفر ابو سفیان حرب است و الحارث بن هشام و سهیل بن عمرو و عکرمه بن ابی جهل و دیگران از رؤسای قریش که عهد رسول بشکافتند، و ایشان بودند که همت کردند تا رسول را از مکه بیرون کردند. مجاهد گفت: اهل

(۱). مل: پنجگانه آن: وقت.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: به ایمان.

(۳). آو، آج، بم، آن: فهذا.

(۴). سوره نازعات (۷۹) آیه ۴۵.

(۵). سوره بقره (۲) آیه ۲ دیگر نسخه بدلها، بجز مل و مج: للمؤمنین که صورت اخیر در قرآن نیست.

(۶). سوره نحل (۱۶) آیه ۹۲.

(۷). همه نسخه بدلها: بر. [...]

صفحه : ۱۸۳

پارس و روم‌اند. حذیفه بن الیمان گفت: اهل اینکه آیت هنوز نیستند- در عهد خود گفت- خواهند بودن پس از اینکه، و با ایشان قتال کند و لئی از اولیای خدای. کوفیان خواندند: ائمه الکفر، به دو همزه محقق علی وزن افعله فی جمع فعال کمثال و امثله و عماد و اعمده. و باقی قراء به تلین همزه خواندند تخفیف را. و ابن عامر به روایت هشام فصل کرد بین الهمزین به «الف». إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ که ایشان را سوگند نباشد. اگر گویند: چه معنی دارد گفتن که ایشان را سوگند نباشد و در اول آیت گفت سوگند را خلاف کردند! گوئیم: مراد نه آن است که ایشان سوگند نخورند، مراد آن است که ایشان به سوگند وفا نکنند، ایشان حرمت سوگند ندارند و بر آن ثابت نکنند از آن که اعتقاد ندارند به خدای، و قدر حرمت نشناسند. و قطرب گفت: لا ایمان لهم، ای لا وفاء لهم، و استشهد بقول الشاعر:

و ان حلفت لا ينقض النأي عهدا فليس لمخضوب البنان يمين

ای، وفاء باليمين. و سوگند را برای آن «يمين» خوانند که در وقت سوگند دست راست سوگند خوار بگیرند. و ابن عامر خواند: لا ایمان لهم، و حسن و عطا در شاذ همچنين به کسر همزه گفت: ایمان نباشد «۱»، ائمه کفر را و اگر عوام کفار را که کفر به تقلید سرسری شناسند ایشان را ایمان نباشد، ائمه کفر را که در کفر خود شبهات آرند و دست آویز جویند ایشان را چگونه ایمان باشد؟ قولی دگر گفتند در اینکه قراءت که:

لا- أَيْمَانَ لَهُمْ، ای لا امان لهم «۲»، اگر کسی را امان دهند وثاقت ندارد بر ایشان که وفا کنند به آن امان. و بر اینکه قول، «ایمان»، ایمن گردانیدن باشد. لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ تا همانا باز ایستند و منجز شوند از بعضی از «۳» اینکه کفر و عناد.

آنکه گفت: أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ کارزار نکنی با قومی که سوگند بشکافتند و همت کردند به آن که پیغامبر خدای را از مکه بیرون کردند، و ایشان ابتدا کردند به کارزار با شما روز بدر! و بیشتر مفسران گفتند: ایشان ابتدا کردند به قتال بنی خزاعه که حلفای رسول بودند. أَتَخْشَوْنَهُمْ از ایشان می ترسی که از قتال ایشان مکروهی به روی شما آید! خدای اولیتر که از عقاب او بترسی در «۴» ترک قتال ایشان. و مورد آیت مورد تحریض است [۵۸-پ]

و ترغیب و تشجیع بر قتال ایشان.

(۱). مج مگر.

(۲). آج، مج، لب، آن یعنی.

(۳). آو، آج، بم، آن: در.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل، مج، لب: از.

صفحه : ۱۸۴

آنکه بر سبیل بشارت و معجزه در باب اخبار از غیب گفت: قَاتِلُوهُمْ، کارزار کنی با ایشان تا خدای ایشان را به دست شما کشته

گرداند. و عذاب در آیت، مراد قتل است و اسر. بعضی کشته شوند و بعضی اسیر. وَ يُخْزِئُهُمْ وَ ذَلِيلٌ كُنْدَ اِيشَانِ رَا بَه قَهْرٍ وَ اسْرِ. وَ يَنْصُرُكُمْ عَلَيْهِمْ وَ نَصْرَتٌ كُنْدَ شِمَا رَا بَر اِيشَانِ وَ شِفَا دَهْدُ دَلِ گِرُوهُ مُؤْمِنَانِ رَا. مَجَاهِدٌ وَ سَدِّیْ كَفْتَنْد: مَرَادُ خِرَاعِه‌اَنْد حَلْفَايِ رَسُوْلٍ وَ اِيْتِ مَعْجِزَه‌اِي «۱» هَسْتِ اَز مَعْجِزَاتِ رَسُوْلٍ - عَلِيْهِ السَّلَام - بَرَايِ اَنْ كِه اِيْنَكِه خَبِر اَسْت اَز غِيْبِ وَ اَنْكِه مَخْبِرٌ بَر وَفَقِ خَبِرِ اَمْدِ وَ اِيْنَكِه نَبَا شُدُ اَلَّا بَه وَحِي «۲» اَز خُدَايِ تَعَالٰی.

وَ يُذِيبُ غَيْظَ قُلُوْبِهِمْ وَ بِيْرِدُ خَشْمِ دَلْهَايِ اِيشَانِ، بَرَايِ اَنْ كِه چُون ثَارِ خُودِ دَرِيَابَنْدِ وَ اَنْتِقَالَ خُودِ بَكَشَنْدِ اَز دَشْمِنَانِ خُودِ وَ تَشْفِيْ حَاصِلِ كُنْدِ دَلْشَانِ خُوشِ گَرْدَدِ، وَ يَتُوْبُ اللّٰهَ، بَه رَفْعِ «بَا» بَر اَسْتِيْنَاْفِ بَا شُدِ بَرَايِ اَنْ كِه جَوَابِ قَاتِلُوْهُمُ رَا نَشَايِدُ چِه، صُورَتِ نَدَارِدُ «۳» كِه گُوِيْنْد: بَذِيْرْفَتْنِ خُدَايِ تُوْبِه اِيشَانِ رَا مَوْقُوفِ بُوْدِ بَر قِتَالِ كَافِرَانِ لَا سَيِّمًا، وَ قَوْلِه: مَنْ يَشَاءُ، مَرَادُ اَنْ كَافِرَانِ اَنْد كِه اِيْمَانِ اَوْرَدَنْد اَز اَنَانِ كِه دَر اِيْتِ اَوَّلِ ذِكْرِشَانِ بَرَفْتِ كِه كَافِرِ بُوْدَنْد، چُون عَكْرَمَةُ بِنِ اَبِي جَهْلٍ وَ سَهِيْلُ «۴» بِنِ عَمْرُو. وَ دَر شَاذِّ اَعْرَجِ وَ عِيْسَى وَ اِبْنِ اَبِي اسْحَاقِ خُوانْدَنْد: وَ يَتُوْبُ اللّٰهَ، بَه نَصْبِ «بَا» عَلٰی الصَّيْرِفِ عَلٰی تَقْدِيْرِ: مَعَ اَنْ يَتُوْبُ اللّٰهَ. «وَ اُو» جَمْعِ رَا بَا شُدِ، مَثَالِش: اِيْتِ زَيْدَا يَأْتِكُ وَ يَكْرَمُكُ، اِي مَعَ اَنْ يَكْرَمُكُ، وَ خُدَايِ تَعَالٰی تُوْبِه اَنْ كَسِ كِه خُواهِدِ اَز اِيشَانِ بِيْذِيْرِدُ چُون تُوْبِه كُنْدِ بَه شَرَايِطِش. وَ دَر خَبِرِ، بَشَارَتِ اَسْت بَه اَنْ كِه بَعْضِي اَز اِيشَانِ اِيْمَانِ خُواهِنْد اَوْرَدَنْ، وَ نِيْز: مَعْجِزِي بَا شُدِ رَسُوْلٍ رَا - عَلِيْهِ السَّلَام - كِه خَبِرِ دَهْدِ اَز غِيْبِ وَ مَخْبِرٌ بَر وَفَقِ خَبِرِ بَا شُدِ، دَگَرِ اَنْ كِه، تَا بَدَانَنْد كِه قِتَالِ بَا اِيشَانِ مَانَعِ نَخُواهِدِ بُوْدَنْ اِيشَانِ رَا اَز اِيْمَانِ. وَ اللّٰهُ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ وَ خُدَايِ دَانَا سْت بَه تُوْبِه اِيشَانِ چُون تُوْبِه كُنْدِ، وَ حَكِيْمِ اَسْت دَر اَمْرِ كَرْدَنْ بَه قِتَالِ اِيشَانِ پِيْشِ اَز تُوْبِه.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا، «اَمْ» اِيْنَكِه جَا اسْتَفْهَامِي اَسْت كِه دَر مِيَاْنِ كَلَامِ اَفْتَدِ، عَرَبِ اَنْ اسْتَفْهَامِ بَه «اَمْ» كُنْدِ تَا فَرْقِ بِيَاْنِ اَنْ وَ مِيَاْنِ اسْتَفْهَامِي كِه دَر اَوَّلِ كَلَامِ اَفْتَدِ كِه اَنْ بَه «هَل» بَا شُدِ، يَا بَه هَمْزِه، چِنَانِ كِه يَكِي اَز مَا گُوِيْدِ دَر مِيَاْنِه سَخْنِ: يَا چِه مِي پَنْدَارِي تُو دَر خُودِ! وَ بَعْضِي دَگَرِ كَفْتَنْد: «مِيْم» صِلَه اَسْت

(۱). همه نسخه بدلها: معجزی.

(۲). همه نسخه بدلها: به وحی.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مج: نبندد.

(۴). اساس: سهل به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

صفحه : ۱۸۵

وَ التَّقْدِيْرِ: أَمْ حَسِبْتُمْ، حَقِّ تَعَالٰی كَفْت: يَا مِي پَنْدَارِي كِه شِمَا رَا رَهَا خُواهِنْد كَرْدَنْ! وَ تَرْكٌ، دَر لَغْتِ اَنْ بَا شُدِ كِه فَعْلِ رَا اَبْتَدَا نَكَنْدِ وَ تَعَرَّضُ نَكَنْدِ، كَقَوْلِه: وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلْمَاتٍ لَّا يُبْصِرُونَ «۱». وَ دَر اِصْطِلَاحِ مَتَكَلِّمَانِ «تَرْكٌ»، ضَدِّي بَا شُدِ كِه مَنَافَاتِ كَنْدِ فَعْلِ مَبْتَدَا رَا دَر مَحَلِّ قَدْرَتِ بَر اُو. وَ لَمَّا يَعْلَمُ اللّٰهُ رَهَا كُنْدِ شِمَا رَا وَ خُدَايِ نَدَانَسْتَه كِه اَز مِيَاْنِ شِمَا مَجَاهِدِ كِيَسْت! وَ مَعْنٰی اَنْ كِه: شِمَا هَنْوَزِ جِهَادِ نَا كَرْدِه تَا خُدَايِ شِمَا رَا مَجَاهِدِ دَانْدِ، چِه تَا اِيشَانِ مَجَاهِدِ نَبَا شُدِ، خُدَايِ اِيشَانِ رَا مَجَاهِدِ نَدَانْدِ دَر حَالِ وَ اِگَرِ چِه فِيمَا لَمْ يَزَلْ، عَالَمِ بُوْدِ بَه سَايِرِ مَعْلُومَاتِ. وَ الْعِلْمُ بَانَ النَّسِيءِ سِيَوْجِدِ عِلْمِ «۲» بُوْجُودِه اِذَا وَجَدَ، تَا كَسِي گِمَانِ نَبَرْدِ كِه: عِلْمِ بَعْدِ اَنْ لَمْ يَعْلَمْ، وَ عِلْمِ تَعَلُقِ دَارِدِ بِاللَّشْيِءِ عَلٰی مَا هُوْبِه، وَ اُو رَا عَلٰی مَا هُو بَه نَگَرْدَانْد. پَسِ نَفِي عِلْمِ بَه جَايِ نَفِي مَعْلُومِ بِنَهَادِ بَرَايِ اَنْ كِه: لَمَّا نَفِي رَا بَا شُدِ، نَفِي فَعْلِ بَعْدِ طَمَعِ فِي وَقُوعِه، وَ الْمَعْنٰی: اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَتْرَكُوا وَ لَمَّا لَمْ تَجَاهِدُوا «۳». وَ كَفْتَنْد: مَعْنٰی اَنْ اَسْت كِه خُدَايِ تَعَالٰی بَا شِمَا مَعَامَلَتِ اَنَانِ نَكَرْدِ كِه اِيشَانِ بَه اَخْتِيَارِ وَ اَمْتِحَانِ اسْتَخْرَاجِ اَحْوَالِ غِيْرِي كُنْدِ كِه نَدَانْدِ تَا بَدَانَنْدِ چُون تَكْلِيْفِ اِيْنَكِه صُورَتِ دَارِدِ اِيْنَكِه عِبَارَتِ بَر اُو اَجْرَا كَرْدِ، وَ اِيْنَكِه دَر مَعْنٰی جَارِي [مَجْرَايِ] «۴» اَنْ اَسْت كِه كَفْت: اَلَمْ، أَمْ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ «۵»، وَ اِيْنَكِه هَر دُو وَجِه مَعْتَمَدِ اَسْت وَ نَكُو. وَ وَجْهِي دَگَرِ كَفْتَنْدِ دَر اِيْتِ: وَ اَنْ، اَنْ اَسْت كِه، «عِلْمِ» بَه مَعْنٰی رُؤْيِ

است، چنان که بسیار جایها رؤیت به معنی علم آمد [۵۹-ر]

ای و لَمَّا يَرِ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ. و به هر حال تا مرئی [و] «۶» موجود نباشد، خدای تعالی نبیند آن را، چه رؤیت معدوم محال است، و اینکه وجهی ملیح است. و لَمْ يَتَّخِذُوا، و ایشان هنوز نا گرفته، یعنی المجاهدین، یعنی خدای از ایشان نادانسته که از خدای و پیغامبر و مؤمنان دوستی درونی «۷» خالص گرفتند، یعنی خدای از شما جهاد نادانسته و شما خدای و پیغامبر و مؤمنان را دوست نا گرفته. و وَلِيحَةً، دخیله باشد، من ولج «۸» اذا دخل، و آن دوست را که بر دخیله کار و باطن سرّ تو مطلع باشد، او را ولیجه خوانند، و

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۷.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج باشد.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز لب: لَمَّا تَجَاهَدُوا.

(۴-۶). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۵). سوره عنکبوت (۲۹) آیات ۱ و ۲.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: از وی. [.....]

(۸). آج، لب: ولیجه.

صفحه : ۱۸۶

نظیره: البطانه و الدخیله، و اصل او از ولوج باشد، و هو الدخول. و خانه آهو را تولج خوانند لولوجه فیه، قال العجاج:

تَخَذَا مِنْهَا «۱» الْكَنَاسَ تَوْلِجًا

و قال طرفه:

فان القوا فی یتلجن موالجا تضایق عنه ان تولجه «۲» الإبر

و قال ابان بن تغلب:

فبئس الولیجة للهاربین و للمعتدین و اهل الریب

قتاده گفت: ولیجه، ای خیانه. و ضحاک گفت: خدیعه. حسن گفت: کفرا و نفاقا. بر اینکه اقوال فراء گفت، معنی آن است که: و لَمَّا يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ و أَنْكُمْ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ خِيَانَةً، او خدیعه و کفرا و نفاقا و جماعه نفسون الیهم سرکم. و «ولیجه»، گفتیم کسی باشد که تو سرّ خود با او گویی، و خدای نادانسته که مجاهد کیست از شما و آن که شما بدون خدای و رسول دوستان درونی می گیری بر سبیل کفر و نفاق و خدیعت و خیانت. جبائی گفت: معنی آیت نهی است از نفاق. حسن گفت: نهی است از کفر و نفاق، و از اینکه دو معنی که در آیت گفتیم معنی باز پسین بهتر است، لقلوله: مِنْ دُونِ اللَّهِ، و اگر من الله بودی بر معنی اول مطرّد بودی، و تلخیص الایه علی هذا المعنی: و لَمَّا يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ و أَنْكُمْ غَيْرَ مَتَّخِذِينَ وَلِيحَةً مِنْ دُونِ اللَّهِ و رسوله و المؤمنین، و اعتماد معنی آیت بر اینکه است، و بر اینکه قول باید گفتن: دون صله است، و اینکه قول با او ظاهر با «۳» سلامت است. و اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ، و خدای به آنچه شما می کنی دانا و با خبر است.

قوله تعالى [۴]:

### [سوره التوبه (۹): آیات ۱۷ تا ۲۷]

#### [اشاره]

ما كان للمشركين أن يعمرُوا مساجدَ اللهِ شاهدينَ على أنفسهم بالكفرِ أولئك حبطت أعمالُهُم وفي النارِ هم خالدونَ (۱۷) إنما يعمرُ مساجدَ اللهِ من آمنَ باللهِ واليومِ الآخرِ وأقام الصلاةَ وآتى الزكاةَ ولم يخشِ إلا اللهَ فعسى أولئك أن يكونوا من المهتدينَ (۱۸) أ جعلتم سقايةَ الحاجِّ وعمارَةَ المسجدِ الحرامِ كمن آمنَ باللهِ واليومِ الآخرِ وجاهدوا في سبيلِ اللهِ لا يستونَ عندَ اللهِ واللى لا يهدى القومَ الظالمينَ (۱۹) الذين آمنوا وهاجروا وجاهدوا في سبيلِ اللهِ بأموالِهِم وأنفسِهِم أعظمَ درجةً عندَ اللهِ وأولئك هم الفائزونَ (۲۰) يُبشِّرُهُم ربُّهُم بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَاتٍ لَهُمْ فِيهَا نعيمٌ مُقيمٌ (۲۱)

خالدینِ فيها اَبداً إِنَّ اللهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۲۲) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا آبَاءَ كُفْرٍ وَإِخوانَكُم أَوْلِياءَ إِن اسْتَحَبُّوا الكُفْرَ عَلَى الإِيمانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۳) قُلْ إِن كانَ آبائُكُمْ وَابنائُكُمْ وَإِخوانُكُمْ وَأَزواجُكُمْ وَعَشيرَتُكُمْ وَأَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجارَةٌ تَخْشَوْنَ كسادَها وَمَساكِنٌ تَرْضَوْنَها أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللهِ وَرِسالِهِ وَجِهادٍ فِي سَبيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللهُ بِأَمْرِهِ وَاللهُ لا يَهْدِي القومَ الفاسِقينَ (۲۴) لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ فِي مَواظِنَ كَثيرَةٍ وَيوْمَ حُنينٍ إِذِ أعَجَبْتَكُم كَثيرُكُمْ فَلَم تَغِنَ عَنْكُم شَيْئاً وَضاقَت عَلَيبُكمُ الأَرْضُ بِما رَحَبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُدْبِرِينَ (۲۵) ثُمَّ أَنزَلَ اللهُ سَيبَ كَثيرَةً عَلَى رِسالِهِ وَعَلَى المُؤمِنينَ وَأَنزَلَ جُنوداً لَمْ تَرَوْها وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جِزاءُ الكافِرينَ (۲۶)

ثُمَّ يَتُوبُ اللهُ مِنَ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشاءُ وَاللهُ غَفورٌ رَحيمٌ (۲۷)

#### [ترجمه]

نباشد مشرکان را که عمارت کنند مسجدهای خدای را گویا دهنده بر خود به کفر، ایشان را باطل است کردارهای ایشان و در دوزخ ایشان همیشه باشند.

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و میج: فيه.

(۲). آو، آج، بم، آن: يولجه ضبط منابع شعرى به صورت: عنها ان تولجها ...

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و میج: بر.

(۴). اساس: ندارد به قیاس نسخه آو و اکثر نسخ، افزوده شد.

صفحه : ۱۸۷

[۵۹-پ] «۱»

آبادانی کند مسجدهای خدای را آن کس که ایمان آورد به خدای و به روز باز پسین و به پای دارد نماز را و بدهد زکات «۲» و نترسد مگر از خدای، همانا ایشان باشند از راه «۳» یافتگان.

کردی آب دادن حاجیان و آبادان کردن مسجد حرام چون آن کس که ایمان آورد به خدای و روز باز پسین و جهاد کند در راه

خدای! راست نباشند بنزدیک خدای، و خدای راه نماید گروه بیداد کاران را.

[۶۰-ر]

آنان که بگریوند و هجرت کردند «۴» و جهاد کردند در راه خدای به مالها و جانهاشان، بزرگترند به پایه نزدیک خدای، و ایشان رستگاران‌اند.

مژده «۵» می‌دهد ایشان را خدای ایشان به رحمتی از او و خشنودی و بهشتهایی که ایشان را در آن جا نعمتی باشد پاینده.

جاویدان باشند در وی همیشه که خدای بنزدیک اوست مزدی بزرگ.

ای آنان که بگریوید مگیرید «۶» پدرانان را و برادرانان را دوستان اگر اختیار کنند کفر «۷» بر ایمان، و هر که توّل کند به ایشان از شما ایشان بیداد کاران‌اند.

(۱). آج، بم، لب بدرستی که.

(۲). آج، لب را.

(۳). آج، لب راست.

(۴). آج: بیریدند از اوطان خود.

(۵). آج، لب: مژدگانی.

(۶). اساس: مه گیرید آج، لب: فرا مگیرید.

(۷). آج، لب: ناگرویدگان را.

صفحه : ۱۸۸

[۶۰-پ]

بگو اگر باشد پدرانان و پسرانان و برادرانان و زنانان و خویشانان و مالهایی که اندوخته‌ای و بازارگانی که ترسی از کساد «۱» آن و خانه‌هایی که پسندی آن را دوست تر «۲» به شما از خدای و رسول او، و جهاد در راه او، انتظار کنی «۳» تا بیارد خدای فرمانش و خدای راه نماید گروه فاسقان را.

بدرستی یاری کرد شما را خدای در جایهای بسیار و روز حنین چون تعجب آورد شما را بسیاریان بنگزیرانید «۴» از شما چیزی، و تنگ شد بر شما زمین با فراخیش، پس برگردیدی پشت بداده.

[۶۱-پ]

پس فرو فرستاد خدای آرامش بر پیغامبرش و بر مؤمنان و بفرستاد لشکرها که ندیدی شما وی را و عذاب کرد آنان را که کافر شدند، و آن پاداشت کافران است.

پس توبه پذیرد خدای از پس آن بر آن که خواهد، و خدای آمرزنده و بخشاینده است.

قوله: ما کانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ - الایه، عبد الله عباس گفت: سبب نزول آیت آن بود که، چون عباس را به اسیری بگرفتند روز بدر، مسلمانان روی در نهادند و او را ملامت کردن گرفتند به کفر و قطعیت رحم و سخن درشت گفتند «۵» و را. عباس گفت: چون است که مساوی ما می‌گویی و محاسن فراموش کرده‌ای! امیر المؤمنین علی گفت: چه محاسن است شما را! گفت:

عمارت مسجد حرام و حجابت کعبه و سقایه الحاج و فک الاسری. خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد ردّ بر عباس، گفت: ما کان

للمشركين، نباشد مشركان را كه مساجد

- (۱). آج، لب: ناروایی.
- (۲). آج، لب: دوست داشته‌تر. [.....]
- (۳). آج، لب: پس چشم دارید.
- (۴). آج، لب: سود ندارد بم، میج: بنگریزند.
- (۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و میج: گفتن.

صفحه : ۱۸۹

خدای را عمارت کنند در آن حال که ایشان بر خود گواهی (۱) می‌دهند به کفر، یعنی افعالی می‌کنند که دلیل کفر ایشان کند تا بمنزلت آن باشد که بر خود گواهی داده باشند. و نصب «شاهدین»، بر حال باشد. و ابن کثیر و ابو عمرو خواندند: مسجد الله [بر واحد] (۲)، علی ان المراد به المسجد الحرام. و باقی قراء: مَسَاجِدَ اللّٰهِ خواندند بر جمع، و آن دو معنی را محتمل بود یکی آن که: جمله مساجد باشد بر عموم، و یکی آن که: مراد مسجد الحرام بود. آنگه هر بقعه‌ای از او مسجدی کرده است برای شرفش را، و برای آن که مردم در او از چهار جهت نماز کنند روی به چهار جهت (۳) کعبه کرده، و در هیچ مسجد اینکه نباشد. و مراد از آیت آن است که: ایشان را نرسد که خویشان را از عمّار مسجد خوانند، و ایشان بر کفر اصرار کرده. و قوله: شاهِدینَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ بِالْکُفْرِ، در او چند قول گفتند:

یکی آن که: یفعلون (۴) ما يدل علی کفرهم، و اینکه قول حسن بصری است. دگر آن که سدی گفت: خود مراد تصریح شهادت و خیر است، چنان که جهود بگویند (۵) که من جهودم، و ترسا بگویند (۶) که من ترسایم، و ایشان می‌گفتند که: ما مشرکیم، و اینکه صریح گواهی (۷) باشد بر خود بر کفر. کلبی گفت، معنی آن است که: گواهی (۸) می‌دهند بر رسول ما- علیه السلام- به کفر، و چون بر او گواهی (۹) دهند، بر خود گواهی (۱۰) داده باشند، چه او از ایشان بود فی قوله: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ اَنْفُسِكُمْ... (۱۱)، ضحاک گفت از عبد الله عباس که: گواهی (۱۲) ایشان بر خود بر کفر، سجده ایشان بود بتان را، با آن که می‌گفتند: بتان مخلوق اند، خدای تعالی گفت: اُولٰٓئِكَ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ ایشان آنان اند که اعمالشان باطل است، و مراد نه آن است که ایشان را عملی بود واقع، آنگه باطل گشت بل مراد آن است که: ایشان را هیچ عمل (۱۳) واقع نبود و ایشان در دوزخ همیشه باشند. ابن السّمیع در شاذّ خواند: اَنَّمَا یَعْمَر، از اعمار

- (۱). همه نسخه بدلها، بجز آو: گواهی.
- (۲). اساس: ندارد به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها افزوده شد.
- (۳). آو، آج، مل، میج، لب: جانب.
- (۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و میج کنتم تفعلون.
- (۵-۶). اساس: نگوید به قیاس نسخه مل و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد معنی متن نیز به صورت استفهام انکاری نادرست به نظر نمی‌آید. (۱۲-۱۰-۹-۸-۷). همه نسخه بدلها: گواهی.
- (۱۱). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۸.
- (۱۳). همه نسخه بدلها، بجز میج: عملی.

صفحه : ۱۹۰

به ضم «یا» و کسر «میم»، و او را دو معنی باشد، یکی آن که: یجعلها عامرا، برای آن که «عمر» هم لازم است و هم متعدی، و چون عمر لازم انگارد، عمر از او متعدی کند قیاسا علی سائر اخواته. و وجهی دگر آن بود «۱»: ان «۲» یعینوا علی عمارتها، که بر عمارت آن یاری کنند عمارت کنندگان را.

إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ، آنکه به لفظ «انما» که اثبات الشیء و نفی ما عداه باشد [۶۱-پ]، گفت: عمارت مسجدهای خدای آن کس کند که به خدای ایمان دارد و نماز به پای دارد و زکات مال دهد، ایشان همانا از جمله راه یافتگان باشند.

عبد الله عباس و حسن گفتند: «عسی» از خدای واجب باشد، و بعضی دگر گفتند:

برای آن لفظ «عسی» آورد تا تکیه نکنند و بر حذر باشند از معاصی، و از جمله عمارت مسجد، تعهد او باشد «۳» به نماز، چه مسجد به نماز جماعت و انبوه نمازکنان آبادان باشد. ابو سعید خدری روایت کرد که، رسول- صلی الله علیه و آله- گفت: چون بینی که مرد «۴» آمد و شد مسجد [به نماز] «۵» به پای می دارد، گواهی دهی «۶» بر ایمان او و برای آن که چون خدای- جل جلاله- می گوید: إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ- الایة.

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ مَفْسِرًا و اهل سیر در سبب نزول اینکه آیت خلاف کردند نعمان بن بشیر گفت: من بنزدیک منبر رسول- علیه السلام- نماز می کردم، مردی می گفت: من باک ندارم از آن که هیچ عمل نکنم پس از آن که حاجیان را آب می دهم «۷»، و دیگری می گفت: من باک ندارم که هیچ عمل نکنم «۸» پس از آن که عمارت خانه خدای می کنم «۹»، و دیگری گفت: جهاد در سبیل خدای از همه فاضلتر است. عمر گفت: بانگ مداری و خصومت مکنی بنزدیک منبر، [رها کنی تا] «۱۰» رسول- علیه السلام- بیرون آید، من از او بپرسم تا بگوید که کدام فاضلتر است از اینکه

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: آن که.

(۲). آج، لب: اذ آن: از.

(۳). اساس: به عهد او باشند به قیاس نسخه او، تصحیح شد. [.....]

(۴). آج، لب: مردی.

(۵). اساس: ندارد، به قیاس نسخه او، افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: ده.

(۷). مج: دهم.

(۸). اساس: کنم به قیاس با نسخه مل، تصحیح شد.

(۹). مج: بکنم.

(۱۰). اساس: ندارد از مج، افزوده شد.

صفحه : ۱۹۱

هر سه. چون رسول- علیه السلام- [از حجره] «۱» بیرون آمد، به حکومت پیش او رفتند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. علی بن ابی طلحه روایت کرد از عبد الله عباس که: سبب نزول [آیت] «۲» آن بود که عباس گفت جماعتی سابقان «۳» مهاجر را: اگر شما ما را به اسلام و هجرت سبق «۴» بردی، ما شما را سبق «۵» بردیم به سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام، خدای تعالی اینکه آیت



فرستاد ردّاً علیه «۶».

عطیة العوفی روایت کرد از عبد الله عباس که: سبب نزول آیت آن بود که، جماعتی مشرکان گفتند: سقایة الحاج، حاجیان را آب دادن و عمارت خانه کعبه و مسجد الحرام کردن بهتر است از ایمان به خدای و جهاد در راه او، خدای تعالی ردّ برایشان اینکه آیت بفرستاد و ایشان را همه افتخار آن بود که اهل حرم بودند و خدمت و عمارت خانه و مسجد کردند، خدای آیت فرستاد و باز نمود که: آن سود ندارد بی ایمان به خدای.

ابن سیرین و مزة الهمدانی گفتند: سبب [نزول آیت] «۷» آن بود که امیر المؤمنین علی، عمّش را - عیّاس را - گفت: چرا هجرت نکنی! چرا موافقت پسر عمّت «۸» نکنی و در صحبت او به مدینه نیایی! گفت: اینکه که من در آنم از سقایة الحاج و عمارت مسجد الحرام، بهتر است از هجرت، خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد.

حسن بصری و شعبی و محمّد بن کعب القرظی گفتند: آیت در شأن امیر المؤمنین علی آمد و سبب نزولش آن بود که: یک روز عباس عبد المطلب و طلحة بن شیبه با یکدیگر خلاف کردند، عباس گفت: من بهترم که سقایة الحاج به دست من است و حاجیان آب از دست من خورند. طلحة بن شیبه گفت «۹»: من بهترم که کلید خانه به دست من است و عمارت آن به من تعلق دارد و اگر من خواهم، به شب همه شب در خانه کعبه توانم بودن. چون گفتا گفت «۱۰» دراز شد، گفتند: بیایی «۱۱»

(۸-۷-۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۲). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۳). آو، بم، آن: سبقت.

(۴-۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: علیهم.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مج، لب: برادرت.

(۹). همه نسخه بدلها بل.

(۱۰). آو، بم، مل، آن: گفت و گوی مج: گفتا گوی. [.....]

(۱۱). مل: بیاید.

صفحه: ۱۹۲

تا اوّل کس که از اینکه راه بر آید وی را حاکم کنیم و از او بپرسیم. گفتند: روا باشد. نگه کردند، امیر المؤمنین علی بر آمد، گفتند: الله اکبر؟ به از اینکه حاکم نیاید ما را. او را دست گرفتند و بنشانند و قصّه با او بگفتند. او گفت:

الا ادلکما علی خیر منکما

راه نمایم شما را بر کسی که از شما هر دو بهتر است، گفتند: کیست آن!  
گفت:

من ضرب هامکما بالسیف حتی قادکما الی الاسلام،

آن که تیغ از سر شما باز نگرفت تا شما را به اسلام آورد «۱». گفتند: همانا از خود کنایت می کنی! گفت:

بلی؟ و چه منع کند مرا از آن که اینکه گویم و من بیرون آن که صاحب جهاد دین «۲» خدایم، به دو قبله با رسول نماز کرده‌ام مدتهای دراز پیش از مردمان دیگر. ایشان را خصومت خود فراموش شد، روی به او کردند و گفتند: خصومت ما با تو افتاد، بیای «۳»

تا پیش رسول خدای [۶۲- ر]

شویم به حکومت، پیش رسول رفتند و گفتند: یا رسول الله؟ اینکه کودک را بینی که بر ما تفاخر می کند؟ رسول گفت: چگونه! قصه با او بگفتند، رسول- علیه السلام- هیچ نگفت انتظار وحی را، تا کسی نگوید مراعات جانب علی کرد. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: *أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ- الْاِيَهُ،* حق تعالی گفت: *أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ* کردی سقايه الحاج را، و سقايه فعاله باشد، و فعاله، فعلی را گویند که بسیار بکنند تا صنعت گردد، *كَالْخِيَاطَةِ وَ الْحَيَاكَةِ وَ الصِّيَاغَةِ* (۴). و فعاله به فتح، مصدر باشد *كَالْبِنَاءِ* و *الطَّرَافَةِ*، و مصدر از اینکه فعل «سقی» بود، يقال: سقیته سقيا، و اینکه جا برای آن فعاله آورد که اینکه کار صاحبش را بمثابت صنعت بود، و گفتند: خود مصدر است، *كَالرَّعَايَةِ وَ الْحِمَايَةِ، وَ ضَحَاكٍ* در شاذ خواند: سقايه، به فتح «سین». حق تعالی گفت: آب دادن حاجیان و عمارت خانه خدای کردن (۵) چون کسی که ایمان دارد به خدای و پیغامبر و روز باز پسین و جهاد کند در سبیل خدای، و معنی آیت آن است که: *أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَايْمَانِ* (۶) من امن بالله علی حذف المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه، چنان که گویند: *السَّخَاءُ حَاتِمٌ وَ الشَّجَاعَةُ عَمْرُو، وَ مَعْنَى أَنْ كَه: السَّخَاءُ، سَخَاءٌ حَاتِمٌ وَ الشَّجَاعَةُ شَجَاعَةُ عَمْرُو، قَالَ الشَّاعِرُ:*

(۱). همه نسخه بدلها: در آورد.

(۲). مع: به دین.

(۳). همه نسخه بدلها: بیا.

(۴). آو، بم، آن: الصَّبَاغَةُ.

(۵). اساس: کرده‌ای به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۶). آج: کمن.

صفحه: ۱۹۳

حسبت بغام راحلتی عناقا و ما هی ویب غیرک بالعناق

ای، صوت «ا» عناق، و قال آخر:

لعمرك ما الفتیان ان تنبت اللّٰحی و لكنّما الفتیان كل فتی ندی

و اینکه طریقت را ترتیب (۲) کرده‌ایم چند جای از اینکه کتاب. و وجهی دگر در آیت آن بود که: اسم فاعل به جای آن، مصدر بنهند گویند تقدیر آن است که: *أَجْعَلْتُمْ سَاقِي* (۳) الحاج و عامر المسجد الحرام کمن امن بالله، آب دهنده حاجیان را و عمارت کننده مسجد را چون مؤمنی کرده‌اید (۴) به خدای و روز قیامت و چون مجاهدی در سبیل خدای، و دلیل اینکه تأویل قراءت عبد الله زبیر است و ابو جزه السّعدی در شاذ، که خواندند: *أَجْعَلْتُمْ سَقَاءَ الْحَاجِّ وَ عَمْرَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ،* فی جمع ساق و عامر. آنگه گفت: *لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ بِر* (۵) خدای راست نباشد. *وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ* و خدای تعالی هدایت ندهد گروه ظالمان را، یعنی الطاف زیادت نکند. و گفتند:

ره بهشت نماید.

آنگه وصف کرد آنان را که اینکه تفضیل داد ایشان را بر عباس و شیبه (۶) که ایشان آنانند که ایمان دارند و هجرت کرده‌اند و

جهاد کرده‌اند در ره خدای به جان و به مال، و اگر چه: الَّذِينَ آمَنُوا، در محل رفع است بر ابتدا، و أَعْظَمُ، خبر اوست و بدان ماند که اینکه جمله‌ای است بیگانه از آن آیت، ممتنع نبود که مراد هم او باشد، گفت: ایشان به درجه و پایه بنزدیک خدای بزرگترند. وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ و ایشان رستگاران و ظفر یافتگان‌اند، و اینکه جمله دیگر است از مبتدا و خبر. و اگر گویند: دو خبر مختلف است از یک مخبر فصل کرده میان او به «واو» عطف هم روا باشد، و چه منع است از آن که گویند: مراد به اینکه آیت امیر المؤمنین علی است و آنچه به آن از او خبر داد به او لایق

[تر] «۷» است از آن که بجز او، اما قوله: أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ، ملایم است که: لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ. دگر آن که، رسول - علیه السلام - گفت:

إِنَّ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَادْنَاهُمْ مَجْلِسًا إمام عادل ، گفت:

(۱). مل: ضربت.

(۲). همه نسخه بدلها: تریبه.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: سقایه.

(۴). آج، لب: گرویده‌ای.

(۵). آو، بم، آج، لب: نزد.

(۶). آو، بم، آن: ابن شبیه آج: اینکه شبیه.

(۷). اساس: ندارد به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها افزوده شد. [.....]

صفحه: ۱۹۴

دوستترین خلقان بنزدیک خدای تعالی روز قیامت و نزدیکتر به مجلس، امامی عادل باشد، و اینکه لایق اوست. و اما قوله: وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ. جابر عبد الله انصاری روایت کرد و جز او که، رسول - علیه السلام - گفت:

علی و شیعه هم الفائزون

ظ علی و شیعه او فایزان و ظفر - یافتگان باشند نبینی که آن سید را - علیه الصیلوله و السلام - چون آن ضربت زدند اول کلمه از او اینکه شنیدند که گفت:

فزت و رب الكعبة

به خدای کعبه که ظفر یافتم.

قوله: يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ بشارت می دهد ایشان را خدای ایشان به رحمتی از او و خوشنودی، بشارت چیزی باشد متضمن نفع و سرور که اثر آن بر بشره پیدا شود، و «رضوان»، [۶۲-پ]

مصدر باشد. وَجَنَاتٍ و بهشتهایی که ایشان را در آن جا نعیمی مقیم دایم خالد باشد که آن را انقطاع نبود که واصفان وصف آن ندانند کردن، فیها ما لا عین رأی و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر آن باشد آن جا که هیچ چشم چنان دیده نباشد و هیچ گوش چنان نشنیده و بر خاطر هیچ بشر چنان نگذشته.

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا در آن جا همیشه باشند. و نصب او بر حال است، أَبَدًا، نصب او بر ظرف است، و فیها، ضمیر بهشت است. إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ خدای - عز و جل - بنزدیک او مزدی هست بزرگ. و «ابد» در عرف [عرب] «۱» کنایت باشد عن الزمان المستقبل لا

الی آخر. و قَطَّ، عبارت باشد عن الزَّمان الماضي لا الی اوَّل تقول «۲»: ما فعلت ذلك قَطَّ، و لا افعل ذلك، ابدا. و تقول «۳»: لا افعل ذلك ابد الا بید، و جمع الابد: آباد و ابود، و تأبُد المنزل اذا اتی علیه الابد فتوحش. و الآبده، الدَاهیه الغریبه، و الأوبد الوحش سمیت بذلك لطول اعمارها. و چنین گفته‌اند که:

كس «۴» وحش مرده ندیده است که به مرگ خود بمرده باشد الا به آفتی. آنکه عرب، [لفظ] «۵» «ابد» در مدتی از روزگار استعمال کنند و اگر چه مراد نه همیشه باشد، قال البعیت:

اهاج عليك الشوق اطلال دمنه بنا صفة البردين او جانب الهجل «۶»

(۱). اساس: ندارد به قیاس نسخه آو و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۲-۳). همه نسخه بدلها: یقول.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و میج: کسی.

(۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۶). اساس: العجل به قیاس با نسخه مل، تصحیح شد.

صفحه: ۱۹۵

اتی ابد «۱» من دون حدثان عهدها و جزت علیه کل نافع شمل  
و قال صفتیه بنت عبد المطلب فی جمع الابد:

و خالجت آباد الدهور علیکم و اسماء لم تشعر بذلك ايم

فلو كان زبر مشرکا لعذرتة و لكن زبرا يزعم الناس مسلم

و از جمله ادله بر آن که «ابد» همیشه نباشد آن است که: همیشه را جمع نکنند، و دگر می گوید «۲»:

تأبُد الزبج اذا مرّ علیه قطعهُ من الدهر

قال لبید:

منی تأبُد غولها فرجامها

و قال مزاحم العقیلی:

اتعرف بالعرین «۳» دارا تأبُدت من الحی و استتقت «۴» علیها العواصف

اما خلود، هم بر عموم همیشگی نباشد و او نیز هم عبارت باشد از مدتی زمان، قال الشاعر:

الّا رمادا هادما دفعت» (۵) عنه الزّیاح خوالید سحم اراد الاثافی، و اینکه ابیات در خالد و ابد برای آن گفته شد تا اگر در آیتی اصحاب و عید به ظاهر آن تمسک کنند، معلوم باشد که ظاهر اینکه دو لفظ دلیل همیشگی نمی‌کند در کلام عرب. قوله: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ - الایة، مجاهد گفت: اینکه آیت متصل است به آن آیات که پیش «۶» او هست که در قصه عباس و طلحه بن شیبه آمد، و آن که ایشان هجرت نمی‌کردند. جویر گفت از ضحاک، از عبد الله عباس که: چون خدای تعالی فرمود مؤمنان را که هجرت کنی با رسول - علیه السّلام - و از مکه به مدینه شوی پیش «۷» فتح مکه و ایشان را فرمود که: به ترک پدران و برادران و خویشان بگویی، چون ایشان کافرانند و بر دین شما نه‌اند.

(۱). اساس: ابداء به قیاس نسخه آو، تصحیح شد. مل: اربد.

(۲). مل شعر.

(۳). آج: بالعزیر.

(۴). معج: و استنت.

(۵). آج: رفعت.

(۶). مل از.

(۷). همه نسخه بدلهای، بجز مل و معج از.

صفحه: ۱۹۶

مسلمانان گفتند: یا رسول الله؟ اگر ما را تبرّای می‌باید کردن از کافران، پس ما را از پدر و برادر و جمله خویشان تبرّای باید کردن، و مالهای ما و تجارتهای ما تباه شود و سراهای ما ویران شود، خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد. کلبی گفت: از ابو صالح از عبد الله عباس که: چون خدای تعالی رسول را و مؤمنان را فرمود که هجرت کنند و از مکه با مدینه شوند «۱»، مرد بیامدی و زن را و فرزند را و برادر را و خویشان را گفتی که:

من به مدینه می‌روم، اگر با من بیایی و الّا چون من رفته باشم میان من و شما خویشی نباشد، و اگر پس از اینکه آن جا آیی من با شما التفاتی نکنم. کس بودی که رغبت کردی و هجرت کردی، و کس بودی که گفتی: نیایم، و کس بودی که در «۲» آویختی و گفتی: رها نکنم که تو بروی، مرد آن جا باز ایستادی شفقت بر اهل و عیال و هجرت رها کردی. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد [۶۳-ر].

مقاتل گفت: آیت در آن نه مرد آمد که مرتد گشتند و از مدینه با مکه شدند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و نهی کرد مؤمنان را که با ایشان دوستی کنند، گفت:

ای آنان که ایمان آورده‌ای و بگرویده‌ای؟ پدرانان را و فرزندانان را به دوست مگیری و با ایشان اختلاط و دوستی مکنی، اگر چنان باشد که ایشان ایمان نیارند و اختیار کفر کنند بر ایمان.

و استحباب، طلب محبت باشد، و گفته‌اند: استحباب، به معنی احب است «۳»، و مَنْ يَتَوَلَّاهُمْ مِنْكُمْ و هر که از شما با ایشان موالات و دوستی کند و تولّا کند به ایشان، ظالم باشد.

آنکه گفت ایشان را: بگو ای محمّد که، اگر پدرانان و فرزندانان و برادرانان و زنانان و خویشانان، و ابو بکر عن عاصم و یعقوب خواندند: «و عشیرتکم» به جمع، و دگر قراء بر واحد «عشیرتکم». و او، فعلیه باشد به معنی مفاعله از عشره و معاشره، یعنی

همساز او باشد. و گفته‌اند: عشیره، جماعتی باشند که مرجع ایشان با یک عقد بود، کعقد العشرة، و العشر واحده من العشرة، و العشرة المعاشرة، و العشير

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج و.

(۲). آو، آج، بم، مل او. [.....]

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل چنان که استجاب و اجاب. اساس در اینکه جا عبارت «و تولّا کند به ایشان ظالم» را اضافه دارد. که زاید و مربوط به سطر بعدی است.

صفحه : ۱۹۷

الخليط، و العشار التوق اللواتي [اتی] «۱» علی حملها عشرة اشهر «۲». و المعشر، الجماعة من الناس، و جمعه معاشر، و اصل کلمه از جمع است و اجتماع. و أموال اقترفتُموها و مالهایی که آن را کسب کرده‌ای. و القرف الکسب، و القرف القشر، و اصل اینکه است. آنچه مبالغت در کسب را قرف گویند، چنان که به زبان ما گویند:

فلان کس فلان کار را پوست می‌بکند چون مبالغت کند در کردن او آن کار را، و القرفة القشرة و القرف القذف ایضا. و مرجع او هم با قشر بود که از آن عبارت کنند به آن که پوستین او می‌درد. و تجارة تخشون کساده‌ها و تجارتی که از کساد آن ترسی، و کساد خلاف نفاق باشد، و اصل کساد وقوف باشد چنان که اصل نفاق خروج باشد. و مساکن ترصونها، جمع مسکن باشد، و آن سرای نشست بود که شما آن را بپسندی. أحبة إلیکم، نصب او بر خبر «کان» است و جمله تا اینکه جا تمام است، یعنی اگر اینکه چیزها که بر شمرد از خویشان و مال و تجارت و خانه بنزدیک شما دوست تر است از خدای و رسول و جهاد کردن و غزات در راه دین او، فتربصوا توقف کنی و انتظار. و «فا»، برای جزای شرط آمد که جزای شرط چون به امر باز آید از «فا» چاره نباشد. حتی یأتی الله بأمره تا خدای تعالی کاری که خواهد کردن بکند. مجاهد گفت: مراد بأمره، اینکه جا فتح مکه است، و حسن بصری گفت: مراد عقوبتی است عاجل یا آجل، و اینکه امر اینکه جا لا محال فعل است. قول نیست، و آن که مراد می‌شناسد از او بی‌قراین دلیل کند بر آن که اینکه لفظ حقیقت است در فعل چنان که در قول. و چون درست شد که حقیقت به ظاهر استعمال دانند، اینکه لفظ در فعل مستعمل «۳» و شایعتر است از آن که در قول در قرآن و اشعار و کلام عرب. و الله لا یهدی القوم الفاسقین و خدای تعالی راه ننماید به بهشت به دلیل آن که ایشان را به ایمان راه نموده است، فی قوله: و أمّا ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی «۴».

قوله: لقد نصیرکم الله فی مواطن کثیرة، آنچه حق تعالی در تذکیر نعمت خود گرفت بر ایشان، گفت: و خدای تعالی شما را نصرت کرد و یاری داد در بسیار

(۱). اساس: ندارد به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها افزوده شد.

(۲). اساس: اسهم به قیاس با نسخه آو و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها تر.

(۴). سوره فصلت (۴۱) آیه ۱۷.

صفحه : ۱۹۸

جایها. و یوم حنین، و نصب او بر فعلی مقدر باشد که فعل حاصل بر او دلیل است، و التقدير: و نصرکم ایضا یوم حنین. و روا بود که

محدوف، اذکروا باشد، یعنی یاد کنی روز حنین- و آن نام وادی است میان مکه و طایف- و اینکه قول قتاده است، و عروۃ بن الزبیر گفت: وادی است در پهلوی ذی المجاز، و برای آن صرف کرد آن را که نام وادی است میان مکه و طایف، و اگر تأویل کنند علی البقیعۃ تا علمیت و تأنیث در او باشد صرف نباید کردن آن را چنان که شاعر گفت:

نصروا نبیهم و شدوا از ره بحنین یوم توکل الابطال

[۶۳-پ]

و قصه حنین، علی ما ذکره المفسرون- چنان که مفسران گفتند- به الفاظ مختلف و معانی متفق آن بود که: چون رسول- علیه السلام- فتح مکه بکرد در ماه رمضان- چند روز از او مانده- آنگه از مکه بیرون آمد و روی به حنین نهاد برای قتال هوازن. قتاده گفت: آن روز دوازده هزار مرد با رسول بودند از مهاجر و انصار و دو هزار مرد از جمله طلقاء<sup>(۱)</sup>. مقاتل گفت: یازده هزار و پانصد بودند. کلبی گفت: ده هزار بودند و از آن بیشتر، جمع که آن روز بود هرگز نبود، و مشرکان چهار هزار مرد بودند از هوازن و ثقیف- و رئیس هوازن مالک بن عوف التصری بود، و رئیس ثقیف کنانه بن عبد یا لیل بن عمرو بن عمرو الثقفی- چون به یکدیگر رسیدند، ابو بکر گفت:

چون جمع لشکر رسول چنان دید<sup>(۲)</sup>، گفت: لن نغلب الیوم من قلمه ما را امروز غلبه نکنند از اندکی. و گفتند: اینکه سخن رسول- علیه و آله السلام- گفت، و گفتند: مردی گفت نام او سلمه بن سلامه<sup>(۳)</sup>. گویند: چون رسول- علیه و آله السلام- اینکه بشنید خوش نیامد او را، و ذلك قوله: وَ یَوْمَ حُنَینٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ کَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شِیْئًا. آنگه کارزار<sup>(۴)</sup> در آویختند. مسلمانان بر مشرکان زدند و ایشان را بردند<sup>(۵)</sup> و پراکنده کردند و به غنیمت مشغول شدند، مشرکان گفتند یکدیگر را: ای<sup>(۶)</sup> حماة السوء ای حمایت داران بد کجا می روی و زنان در دست ایشان رها می کنی! رجعت کردند و باز آمدند- و قوم به غنیمت مشغول بودند مستعد نبودند- بر مسلمانان زدند و ایشان را آمدند- و قوم به غنیمت مشغول بودند مستعد نبودند- بر مسلمانان زدند و ایشان را

(۱). آو، آج، بم، لب: طالقان.

(۲). آو، آج، بم، لب: دیدند.

(۳). آو، آج، بم، لب: سلام.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل: به کارزار.

(۵). مل و هزیمت.

(۶). همه نسخه بدلها: یا .

صفحه : ۱۹۹

بردند. قتاده گفت: سبب هزیمت از طلقاء<sup>(۱)</sup> بود. کلبی گفت: آن روز با پیغامبر سیصد [مرد]<sup>(۲)</sup> بیش نماندند، باقی به هزیمت شدند. بیشتر راویان روایت کردند که:

جمله لشکر هزیمت شدند و با رسول- علیه السلام- کس نماند الا ده کس، نه از بنی هاشم و دهم ایشان ایمن بن أم ایمن- مردی انصاری- او را بکشتند و آن نه مرد ملازمت کردند با رسول- علیه السلام- آنگه که جماعتی بنزدیک او آمدند و آن نه مرد که با رسول- علیه السلام- بایستادند از بنی هاشم، امیر المؤمنین علی بود در پیش رسول و عباس بن عبد المطلب [بر راست رسول بود و فضل بن العباس بر چپش بود و ابو سفیان بن الحارث بن عبد المطلب]<sup>(۳)</sup> از پس پشتش بود و نوفل بن الحارث بود و ربیعۃ بن

الحارث و عبد الله بن الزبير بن عبد المطلب، و عتبه و معتب - پسران ابو لهب - اینکه نه مرد پیرامون رسول بودند گرد او در آمده و دیگران جمله گریخته بودند، و در اینکه معنی مالک بن عبادۀ العانقی «۴» گوید اینکه روز:

لم یواس النبی غیر بنی ہاشم عند السیوف یوم حنین

هرب الناس غیر تسعة «۵» رهط فهم یهتفون بالناس این

ثم قاموا مع النبی علی الموت فأتوا زینا لنا غیر شین

و ثوی امین الامین «۶» من القوم شهیدا فاعتاض قرّة عین

و عباس بن عبد المطلب - رحمة الله علیه - گفت هم در اینکه مقام:

نصرنا رسول الله فی الحرب تسعة و قد فرّ من قد فرّ منه فاقشعوا

و قولی اذا ما الفضل کّر بسیفه «۷» علی القوم احرى یا بنی فترجع «۸» و عاشرنا لا - قی الحمام بنفسه لما ناله فی الله لا یتوجع «۹» یعنی ایمن بن ام ایمن. چون رسول - علیه السلام - دید که قوم هزیمت شدند، عباس را گفت: آوازی در اینان ده، و عباس مردی جمهوری بلند آواز بود. و از بلندی آواز او آن بود که روایت ----- (۱). آو، آج، بم، لب:

طالقان. (۲-۳). اساس: ندارد به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخ افزوده شد. (۴). آو، آج، بم: العالقی مل، مج، لب: العاتقی. [.....]

(۵). مل من. (۶). آو، آج، بم: ذا الایمن. (۷). اساس: بنفسه به قیاس با نسخه آو و اکثر نسخ تصحیح شد. (۸). مج: فیرجع. (۹). اساس: تتوجع به قیاس با نسخه آو، و اتفاق. دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۲۰۰ کردند، روزی در مکه غارتی بود عباس آواز برداشت گفت: وا صباحاه؟ هیچ «۱» آستن نبود که آواز او بشنید و الا «۲» کودک بینداخت. عباس «۳» ندا کرد با رفع صوت: یا اهل بیعة الشجرة؟ یا اصحاب سورة البقرة، الی اینکه تفزون اذکروا العهد الذی عاهدکم علیه رسول الله، گفت: یا اهل بیعة شجره و ای اصحاب سورة البقره کجا می گریزی! [۶۴-۶]، [یاد کنی] «۴» آن عهد که رسول خدای با شما کرد. و اینکه هزیمت در شب بود و رسول - علیه السلام - در میان وادی بود و مشرکان از شعاب و جنبات و مضایق وادی کمین بگشاده بودند و به تیغ و نیزه و تیر و عمود به دنبال مسلمانان در نهاده و می زدند و می کشتند و می فکندند. رسول - علیه السلام - در آن شب تاریک به نیمه روی باز نگرید چندان نور از روی او بتافت که همه وادی روشن شد، پنداشتی ماه برآمد در شب بدر و [به] «۵» آوازی بلند مسلمانان را گفت: اینکه ما عاهدتم الله علیه کجا شد آن عهد که با خدای کردی «۶»؟ همه قوم را اینکه حدیث بشنوانید، هیچ کس نبود که آواز رسول بشنید و او روی در هزیمت نهاده بود، الا روی باز پس کرد و با دشمن در کارزار آمد «۷». راوی خبر گوید: مردی می آمد از هوازن بر شتری سرخ موی نشسته و رایتی سیاه به دست گرفته بر سر نیزه‌ای دراز کرده در پیش قوم ایستاده، چون ظفری یافتی از مسلمانی «۸» و فرصتی، به سر او در افتادی «۹» و بزدی «۱۰» و بکشتی و بیفگندی، و چون فرصت نیافتی رایت بیفراشتی و جماعتی در دنبال او فتادندی و به قفای هزیمتیان می رفتندی، و او را اینکه بیت می گفت: انا ابو جروول لا براح حتی نییح القوم او نباح امیر المؤمنین «۱۱» - علیه السلام - آهنگ او کرد به دنبال او برسید ضربتی زد او را بر ----- (۱). مل زنی. (۲). مل: در حال. (۳). مل چون رسول - علیه السلام - فرموده بود. (۴-۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۶). آو، آج، بم، لب خدای تعالی. (۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج:



ایستاد. (۸). آو، آج، بم: بر مسلمانان لب: از مسلمانان. (۹). آو، آج، بم، لب: در شدی. (۱۰). آو، آج، بم او را. [.....].  
(۱۱). آج، مل، لب علی.

صفحه: ۲۰۱ شتر آمد شتر بیفتاد و مرد بر زمین آمد، تیغی زد او را و به دوزخ رسانید او را، آنکه گفت- علیه السّلام: قد علم القوم لدی الصّباح ائی فی الهیجاء ذو نصح سبب هزیمت مشرکان به کشتن ابو جریول بود و مسلمانان با هم افتادند وصف برکشیدند و روی به دشمن کردند، و رسول- علیه السّلام- گفت: «۱» اللهم اُنک [۱] ذقت اوّل قریش نکالا- فاذاق آخرهم نوالا، بار خدایا اوّل قریش را نکال چشاندی آخرشان را نوال و عطا بچشان. زهری گفت، چنین رسید به من که شیبه بن عثمان گفت: در آن وقت که رسول- علیه السّلام- تنها باز ماندی و تنی چند با او بودند، من خواستم که او را بکشم به عوض بردارم طلحه بن عثمان و پدرم عثمان بن طلحه- که ایشان را در احد علی کشته بود. حق تعالی رسول را از اینکه خبر داد، برگردید و روی با من کرد و دست بر سینه من نهاد و مرا گفت: یا شیبه اعیدک باللّه ممّا هممت به پناه با خدای می‌دهم از آنچه همت کردی، به آن، گفت: مرا دست بلرز افتاد و دانستم که خدای تعالی او را اطلاع داد بر سرّ دل من. در روی رسول نگریدم، به چشم من چنان آمد که پنداشتم از جان و چشمم دوست تر است، گفتم: اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و ان الله قد اطعک علی ما فی نفسی. محمد بن اسحاق گفت، من براء بن عازب را پرسیدم، گفتم: روز حنین رسول- علیه السّلام- به هزیمت برفت! گفت: لا- و الله، که رسول- علیه السّلام- هرگز به هزیمت نرفت و لکن «۲» قوم به هزیمت شدند و عیّاس آواز در ایشان داد و باز آمدند و کارزار در پیوستند از سری «۳». رسول- علیه السّلام- در رکاب بر پای خاست و گفت: الا ان حمی الوطیس اکنون تنور گرم شد یعنی کارزار، و گفت آنکه: «۴» انا انبئی لا کذب «انا ابن عبد المطلب و پاره خاک و ریک بر گرفت و در روی مشرکان انداخت و گفت: شاهدت الوجوه زشت باد اینکه رویها، هزیمت گرفتند و حدّشان کند شد و شوکتشان بشکست. یزید بن عامر گفت: من در جمله مشرکان بودم، پنداشتی که هیچ کس از ما ----- (۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۲). همه نسخه

بدلها، بجز مل چون. (۳). آو، آج، بم، لب: از سر مل: از شتری. (۴). اساس: اکذب به قیاس نسخه آو تصحیح شد.

صفحه: ۲۰۲ نماند و الا از آن خاکی که رسول بینداخت پاره‌ای به چشم او رسید و پنداشتی کور شد. سعید جبیر گفت: اینکه روز خدای تعالی پنج هزار فریشته را به مدد فرستاد. حسن گفت: هشت هزار بودند. عطا گفت: شانزده هزار بودند. سعید بن المسیب گفت: یکی از جمله مشرکان مرا حکایت کرد که، روز حنین چون ما را ملاقات افتاد [۶۴-پ]

با مسلمانان، بر ایشان زدیم و ایشان را پراکنده می‌کردیم تا بنزدیک خداوند شتر سپید رسیدیم یعنی رسول- علیه السّلام. پیرامون او مردانی را دیدیم نکو روی، سپید جامه. چون ما را دیدند گفتند: شاهدت الوجوه، و به دنبال ما در نهادند «۱» و ما را هزیمت کردند. راوی خبر گوید که مردی از جمله ایشان مرا گفت: آن مردان نکو روی سپید جامه بر اسپان ابلق که با ما کارزار می‌کردند کجا رفتند ما «۲» به دست ایشان کشته شدیم. من رسول را گفتم: یا رسول الله؟ ما ایشان را ندیدیم که «۳» بودند! گفت: فریشتگان بودند، و ذلک قوله: و أنزل جنوداً لم تروها. راوی خبر گوید: چون امیر المؤمنین جریول «۴» را بکشت و کافران دل شکسته شدند، در گرفت و می‌کشت تا چهل مرد را بکشت. از آن جا مشرکان هزیمت شدند و مسلمانان تیغ در نهادند و از مشرکان می‌کشتند تا روز نیک برآمد. منادی رسول- علیه السّلام- ندا کرد که رسول- علیه السّلام- می‌فرماید که: اسیران را مکشی. مردم دست برداشتند. و در ایام فتح مکه، بنی هذیل مردی را به جاسوسی فرستادند او را ابن الاکوع گفتند، او را روز حنین [اسیر] «۵» گرفتند. عمر خطاب بگذشت او را دید، انصاری را گفت: دانی تا اینکه کیست! اینکه، آن است که ایام فتح جاسوس بود بر ما، بکش اینکه دشمن خدای را انصاری او را بکشت. رسول را از آن خشم آمد و گفت: نشیدی منادی من که ندا می‌کرد هیچ اسیر را مکشی! مردی دیگر را بکشتند نام او جمیل بن معمر، رسول کس فرستاد و گفت: نه من گفته‌ام که اسیران را مکشی! چرا کشتی اینکه اسیران را! [گفتند: «۶» ما به قول عمر کشتیم و از آن عذر خواستند و ----- (۱). آو، آج، بم: در

افتادند. (۲). اساس: تا به قیاس نسخه آو و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد. (۳). مل ایشان. (۴-۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۴). همه نسخه بدلها: ابو جرول.

صفحه: ۲۰۳ مشرکان از آن جا بگریختند و به اوطاس آمدند. رسول- علیه السّلام- مردی را نامزد کرد از اشعریان نام او ابو عامر گفتند، و لشکری به او داد تا برفت و ایشان را بپراگند و امیرشان بگریخت «۱» و از آن جا اسیر بسیار آوردند، و اینکه مرد را که ابو عامر نام بود بکشند و امیر مشرکان که مالک بن عوف التّصری بود به طایف گریخت و آن جا در حصن شد. رسول- علیه السّلام- بر اثر ایشان به طایف شد و طایف را حصار داد «۲» و سؤال تا سر «۳» کارزار کرد. چون ذو القعدة درآمد که ماه حرام بود باز ایستاد، از آن جا بازگردید و به منزلی آمد که آن را جعرانه گویند، و آن جا احرام گرفت به عمره. و سبی و مال و غنایم حنین و اوطاس قسمت کرد و نصیبی تمام داد مؤلفه قلوبهم را، چون ابو سفیان حرب را و عکرمه ابو جهل را و صفوان امیه را و حارث بن هشام را و سهیل بن عمرو را و زهیر بن «۴» امیه را و عبد الله بن ابی امیه را و معاویه بن ابی سفیان را و هشام بن المغیره را و اقرع بن حابس را و عیینة بن حصن «۵» را، و امثال اینان را هر یکی را از پنجاه شتر تا صد بداد و انصاریان را نصیبی اندک داد از چهار و پنج و مانند اینکه. انصاریان را سخت آمد و در آن گفتی «۶» بکردند، یکی گفت: ایمن شد در ماش هیچ روی نمی یابد، و یکی گفت: غنیمت به قوم خود داد همه و ما را محروم کرد، و یکی گفت: تیغ ما زدیم «۷»، غنیمت کافران بردند، و عباس بن مرداس السّلمی در اینکه معنی گفت: أ تجعل نهبی و نهب العیید بین عیینة و الاقرع فما كان حصن و لا حابس یفوقان مرداس «۸» فی مجمع و ما کنت دون امرئ منهما و من تضع الیوم لا- یرفع اینکه حدیث به رسول- علیه السّلام- رسید، بفرمود تا ندا کردند که: رسول- علیه السّلام- می فرماید تا انصاریان مجتمع شوند و جایی بنشینند و کسی دیگر با ایشان نباشد که از ایشان نبود. ایشان مجتمع شدند و بنشستند و رسول- علیه السّلام- ----- (۱). آو، آج، بم: امیرانشان بگریختند. (۲). آج، لب: کرد.

(۳). مل: تمامت مع: تا به سر آو، آج، بم، لب ماه. (۴). لب ابی. [.....]

(۵). اساس: حصین به قیاس نسخه آو و ضبط اکثر نسخ تصحیح شد. (۶). مل: گفتگوی. (۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و. (۸). اساس و همه نسخه بدلها: جدی، با توجه به ضبط همین بیت در ص ۲۷۶ همین مجلد و دیگر منابع تصحیح شد.

صفحه: ۲۰۴ پیامد و علی با او بود تا در میان ایشان بنشست. آنگه گفت: شما را چیزی پرسم جواب دهی مرا! گفتند: بگو ای رسول الله؟ گفت: نه شما ضال بودی، خدای تعالی شما را به من هدایت داد! گفتند: بلی و لله المنة و لرسوله. گفت: نه شما بر کناره دوزخ [۶۵-ر]

بودی، خدای تعالی شما را به من برهانید! گفتند: بلی و لله المنة و لرسوله. گفت: نه شما اندک بودی، خدای تعالی شما را به من بسیار بکرد! گفتند بلی و لله المنة و لرسوله. گفت: نه شما دشمنان یکدیگر بودی، خدای تعالی میان دلهای شما الفت داد به من! گفتند: بلی و لله المنة و لرسوله. آنگه خاموش شد ساعتی، آنگه گفت: جواب بدهی مرا به آنچه نزدیک شماست. گفتند: جواب دادیم به آنچه دانستیم و سپاس داری کردیم و گفتیم که: منت و فضل خدای راست و آنگه تو را رسول- علیه السّلام- گفت: اگر خواهی تا جواب دهی توانی گفتن: و انت قد کنت جئتنا طریدا فاویناک و کنت خائفا فامناک و مکذبا فصدقناک و تو نیز به ما آمدی و قوم تو، تو را برانده بودند ما تو را با خود گرفتیم و خایف بودی، ما ایمنت کردیم، و تو را دروغزن داشتند ما تو را به راست «۱» داشتیم. انصاریان که اینکه بشنیدند، دست در گریه و زاری بردند و برخاستند و دست و پای رسول «۲» بوسه دادند و گفتند: ای رسول الله؟ تن و جان ما فدای تو باد و هر مال که ما را هست به حکم تو است؟ اگر خواهی بر قوم خود تفرقه کن و جوانان ما که اینکه سخن گفتند، برای آن گفتند که پنداشتند که آن را برای وضع قدر ایشان است، اکنون عذر می خواهند و استغفار می کنند، برای ایشان استغفار کن. رسول- علیه السّلام- گفت: اللهم اغفر للانصار و لابناء الانصار و لابناء ابنا الانصار یا رب بیامر انصاریان را و فرزندان ایشان را و فرزندزادگان ایشان «۳» را «۴» یا معشر الانصار اما ترضون ان ینصرف الناس بالشاء و

التَّعْم [و] «ترجعون انتم و فی سهمکم رسول اللہ راضی نباشی که مردمان برگردند و نصیب ایشان گوسپند و شتر بود و در نصیب شما رسول خدای باشد گفتند: بلی؟ رضینا باللہ و عنہ و برسولہ و عنہ ما به خدای و پیغامبر راضی ایم و از خدای و پیغامبر راضی ایم. رسول گفت: الانصار کرسی و عیبتی لو سلک الناس وادیا و سلک الانصار شعبا لسکت شعب الانصار انصاریان صاحب سر من اند و ----- (۱). آو، آج، بم، لب گویی. (۲). آو، آج، بم، لب: او را. (۳). آو، آج، بم، لب: فرزندان انصار. (۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

صفحه: ۲۰۵ خواص من اند و اگر مردمان به یک وادی فرو شوند و انصار به راهی فرو شوند من به راه انصار فرو شوم. آنکه عباس مرداس را پیش خواند و گفت تو گفته‌ای: أ تجعل نهبی و نهب العیید بین الاقرع و عینة ابو بکر گفت: یا رسول اللہ؟ بایی انت و امی لست بشاعر مادر و پدر من فدای تو باد شاعر نه‌ای، او نه چنین گفته است، گفت: چگونه گفته است! گفت: بین عینة و الاقرع آنکه علی را گفت: یا علی قم فاقطع لسانه برخیز و زبان اینکه ببر. عباس گفت: و اللہ که اینکه کلمه بر من سخت تر آمد که آن روز که دشمنان ما پس «۱» ما آمدند در سرای ما علی دست من گرفت و مرا ببرد، و اگر من دانستمی که کسی باشد که مرا از او بستاند فریاد خواستمی از او، و لکن دانستم که کسی نباشد که پای در پیش او نهد. چون مرا پاره‌ای ببرد من گفتم: یا علی؟ زبان مرا بخواهی بریدن! گفت: مرا آنچه فرموده‌اند در حق تو بخواهم کردن و هر ساعت که مرا بیشتر بردی من گفتمی: یا علی؟ زبان من بخواهی بریدن! او جواب دادی که: آنچه مرا گفته‌اند در حق تو بخواهم کردن. مرا آورد تا بنزدیک شتر غنیمت، آنکه مرا گفت: رسول «۲» تو را چند «۳» فرموده است از شتر! من گفتم: چهار، گفت: اکنون برو از چهار تا به صد «۴» بشمار که تو راست. من گفتم: یا علی؟ رسول خدای به زبان برید من اینکه خواست! گفت: آری؟ گفتم: بایی انتم و امی ما اگر کمکم و اعلمکم و احلمکم «۵» پدر و مادر من فدای شما باد، چه کریمی و حلیمی «۶» و عالمی؟ آنکه گفتم: مرا مشورت کن تا چه صواب باشد مرا! گفت: صواب در آن باشد که چون رسول - علیه السلام - تو را چهار داد و از اهل چهار «۷» کرد، تو نیز چهار بستانی و از اهل آن باشی، یعنی انصاریان را چندین داد و مهاجر را هم مثل اینکه داد. زهری گفت که، سعید بن المسیب گفت: اینکه روز شش هزار برده بیاوردند. ----- (۱). همه نسخه بدلها: به سر. (۲). مل علیه السلام مرا فرموده که از شتران من چهار به تو دهم. رسول - علیه السلام - چهار گفت، اکنون برو ... (۳). اساس: چه به قیاس آو، و اکثر نسخ تصحیح شد. (۴). همه نسخه بدلها، بجز مج: پانصد. (۵). آو، آج، بم: احکمکم. (۶). آو، آج، بم: حکیمی. [.....] (۷). مل، مج: جهاد.

صفحه: ۲۰۶ انس گفت رسول - علیه السلام - گفت: [۶۵-پ]

هر کس که برده‌ای دارد که آبستن است با او نزدیکی نکند، و هر چه آبستن نیست خویشتن از او دور دارد تا آنکه که استبرا کند او را به حیضی، آنکه جماعتی از هوازن بیامدند و به طوع اسلام «۱» آوردند و گفتند: یا رسول اللہ؟ تو بهتر و کریمتر هر چه در جهانی و زنان و فرزندان ما و مالهای ما برگرفتی و بیاوردی و ما امروز مسلمانیم «۲»، بفرمای تا با ما دهند. رسول - علیه السلام - گفت: آن غنیمت است، و لکن از طریق مسامحت زنان و فرزندان خواهی که با شما دهم یا مال! گفتند: یا رسول اللہ؟ ما بر حسب «۳» نگزینیم، بفرمای تا زنان و فرزندان ما را با ما دهند. رسول - علیه السلام - گفت: هر چه در نصیب من افتاد و نصیب اهل بیت من، و جمله بنی هاشم، من با ایشان دادم، کیست که مرا موافقت کند! جمله گفتند: ما موافقت کنیم، و هر چه در دست ایشان بود از زنان و فرزندان ایشان همه باز جای دادند. رسول - علیه السلام - گفت: اینکه قرض است بر من تا جای دیگر غنیمتی افتد، من آن را عوض بدهم و هر که نخواهد که رها کند حق خویش، از هر زنی پنجاه اشتر فدا بستاند. گفتند: یا رسول اللہ؟ ما راضی شدیم و فدا نخواهیم. رسول - علیه السلام - مرد را بفرستاد «۴» تا به در خیمه‌ها بگردید و اینکه بگفت و از همه رضا بستد، و همه رد کردند مگر صفوان بن امیة که او زنی داشت و آن زن از او بارداشت، به علت حمل با ایشان نداد. راوی خبر گوید که: چون رسول - علیه

السَّلام- غنایم چنین ببخشید، مردی بیامد دراز، گندم گون، پشت دو تا بکرده، بر روی و پیشانی او اثر سجده بود، گفت: بدیدم که چه کردی به اینکه غنایم! گفت: چه کردم! گفت: عدل نکردی! (۵). رسول را خشم آمد، گفت: ویلک؟ چون عدل بنزدیک من نبود، بنزدیک که بود؟ مسلمانان گفتند: یا رسول الله؟ دستور باش تا گردنش بزیم (۶)، گفت: دعوه فانه سیکون له اتباع یمرقون من الدین كما یمرق السیهم من الرمیة یقتلهم الله علی ید احب الخلق الیه، گفت: رها کنی که باشد که او را اتباعی باشند که از دین بیرون شوند چنان که تیر از نشانه بشود، و خدای تعالی ایشان ----- (۱). آج، لب: ایمان. (۲). آو، آج، بم، لب: مسلمانانیم. (۳). همه نسخه بدلها: هیچ. (۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: مرد بفرستاد. (۵). اساس: کردی به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخ تصحیح شد، اساس نیز به صورت استفهام انکاری بدور از معنی نیست. (۶). مل رسول علیه السَّلام.

صفحه ۲۰۷ را بر دست مردی بکشد که از همه خلقان او را دوست تر دارد (۱)، بر دست امیر المؤمنین علی کشته شد در نهر روان در جمله خوارج، قوله: إِذْ أَعْجَبْتُكُمْ كَثْرَتُكُمْ، یقال: اعجبه کذا اذا (۲) اسرّه تعجب او را (۳) فلان چیز [یعنی] (۴) چنان خرم شد به او که متعجب شد از او و عجب آمد او را از آن، یعنی شما به بسیاری خود بنازیدی و عجب کردی و بزرگ آمد شما را بسیاری شما [آنکه حق تعالی خواست که با ایشان نماید که کثرت از ایشان غنا نکند، فتح] (۵) و ظفر ایشان [را] (۶) نه به کثرت بود، و آنما خدای تعالی دهد، گفت: فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً و آن کثرت از شما هیچ کفایتی نکرد و سود نداشت، یقال: هذا الامر لا یغنی عنک شیئا، ای لا ینفعک شیئا، قال الله تعالی: ما أَعْنَى عَنِّي مَالِيهِ (۷)، و قال تعالی: إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً (۸). وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ، «ما» مصدری است، و «با» بمعنی مع، ای مع رحبها و زمین بر شما تنگ شد با فراخیش. ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ و آنکه پشت بدادی، و مفعول از کلام محذوف است، کأنه قال: وَلَّيْتُمْ أَدْبَارَكُمْ، و لکن بیفگند برای آن که «مدبرین» خواست گفت (۹)، و نصب «مدبرین» بر حال است. ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ پس خدای تعالی سکینه بر ایشان فرو فرستاد، یعنی پس از آن که به هزیمت برفتند و رسول را تنها رها کردند، خدای تعالی سکینه، یعنی رحمتی که ایشان به آن ساکن شدند و ثبات قدم یافتند. و گفتند: مراد طمأنینه و ساکنی است و امنی است از خوف. حسن گفت: سکینه، وقار باشد، قال الشاعر: لله قبر غالها ماذا یجن ن لقد أجن سکینه و وقارا و خدای تعالی اینکه سکینه و وقار بگفت که بر رسول فرو فرستادم و بر مؤمنان، و اگر حمل کنند بر آن جماعت اندک که به هزیمت نرفتند و از خدمت رسول جدا نشدند بعید نباشد. وَأَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا [۶۶- ر]

و فرو فرستاد لشکرهایی که شما ----- (۱). مل عاقبت. (۲). اساس: اذ به قیاس نسخه آو، تصحیح شد. (۳). آو، آج، بم: تعجب آورد. (۴-۵-۶). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۷). سوره حاقه (۶۹) آیه ۲۸. (۸). سوره جاثیه (۴۵) آیه ۱۹. (۹). همه نسخه بدلها: گفتن. [.....]

صفحه ۲۰۸ ندیدی ایشان را. و «جند»، لشکر گرد کرده باشد، و «اجناد»، جمع قلیلش باشد، و «جنود» جمع کثیرش. جبائی گفت: روز حنین فریشتگان به مدد تشجیع و تقویت دل آمدند، و کارزار نکردند الا روز بدر. وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا و عذاب کرد کافران را به قتل و اسر و سلب اموال و اذلال و صغار. آنکه گفت: اینکه جمله جزا و پاداشت کافران باشد. ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ پس خدای تعالی توبه بپذیرد بر آن که خواهد از جمله مؤمنان تائبان. در اینکه دو قول گفتند، یکی آن که: مراد آن است که، توبه مؤمنان بپذیرفت (۱) از آن که رسول را رها کردند و بگریختند، و ما بیان کردیم که فرار از زحف، معصیت باشد، از او توبه کردن واجب باشد. و قولی دگر آن است که: توبه از (۲) کافران بپذیرفت (۳) که از کفر توبه کردند پس از کارزار حنین، و اینکه که گفت: عَلَى مَنْ يَشَاءُ، دلیل آن می کند که قبول توبه بر خدای تعالی واجب نیست، چه آنچه واجب بود موقوف نبود بر مشیت، چنان که ثواب بر طاعت و اعواض آلام در هیچ جای موقوف نیست بر مشیت از آن جا که واجب است. وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و خدای (۴)

آمرزنده و بخشاینده است، و ذکر غفور و رحیم، عند قبول توبه هم به دلیل آن باشد که قبول توبه بر خدای واجب نباشد، بل به آن متفضل است. [قوله تعالی] «۵»:

### [سوره التوبه (۹): آیات ۲۸ تا ۳۷]

#### [اشاره]

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنِ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲۸) قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ (۲۹) وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (۳۰) اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۳۱) يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۳۲) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۳۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَآكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۳۴) يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتَكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۳۵) إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۳۶) إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحْلُونَهُ عَامًا وَيَحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحْلُوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنٌ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۳۷)

#### [ترجمه]

ای آنان که بگرویده‌ای بدرستی که مشرکان پلیداند. نزدیک مه آیند «۶» به مسجد حرام پس از سه سال ایشان اینکه سال، و اگر می‌ترسید شما از درویشی، پس زود بود که بی‌نیاز کند شما را خدای تعالی از فضل خویش اگر خواهد، بدرستی که خدای - عز و جل - داناست و با حکمت «۷».

----- (۱). مع: بپذیرفت. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مل: آن. (۳). آو، بم، مل، مع: بپذیرفت. (۴). همه نسخه بدلها تعالی. (۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۶). آج، لب: نزدیکی نکنید. (۷). آو، بم، مع: محکم کار آج، لب: درست کار درست گفتار.

صفحه : ۲۰۹ [۶۶-پ]

کارزار کنید با آنان که بگرویده‌اند به خدای تعالی و نه به روز واپسین، و حرام ندارند آنچه حرام کرد خدای و پیغامبرش، و دین ندارند دین حق و راستی از آن که «۱» دادندشان کتاب تورات تا بدهند گزیت از دست، و ایشان در آن حال خواران «۲» باشند. و گفتند جهودان که، عزیز پسر خداست، و گفتند ترسایان «۳»: عیسی بن مریم پسر خدای است، آن گفتار ایشان است به دهنهای ایشان مانند گی می‌کنند گفتار آنان که کافر شدند از پیش، بکشاد ایشان را خدای که از کجا مصروف می‌شوند از حق «۴». [۶۷-ر] گرفتند عالمشان «۵» را و زاهدشان «۶» را خدایان بجز «۷» خدای و عیسی پسر مریم را و فرمودند ایشان را مگر تا پرستند خدای را یکی، نیست خدای مگر او پاک است او از آنچه بت را همباز «۸» او می‌گویند «۹». می‌خواهند که بنشانند «۱۰» نور خدای به دهنهای

ایشان و ابا می کند خدای تعالی مگر آن که تمام گرداند نورش را و اگر کراهیت دارند کافران. اوست آن که بفرستاد پیغامبر خویش را- علیه السلام- به راه راست و دین راست تا غلبه دهد او را بر دینها همه و اگر چه نخواهند مشرکان. -----  
 (۱). همه نسخه بدلها: از آنان که. (۲). آو، بم، مج: ذلیل آج، لب: بر صفت خواری. (۳). اساس: ترسان ترسایان. (۴). اساس: که چگونه دروغ می گویند ایشان با توجه به ترجمه نسخه آج، تصحیح شد آو، بم: دروغ می گردانند.  
 (۵). آو، بم، مج: عالمانشان. (۶). آو، بم، مج: زاهدانشان. (۷). آو، بم: از جز. [.....]  
 (۸). آو، بم، مج: انباز. (۹). آو، بم، مج: می گیرند. (۱۰). آج، لب: فرو نشانند.  
 صفحه : ۲۱۰ [۶۷-پ]

ای آنان که بگرویده‌ای به درستی که بسیاری از دانشمندان جهودان و زاهدان ترسان<sup>(۱)</sup> می خورند خواسته‌های مردمان به ناحق و باز می دارند از ره خدای، و آنان که گنج می نهند زر و سیم و نفقه نمی کنند وی را<sup>(۲)</sup> در راه خدای<sup>(۳)</sup>، مژده ده ایشان را به غذایی دردناک. روزی که گرم گردانند<sup>(۴)</sup> بر آن در آتش دوزخ، داغ کنند به آن پیشانیهایشان و پهلوهایشان و پشتهایشان، اینکه آن گنج است که نهادی<sup>(۵)</sup> برای خود، پس بچشی آنچه نهاده بودی گنج. [۶۸-ر]

عدد<sup>(۶)</sup> ماهها نزدیک خدای دوازده ماه است در کتاب خدای آن روز که آفرید آسمانها و زمین از آن، چهار ماه حرام<sup>(۷)</sup>. اینکه است دین راست ظلم مکنی در اینکه ماهها بر خود و کارزار کنید با مشرکان جمله چنان که کارزار می کنند با شما جمله، و بدانید که خدای با پرهیزگاران است. بدرستی که تأخیر کردن<sup>(۸)</sup> ماه حرام با ماههای دیگر افزونی است در کفر، گمراه می شوند بدان آنان که کافر شدند، حلال می گردانند آن را سالی، و حرام می کنند او را سالی تا موافق باشند<sup>(۹)</sup> عدد آنچه حرام کرد خدای، پس حلال -----  
 (۱). ترسان/ ترسایان. (۲). همه نسخه بدلها: آن را. (۳). آج، لب پس. (۴). بم، مج: بتابند. (۵). آو، بم: می نهادی. (۶). آج، لب: بدرستی که عدد. (۷). آج، لب رجب، ذو القعدة، ذو الحجه و محرم. (۸). آو، مج: باز پس داشتن. (۹). آو، بم، مج: آید.

صفحه : ۲۱۱ کنند آنچه حرام کرد خدای، بیاراستند ایشان را بدی کردارهای ایشان، و خدای راه نماید گروه کافران را. قوله: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ<sup>(۱)</sup>، حق تعالی به اینکه آیت با مؤمنان خطاب کرد و اعلام کرد ایشان را که: مشرکان پلیداند، آنان که با خدای انباز گویند. و نجس، مصدر است و عرب اسم را به مصدر وصف کنند برای مبالغت، فقالوا: رجل صوم و عدل و فطر و رضا، ای عادل و صائم و مفرط و مرضی. و چون وصف به مصدر باشد واحد و تثنيه و جمع و تذکیر و تأنیث به یک لفظ باشد، يقال: رجل نجس به فتح الجیم، و رجلا نجس و رجال نجس و امرأه نجس و امرأتان نجس و نساء نجس. اما چون نجس گویند که وصف باشد به کسر «جیم» تثنيه و جمع [۶۸-پ]

و تذکیر و تأنیث مراعات باید کردن. اما نجس به کسر «نون» و اسکان «جیم» مفرد نگویند الا با رجس به یک جای، يقال: هذا رجس نجس. پس در اینکه لفظ چهار لغت است: نجس، و اینکه لفظ قرآن است و نجس و اینکه اسم و صفت است. و کذلک: نجس ککبد و کبد و کرش و کذب و کذب و ضحک و ضحک. و نجس بضم الجیم، کندس و یقط<sup>(۲)</sup> و جنب. و در معنی او خلاف کردند ابو عبیده و ضحاک گفتند: قدر<sup>(۳)</sup>. ابن الانباری گفت: حیث. عبد الله عباس گفت: ما المشركون الا رجس خنزیر أو کلب. خلاف است میان ما و فقها در آن که کافر نجس العین است یا نجس الحکم. نزدیک شافعی و دیگر فقها آن است که کافر نجس الحکم است، چون جنب و حائض. و نزدیک ما چنان است که کافر نجس العین و نجس الحکم است. و آیت به ظاهر دلیل آن می کند که نجس العین است، و هیچ مانع نیست از آن که گویند هم نجس العین است و هم نجس الحکم، برای آن که میان ایشان تنافی نیست که مانع باشد من الجمع بینهما. و مراد ما به نجس العین آن است که: هر چه کافر آن را مماسه کند پلید شود و پلیدی او متعدی باشد، و اگر نجاست او مقصور بودی علی الحکم دون العین تعدی نکردی چنان که [جنابت]<sup>(۴)</sup> از جنب و

حکم حیض از حائض. پس معلوم شد که کافر به خلاف جنب و حائض است، و مراد به آن که -----  
 ----- (۱). آو، آج، بم: لب الایة. (۲). آو، آج، بم: نطف. [.....]  
 (۳). آو، آج، بم، مل، مع: جدر لب: حذر. (۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

صفحه : ۲۱۲ نجس الحکم است آن است که: به ایمان حکم نجاست از او زایل شود، پس او از یک وجه [کالکلب و الخنزیر است، و البول و الغایط فی تعدی التّجاسة. و از یک وجه] «۱» کالجنب و الحائض [است. و فرقی دیگر آن است که: نجس العین با آب پاک نشود کالبول و الغایط و الکل و الخنزیر، و نجس الحکم به آب پاک شود کالجنب و الحایض و غیرهما.] «۲» و حدیث عبد الله عیّاس صحّت قول ماست. و مذهب ما آن است که: حکم جهودان و ترسایان و سایر اصناف کفّار، حکم مشرکان است. در اینکه مسأله هر چه ایشان دست بر او نهند و از دو خایه «۳» یکی تر باشد و اگر خشک باشد، یرش «۴» بالماء «۵» رشا آب بر او باید زدن و در اول به آب باید شستن، [و اگر کسی مصافحه کند با ایشان و دست یکی تر باشد، باید شستن] «۶» و اگر خشک باشد به خاک باید مالیدن. حسن بصری گفت: من صافح مشرکاً فلیتوضأ، و اخبار بسیار است بر اینکه اصحاب ما را، و اینکه آن است که: بر اینکه اخبار مخالفان نیز موافقت کردند. فَلَا یَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ نَهَى غایب است نباید تا پیرامن «۷» مسجد الحرام گردند. بعضی فقها گفتند اینکه نهی است از دخول مسجد حرام چنان که گفت: وَ لَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ «۸» بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا پس از امسال، بعضی گفتند: مراد آن سالی است که رسول حجّیه الوداع کرد، و درست آن است که: آن سال خواست که امیر المؤمنین علی - علیه السّلام - سورت براءت بر ایشان خواند و عهد ایشان بینداخت، و آن سال نهم بود از هجرت. و آیت عام است در سایر اصناف کفّار که ایشان را در هیچ مسجد نشاید شدن و مسلمانان باید تا رها نکنند ایشان را و -----

(۱-۲). اساس: ندارد از آج افزوده شد. (۳). همه نسخه بدلها: دو گانه. (۴). اساس: یرد به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۵). آو، آج، بم: الماء. (۶-۹). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۷). آو، بم: پرامن. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۳۵.

صفحه : ۲۱۳ تمکین نکنند از دخول مساجد، و همچنین است دیگر مسجدها که نه مسجد الحرام است. و ابدا نشاید ایشان را پس از نزول آیت، و آن سال در هیچ مسجد شدن الّا پس از آن که ایمان آرند. و اینکه مذهب اهل البیت است و قول جابر عبد الله انصاری و قتاده و عمر عبد العزیز و جز ایشان. وَ اِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً، اى فقرا «۱» و اگر ترسی از درویشی. و العیلة و العالة، الفقرا، و عال الرجل اذا افتقر و اعال اذا کثر «۲» عیاله، قال الشّاعر: فلا یدری الفقیر متى غناه و لا یدری الغنی متى یعیل مفسّران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که: مشرکان آمدندی از راههای دور و انواع متاع و طعام آوردندی، چون خدای تعالی اینکه آیت فرستاد گفتند: یا رسول الله؟ ما رنجور شویم «۳» چون ایشان نیابند و طعام بر ما تنگ شود و تجارت منقطع شود، و بازار کاسد و مرافق و منافع ما فایت شود. [۶۹- ر]

خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: اگر چنان است که شما از درویشی می ترسی، خدای شما را از فضل و رحمت و نعمت خود مستغنی کند. و در مصحف عبد الله مسعود چنین است: و ان خفتم عائله، اى خصلة تعول علیکم، اى تشق علیکم. عکرمة گفت: خدای تعالی ایشان را توانگر کرد به بارانهای پیاپی تاخیرها «۴» و نباتها بسیار شد. مقاتل گفت: سبب توانگریشان ان بود که: اهل جزیره «۵» و صنعا و جرش ایمان آوردند، و از یمن طعام می آوردند بر پشت چهارپای «۶». کلبی گفت: خدای تعالی در زمین تباه و جرش خصبی و فراخی بداد که اهل مکه از آن توانگر شدند. ضحاک گفت: خدای تعالی ایشان را توانگر کرد به جزیت اهل ذمت، و قوله: [ان شاء] «۷» اگر خواهد به مشیت باز بست برای دو کار یکی آن که: بعضی بودند از ایشان که به آن وقت و آن خیر نرسیدند، دگر آن که: تا مکلفان با خدای فرع کنند و با او گریزند و امید در او بندند، کما قال تعالی: لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ اِنْ شَاءَ اللَّهُ «۸».

----- (۱). اساس: قهرا، که با خطی متفاوت اصلاح شده است آو، بم: مقرأ مل، مع، لب: فقرا. (۲). آو، بم: اذا اکثر. (۳). آو، بم: شدیم. (۴). آو، آج، بم، مل: چیزها. (۵). همه نسخه بدلها: جده. [.....]

(۶). آو، آج، بم، لب: چهار پایان. (۷). اساس: ندارد به قیاس نسخه آو، اتفاق نسخه‌ها افزوده شد. (۸). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۷. صفحه: ۲۱۴. إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ خدای عالم است به مصالح شما در تکلیف «۱»، و حکیم است در منع مشرکان از مسجد الحرام. قوله: قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ، حق تعالی در اینکه آیت رسول را- علیه السلام- و مسلمانان را فرمود که: با اهل کتاب از جهودان و ترسایان قتال کنید. مجاهد گفت: اینکه آیت آنکه آمد که رسول را فرمودند که: به غزات «۲» روم رو. رسول- علیه السلام- بعد نزول اینکه آیت به غزات «۳» تبوک شد. کلبی گفت: در بنی قریظه و بنی النضیر آمد آیت. رسول- علیه السلام- به قتال ایشان رفت، ایشان مصالحه کردند و آن اول جزیتی «۴» بود در اسلام و اول ذلی بود که به اهل کتاب رسید. حق تعالی به اینکه آیت وصف کرد جهودان و ترسایان را به آن که، ایشان به خدای ایمان ندارند، اگر چه خدای گویانند، خدای دانان «۵» نهاند برای آن که خدای را فرزند روا می‌دارند و آن که در حق خدای اینکه روا دارد به خدای ایمان ندارد. و نیز گفت: به قیامت ایمان ندارند، و اگر چه ایشان معتقد اینکه چیزها باشند مؤمن نباشند، برای آن که اعتقاد آنکه ایمان باشد که علم باشد و از سر دلیل بود و اینکه موافق مذهب ماست در حق همه مقلدان و معتقدان باطل. و دگر وصف آن است که: ایشان آنچه خدای و رسول حرام کرد ایشان رحام ندارند برای آن که به شرع رسول ما که ناسخ شرایع است ایمان ندارند. وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ و ایشان دین حق ندارند، و اینکه آیت دلیل است بر آن که جهودی و ترسایی حق نیست و باطل است. بعضی دگر مفسران گفتند: حق، در آیت نام خدای است- جل- جلاله- که از نامهای خدای یکی حق است، یعنی که: ایشان دین خدای ندارند و معنی نزدیک است به یکدیگر. و اقسام دین گفته‌ایم، و اصل او طاعت باشد، قال الشاعر: لئن حلت بواد یا بنی «۶» اسد فی دین عمرو و حالت بینا فدک ای، فی طاعة عمرو. مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ، «من» تبیین راست از آنان که ایشان را کتاب دادند، برای آن که اینکه اوصاف که گفت جامع است سایر کفار را، ----- (۱). همه نسخه بدلها: تکالیف. (۲-۳). همه نسخه بدلها: غزای.

(۴). بم: حربی. (۵). آو، بم: دانایان. (۶). کذا: در همه نسخه بدلها: ضبط مصراع، در منابع لغت: بجو فی بنی.

صفحه: ۲۱۵ و آنکه به «من» بیان کرد که اهل کتاب اند. حَتَّى، انتهای غایت را باشد، گفت: با ایشان قتال می‌کنید «۱» تا آنکه که جزیت بدهند. حکم اهل کتاب و اهل ذمت آن است که: اول ایشان را دعوت کنند، اگر قبول کنند فهو المراد، مسلمانانند و برادران مانند، و اگر قبول نکنند جزیت بر ایشان عرضه کنند، و شرایط ذمت اگر قبول کنند بر آن قرار دهند ایشان را، و اگر قبول نکنند با ایشان کارزار کنند تا آنکه که ایمان آرند یا جزیت بپذیرند. و در آیت، دلیل است بر آن که: قتال اهل کتاب حلال است، بل واجب است چون جزیت قبول نکنند تا آنکه که جزیت بدهند از دست خود به پیغامبر و امام. وَ هُمْ صَاغِرُونَ، «او» حال راست در آن حال که ذلیل و صاغر باشند. و جزیه فعله من الجزاء نوع من الخراج علی کفرهم. و فعله، هیأت را باشد، کالجلسة [۶۹-پ]، و المشیه و الرکبه «۲». و برای آن گفت: عَنِ يَدٍ، تا بدانند که ایشان می‌دهند و از ایشان نمی‌ستانند به کره. و عَنِ تَلَقٍّ دارد به محذوفی، و التقدیر: اخراجا عن الید. ابو علی گفت: معنی آن است که: باید که به دست خود دهند و روا نباشد که در اینکه معنی نایب فرو دارند «۳» تا مذلت و صغارشان پیدا شود. و بعضی دگر گفتند، معنی آن است که: عن نقد، چنان که گویند: بعت هذا یدا، بید، ای نقدا. و بعضی دگر گفتند: عن ید لکم علیهم از دست نعمتی که شما را باشد بر ایشان به قبول جزیه و تبقیات «۴» ایشان. و مغربی گفت: [به معنی قهر است] «۵»، عن قهر و غلبه، و اینکه قول زجاج است. و «صغار»، مذلتی باشد که قدر صاحبش صغیر «۶» بکند. و گفته‌اند، معنی «صغار» در آیت آن است که: حالت جزیت دادن باید تا بر پای ایستاده باشند به مقام مذلت، و آن کس که می‌گیرد نشسته باشد بر مرتبه خود. قتیبی گفت: عرب چیزی که مبتدا دهند نه بر سیل مجازات، آن را اعطاء عن ید خوانند. بنزدیک ما جزیه از سه گروه گیرند: از جهودان و ترسایان و گبرکان. و امیاً صایبان بنزدیک ما از ایشان جزیت نگیرند، و حکم ایشان حکم دیگر کفار باشد، و ابو سعید «۷» اصطخری من اصحاب الشافعی هم اینکه گفت، و جمله فقها خلاف کردند. ----- (۱). همه نسخه بدلها: می‌کنند. (۲). آج: الکربه. (۳). آو، آج، بم، لب: فرا دارند. (۴). آج:



سلیقه. (۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۶). مل: حقیر. [.....]

(۷). اساس: ابو سعد به قیاس نسخه آو و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

صفحه : ۲۱۶ و امّیا در گبرکان، خلاف کردند علما در آن که ایشان اهل کتاب‌اند یا نه. بعضی گفتند: اهل کتاب نه‌اند، و لکن حکم ایشان در اعطای جزیت حکم اهل کتاب باشد. و شافعی را در او دو قول است یکی آن که: ایشان را کتاب نبود، و یکی آن که: ایشان را کتاب بود، خدای تعالی باز گرفت از ایشان. و ابو حنیفه بر آن است که: ایشان را کتاب نبود، و از امیر المؤمنین علی- علیه السلام- روایت کردند که: ایشان را پیغمبری بود و کتابی، پیغامبر را بکشتند و کتاب بسوختند. و جزیت را بنزدیک ما حدی محدود نیست، بل امام چندان که مصلحت داند بر ایشان نهد اما بر سرشان و اما بر زمینشان، و جمع نکنند میان هر دو. و ثوری موافقت کرد ما را در آن که حدی محدود نیست آن را، و شافعی گفت: چون دیناری بدهد از او قبول کنند سواء اگر توانگر بود و اگر درویش و اگر متوسط. و مالک گفت: کمتر از چهار دینار نباشد بر آنان که زر دهند، و اگر درم دهند، چهل و هشت درم. ابو حنیفه گفت: جزیت درویش «۱» دوازده درم باشد، و جزیت متوسط بیست و چهار درم، و جزیت توانگر چهل و هشت درم. اما آن کس که او مالی ندارد و کسی نباشد او را، بر او جزیت نیست، و ابو حنیفه هم اینکه گفت. و شافعی را در او دو قول است: چون سال بر گردد و جزیت واجب شود بر ذمی، آن که بمیرد یا اسلام آرد، ابو حنیفه گفت: جزیت بیفتد، و شافعی گفت: نیفتد. و بنزدیک ما به اسلام بیفتد و به مرگ نیفتد، و مذهب مالک هم چنین است روا نباشد که هیچ ذمی را رها کنند که در حرم شود «۲» به هیچ حال نه برای کاری نه به رهگذر «۳»، و شافعی هم اینکه گفت، و ابو حنیفه گفت: روا باشد چون محتاج باشند یا مجتاز «۴». اگر اهل ذمت از دینی به دینی انتقال کند چنان که جهود باشد ترسا شود یا گبر باشد جهود شود او را بر آن جزیت رها کنند، ابو حنیفه هم اینکه گفت. و شافعی را دو قول است اهل ذمت مادام تا بر شرایط ذمت باشند از آن که اظهار نکاح محرمات نکنند و شرب خمر و زنا و ربا ایشان بر ذمت باشند جزیت قبول کنند از ایشان و اگر اظهار چیزی از اینکه معنی کنند از ذمت بیرون باشند و قتال ایشان حلال شود، و اگر چیزی کنند که در شرع ما یا شرع ایشان موجب

--- (۱). آو، بم: دروش. (۲). آو، آج، بم، مج: شوند. (۳). آو، آج، بم، لب: رهگذری. (۴). آج، بم: مختار.

صفحه : ۲۱۷ حدّ باشد حدّ بزند امام ایشان را «۱» تمام. و جمله فقها خلاف کردند و گفتند: بر ایشان حدّ نباشد تعزیر باشد. از دیوانه مطبق «۲» جزیت نستانند، و اگر وقتی باشد و وقتی نباشد حکم اغلب را باشد، و ابو حنیفه هم اینکه گفت. و شافعی گفت: جزیت از او ساقط باشد علی کلّ حال از شیوخ و رهبان «۳» و اصحاب صوامع جزیت نستانند. و شافعی را در او دو قول است: روا باشد اهل ذمت را که [۷۰-ر]

دستار بر سر نهد «۴» و ردا بر دوش و شافعی هم اینکه گفت، و ابو حنیفه و احمد حنبل گفتند: رها نکنند ایشان را تا ممیز «۵» باشند. اگر گویند: چه گوی در جزیت اهل کتاب، طاعت است یا معصیت! اگر معصیت است خدای نشاید تا معصیت فرماید، و اگر طاعت است ایشان را باید تا بدان مستحقّ ثواب باشند جواب گوئیم: امّیا ستدن امام طاعت است، و امّیا دادن ایشان نه طاعت است نه معصیت، بل بر سبیل فدیة و دفع قتل است از نفس خود. و جزیت، از جزا مشتق است، و جزا را وصف نکنند به آن که طاعت است یا معصیت. قوله: وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزٌ ابْنُ اللَّهِ، عاصم خواند و کسائی و عبد الوارث «۶» عن ابی عمرو: «عزیز» به تنوین، و باقی قراء بی تنوین. امّیا آنان که بی تنوین خواندند، سه وجه گفتند: اینکه قراءت را یکی آن که: ابن، اینکه جا صفتی است میان دو اسم علم افتاده و چون چنین باشد تنوین نباید در او تا فرق بود میان او چون صفت و یا خبر باشد، یقال: جاءنی زید بن عمرو، و رأیت زید بن عمرو، و مرتب بزید بن عمرو، و گفت خبر محذوف است از کلام، تقدیر آن است: عزیر ابن الله، معبودنا او نبینا. وجه دوم آن است که: اسم لا- ینصرف است برای آن که علم است و اعجمی، و تصغیر را جاری مجرای نا «۷» مصغّر کرد، تنوین از او بستد به علت «۸» منع صرف. وجه سوم آن است که: تنوین برای جمع ساکنین بیفگند «۹» بر سبیل تشبیه به حرف لین چنان که در قاض و داع

کردند، و علی هذا [قراءة من قرأ: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ - (۱). آو، آج، بم اما. (۲). مل: مطق. (۳). آو، بم: رهابین. (۴). همه نسخه بدلها: نهند. (۵). مج: مهین. (۶). آو، آج، بم: لب: عبد الرزاق مل: عبد الوزاق. (۷). آو، بم، مل: ما مج: یا آج: تا. (۸). اساس: علم به قیاس نسخه آو، تصحیح شد. (۹). آج: بیفگنند. [...]]

صفحه : ۲۱۸ الصَّمَدُ (۱) هذه ما «۳» و نعمان بن اوفی و شأس بن قیس و مالک بن الصّیف، و اینکه چنان باشد که گویند: خوارج به تعذیب اطفال گویند، و اینکه مقاتل از ایشان گروهی گفتند که ایشان را ازارقه گویند. عیید بن عمیر گفت: اینکه مقاتل از جهودان یک شخص گفت نام او فنحاص بن عازورا، و او آن بود که گفت: انّ الله فقیر و نحن اغنیاء. و سبب آن که جهودان اینکه گفتند، آن بود که: عطیة العوفی گفت از عبد الله عباس که: عزیز، از جمله اکابر و بزرگان بنی اسرائیل بود، و بعضی گفتند: پیغامبر بود و توریت در میان قوم بود و از عزّت او را جای او تابوت بود. و مردم بعضی یاد داشتند چون به معصیت مشغول شدند و ظلم و عدوان پیشه گرفتند، خدای تابوت از میان ایشان برگرفت. چون فساد زیادت کردند خدای تعالی - توریت از دلهاشان برگرفت و از یاد ایشان برفت. مدّتی بر اینکه بر آمد، ایشان پشیمان شدند و آن عقوبتی شناختند

(۱). - سورة اخلاص (۱۱۲) آیات ۱ و ۲. (۲). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۳). آو، آج، بم: یشکر.

صفحه : ۲۱۹ توبه کردند، و فزع کردند با عزیز، و عزیز دعا کرد و تضرّع کرد و از خدای تعالی درخواست تا توریت [با] «۱» یاد او دهد. خدای تعالی دعای او اجابت کرد و نوری در دل او نهاد، توریت یاد او آورد «۲» جمله. او، بیامد و قوم را بشارت داد که خدای تعالی توریت با یاد من داد و توریت خواندن گرفت و بر ایشان می خواند، ایشان بهری اعتماد کردند و بهری نکردند تا آنکه که خدای تعالی تابوت با ایشان داد، آنچه از او نوشته و یاد گرفته بودند با آن نسخه که در تابوت بود مقابله کردند، حرفی زیادت و نقصان نبود، [۷۰- پ]

گفتند: اینکه تخصیص عزیز را برای آن بود که او پسر خدای است، - تعالی عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عَلَوًا کبیرا «۳». و سدّی گفت، سبب آن بود که: چون عمالقه بر بنی اسرائیل مسلط شدند و ایشان را می کشتند و می رنجانیدند، ایشان بگریختند و متواری شدند و در عالم پراکنده شدند و نسختهای توریت که داشتند در کوهها پنهان کردند، و عزیز نیز بگریخت و در بعضی کوهها خدای را عبادت می کرد و از کوه فرو نیامدی الا- روز عید. روزی از روزهای عید فرود آمد، زنی را دید بر سر گوری ایستاده و می گفت: وا مطعماه «۴» وا کاسیاه؟ و عزیز در دعا و تضرّع بسیار می گفت: بار خدایا؟ بنی اسرائیل را بی عالم رها کردی، عزیز فراز شد و آن زن را وعظ کرد و گفت: از خدای بترس- و گمان چنان برد که آن گور شوهر اوست- یا زن؟ تو چنان دانی که روزی تو به دست شوهرت بود، روزی تو بر خدای است، تو را و شوهرت را و جمله خلاق را. زن گفت: چنان که می دانی «۵» که روزی از خدای است و همه جهان را روزی او می دهد و هیچ خلق را بی روزی رها نکند، نمی دانی که علم عالمان ازوست و بنو اسرائیل را بی عالم رها نکند! عزیز گفت: راست گفتمی، و لکن تو کیستی! گفت: من دنیاام آمده‌ام تا تو را بشارتی دهم بدان که از نماز گاه تو چشمه آب پدید خواهد آمدن و درختی بر کنار آن چشمه بخواهد رستن، تو از میوه آن درخت بخور و از آن چشمه آب باز خور و از آن جا وضو کن و دو رکعت نماز بکن که خدای تو را چیزی «۶» خواهد داد. چون از آن جا برفت و با نماز گاه خود رفت بر دگر -

(۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۲). آو، آج، بم: داد. (۳). محتمل است اشاره مفسّر به سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۴۳ (... تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عَلُوًّا کبیراً. (۴). اساس: وا معظماه به قیاس نسخه آو، تصحیح شد. (۵). آو، آج، بم: لب: چون می دانی. (۶). لب: خیری.

صفحه : ۲۲۰ روز چشمه آب از جای سجده او بر دمید و درختی پیدا شد، او از آن میوه بخورد و از آن آب باز خورد، چون نگاه کرد پیری می آمد، بر او فراز آمد و او را گفت: دهن باز کن، او دهن باز کرد، چیزی در دهن او نهاد و گفت: فرو بر. او فرو برد.

آنکه او را گفت: در اینکه چشمه رو و هم اینکه جا در برو «۱» تا به قومت رسی. همچنان کرد و در آن چشمه آب برفت. چندان که بیشتر می‌رفت علمش زیادت می‌شد تا به قوم خود رسید و جمله توریت یادش آمده بود، قوم را گفت: بروی و قلمی چند بیاری «۲». برفتند و چند قلم بیاوردند. او هر انگشتی را قلمی بریست و به جمله قلمها توریت نوشتن گرفت تا جمله برنوشت. ایشان چون آن دیدند، برفتند و آن نسخه‌های توریت که در کوهها پنهان کرده بودند بیاوردند و معارضه کردند با آن که او نوشته بود «۳»، یک «۴» حرف تفاوت نبود، گفتند: توریت به اینکه بزرگی و مشکلی مقدور کس نبود که یاد گیرد و علم آن در دل او بماند «۵»، اینکه خصوصیت برای آن است که عزیر پسر خدای است. کلبی گفت: برای آن گفتند که چون بخت نصر، بیت المقدس ویران «۶» بکرد و بنی اسرائیل را بکشت و آواره کرد، گفت: در میان شما کیست که توریت داند! گفتند: عزیر، برفتند و او را بیاوردند- و او کودکی بود کوچک- بخت نصر باور نداشت که او با صغر سنش توریت را یاد دارد، چون عزیر برفت از آن جا و از کار او آن بود که خدای تعالی از او حکایت کرد در سوره البقره: «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ» هذمه ما «۴»: عیسی پسر خداست. بعضی دگر گفتند: برای آن گفتند اینکه که، او را مادر و پدر نبود، خدای را به پدر او کردند از جهل و کفرشان- تعالی عن ذلک «۵». ذلک قولهم بأفواههم، حق تعالی در اینکه آیت، گفت، جهودان گفتند: عزیر پسر خدای است، و ترسایان گفتند: عیسی پسر خدای است، اینکه حکایت است از ایشان. آنکه گفت: ذلک قولهم بأفواههم اینکه سخن است که ایشان می‌گویند «۶» به دهنشان، و اینکه کنایت باشد از قولی که آن را اصلی نباشد، چنان که یکی از ما گوید: فلاں از سر زبان چیزی می‌گوید و حدیثی از دهن به در «۷» می‌اندازد. و عرب هر کجا حدیثی باشد که آن را حقیقتی نبود، به دهن باز بندند «۸» چنان که گفت: يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ «۹»، و قوله: يَقُولُونَ بِاللَّسْتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ... «۱۰»، و قوله: كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا «۱۱». قوله: يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ، مانند گی می‌کنند در اینکه سخن با کافرانی که پیش از اینکه بودند. و مضاهات، مشابهت باشد، يقال: ضاهاه و باهاه و باراه، اذا شابهه و عارضه، و منه: امرأةٌ ضهياءٌ التي «۱۲» لم تحض لأنها تشبه الرجال. و -----

----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مج: انسی. (۲). آو، آج، بم، لب سه مقالت. (۳). آو، آج، بم، لب: کشش. (۴). همه نسخه بدلها: گفتند. (۵). همه نسخه بدلها، بجز مل علوا کبیرا. (۶). مل خاک. (۷). آج، لب: بیرون آو، بم: برون. (۸). آو، آج، بم، لب: ببندند. (۹). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۷. (۱۰). سوره فتح (۴۸) آیه ۱۱. (۱۱). سوره کهف (۱۸) آیه ۵. [.....] (۱۲). مج، لب: للتی.

صفحه ۲۲۳: عاصم خواند: یضاهون، به همز «۱». و بر اینکه قراءت ضاهاته باشد، و بر قراءت عامه [قرآ] «۲» ضاهيته. قول الذين كفروا من قبل، قتاده و سدی گفتند مراد آن است که: ترسایان [۷۱-پ]

در اینکه قول مشابهت می‌کنند با جهودان که گفتند: عَزِيزٌ ابْنُ اللَّهِ. مجاهد گفت: جهودان و ترسایان مضاهات می‌کنند در اینکه قول با قول مشرکان که گفتند: فریشتگان دختران خدای اند. حسن بصری گفت: وجه شبه کفر است، یعنی اینان به اینکه گفتار کافر شدند، چنان که دگر کافران به مقالات کفر کافر شدند. و اینکه چنان است که مشرکان را [گفت] «۳»: كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ... «۴»، قتیبی گفت، مراد آن است که: جهودان و ترسایان عصر «۵» رسول همان گفتند که اسلاف ایشان که پیش از اینکه بودند قاتلهم الله، عبد الله عباس گفت: لعنهم الله، قال ابان بن تغلب: قاتلها الله تلحانی و قد علمت انی لنفسی افسادی و اصلاحی و ابن جریج گفت: قتلهم الله خدای بکشا [د] «۶» ایشان را. بعضی دگر گفتند: ایشان در اینکه گفتار چون مقاتل و مخاصم اند خدای را- جل جلاله، خدای نیز مقاتل ایشان باد و به خصم ایشان. انی یؤفکون چگونه می‌برگرداند ایشان را به افک و دروغ، و اینکه بر سیبل تعجب و مبالغت می‌فرماید، و جای تعجب آن است که با چندین ادله قاهره و حجج ظاهره، چگونه از حق می‌برگردند. و انی بر سه معنی است در کلام عرب: به معنی «کیف» «اینکه» و «متی»، و اینکه جا مراد «کیف» است، قال الشاعر: نئی الم بک الخیال یطیف و قال الکمیت: نئی و من اینکه نابک «۷» الطرب قوله: اتخذوا احوارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله، «احبار»،

جمع حبر ----- (۱). آج، لب: همزه. (۶-۳). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۴-۲).  
سوره بقره (۲) آیه ۱۱۸. (۵). اساس عصمت به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخ تصحیح شد. (۷). اساس: ابک آو، آج، بم: انک با  
توجه به معنی بیت و به قیاس با چاپ مرحوم شعرانی تصحیح شد.

صفحه : ۲۲۴ باشد، و حبر، عالمی بود که صنعت او تحبیر و تحسین اشیا باشد. و «احسان»، به معنی علم استعمال می‌کنند، عرب  
يقولون: فلان يحسن كذا، چون نیک داند. و «رهبان» جمع راهب باشد، و آن زاهد ترسایان را گویند. و اشتقاق او از رهبت باشد، و  
آن خوف بود. حق تعالی به مذمت و منقصت جهودان و ترسایان اینکه آیت فرستاد و گفت: ایشان، اعنی جهودان و ترسایان عالمان  
و زاهدان خود را خدایان گرفته‌اند. به قول ایشان حرام حلال می‌دارند و حلال حرام. مصعب بن سعد «۱» روایت کرد از عدی بن  
حاتم [که] «۲» گفت: من ترسا بودم و بنزدیک رسول آمدم و صلیبی از زر در گردن داشتم، مرا گفت: یا عدی؟ اینکه بت از گردن  
بیرون کن. من از گردن بر آوردم و بینداختم. آنکه رسول- علیه السلام- سورت براءت خواندن گرفت به اینکه آیت رسید که:  
اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ، می‌گفتم: ما ایشان را نپرستیم «۳». گفت: نه «۴»، به قول ایشان حرام به حلال می‌داری و  
حلال حرام! گفتم: آری. گفت: اینکه عبادت ایشان بود احبار و رهبان را. و مانند اینکه روایت کردند از باقر و صادق- علیهما  
السلام. عطا گفت از ابو البختری در اینکه آیت که: ایشان عبادت نکردند احبار و رهبان را به معنی نماز و روزه، و لکن قبول  
[قول] «۵» ایشان کردند در حلال و حرام بی حجتی. ربیع گفت، ابو العالیه را گفتم: اینکه ربوبیت احبار و رهبان چگونه بود! گفت:  
در توریت و انجیل احکام حلال و حرام دیدند، گفتند: ما سبق نبریم علما و احبارمان را، آن کنیم که ایشان گویند. ایشان به خلاف  
توریت و انجیل بگفتندی، از ایشان قبول کردندی، و ذلك قوله: نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا  
يَعْلَمُونَ «۶». بعضی اهل معانی گفتند: معنی آن است که: اتَّخَذُوهُمْ كَالْأَرْبَابِ فِي وَجوب الطاعة ایشان را چون خدایان گرفته‌اند در  
وجوب طاعت، چنان که گفت: ----- (۱). آو، بم: سعید. (۵-۲). اساس: ندارد از آو،

افزوده شد. (۳). آو، بم: نپرستیدم آج، لب: نپرستیدم. (۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: تو. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۱۰۱.  
صفحه : ۲۲۵ حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا... «۱»، ای کالتار، و قال عبد الله بن المبارك: و هل بدل الدين إلا الملوک و احبار سوء و رهبانها و  
المسيح ابن مريم و نیز عیسی مریم را، فی قولهم: إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ... «۲»، «واو»، عطف است بر احبار و رهبان: و ما أمروا إلا ليعبدوا  
إلهًا واحدًا و نفرمودند ایشان را که پرستند مگر یک خدای را. حق تعالی به اینکه کلمه رد کرد بر ایشان و اعتقاد ایشان در عیسی و  
رهبان و احبار، آنچه در حق خدای تعالی واجب باشد. لا إله إلا هو نیست بجز او خدایی که سزاوار عبادت باشد، و او را توان [۷۲-  
ر]

پرستیدن. سُبْحَانَهُ، متره است او از آن که با او انباز گیرند. يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ می‌خواهند تا نور خدای بنشانند و  
تاریک کنند به دهنهاشان، و اینکه مثلی است، یعنی می‌خواهند تا دین خدای باطل کنند به گفتار بی حجت. کلبی گفت: مراد آن  
است که، قرآن را تکذیب می‌کنند به زبان و قبول نمی‌کنند. عبد الله عباس گفت: مراد جهودان و ترسایان آنست که می‌خواهند نام  
الهیّت و سمت عبادت بر احبار و رهبان نهند، و نور خدای که توحید اوست و اصل دین او بنشانند به اقوال باطل که بر من «۳»  
می‌گویند. ضحاک گفت: تمنای مرگ رسول ما می‌کنند و هلاک دین او. بعضی اهل معانی گفتند: اینکه بر طریق مثل است، یعنی  
ایشان در تمنای محال که کردند که به گفتار بی حجت دین خدای باطل کنند، با کسی مانند که خواهد که نور آفتاب به باد دهن  
بنشانند، چنان که یکی از ما چراغ بنشانند به باد دهن. یعنی می‌پندارند که اینکه دینی است که به گفتار ایشان باطل شود چون  
چراغی ضعیف که به بادی از دهن کشته شود. و سدّی گفت: نور خدای اسلام است. و حسن گفت: قرآن است، و بعضی دگر  
گفتند: دلیل و برهان است، و وجه تشبیه آن است که: به او راه یابند چنان که به نور و روشنایی. وَ يَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ و خدای  
تعالی امتناع کرده است و نمی‌خواهد که باشد الا تمامی نور او. ایشان می‌خواهند که بنشانند و خدای من خواهد تا تمام کند، و مراد

خدای به وجود اولیتر از مراد ایشان. و «ابا»، منع باشد و امتناع، قال الشاعر: ----- (۱).  
سوره کهف (۱۸) آیه ۹۶. (۲). سوره مائده (۵) آیه ۷۳. (۳). آج، لب، مل، مج، به دهن. [...].

صفحه : ۲۲۶ و ان ارادوا ظلمنا ابینا و فلائن یأبی الظلم، ای یمنع، و فلائن أبی اذا کان مانعا من الظلم. و لَو کَرِهَ الْکَافِرُونَ و اگر چه کافران آن را کارهند و نمی‌خواهند که دین خدای ظاهر باشد. آنگه گفت: هُوَ الَّذِي او آن خداست که پیغامبرش را، یعنی محمّد را- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله- بفرستاد بِالْهُدَى، عبد الله عَبَّاس گفت: به قرآن، و بعضی دگر گفتند: به بیان ادله و حجج و بینات، وَ دینِ الْحَقِّ دینِ مسلمانی. لِيُظْهِرَهُ تا ظاهر گرداند آن را و ظفر دهد اینکه دین را بر همه دینها و اگر چه مشرکان کاره باشند آن را. اما معنی آیت، مفسّران در او خلاف کردند عبد الله عَبَّاس گفت: «ها» راجع است با رسول- عليه السّلام- و معنی آن است که: لِيُطْلِعَهُ علی شرائع الاسلام تا او را بر شرایع اسلام مطلع گرداند تا هیچ بر او پوشیده نماند. دیگر مفسّران گفتند: «ها» راجع است با دین حق. ابو هریره و ضحاک گفتند: معنی آن است که، تا دین حق را اظهار کند بر همه دینها و اینکه عند نزول عیسی باشد از آسمان، و سدی گفت: عند خروج مهدی باشد- عليه السّلام- که همه دینها یکی شود و هیچ کس نماند که نه در اسلام آید اما به طوع و اما به کره، یا گردن نهد جزیت را، و اینکه دو روایت متقارب است برای آن که نزول عیسی از آسمان با خروج مهدی به یک جای باشد، چنان که در اخبار مخالف و مؤالف آمده است، و اینکه قول روایت کرده است از باقر و صادق و جمله اهل البیت- علیهم السّلام. کلبی گفت: تأویل اینکه آیت پدید نیامد [ه است] «۱» و هنوز خواهد بودن، و قیامت بر نخیزد تا نباشد. مقداد اسود روایت کرد از رسول- عليه السّلام- که او گفت: «۲» لا یبقی علی ظهر الارض بیت وبر و لا مدر الا ادخله الله کلمة الاسلام اما بعزّ عزیز او بذل ذلیل امّا ان یعزّهم فیجعلهم من اهله فیعزّوا به و امّا ان یذلّهم فیدینون» له، گفت: بر پشت زمین «۳» خانه سفری و حضری بنماند «۴» و الا- خدای تعالی کلمه اسلام در او برد، اما به عزّی عزیز یا به ذلی ذلیل، اما خدای تعالی ایشان را به توفیق اسلام عزیز کند تا به طوع ایمان آرند و از اهل اینکه شوند و به آن عزیز ----- (۱). اساس: ندارد از مل، افزوده شد. (۲). اساس: فدینون به قیاس با نسخه او، و اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). همه نسخه بدلها هیچ. (۴). اساس: بنه ماند/ بنماند.

صفحه : ۲۲۷ گردند و اما ذلیل کند ایشان را تا گردن نهند حق را به عنف. و ابو سلمه، روایت کند از عایشه که گفت، رسول- علیه السلام- گفت: روزگار به سر نشود «۱» تا مردمان لات و عزّی نپرستند، گفت، من گفتم: یا رسول الله؟ [۷۲- پ] من نپنداشتم که اینکه باشد پس از آن که خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد: لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَو كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، گفت: اینکه باشد مدّتی چندان که خدای خواهد، آنگه خدای تعالی بادی خوش بفرستد و هر کس را که در دل او مِثقال ذرّه‌ای خیر باشد او را قبض کند تا نماند الا آنان که در دل ایشان خیری نباشد و مردم برگردند و با دین پدران شوند. بعضی دگر گفتند: معنی آن است تا اینکه دین را بر همه ادیان اظهار کند و قوّت و ظفر دهد به حجّت و دلیل، و حجّت اینکه دین ظاهرتر باشد و دلیل او روشنتر. بهری دگر گفتند: مراد اعزاز اسلام است، تا اسلام چنان عزیز کند که بر هیچ مسلمانی صغار و مدلّتی نرود چنان که بر اهل ذمّت می‌رود از هوان و بذل جزیت. بعضی دگر گفتند: تا اینکه دین را غلبه دهد بر ادیانی که پیرامن رسول بود از شرک و جهودی و ترسایی و دینها [ی] «۲» ایشان منسوخ و مقهور کند. و از صادق- عليه السّلام- روایت کردند که: تأویل آیت فرو نیامد هنوز و فرو نیاید تا مهدی- امت بیرون نیاید. قوله: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، اینکه آیت خطاب است با مؤمنان، گفت: ای گرویدگان؟ بسیاری از احبار که علما [ی] «۳» جهوداند و رهبان که زاهد [ان] «۴» ترسایانند، می‌خورند مالهای مردمان به باطل و ناحق و ناوجب به رشوت گرفتن در حکمها و تحریف کتاب خدای می‌کنند بر مراد و هوای ایشان تا بر آن جعلی و طعمه‌ای بستانند اینکه قول حسن است و جبائی: و بعضی اهل معانی گفتند: اکل اموال النَّاسِ بِالْبَاطِلِ، کنایت است از کسب از وجوه حرام. و مراد به اکل، تملک است، برای آن که

غرض از تملک اکل باشد. و وجهی دیگر آن است که: برای آن اکل گفت که آن مالها ثمن مأكول بود، پس مال را مأكول خواند چنان که شاعر گفت: ذر الاکلین الماء لوما فماری ینالون خیرا بعد اکلهم الماء ای ثمن الماء. بعضی دیگر گفتند: آن خواست که در سوره البقره گفت: ----- (۱). مل: چنان شود. (۴-۳-۲). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

صفحه : ۲۲۸ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ «۱»- الایه به دست خود چیزی بستند که بر دل عامه خوش آمدی، و گفتندی: اینکه توریت است و بر آن چیزی بستندی از عوام و سفله. وَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ و مردم را از راه خدای و دین او منع می کنند، و رها نمی کنند تا مردمان در اسلام آیند، و غرض «۲» آیت منع مسلمانان است از صحبت و مجالست ایشان و تحذیر از آن که با ایشان مجالست کنند. آنکه گفت: وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَ أَنَا نَ كَهِ ایشان زر و سیم گنج نهند. محمد بن ابراهیم بن عرفه- که او را نطفویه خوانند- گفت: زر را برای آن ذهب خوانند که ذاهب باشد و مقیم نبود. و سیم را برای آن فضه خوانند که منفص شود و متفرق. و علما خلاف کردند در معنی کتز عبد الله عمر گفت: هر مال که آن را زکات بدهند آن کتز نباشد و اگر چه در زیر زمین بود. و «۳» آنچه آن را زکات نداده باشند آن کتز «۴» باشد، و اگر چه بر بالای زمین بود و اینکه روایت است از عبد الله عباس و ضحاک و سدی. و جابر عبد الله انصاری گفت: چون زکات مال بدهی گنج نباشد و آنچه شرّ او بود «۵» به زکات از او بسود. سعید بن المسیب گفت: مردی به نزدیک عمر خطاب آمد «۶» و گفت: ملکی بفروخته ام بهای آن چه کنم! گفت: برو نگاه دار در زیر بسترت در زیر زمین کن. گفت: پس نه گنج باشد! گفت: چون زکاتش داده باشی گنج نباشد. و از امیر المؤمنین- علیه السلام- روایت کردند که: هر مال که از چهار هزار درم بفرزاید آن گنج بود اگر زکاتش بدهی و اگر نه. ابو الجعد روایت کرد از ثوبان که، رسول- صلی الله علیه و آله- چون اینکه آیت فرود آمد گفت: «۷» تَبَا لِلذَّهَبِ «تَبَا لِلْفِضَّةِ؟» اینکه حدیث سه بار تکرار کرد. اصحاب رسول را- صلی الله علیه و آله- سخت آمد، گفتند: یا رسول الله؟ ما کدام مال [۷۳- ر]

بگیریم و سرمایه بگیریم! گفت: لسانا ذاکرا و قلبا شاکرا و زوجه مؤمنه تعین احدکم علی دینه زفانی «۸» ذاکر و دلی شاکر و زنی مؤمنه که یکی از شما را «۹» بر دینش یار بود. أبو ذرّ غفاری- رحمه الله علیه-  
 (۱). سوره بقره (۲) آیه ۷۹. (۲). همه نسخه بدلها از. (۳). مل هر. (۴). بم: گنج. (۵). مل: شرا بوده. (۶). اساس رضی الله عنه. (۷). مل و. (۸). زفانی/ زمانی. [.....]

(۹). آو، آج، بم، مل: که آن شما را.

صفحه : ۲۲۹ روایت کرد، گفت: بنزدیک رسول شدم- علیه السلام- و او در سایه کعبه نشسته بود- چون نزدیک او رسیدم، گفت: هم الاخسرون اعمالا ایشان به عمل زیانکارتراند. مرا سخت آمد، ترسیدم و گفتم مگر از من حادثه‌ای آمده است؟ گفتم: یا رسول الله؟ کیستند ایشان! گفت: «۱» الا-کثرون ألما من قال بالمال هكذا و هكذا «عن یمینه و شماله و خلفه و قلیل ما هم گفت: بیشترین مردمان ألما آن کس که مال خود از جوانب خرج می کند در رضای خدای- عزّ و جل- از چپ و راست و پس، و ایشان اندک باشند. قتاده گفت که ما را روایت کردند از أبو ذر و ابو هریره که: هر که مال که صاحبش بند بر آن زند از زر و سیم، آن گنج باشد تا آنکه که بردارد «۲» آن را. شریح روایت کرد از أبو ذرّ الغفاری- رحمه الله علیه- که گفت: هر که او ده هزار درم بگذارد آن «۳» داغ گردانند برای او. و ابو هریره گفت: هر که او ده هزار درم رها کند، آن را صفایح گردانند و او را به آن عذاب کنند تا خدای تعالی از حکومت خلقان ببردازد. عمّار یاسر گفت: قوم عیسی- علیه السلام- مائده خواستند، چون مائده‌شان آمد کافر شدند به آن و قوم صالح، ناقه خواستند چون بدادندشان کافر شدند بدان و شما را نهی کردند از آن که زر و سیم گنج نهی و منتهی «۴» نشدی، گنج می نهی. مردی گفت: گنج می نهیم! گفت: بلی، و برای آن یکدیگر را می کشی. شعبه گفت: ابو هریره شمشیری داشت که نعل آن سیم بود، أبو ذرّ غفاری او را از آن نهی کرد و فرمود: تا سیم از او بر گرفت و گفت، از رسول- علیه السلام-

شنیدم که: هر که او سیمی رها کند داغ کنند او را بدان روز قیامت. شهر بن حوشب روایت کرد از ابو امامه که: مردی از اصحاب صفّه فرمان یافت: در جامه او دیناری یافتند، پیغامبر - علیه السّلام - گفت: کیّه اینکه داغی است او را. دیگری فرمان یافت، در جامه او دو دینار یافتند، رسول - علیه السّلام - گفت: کیتان دو داغ است اینکه دو دینار او را، و قول اوّل به صواب نزدیکتر است برای آن که وعید بر منع زکات است نه بر جمع مال از وجه حلال، و دلیل بر اینکه، قول رسول است - علیه السّلام - که گفت: من ادی زکوة ماله فقد ادی ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج و هکذا. (۲). آو، آج، بم، مج،

لب: پردازد. (۳). همه نسخه بدلها: او بمیرد و زر و سیم بسیار رها کند آن را. (۴). آو، آج، بم: منهی. (۱)

صفحه : ۲۳۰ الله الحقّ الّذی علیه «فی ذلک و من زاد فهو خیر له» گفت: هر که زکات مال بدهد آن حق که بر اوست داده باشد، و آن کس که بيفزاید بر زکات، او را بهتر بود. رسول - علیه السّلام - گفت: «۲» «۳» نعم «المال» الصّالح للزّجل الصّالح نیک چیزی است مال نیک، مرد نیک را. دگر آن که عبد الله عمر را پرسیدند از اینکه آیت، گفت: هر که زر و سیم گنج نهد و زکاتش ندهد وای بر او؟ و هر که زکات بدهد، بر او باکی نیست. آنکه گفت: من باک ندارم از آن که مرا به وزن کوه احد زر باشد و من عدد آن دادم و زکاتش بدهم و در طاعت خدای صرف کنم. و کتر، در کلام عرب مالی باشد مجموع بر هم نهاده، اگر در زیر زمین بود و اگر بر بالای زمین دلیل است «۴» بر قول شاعر: لا درّ درّی ان اطعمت نازلهم قرف «۵» الحتی و عند [ی] «۶» البرّ مکنوز ای مجموع و الحتی سویق المقل. و در شاذّ یحیی بن یعمر خواند: «یکتزون» بضمّ النون، و جمله قراء به کسر خواندند، و اینکه هر دو لغت است. و مثله: یعکفون و یعرشون «۷» در آن که به ضمّ و کسر روا باشد، و «اکتناز» اجتماع باشد، و جوز مکنتر آن بود که مغز در او بسیار بود. و لا یُنْفِقُونَهَا فِی سَبِيلِ اللَّهِ و آن را به نفقه نکنند [در راه خدای] «۸»، و برای آن گفت: یُنْفِقُونَهَا - و مذکور در پیش دو است از زر و سیم - و ینفقونها نگفت تا ضمیر عاید باشد با هر دو برای چند «۹» وجه را: قطرب گفت: «ها» عاید است با کنوز و اموال و اعیان [۷۳-پ]

زر و سیم، و اینکه رجوع ضمیر باشد با معنی برای آن که زرها و سیم‌های بسیار در دست مردمان بسیار گنجها باشد. وجهی دیگر آن است که گفتند: «ها» راجع است با زکات، و معنی انفاق، اخراج باشد، علی ما بیّناه فیما تقدّم - و زکات از آن [بیرون] «۱۰» نکنند که ----- (۱). اساس: نعمنا به قیاس با نسخه آو و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). اساس و به قیاس با نسخه آو، حذف شد. (۳). مل، مج: بالمال. (۴). همه نسخه بدلها: دلیلش. (۵). اساس: فرق به قیاس با چاپ مرحوم شعرانی و مآخذ و منابع شعر و لغت، تصحیح شد. (۶-۸-۱۰). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۷). آو، آج، بم، لب: یعکفون. (۹). آو، آج، بم: سه.

صفحه : ۲۳۱ آنچه وعید به آن تعلق دارد منع زکات است «۱» نه جمع مال، و اینکه وجهی لطیف است، المعنی: و لا یخرجون الزّکوة بل یمنعونها. وجهی دیگر آن است که، فراء گفت: ضمیر با فضّه برد و اکتفا کرد به یکی دیگر، چنان که گفت: و إذا رَأُوا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا... «۲» و لم یقل: الیهما، و چنان که گفت: وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ... «۳» و لم یقل: و انهما، و مثله قول الشّاعر: نحن بما عندنا و انت بما عندک راض و الرّأی مختلف و لم یقل: راضیان او راضون، و قال آخر: رمانی بامر کنت منه و والدی بریثا و من جول الطوی رمانی و لم یقل: بریثین، و قال آخر: انّ شرح الشّبَاب و الشّعر الاس و د ما لم یعاص کان جنونا و لم یقل: ما لم یعاصیا. اگر گویند: ضمیر چرا با فضّه برد دون ذهب، گوئیم: ایشان را فی ردّ الضمیر الی احد المذکورین دو طریق است: یکی آن که، ردّ کنند الی اقرب المذکورین، چنان که در آیت ما هست که فضّه به ضمیر نزدیکتر است از آن که ذهب، و لا یُنْفِقُونَهَا یعنی الفضة. و اما آن که ردّ به آن کنند که نظر به او باشد، کقوله: و إذا رَأُوا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا... «۴» نظر در آن جا و همت «۵» به تجارت بود. و «لهو» کار کمترین مردمان بود، و قوله: بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا... «۶» هم اقرب المذکورین است و هم اهم است. ابن الانباری گفت: برای آن با فضّه برد که فضّه عامتر باشد و بیشتر. فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بشارت ده ایشان را به عذابی مولم. و

بشارت گفت در جای انذار بر سیبل توسع و مجاز برای آن که هر دو پیدا شود بر بشره اثر آن و اینکه [را] «۷» شرح دادیم. یوم یحیی علیها فی نار جهنم عامل در نصب «یوم»، عذاب «۸» باشد، ای بشرهم بان یعدبوا بها یوم القیمه، گفت: بشارت ده ایشان را به عذاب در روزی که اینکه سیمها و زرهای ایشان بتابند در آتش دوزخ. و «ها» رواست که راجع بود با -----  
----- (۱). اساس: الش (!) به قیاس با نسخه آو و اتفاق نسخ تصحیح شد. [.....]

(۲-۴). سوره جمعه (۶۲) آیه ۱۱. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۴۵. (۵). آو، آج، بم، لب: همه. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۴۵. (۷). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۸). همه نسخه بدلها، بجز مج: فبشرهم.

صفحه: ۲۳۲ کنوز و اعیان اموال یا با فضه بر آن اقوال که گفتیم، یقال: حمی الحديد فی النار و احميته انا احماء و برای آن گفت: علیها و فیها نگفت، که در زیر آتش کنند و آتش بر سر آن کنند. فتکوی بها جباههم داغ کنند به آن پیشانیهای ایشان. و «کی»، داغ کردن «۱» باشد، یقال: کوی «۲» یکویه کیا. و مکواة «۳»، داغ باشد که آلت کی بود، قال الشاعر فی المثل: لعیر یضطرط و المکواة فی النار در مثل هست که: اخر الداء الکی، و روایت دیگر: آخر الدواء الکی آخر درد داغ باشد، یعنی آخر درد بدان انجامد که لا بد داغ باید نهادن. اینکه مثل در آن جا گویند که: مدارا و رفق سود ندارد، گویند: داغ باید تا درد بر دارد، که آخر درد داغ باشد. و معنی روایت دیگر آن است که: آخر دارو داغ بود، یعنی تا به دیگر داروها دوا توان کرد «۴» به داغ نباید کردن که داغ آنکه کنند که از همه داروها «۵» فرو مانند. اینکه مثل آن جا زنند که گویند: تا ممکن باشد مدارا باید کردن، چون ضرورت شود اداء به درستی و ایذا کند، آنکه آن پیش باید گرفت، چنان که شاعر گفت در اینکه معنی: و قارب اذا ما لم یکن لک حیل و صمم «۶» اذا ایقنت انک عاقر حق تعالی گفت: روزی خواهد بودن که آن زر و سیم ایشان داغها کنند و بر پیشانیهای ایشان کنند «۷» و بر پهلوهاشان و پشتهاشان. عبد الله مسعود را از اینکه آیت پرسیدند، گفت: و الله که اینکه دینارها و درمها که داغ کنند هیچ بر جای یکدیگر نهند، و لکن خدای تعالی پوستهای ایشان فراخ کند تا یک دینار و یک «۸» درم را داغگاهی باشد علی حده. ابو بکر وراق را پرسیدند که: چرا تخصیص کرد پیشانی و پهلو و پشت! گفت: برای آن که اول چون سایل را بیند گره بر پیشانی زنند آنکه پهلو [۷۴-ر]

از او در گردانند، آنکه پشت بر او کنند. محمّد بن علی الترمذی گفت: برای آن که به شادی گشاده پیشانی باشند و پهلو آور و قوی پشت. احنف بن قیس گفت: به مدینه آمدم در میان حلقه نشسته بودم، از قریش -----  
----- (۱). آو، آج، بم، لب: به داغ کردن. (۲). همه نسخه بدلها: گواه. (۳). همه نسخه بدلها: و المکواة. (۴). آو، آج، بم: توان کردن. (۵). همه نسخه بدلها: دوا. (۶). آج: تمم. (۷). همه نسخه بدلها، بجز آج: پیشانیهاشان نهند. (۸). همه نسخه بدلها، بجز مج: هر یک دینار را و هر یک. [.....]

صفحه: ۲۳۳ مردی را دیدم خشن جامه، درشت خوی «۱»، درشت اندام که بیامد و آن جا بایستاد «۲» و گفت: بشارت باد آنان را که از شما مال جمع کنند و بر هم نهند که حق تعالی فردای قیامت از آن داغی سازد که چون بر پستان مرد نهند به کتفش بیرون آید، و چون بر کتفش نهند به پیشانی «۳» بیرون آید، و به آن داغ، پیشانی و پهلو و پشت ایشان داغ کنند، گفت: آن همه قوم سر در پیش افکندند و کس با او نگاه نکرد و او را جوابی نداد، او از ایشان برگردید و برفت و به بر ستونی «۴» بنشست، من نزد او فرا شدم گفتم: ای شیخ؟ اینکه سخن که تو گفتی اینکه قوم را خوش نیامد، گفت: ایشان عاقل نیستند، من پرسیدم که: اینکه مرد کیست! گفتند: اینکه أبو ذرّ غفاری [است] «۵». هذا ما کتّرتُم لَأَنْفُسِکُمْ و اینکه از جمله آن جایهاست که قول از او حذف کردند، و التقدير: یقال لهم: هذا ما کتّرتُم لَأَنْفُسِکُمْ اینکه آن گنج است که برای خود نهادی، بجشی آن گنج که نهادی؟ و مانند اینکه در قرآن بسیار است از حذف قول از کلام. علما خلاف کردند در آن که آیت در حق که آمد! زید بن اسلم گفت: عبد الله عمر را از اینکه آیت



پرسیدند» ۶ گفت: اینکه پیش از آن بود که آیت زکات آمد، چون خدای تعالی آیت زکات بفرستاد، زکات را به طهر اموال کرد. مجاهد گفت از عبد الله عباس که: چون اینکه آیت آمد و مسلمانان بشنیدند، سخت آمد بر مسلمانان و گفتند: چگونه توان کردن که یکی از ما برای فرزندان ضعیف کوچک چیز کی بنهد که ایشان را مرجعی باشد! آنگه پیش رسول آمدند و گفتند: یا رسول الله؟ اینکه آیت بر ما سخت می آید. رسول- علیه السلام- گفت: ندانی که خدای تعالی زکات واجب نکرد الا برای آن که مالهای شما پاکیزه کند به آن، چون زکات داده باشی آن باقی پاکیزه است، و موارث فرض کرد در مالهای شما که باز ماند. آنگه گفت: خبر دهم شما را به بهترین کنزی که مرد نهد» ۷ خود را! گفتند: بلی یا رسول الله؟ گفت: زنی «۸» صالح که چون در او نگرده شاد شود، و چون کاریش فرماید طاعتش دارد، و چون غایب شود از او حفظ الغیب او کند. بعضی صحابه گفتند: آیت در حق اهل کتاب ----- (۱). همه نسخه بدلها: روی. (۲). آو، بم: بیستاد. (۳). همه نسخه بدلها، بجز مل: پستانش. (۴). آو، آج، بم: استون. (۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: پرسیدم. (۷). همه نسخه بدلها: بنهد. (۸). آو، آج، بم، لب: زن.

صفحه : ۲۳۴ آمد خاصه. سدی گفت: در «۱» مانعان زکات آمد از اهل قبله. ضحاک گفت: عام است در مسلمانان و مشرکان هر کس که مالی حلال به دست آرد و حق خدای از آن جا بندهد آن گنج باشد و اگر چه اندکی بود و بر بالای زمین باشد. و آنچه حق خدای از آن بدهد «۲» آن گنج نباشد و اگر چه بسیار بود و در زیر زمین بود. زید بن وهب گفت: به ریزه بگذشتم ابو ذر غفاری را دیدم آن جا، او را گفتم: یا با ذر «۳»؟ تو را به اینکه منزل چه فرود آورد! گفت: به شام بودم مرا با معاویه گفتاگوی رفت «۴» در اینکه آیت، او گفت: آیت در اهل کتاب است. من گفتم: آیت در تو است و امثال تو و از آن جا با مدینه آمدم، نامه‌ای به عثمان بنوشت به شکایت من، مردم روی در من نهادند به ملامت، پنداشتی مرا ندیده‌اند هرگز، من به شکایت به عثمان برفتم «۵» گفت: مردمان اینکه شهر را با تو خوش نیست، تو را از اینکه جا بیاید رفتن. مدینه رها کردم و اینکه جا آمدم. و بعضی دگر گفتند: آیت مختص است به مانعان زکات، و دلیل اینکه قول آن است که عبد العزیز روایت کرد از سهیل از پدرش از ابو هریره از رسول- صلی الله علیه [و آله] «۶»- که او گفت: هیچ صاحب کنزی نباشد که او زکات مال بندهد و الا آن زر و سیم او در آتش دوزخ بتابد و به صحیفها «۷» کنند و به آن پیشانی و پهلو و پشت او داغ کنند تا خدای تعالی کار بندگان بگزارد در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال باشد از سالهای شما. چون خدای تعالی کار بندگان گزارده باشد و حساب ایشان فصل کرده، آنگه بنگرد «۸» تا مرد اهل چیست. اگر اهل بهشت بود به بهشتش برند، و اگر اهل دوزخ باشد به دوزخش برند و اگر مرد صاحب شتر باشد و زکات نداده بود خدای تعالی بفرماید تا او را بر آن صحرا بر روی افکنند [۷۴- پ]

و آن شتران بر سر او بروند «۹» هر گاه که آخرشان بگذرد اولشان باز آید تا آنگه که خدای تعالی حکم «۱۰» فصل کند میان اهل موقف در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال بود از سالهای شما. و آن که صاحب گوسپند «۱۱» بود، او را بیارند و در آن صحرا بر روی افکنند و آن گوسپندان او ----- (۱). مل شأن. (۲). آو، آج، بم، لب: آن جا بدهند. (۳). آو، آج، بم، لب: ابازر. (۴). آو، آج، بم، لب: گفت و گویی برفت. (۵). همه نسخه بدلها: رفتم. (۶). اساس: ندارد از مج، افزوده شد. [.....]

(۷). مل: صفحتها. (۸). مل، مج: بنگرند. (۹). آو، آج، بم، لب: می روند. (۱۰). مل کرده مج: حساب. (۱۱). آج، مل، لب: گوسفند. صفحه : ۲۳۵ را به پای و لگد و سرو «۱» می زنند تا آنگه که خدای تعالی حساب فصل کند میان خلقان در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال باشد، و ندانم با «۲» حدیث گاو «۳» گفت یا نگفت. ثوبان روایت کرد که رسول- صلی الله علیه «۴»- گفت: هر که او کنزی بنهد و زکات آن نداده باشد، حق تعالی از آن گنج او ماری آفریند که او را دو نقطه «۵» سیاه باشد بر بالای چشم تا با او می رود، هر کجا که او می رود گوید: ویلک؟ تو کیستی که ملازم من شده‌ای! گوید: من آن گنج‌ام که تو نهادی، با توام تا تو را

خرد بشکستن و فرو بردن. آنکه بیازد و دستش در دهان گیرد و بشکند و فرو برد و همچنین اندامش یک یک تا همه اندامش فرو برد. قوله تعالی: **إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ - الْأَيَّه،** حق تعالی در اینکه آیت گفت: عدد ماههای سال دوازده است. جمله قرا «عشر» خوانند «۶» به فتح «عین» «۷» مگر ابو جعفر که او خواند: اثنا عشر به سکون «عین»، و نهروانی از او روایت کرد حذف «الف»، تا جمع ساکنین نباشد «اثن عشر». و نصب شهراً بر تمیز است بعد تمام الاسم، و آن از یازده «۸» باشد تا نود و نه، و معنی تمام است. اینکه جا آن است «۹» که اسم و [در] «۱۰» تقدیر تنوین «۱۱» است برای آن که تقدیر آن است [که] «۱۲» اثنان و عشر چون ترکیب کردند بنا کردند و در اصل منون بوده است. و تمام اسم به چهار چیز باشد: اضافت و تنوین و نون تثنيه و نون جمع، چه هر یکی از اینکه چهار چون در اسمی افتد منع کند او را از آن که اضافت کنند او را، چه اینکه چیزها با اضافت به یک جای ممکن نباشد. و آن دوازده ماه، مراد ماههای تازیان است، و هی: المحرم و صفر، شهر ربیع الاوّل و شهر ربیع الاخر، جمادی الاوّل، جمادی الاخره، رجب، شعبان، شهر ----- (۱). آج، لب: سروی. (۲). آو، آج، بم، مل، لب: که. (۳). مج: گاف / گاو. (۴). مج و سلم. (۵). مل، مج: نقطه. (۶). آو، آج، بم، لب: خوانند. (۷). به فتح «عین»، مراد به عین الفعل است. (۸). اساس زیاده، با توجه به آط تصحیح شد. (۹). آو، آج، بم: و معنی تمام است آن جاست مل: و معنی تمام اینکه جا آن است. [...]

(۱۲ - ۱۰). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۱۱). آو، آج، بم، مل: نون تثنيه.

صفحه : ۲۳۶ رمضان، شوال، ذو القعدة، ذو الحجة. اما محرم را برای آن محرم خوانند که: عرب حرام داشت در آن ماه قتال کردن «۱». و صفر را برای آن صفر خوانند که: مکه در اینکه ماه خالی بودی از مردمان. و گفتند: برای آن که در اینکه ماه وبایی پدید آمد که ایشان را رویها زرد شد، و ابو عبیده گفت: برای آتش صفر خوانند که: در اینکه ماه مشکهای ایشان از شیر خالی شدی. و اینکه دو ماه را برای آن ربیع خوانند که: در اینکه ماهها نبات زمین بسیار شدی، و گفتند، برای آن ربیع خوانند که: ارتبوا «۲» فی مساکنهم، ای اقاموا. و دو ماه را جمادی برای آن خوانند که: آب در او بیفسردی. و رجب را برای آن [رجب] «۳» خوانند که: ایشان را ترجیب و تعظیم کردند، و يقال: رجبته و رجبته، ای عظّمته به تخفیف و تشدید، قال الکمیت: و لا- غیرهم ابغی لنفسی جنة و لا غیرهم ممن اجل و ارجب [و یروی: ارجب] «۴» و گفته‌اند: برای آن رجب خوانند او را که: در اینکه ماه قتال نکردندی من قولهم: رجل ارجب اذا كان اقطع لا- یمكنه العمل. «ارجب»، دست بریده باشد که کاری نتوان کردن «۵». و در خبر آورده‌اند که: رسول- علیه السلام- را پرسیدند از رجب، گفت: نام جویی است در بهشت از شیر سپیدتر و از انگبین شیرینتر. هر که روزی از اینکه ماه روزه دارد، خدای تعالی او را از آن جوی آب دهد. و شعبان را برای آن شعبان خوانند «۶» که: قبایل در اینکه ماه منشعب «۷» و متفرق شدی. و انس روایت کرد که، رسول- علیه السلام- گفت: برای آن که اینکه ماه را شعبان خوانند که حسنات در او منشعب «۸» شود. و هم از رسول- علیه السلام- روایت کردند که گفت: برای آن که ارزاق مؤمنان در او منشعب شود. و اختلاف اقوال در ماه رمضان برفته است در سورة البقره، [۷۵- ر]، و از جمله اقوال یکی آن است که: اشتقاق او از «رمضاء» است، و آن ریگ گرم باشد. و ----- (۱). اساس: حرام کردن، به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها، تصحیح شد. (۲). اساس: اربعوا به قیاس با نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد. (۳-۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۵-۷). آو، آج، بم، لب: نتواند کرد. (۶). همه نسخه بدلها: خوانند. (۸). آج، لب: متشعب.

صفحه : ۲۳۷ قولی دیگر آن که: ترمض الدنوب، ای تحرقها و گناهان «۱» را بسوزد. و یکی آن که نامی است از نامهای خدای تعالی، برای آن شهر با او مقرون کنند. و سؤال را برای آن «۲» خوانند که شتران آبستن «۳» در اینکه ماه شیر ایشان با بالا شدی، و گفتند برای آن که: شتران دنبال برداشتندی در رفتن، و اینکه کنایت باشد از سفر ایشان. و ذو القعدة برای آن که قعود کردندی از قتال و کارزار، و ذو الحجة «۴» برای آن که در اینکه ماه حج کردند. بعضی بلغای عرب را پرسیدند که: اینکه ماهها را چرا به

اینکه نامها خواندند! گفت: لأن العرب اذا رأَت السَّيِّدَاتِ قد تركوا العادات و حرّموا الغارات قالوا: محرّم. و اذا ضعفت اركانهم و مرضت ابدانهم و اصفرّت الوانهم قالوا: صفر. و اذا زهرت البساتين و ظهرت الرياحين و ارتبعت «۵» المساكين قالوا: ربيعان. و اذا قلّ الثّماء و امسكت السّماء و جمد الماء، قالوا: جماديان «۶». و اذا ماجت البحار و جرت الانهار و ترجبت الاشجار قالوا: رجب. و اذا تفرقت الوصائل و تباينت الحبايل و تشعبت القبائل، قالوا: شعبان. و اذا دفنت الفضاء و حميت الرّمضاء، قالوا: رمضان. و اذا انقشع السّحاب و كثر التراب و انشالت من الابل الاذنان قالوا: شوال. و اذا رأوا عامّة التّجار قعدوا عن الاسفار، قالوا: ذو القعدة. و اذا قصدوا نحو الحج، من كلّ فجٍّ عميقٍ «۷»، و اسمعوا ضجيج العج و اظهروا علامات الشّح «۸» قالوا: ذو الحجّة. و اینکه فصل را برای آن به تازی نوشتیم تا سجع «۹» تباه نشود و معنی به آن نزدیک است که به پارسی گفتیم. و برای آن سال را بر دوازده ماه نهاد «۱۰» عرب که: عجم نیز [سال بر] «۱۱» دوازده ماه نهاده بودند به نزول شمس به اینکه دوازده برج، پس قیاسا علی ذلك ایشان نیز سال بر ----- (۱). مع: گناهانشان. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مع شوال. (۳-۴). همه نسخه بدلها، بجز مع را. (۵). آو، بم: و ارتعت آج: و ارتعت. (۶). اساس: جمادان به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۷). مأخوذ از سوره حج (۲۲) آیه ۲۷. [.....]

(۸). همه نسخه بدلها: الشّح. (۹). همه نسخه بدلها: سجّش. (۱۰). همه نسخه بدلها: نهادند. (۱۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. صفحه : ۲۳۸ دوازده ماه نهادند جز که «۱» ماههای عجم بر آفتاب باشد و ماههای عرب بر هلال ماه که نو می شود، قال الله تعالی: الشّمسُ و القَمَرُ بِحُسبانٍ «۲». و اشتقاق شهر از شهرت کار اوست در آنچه مردم محتاج باشند در آن به او در محاسبات و معاملاتشان و محلّ دیونشان و حج و روزه و عباداتی که محتاج باشند در آن به ماه. فی کتاب الله در کتاب خدای. گفتند: در لوح محفوظ، و گفتند: در قضای و حکمی که کرد آن روز که آسمان و زمین آفرید، و گفتند: در کتابهایی که بر پیغامبران فرو فرستاد. یوم خلق السّماوات و الأرض آن روز که آسمان و زمین [آفرید] «۳» تعلق دارد به عند الله، یعنی اینکه حکم بنزدیک خدای آن روز تقریر افتاد که، خدای تعالی آسمان و زمین آفرید، و عامل در او آن معنی است که: در عند الله هست از استقرار ای، استقرّ هذا الحکم عند الله یوم و او عمل کرده است در هر دو ظرف، ظرف مکان و ظرف زمان. منها اربعه حُرّم از آن، یعنی ماهها چهار «۴» حرام اند. واحد فرد و ثلثه سرد یکی تنها و آن: رجب است. و سه پیوسته و آن: ذو القعدة و ذو الحجّه و محرّم است. و برای آن حرام خواند «۵» آن را [که حرام کرد آن را] «۶»، برای حرمتش، و گفتند: برای آن حرام خواند اینکه ماهها را که انتهاک حرمت در اینکه ماههای «۷» عظیمتر بود، و عرب اینکه ماهها را حرمت داشتندی و تعظیم کردند تا اگر مرد قاتل پدر و برادر خود را دیدی در اینکه ماه، او را تعرّض نکردی «۸» از حرمت اینکه ماهها. و قولی آن است که: رجب را، از اینکه ماههای حرام، برای آن اصم خوانند که در او آواز سلاح نشنیدندی. در جاهلیت چندین حرمت بود اینکه ماهها را، و چون اسلام آمد اینکه ماهها را جز حرمت و فضیلت نیفزود، و علی الخصوص ماه رجب که حق تعالی از ماههای اینکه چهار ماه برگزید، و از چهار ماه، ماه رجب برگزید. و ابو سعید خدری روایت کرد از رسول - علیه السلام - که گفت: الا ان رجبا شهر الله الاصم و انما سمی الاصم لانفراده من الاشهر الحرم. و ابو رجاء العطاردی گفت: اینکه ماه را در جاهلیت منصل [۷۵-پ]

الاسته و مضر الاسته گفتندی، هیچ آهنی بر رمحی رها نکردندی و الا بگرفتندی «۹». ----- (۱). آج، مل، لب: چرا که. (۲). سوره الرحمن (۵۵) آیه ۵. (۳-۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۴). همه نسخه بدلها ماه. (۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مع: خواندند. (۷). همه نسخه بدلها: ماهها. (۸). همه نسخه بدلها: نرسانیدی. (۹). مل: برگرفتندی مع: نگرفتندی.

صفحه : ۲۳۹ و اخبار در فضل رجب و روزه او و قیام «۱» شبهای او بی اندازه است، منها از آن جمله آنچه روایت کردند از حسین - علیه السلام «۲» - که گفت: هر آن که یک روز از رجب روزه دارد، خدای صد هزار حسنه «۳» بنویسد او را، و هر که دو روز روزه

دارد، صد هزار گناه از او بسترده، و هر که سه روز روزه دارد، صد هزار درجه ترفیع کند او را. و هر که پنج روز از او روزه دارد» (۴)، هفت در دوزخ بر او ببندند» (۵) و هشت در بهشت بر او بکشایند» (۶) تا به هر کدام [در] (۷) که خواهد در بهشت رود و هر که نیمه رجب روزه دارد منادی ندا کند که: کردار با سر گیر که آنچه گذشت بیامرزیدند تو را. و صادق - علیه السّلام - گفت: هر که او یک روز از رجب روزه دارد خدای از او خشنود شود و هر که دو روز از اینک ماه روزه دارد، خدای از او خشنود شود و او را خشنود کند و هر که سه روز روزه دارد از اینک ماه، خدای از او خشنود شود و او را خشنود کند و خصمانش را (۸) خشنود کند و هر که هفت روز روزه دارد، هفت در آسمان برای روح او بکشایند تا به ملکوت اعلیٰ رسد و هر که هشت روز روزه دارد، هشت در بهشت بر او بکشایند و هر که پانزده روز روزه دارد، خدای تعالی جمله حاجات او را روا کند» (۹) «الما حاجتی که در [آن] (۱۰) مأثمی» (۱۱) [خواهد] (۱۲) یا در طبیعت رحمی. و صادق - علیه السّلام - گفت: هر که او یک روز روزه دارد» (۱۳) در رجب در اولش بهشت واجب شود او را. و هر که یک روز در میانه او روزه» (۱۴) دارد شفاعت او قبول کند در مثل عدد ربیع و مضر و هر که روزی روزه دارد از آخر اینک ماه، خدای تعالی او را از جمله پادشاهان بهشت کند و شفاعت او قبول کند در جمله خویشان او. و امیر المؤمنین - علیه السّلام - گفت: هر که او روزی از رجب روزه دارد از اول یا میانه یا آخر، خدای تعالی گناه گذشته و آینده او بیامزد و رسول - علیه السّلام - گفت: هر که او ----- (۱). میج در. (۲). همه نسخه بدلها، بجز میج و مل: حسین بن علی - علیهما السّلام. [.....]

(۳). مل به برکت آن روز. (۴). مل خدای تعالی. (۵). مل: ببندد. (۶). مل: بکشاید. (۷-۱۰-۱۲). اساس: ندارد از او، افزوده شد. (۸). همه نسخه بدلها، بجز مل از او. (۹). همه نسخه بدلها، بجز مل و میج: قبول کند. (۱۱). اساس: مأثم به قیاس نسخه او و اتفاق نسخ، تصحیح شد. (۱۳). همه نسخه بدلها: از. (۱۴). همه نسخه بدلها، بجز مل: میانه اینک ماه روزه مل: در میانش روزه. صفحه: ۲۴۰ یک روز از رجب روزه دارد» (۱)، خدای تعالی دیواری پدید آرد میان او و میان دوزخ عرض و کثافت او چندان که» (۲) از مشرق تا به مغرب، و روزه یک ماهه» (۳) بنویسد او را، و وجبت له الجنّة البتّة، و بهشت واجب شود او را به قطع [و در فضایل رجب کتابهای مفرد کرده‌اند و اینکه قدر کفایت است اینکه جا. ذلک الدین القیم ای] (۴) الحساب المستقیم. «دین» به معانی مختلف آمد، از وجوه [او] (۵) یکی: حساب است و منه قوله - علیه السّلام: الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت ای حاسب نفسه، ای عجب، عدد ماهها که صلاح معاش تو به او متعلق است، خدای تعالی با تو نگذاشت گفت: عند الله فی کتاب الله عدد امامان که صلاح معاد و دین تو با اوست با تو گذارد! اگر اینکه عدد که عدد شهور است، من عند الله و فی کتاب الله است عدد آن ماههای دین اولی و احری» (۶) که از نزدیک او باشد و در کتاب او باشد آنچه اینکه عدد است و مثل اینکه عدد است و به منزلت از امامت فروتر است، از نزدیک اوست عدد نقیبان بنی اسرائیل مَفُوض به بعث اوست: وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِیًّا... (۷)، و اگر چشمه‌های» (۸) آب بود که بر دست موسی - علیه السّلام - ظاهر شد، فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَیْنًا... (۹) به فرمان او خرق عادت از جهت او. و اگر نجات موسی و قومش را راههای دریا بود، هم دوازده از لطیف» (۱۰) صنع او و کمال فضل او آنچه نجات و خلاص بهترین امت به آن باشد [و صلاح معاد و معاش به او منوط بود، همانا با رای تو نگذارند تا آن بر تو باشد و] (۱۱) از کتاب تو خوانند آنچه» (۱۲) برای تو باشد نه برای تو باشد به صلاحید من باشد» (۱۳). اینکه دوازده ماه، از او چهار حرام کرد. از اینکه دوازده امام، چهار را به یک نام بر آورد، چنان که آن را نام در حرامی یکی است، و ذلک قوله - علیه السّلام: الاثنیۃ من بعدی اثنا عشر اولهم علیّ و رابعهم علیّ و ثامنهم علیّ و عاشرهم علیّ و آخرهم مهدی گفت: [۷۶-ر]

امامان از پس من دوازده‌اند ----- (۱). آو، آج، بم، لب از اول یا میانه یا آخر. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و میج: چنان که. (۳). همه نسخه بدلها: ساله. (۴-۵-۱۱). اساس: ندارد از او، افزوده شد. [.....]

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل: اخوی. (۷). سوره مائده (۵) آیه ۱۲. (۸). اساس: چشمها/ چشمه‌ها. (۹). سوره توبه (۲) آیه ۶۰.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مل و مع: لطف. (۱۲). مل، خلاص و نجات برای دین من باشد، به صلاح دین من باشد. (۱۳). آو، آج، بم، لب، مع: آنچه برای دین من باشد، به صلاح دین من باشد.

صفحه : ۲۴۱ اولشان: علی، و او مرتضی است. و چهارمشان: علی، و آن سید عباد و اصفیاست. و هشتمشان: علی، و آن علی بن موسی الرضا است. و دهمشان: علی بن محمد التقی (۱) که او زین اتقیاست. و آخرشان مهدی، که باز پسین خلفاست. چون عدد تمام کردی اطلاق کن و بر خوان و: ذلک الدین القیم اینکه دین قویم و صراط مستقیم است، فَلَا تَظْلُمُوا فِيهِ أَنْفُسَكُمْ در او دو قول گفتند یکی آن که: ضمیر راجع است با چهار ماه حرام، و تخصیص او برای حرمت اوست که امتناع از ظلم اگر چه همیشه واجب است تأکیدش در اینکه ماه ماههای حرام چهارگانه بیشتر است. دگر آن که: او قریبتر است، و ردّ الکنایه الی اقرب المذکورین اولیتر باشد. و قولی دگر آن است که: با جمله ماهها می شود برای عمومش را گفتند، اینکه اولیتر است برای آن که چون بر اینکه حمل کنند چهار ماه در دوازده باشد، و چون بر چهار حمل کنند، هشت ماه از او خارج بود (۲)، و مفسران بیشتر بر قول اولند. حق تعالی گفت: در اینکه ماهها بر خود ظلم مکنید (۳). در او دو قول است یکی آن که: هیچ گناه مکنید (۴) که هر گاه که کنی ظلم بر خود باشد از آن جا که اضرار به خود باشد. و قول (۵) دیگر آن است که: بر یکدیگر ظلم مکنید که هر ظلم که بر برادرت کنی بر خود کرده باشی که جنس یکی است، (و المؤمنون کنفس واحده). وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ و با مشرکان کارزار کنی، كَافَّةً ای جمیعا عامه مؤتلفین مجتمعی علی وجه یکف بعضکم بعضا و یزاحم بعضکم بعضا. و اشتقاقه من الکف الذی هو المنع، برای آن که چون جمله باشند [و] (۶) مجتمع، مزدحم باشند. و چون مزدحم باشند (۷) میان ایشان مکافت و مدافعت و ممانعت بود. کَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً چنان که ایشان با شما کارزار می کنند مجتمع کلمه واحده (۸)، بی اختلافی و تکاسلی که هست و از ایشان کمتر مباحی اگر بیشتر نباشی، و نصب هر دو بر حال است. وَاعْلَمُوا أَنَّهُ اللَّهُ مَعَ الْمُتَّقِينَ و بدانی که خدای تعالی با متقیان است و پرهیزگاران. و علما خلاف کردند در آن که قتال ماههای حرام، حرام است هنوز یا منسوخ ----- (۱). آج، بم، لب: التقی. (۲). همه نسخه بدلها: باشد. (۳-۴). آو، آج، بم، لب: مکنی / مکنید. (۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مع: قولی. (۶). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۷). اساس: باشد به قیاس نسخه آو، تصحیح شد. (۸). آج: کلمه واحده. [...]

صفحه : ۲۴۲ شد قتاده و عطاء خراسانی (۱) گفتند: قتال در ماههای حرام حرام است، کاری عظیم بود، لقوله: قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كِبِيرٌ... (۲) پس منسوخ شد بقوله: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ... (۳) و بقوله: وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً. زهری گفت: حرام بود قتال در ماههای حرام تا خدای تعالی سورت براءت بفرستاد منسوخ کرد آن را. ابو اسحاق گفت از سفیان ثوری پرسیدم، گفت: اول حرام بود، اکنون منسوخ است و حجّت آورد به آن که رسول - علیه السلام - قتال کرد با هوازن به حنین (۴) و با ثقیف به طایف در سؤال و بعضی ذو القعدة. ابن جریج گفت: عطاء بن ابی رباح را پرسیدم که: اینکه حکم منسوخ هست یا نه! یعنی قتال در ماه حرام. سوگند خورد که منسوخ نیست و بر حکم خود است. و درست آن است که منسوخ نیست، برای آن که دلیلی قاطع نیست بر نسخ او و اینکه آیتها که آورد، در او دلیل نسخ اینکه حکم نیست برای آن که در او ذکر توقیت و تعیین نیست. و مقاتل حیان گفت: اینکه (۵) آیت ناسخ است هر آیتی را که در او رخصتی هست. قوله تعالی: إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ ابو جعفر و ابن فرج عن البری (۶) خواندند: إِنَّمَا النَّسِيءُ بِالتَّشْدِيدِ، بی همز، قلب همز کرد (۷) «با» «یا»، پس ادغام کرد «یا» در «یا». و باقی قراء، به همز خواندند. و بر هر دو قراءت وزن او فعیل باشد، و روا باشد که مصدر بود، كالحریق و السعیر، و اینکه اسم مصدر بود. و گفتند: فعیل است به معنی مفعول، كالجریح و القتیل، ای الشهر المؤخر. شبلی (۸) روایت کرد از ابن کثیر: «نسی» علی وزن «تسع»، و نساء، تأخیر باشد، يقال: نسأت الابل عن الحوض و نسأتها عن ظمئها یوما، او یومین اذا اخرتها انسأها نساء، و يقول: نسأ الله فی اجله و انسأ [۷۶-

اللّه اجله، و منه: النَّسِيئَةُ لَمَّا يُؤَخَّرُ ثَمَنَهَا، و منه المنسأة العصا لأن: بها تؤخّر. قال الله تعالى: تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ» (۹). اما معنی نسیء و ابتدای او، علما در او چند قول گفتند قتاده گفت: در جاهلیت ----- (۱). آو: خوراسانی. (۲).  
سوره بقره (۲) آیه ۲۱۷. (۳). سوره توبه (۹) آیه. (۴). مج: لب: خیبر. (۵). آو، آج، بم، آیت. (۶). مل: التوفی. (۷). مج: کردند. (۸).  
آو، بم: شبل: مل: سدی. (۹). سوره سبأ (۳۴) آیه ۱۴.

صفحه: ۲۴۳ جماعتی کفار در ماه حرام زیادتی کردند، یک سال منادی در موسم ندا کردی که: خدایان شما محرم را حرام کردند، حرام دارید ان را. و دگر سال ندا کردی که: خدایان شما صفر را حرام کردند، حرام دارید آن را، و آن را صفرین خواندندی. و جماعتی علما و مفسران گفتند «۱» بالفاظ مختلفه و معان متّفقه که: عرب اینکه چهار ماه «۲» حرام داشتند از عهد ابراهیم و اسماعیل - علیهما السّلام - و کار عرب، حرب و غارت بودی، سخت می آمد بر ایشان که سه ماه پیوسته امساک کنند از حرب و غارت، گفتند: ما را کار اینکه است و ما به توالی اینکه ماههای پیایی رنجور می شویم و نخواستند که استحلال کنند، به یک بار نسیء کردند، اعنی تأخیر کردند ماه حرام را از محرم با «۳» صفر، تا مدتی بر اینکه بودند که: صفر حرام می داشتند و محرم حلال، و آن را احد الصّیفرین خواندند. و بعضی اهل تأویل قول رسول را - علیه السّلام - که گفت: لا صفر بر اینکه تفسیر داد، آنکه ایشان را حاجت افتاد که از صفر تأخیر کردند تا ربیع، و از آن ماه نیز تأخیر کردند تا بر «۴» دوازده ماه بگردیدند «۵»، تا چون اسلام در آمد به حسابی که ایشان نهاده بودند که هر سال یک ماه تأخیر کردند ماه حرام با محرم افتاده «۶» بود، و اینکه از پس روزگار دراز بود. مجاهد گفت: عرب هر دو سال حج در ماهی از ماههای حرام کردند دو سال در ذو القعدة و دو سال در ذو الحجه و دو سال در محرم و دو سال در صفر، اینکه نسیء ایشان بود تا اتفاق چنان افتاد که آن سال که رسول - علیه السّلام - سورت براءت فرستاد، حج در ذو القعدة کردند، پس سال دیگر که رسول - علیه السّلام - حجة الوداع کرد، حج با ذو الحجه افتاده بود و خدای تعالی اینکه سورت فرستاد و نسیء حرام کرد. و رسول - علیه السّلام - در حجة الوداع خطبه کرد، و در آن جا گفت: «۷» الا انّ الزّمان قد استدار کهيئته يوم خلق [الله] السّموات و الارض السّنة اثنا عشر شهرا منها اربعة حرم ثلث متواليات ذو القعدة و ذو الحجة و المحرم و رجب مضر الّذی بین جمادى و شعبان روزگار بگردید همچنان که آن روز که خدای تعالی آسمان و زمین آفرید، سال - ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: گفتندی. (۲). آج، لب را. (۳). آج، لب: تا.

(۴). مل: هر. (۵). آو، آج، بم، مج، لب: بگردید مل: بگردند. [.....]

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مج: افتاد. (۷). اساس: ندارد به قیاس با نسخه مج، افزوده شد.

صفحه: ۲۴۴ دوازده ماه، از آن «۱» چهار ماه حرام است، سه پیایی ذو القعدة و ذو الحجه و المحرم، و رجب که مضر گویند آن را آن که بین جمادی و شعبان است، مراد آن بود که ماههای حرام با جای خود افتاد «۲»، و حج با ذو الحجه افتاد و نسیء باطل شد. و خلاف کردند در آن که اول کسی که قتال کرد که بود! عبد الله عباس و قتاده و مجاهد و ضحاک گفتند: اول کس که نسا کرد، بنو مالک بن کنانه بود و از پس ایشان ابو ثمامه «۳»، جنادة بن عوف بن امیة الکنانی هر سال به موسم در آمدی بر خری نشسته گفتی: انّی لا اعاب و لا اجاب و لا مردّ لما اقول انا حرمنا المحرم و اخرنا صفرًا مرا عیب نکنند و جواب ندهند و آنچه من می گویم آن را مردی نباشد، ما محرم را حرام کردیم و صفر را تأخیر کردیم. سال دیگر بیامدی و گفتی: انا حرمنا صفرًا و اخرنا المحرم ما صفر حرام کردیم و محرم باز پس داشتیم. کلبی گفت: اول کس که اینکه کرد مردی بود از بنی کنانه، نام او نعیم بن ثعلبه، و او امیر بودی بر موسم، و وقت آن که عرب باز خواستندی گشتن خطبه کردی ایشان را و گفتی: لا مردّ لما امرت انا الّذی لا اعاب و لا اجاب، مشرکان گفتندی او را: لثبیک. آنکه از او در خواستندی تا نسا کند یک ماه. او گفتی: امسال محرم حرام است، ایشان سنانها از سر نیزه بکنندندی و آنها از بن نیزه بکنندندی «۴» و تیغها با نیام کردند تا محرم بگذشتی، و اگر گفتی امسال صفر حرام است و محرم حلال، سنانها با سر نیزه کردند و سلاحها [۷۷- ر]

به دست گرفتندی و بنهادندی به دست «۵». و از پس نعیم بن ثعلبه، مردی بود نام او جناده بن عوف، و او آن بود که رسول - علیه السلام - او را دریافت. جویبر روایت کرد از ضحاک از عبد الله عتیس که: اول کسی که نسأ کرد عمرو بن یحیی بن قمعه بن خندف «۶» بود. عبد الرحمن بن زید بن اسلم گفت: مردی بود از بنی کنانه که او را قلمس گفتند در جاهلیت، و در جاهلیت «۷» اینکه ماههای حرام را عظیم حرمت داشتندی، چون مهمی پیش آمدی و قتال و قتلی و کاری که در ماه حرام عادت نبود که کردندی، اینکه قلمس گفتیدی «۸»: من امسال ماه حرام با صفر افکندم هما صفران

(۱). همه نسخه بدلها جمله. (۲). همه نسخه بدلها: بجز مل و مع: با جایهای خود افتد. (۳). همه نسخه بدلها: بجز مل و مع: امامه. (۴). آو، آج، بم، لب: بگرفتند. (۵). همه نسخه بدلها: سلاحها به دست بنهادندی. (۶). آو، آج، بم: جندف مل، مع: جندب. (۷). آو، آج، بم: اهل عرب. (۸). همه نسخه بدلها: بجز مل: گفتی.

صفحه : ۲۴۵ امسال صفر دو است، سال دیگر آن را قضا کنیم تا محرم دو باشد، و شاعرشان گفت: مَنَّا نَاسِيءَ الشَّهْرِ الْقَلَمَسِ وَقَالَ الْكَمِيْتُ: وَنَحْنُ النَّاسِيُونَ عَلَى مَعَدِّ شَهْرِ الْحَلِّ نَجْعَلُهَا حَرَامًا فَذَلِكَ قَوْلُهُ: إِنَّمَّا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ حَقَّ تَعَالَى «۱» گفت: اینکه نسیء که اینان کردند زیادتی است در کفر برای آن که کافران کردند، و ایشان خود کافر بودند، به اینکه که کردند کفرشان بیفزود. يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا كُوفِيَانِ خَوَانِدُنْدِ الْآبُو بَكْرٍ «يُضَلُّ» بِه ضَمُّ «يَا» وَفَتْحُ «ضَاد» عَلَى مَا لَمْ يَسْمَعْ فَاعِلُهُ، وَيَعْقُوبُ خَوَانِدُ «يُضَلُّ» بِه ضَمُّ «يَا» وَكَسْرُ «ضَاد» وَبَاقِي قِرَاءَةِ خَوَانِدُنْدِ: «يُضَلُّ» بِه فَتْحُ «يَا» وَكَسْرُ «ضَاد» مِنَ الثَّلَاثِي، كَقَوْلِهِ: بِه إِنَّكَ نَسَاءٌ وَتَأْخِيرُ، كَافِرَانِ ضَالٌّ وَكَمْرَاهُ بَاشُنْدِ يَا كَمْرَاهُ بَكْنُنْدِ إِشَانِ رَا. يُحَلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا، سَالِي حَلَالٍ دَارُنْدِ وَسَالِي حَرَامٍ - چنان که بیان کردیم - به حلال می کنند آنچه خدای به حرام کرد یعنی محرم که ایشان حلال می کنند با دگر ماه می افکنند یا با دگر سال، لِيُؤَاظِرُوا أَيَّ، لِيُؤَاظِرُوا تَا مَرَاعَاتٍ كُنُنْدِ عَدَدِ مَاهِي حَرَامٍ رَا كِه چَهار است، و اگر چه در تعیین، تغییر و تبدیل می کنند [زَيْنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ] «۲» بیاراسته اند برای ایشان اعمال بدشان. در مزین، خلاف کردند بهری گفتند: شیطان بود، و بهری گفتند: رؤسا و مهتران ایشان بودند، و بهری گفتند: از روی شهوت بود. وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ، وَ خدای تعالی هدایت نکند و ندهد و راه نماید به بهشت کافران را. [قوله تعالی] «۳»

### [سوره التوبة (۹): آیات ۳۸ تا ۵۷]

#### [اشاره]

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضِيَّتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ «(۳۸) إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ «(۳۹) إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ «(۴۰) أَنْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ «(۴۱) لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكُمْ وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ السُّفَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ «(۴۲) عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ «(۴۳) لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ «(۴۴) إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ «(۴۵) وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَ لَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ «(۴۶) لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا

خِلَالِكُمْ يَبْغُونَكُمْ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۴۷) لَقَدْ ابْتَغُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلِ وَ قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كَارِهُونَ (۴۸) وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَ لَا تَفْتِنِّي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (۴۹) إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلِ وَ يَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُونَ (۵۰) قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۵۱) قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنْ أَمَعَكُمْ مُتَرَبَّصُونَ (۵۲) قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ (۵۳) وَ مَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقِيلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ لَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَ هُمْ كُسَالَى وَ لَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَ هُمْ كَارِهُونَ (۵۴) فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَ لَا أَوْلَادُهُمْ إِنْ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كَافِرُونَ (۵۵) وَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَ لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ (۵۶) لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأًا أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدْخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَ هُمْ يَجْمَعُونَ (۵۷) [۷۷-پ]

### [ترجمه]

ای آنان که بگرییده‌ای؟ چه بوده است شما را چون گویند شما را بیرون آبی در راه خدای گران شوی «۴» در زمین، خشنود شدی به ----- (۱). آو، آج، بم، لب در اینکه آیت. (۲). اساس: ندارد به قیاس با نسخه آو و معنی عبارت از قرآن مجید افزوده شد. (۳). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۴). آج، لب: گرانی نماید. [.....]

صفحه : ۲۴۶ زندگانی دنیا از آخرت، نیست «۱» برخورداری به زندگانی دنیا در آخرت مگر اندکی. اگر بنوی، عذاب کند شما را عذابی دردناک، و بدل گیرد «۲» گروهی جز شما و زیان مکنی «۳» او را چیزی، و خدای بر هر چیزی تواناست. [۷۸-ر] اگر یاری نکنی او را، بدرستی که یاری داد «۴» او را خدای، چون بیرون کردند او را آنان که کافر شدند دوم دو «۵» چون بودند در غار چون می گفت رفیقش را اندوه مدار که خدای با ماست، فرو فرستاد خدای سکونش «۶» بر وی و قوت کرد او را به لشکرها که شما ندیدی آن را، و کرد سخن آنان که کافر شدند فروتر «۷»، و سخن خدای آن است که برتر است و خدای عزیز و حکیم است. بیرون شوی سبک و گران و جهاد کنی به مالتان و جانهاشان در راه خدای، آن بهتر است شما را اگر دانی. اگر بودی مالی نزدیک و سفری میانه از پس تو بیامدندی و لکن دور شد بر ایشان راه دور و سوگند خوردند به خدای اگر توانیم بیرون آییم «۸» با شما، به هلاک می کنند جانهاشان و خدای داند که ایشان دروغزنند. [۷۸-پ]

عفو کند خدای از تو، چرا «۹» دستوری دادی «۱۰» ایشان را تا پیدا شود تو را آنان. ----- (۱). آج، لب: پس نیست. (۲). آج، لب: عوض آرد. (۳). آج، لب: گزند نرسانید. (۴). اساس: یاری کند به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد. (۵). آج، لب: یکی از دو تن. (۶). آج، لب: آرامش خود را. (۷). آج، لب: زیر تر. (۸). آج، لب: اگر توانستیمی هر آینه بیرون آمدیمی. (۹). آو، بم: چون. (۱۰). آج، لب: تو.

صفحه : ۲۴۷ که راست گفتند و بدانی دروغزنان را. دستوری نخواهند از تو آنان که ایمان آوردند به خدای و روز باز پسین که جهاد کنند به مالهاشان و تنهاشان، و خدای داناست به پرهیز گاران. [بدرستی که] «۱» دستوری خواهند از تو آنان که ایمان ندارند به خدای و روز قیامت، به شک افتاد «۲» دلهاشان، ایشان در شکشان می آیند و می شوند. [۷۹-ر]

و اگر خواهند رفتن «۳» بساختند برای او سازی، و لکن نخواست خدای برخاستن «۴» ایشان، گران بکرد ایشان را و گفتند: بنشین با نشستگان. اگر بیرون آیند «۵» با شما نیز آیند «۶» شما را مگر فساد و بشتابند «۷» در میان شما، طلب می کنند برای شما فتنه و در شما جاسوسند ایشان را، و خدای داناست به ظالمان. طلب کردند فتنه پیش از اینکه و برگردانیدند برای تو کارها تا آمد حق و پیدا شد فرمان خدای و ایشان ناخواهنده باشند. و از ایشان کس هست که گوید دستوری ده مرا و به فتنه میفکن مرا، الا در فتنه افتادند، و



دوزخ گرد بر آمده» (۸) است به کافران. [۷۹-پ]

اگر به تو رسد نیکویی دژم بکنند ایشان را و اگر به تو رسد ----- (۱). اساس: ندارد از آج، افزوده شد. (۲). آج، لب: به گمان است. (۳). آج، لب: خواستندی بیرون را. (۴). آج، لب: خروج. [.....]

(۵). آج، لب: بیرون آمدندی. (۶). آج، لب: نفزودندی. (۷). آج، لب: به شتاب راندندی شتران را. (۸). آج، لب: گرد در آینده.

صفحه : ۲۴۸ مصیبتی گویند فرا گرفتیم کار ما از پیش و بر گردند و ایشان بطرکنان «۱» باشند. بگو نرسد به ما الا آنچه نوشته باشد خدای ما را، اوست بار خدای «۲» ما، و بر خدای توکل کنند مؤمنان. بگو گوش می داری «۳» به ما مگر یکی از دو نیکویی و ما گوش می داریم «۴» به شما آنچه برساند شما را خدای به عذاب از نزدیک او یا به دستهای ما، گوش داری «۵» که ما با شما گوش می داریم «۶». بگو نفقه کنی به رغبت یا به کراهت، نپذیرد «۷» از شما که شما بودی گروهی فاسقان. [۸۰-ر]

و چه منع کرد ایشان را که پذیرند از ایشان نفقاتشان الا آن است که ایشان کافر شدند به خدای و به رسولش، و نیابند به نماز الا و ایشان کسلان باشند «۸» و نفقه نکنند الا و ایشان کاره باشند. به عجب میاراد «۹» تو را مالهاشان و نه فرزندانشان «۱۰»، می خواهد خدای که عذاب کند ایشان را به آن در زندگانی دنیا و باطل شود جانهاشان و ایشان کافر [انند] «۱۱». و سوگند می خورند به خدای که ایشان از شما اند، و نیستند ایشان از شما و لکن ایشان ----- (۱). آج، لب: شادان.

(۲). آو، بم، مج: خداوند آج، لب: خداوند گار. (۳-۴). آج، لب: چشم می دارید. (۵). آج، لب: چشم دارید. (۶). آج، لب: چشم دارند گانیم. (۷). آج، لب: هرگز قبول کرده نشود. (۸). آج، لب: با کسل اند. (۹). آج، لب: پس باید که به شگفت نیاورد. (۱۰). آج، لب بدرستی که. (۱۱). اساس: ندارد از مج، افزوده شد. [.....]

صفحه : ۲۴۹ گروهی اند که ترسند «۱». اگر یابند پناهگاهی یا جایی که فرو شوند یا جایی که در او شوند بر گردند بر او «۲» و ایشان سرکشی می کنند [۸۰-پ]. قوله تعالی یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ - الايه، حق تعالی در اینکه آیت خطاب کرد با مؤمنان و توییح کرد ایشان را بر تاقلی «۳» و تکاسلی که نمودند [از جهاد] «۴». چون رسول - علیه السّلام - به حرب تبوک خواست رفتن، از حرب طایف برگشته بود و مردم پاره‌ای رنجور بودند و روزگار تنگی و عسرت بود، و در آن زمین «۵» قحطی بود و وقت دخل نزدیک بود و میوه‌ها «۶» بر آمده بود «۷» مردم را دل نمی داد که وطن رها کنند و به غزات روند به تبوک تقاعدی «۸» و تکاسلی کردند. رسول - علیه السّلام - کم بودی که به جایی خواستی رفتن که اظهار کردی الا کنایت «۹» کردی و خواستی تا مردمان احوال او ندانند تا او ناگاه به سر دشمن رود، مگر غزوه تبوک که رسول - علیه السّلام - تصریح می کرد تا مردم ساز تمام بکنند، چه راه دور بود و دشمن بسیار. مردم از اینکه اسباب تهاون «۱۰» می کردند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت ایشان را: ای گرویدگان؟ [ما لکم] «۱۱» چه بوده است شما را! [و] «۱۲» «ما» استفهامی است، و اینکه کلمت عتاب است، صورت استفهام دارد و معنی تفریح و توییح است چون گویند شما را: انفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ النَّفْر، ضِدَّ الْهُدُوءِ، يقال: نفر الى العدو و نفر الى الثَّغْر و ينفر نفرا «۱۳» و نفیرا. و «نفر» جز در مکروه نباشد تشبیها بنفور البهیمه عمّا تخاف او بنفار الطَّبع عمّا یکره، و نفرت الدَّابَّة تنفر نفورا و نفارا، و نفر الحاج من منی ینفر نفرا. و «نفر» هم مصدر باشد و هم جماعت که از آن جا بیابند، کالزَّكْب و الشَّرْب للزَّكْبین و الشَّارِبین. فِي سَبِيلِ اللَّهِ ای فی الجهاد، ----- (۱). همه نسخه بدلها: بجز مل: می ترسند.

(۲). آو، بم، بدون مج: با او. (۳). آج، لب: تغافل. (۴-۱۱-۱۲). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: زمان. (۶). اساس: میوه/ میوه‌ها. (۷). مل و مج: به بر آمده بود. (۸). آو، آج، بم، لب: تقاعد. (۹). مج و توریت. (۱۰). اساس: تهاونه به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد آو، بم: تهاقب. (۱۳). آو، آج، بم نفورا.

صفحه : ۲۵۰ و جهاد را برای آن راه خدای خوانند که راه دین خدای به او آسان شود، و اینکه لفظ، اعنی فی سَبِيلِ اللَّهِ، کنایتی

معروف است از جهاد. اَثَقَلْتُمْ، اصله تَثَقَلْتُمْ، «تا» را اسکان کردند و در «تا» ادغام کردند و همزه وصل در آوردند لیعمد «۱» اللسان علیها «۲» فی النطق فصار اَثَا قَلْتُمْ، و كذلك قوله: اِذَا رَكُوا «۳» و اَطِيرْنَا «۴» و اَزَيْتَتْ، و قال الشَّاعر: تولى الضَّجِيع إذا ما استافها «۵» خصرًا عذب المذاق إذا ما أتابع القبل ای، تتابع. و تتافل، اظهار ثقل باشد در نفس، کالتمارض، و التَّغافل، و مثله، التَّباطی، و وجهی از وجوه تفاعل اینکه باشد، و خلافه «۶» التَّسْرِع. و در معنی او دو قول گفتند یکی آن که: به زمین خود مقام کردی و اختیار رفتن نکردی، و یکی آن که: برای آن که وقت میوه و دخل بود، رغبت نکردی «۷» و تنعم کردی، کقوله: ... أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ ... «۸»، آنگه بر سبیل ملامت گفت ایشان را که: راضی شدی به حیات دنیا از نعیم آخرت، و «من» بدل راست. آنگه ذمّ دنیا کرد، گفت: فَمَا مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ، «ما»، نفی راست نیست زندگانی سرای دنیا در جنب آخرت و اضافت با او الّا اندکی. آنگه تهدید کرد ایشان را و وعید [و] «۹» زجر نمود، گفت: اگر بروی «۱۰»، عذاب کنند شما را عذابی سخت به درد آورنده، و شما را ببرد و به جای شما قومی را بیارد جز شما، و شما با او هیچ مضرت نتوانی کردن و هیچ گزند نتوانی رسانیدن. در «ها» «۱۱» خلاف کردند بعضی گفتند: راجع است با نام خدای - جلّ جلاله، و بهری گفتند: راجع است با رسول - علیه السّلام - و «اللّ» در آیت «ان لا» بوده است، «نون» در «لام» ادغام کرده‌اند و «نون» جمع به جزم «ان» بیوفتاده است. و يُعَذِّبُكُمْ و يَسْتَبْدِلُ و لا يَضْرِبُكُمْ، همه جزای شرط است، و آنگه گفت: خدای بر همه چیز «۱۲» قادر است، بر عذاب شما و استبدال شما و نصرت رسولش بی شما. -----

----- (۱). مج: لیعمد. (۲). آو، آج، بم: الیها. (۳). آو، آج، بم، لب: ادراک. [.....]

(۴). آو، آج، بم: اَطِير. (۵). آو، آج، بم: ما استابها. (۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: و هو خلاف. (۷). آج، لب: نکردندی. (۸). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۶. (۹). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۱۰). اساس: بنه روی/ بروی. (۱۱). چاپ شعرانی لا تضرّوه. (۱۲). آج، لب: چیزی.

صفحه : ۲۵۱ آنگه حالی یاد ایشان آورد [و گفت: «۱»] او را با نصرت من به نصرت شما چه «۲» حاجت است، اگر شما او را نصرت نکنی، خدای - جلّ جلاله - نصرت کرد او را شب غار. إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا آنگه که کافران او را از مکه بیرون کردند. چنان که قصه آن برفت فی قوله: وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ «۳». ثانی اثین دوم دو، و نصب او بر حال است، یقال: خرجنا ثانی اثین و خرجت احد اثین و ثالث ثلاثه و رابع اربعه و ثانی ثلاثه و ثالث اربعه، اینکه هر دو گونه گویند، اوّل بر تقدیر آن که: او دوم است صاحبش را چون به یک جان باشند، و وجه دوم آن که: او دوم یکی باشد، و اینکه خود [۸۱-] ر حقیقت است. و خلاف نیست که آن دو کس که در غار بودند: رسول بود - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - و ابو بکر «۴». إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ، «اذ» ظرف الماضي من الزّمان. آنگه [که] «۵» ایشان هر دو در غار بودند، إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ آنگه می گفت صاحبش را - یعنی ابو بکر را - و صاحب رفیق است اینکه جا: لا تَحْزَنْ اندوه مدار که خدای با ماست به معنی نصرت. و گفته‌اند: حزن او ترس و خوف بود، گفتند: چون او با پیغامبر بود، او می گفت: یا رسول الله؟ اگر مرا بکشند، من یک مردم و اگر - و العیاذ باللّهِ - تو را مکروهی رسد، امّت هلاک شوند. انس مالک روایت کرد که، ابو بکر گفت: یا رسول الله؟ اگر اینان یک تن در پای خود نگرند، ما را ببیند. رسول گفت: هیچ اندیشه مدار که خدای با ماست. مجاهد گفت: رسول - علیه السّلام - در غار سه روز بماند. عروه گفت: ابو بکر را گوسپندی چند بود، عامر بن فهیره نماز شام آن گوسفندان «۶» با در آن غار راندی و ایشان از شیر آن گوسپندان می خوردند. و قتاده گفت: عبد الرحمن بن ابی بکر بامداد و شبانگاه طعامی با آن جا آوردی پوشیده، چون خواستند تا بروند دو شتر بیاورد «۷» تا یکی رسول بر نشست و یکی ابو بکر، و چون برفتند چهار کس بودند: رسول بود و -----

(۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۲). اساس: چی / چه. (۳). سوره انفال (۸) آیه ۳۰. (۴). اساس رضی الله عنه. (۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. [.....]

(۶). آو، گوسپند مج: گوسپندان. (۷). همه نسخه بدلها، بجز مج: بیاوردند.

صفحه : ۲۵۲ ابو بکر صدیق و عامر بن فهیر [ه] «۱» و عبد الله بن اریقظ اللیثی. زهری گوید «۲»: چون رسول - علیه السلام - در غار رفت - و نام آن غار ثور بود - حق تعالی بر در آن غار تمام برویاند و عنکبوت را الهام داد تا آن جا خانه کرد، از کرد «۳» او کبوتر «۴» بیامد و آن جا خایه نهاد. چون سراقه بن مالک آن جا رسید - و او پی گیری هول بود - گفت: تا اینکه جا پی است از اینکه جا یا به آسمان رفته است یا به زمین فرو شده است یا در اینکه غار رفته است، و در غار رفتن مصور نیست برای آن که خانه عنکبوت بر جای است و دریده شده نیست و خایه کبوتر شکسته شده نیست و تمام را پای بر نهاده نیست. راوی خبر گوید که: چون ابو بکر را حزنی می بود، رسول - علیه السلام - او را تسلی می داد و می گفت: ما ایشان را می بینیم و ایشان ما را نمی بینند. آنکه یکی از ایشان خواست تا اراقتی کند، روی به غار کرد رسول - علیه السلام - روی بگردانید و گفت: یا ابا بکر؟ دیدی «۵» اگر ما را دیدندی اینکه نکردندی و رسول - علیه السلام - دعا می کرد «۶»: «اللهم اعم ابصارهم عنا بار خدایا؟ چشمهایشان کور گردان از ما. حق تعالی شتر ایشان صرف کرد از رسول - علیه السلام - و همه کوه «۷» می گردیدند و در غار نشدند. محمد بن سیرین گوید که: جماعتی در عهد عمر خطاب «۸» به حضور او سخنی می گفتند که در آن سخن، تفضیلی می دادند عمر را بر ابو بکر. عمر گفت: غرض از اینکه سخن آن است که، مرا تفضیل می دهی بر ابو بکر؟ و الله که آن [یک] «۹» شب از «۱۰» ابو بکر که شب غار بود که او در صحبت رسول بود بهتر بود از همه عمر عمر، و یک روز از او بهتر بود از آل عمر. او آن شب با رسول به غار رفت، گاه در پیش رسول بودی «۱۱»، گاه باز پس استادی، رسول - علیه السلام - او را گفت: یا ابا بکر؟ چرا ساعتی

----- (۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۲). مع: گفت. (۳-۴). همه نسخه بدلها، بجز مع: کرا و کبوتر مع: از کرا کبوتر. (۵). مل که ما را نمی بینند. (۶). مل، مع که. (۷). همه نسخه بدلها، بجز مع: کور. (۸). اساس رضی الله عنه. (۹). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۱۰). اساس: که به قیاس با نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد. (۱۱). همه نسخه بدلها: بجز مع و.

صفحه : ۲۵۳ از پیش بروی و ساعتی باز پس استی «۱»! گفت: آن ساعت «۲» که از پیش بروم اندیشه کنم که نبادا که کسی در اینکه راه کمین کرده باشد «۳»، تا اگر از کمین بیرون آید یا چیزی بیندازد بر من آید، بر تو نیاید یا مرا گیرد. و چون باز پس ایستم «۴» اندیشه‌ام آن باشد که «۵» اگر کسی به دنبال ما بیاید به من رسد و من سپر تو باشم. چون به غار رسید، رسول - علیه السلام - خواست تا در غار رود، رها نکرد گفت: یا رسول الله؟ بر جای باش تا من بنگرم نباید که کسی کمین کرده باشد. در غار رفت و گرداگرد برگردید «۶» و بنگرید چون کسی را نیافت، رسول را گفت: در آی. آنکه عمر گفت: آن شب از ابو بکر به بود که همه عمر آل عمر «۷». و در اینکه شب ابو بکر صدیق «۸» اینکه ابیات می گفت: قال النبى و لم اجزع فوقرنى و نحن فى سدف من ظلمة الغار لا تخش شيئا فان الله ثالثنا و قد تكفل لى منه باظهار و انما كيد من يخشي بواذره كيد الشياطين قد كادت لكفار «۹» و الله مهلكهم طرا بما صنعوا و جاعل المنتهى منهم الى النار [۱۸-پ]

فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَةً عَلَيْهِ خدای تعالی سکینه و وقار و طمأنینه خود به رسول - علیه السلام - فرستاد «۱۰». اینکه قول بیشتر مفسران است، و قول بعضی آن است که: ضمیر عاید است با ابو بکر، برای آن که سکینه از رسول - علیه السلام - جدا نبود هرگز، و دگر آن که: خوف و حزن ابو بکر را بود نه رسول را، او به سکینه محتاجتر بود. و دگر مفسران گفتند: ضمیر عاید است با «۱۱» رسول - علیه السلام - برای آن که جمله کنایات که در «۱۲» آیت هست «۱۳» همه راجع است با رسول، من قوله تعالى: إِنْ لَمْ تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ ----- (۱). همه نسخه بدلها: ایستی. (۲). لب: ساعتی. [.....]

(۳). لب: بود. (۴). آج، لب: آیم. (۵). آو، آج، بم، لب: اندیشه کنم که. (۶). آو، آج، بم، لب: گرد غار بر آمد. (۷). اساس: آل عمره به قیاس با نسخه آو و اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). اساس رضی الله عنه. (۹). اساس: الکفار به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد مل: بکفار. (۱۰). آو، آج، بم، لب: فرو فرستاد. (۱۱). آو، آج، بر. (۱۲). آو، آج، بم، لب جمله. (۱۳). مل: در او هست.

صفحه : ۲۵۴ لِصَاحِبِهِ... چون در اینکه چهار جای کنایت راجع با رسول است در آن جا همچنان باید که باشد، دگر آن که: خدای تعالی در مثل اینکه آیت تصریح کرد به سکینه «۱» بر رسول- علیه السّلام- فی قوله: ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا... «۲»، بلا خلاف اینکه ضمیر عاید جز با رسول- علیه السّلام- نیست، چون کنایات از اول آیت تا به آخر همه راجع با رسول است- علیه السّلام- آن یکی از میانه نباید که راجع باشد با جز رسول، آنکه گفت: وَ أَيْدِيَهُمْ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَ قُوَّتٍ [داد] «۳» او را به لشکرهایی که شما ندیدی ایشان را، یعنی فریشتگان. وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَ كَلِمَتُ أَنْفَانِ كَافِرٍ بَدُونَ فَرُوتَرُ كَرَدُ وَ كَلِمَتُ خَدَائِ اسْتِ كَه بَلَنْدَرُ اسْتِ، وَ كَلِمَتُ كَنَائِتِ اسْتِ از شَأْنِ وَ كَارِ. حَقِّ تَعَالَى كَقْتِ: مَن كَارِ كَافِرَانَ فَرُوتَرُ نَهَادِمَ وَ سَافِلَ وَ مَقْهُورَ وَ مَغْلُوبَ كَرَدِمَ. وَ كَلِمَتُ خَدَائِ، يَعْنِي دِينَ اَوِ وَ شَرَعَ رَسُولُ اَوِ هَمِيشَه بَلَنْدُ بُوَدَه اسْتِ. وَ كَلِمَةُ اللَّهِ مَرْفُوعَ اسْتِ بَه اِبْتِدَاءِ، وَ الْعُلْيَا، خَبَرِ اَوَسْتِ، وَ هِيَ فَصْلُ اسْتِ بَنْزَدِيكَ بَصْرِيَانَ. وَ كَوْفِيَانَ عَمَادِ خَوَانَدِ اسْتِ كَه رَا. عِبْدُ اللَّهِ عَبَّاسُ كَقْتِ: كَلِمَةُ كَفَّارِ كَفَرِ اسْتِ وَ شَرَكِ، وَ كَلِمَةُ خَدَائِ تَعَالَى كَلِمَةُ اِيْمَانِ اسْتِ، كَقْتِ: لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ. وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ وَ خَدَائِ تَعَالَى عَزِيزُ اسْتِ اَوِ رَا بَه نَصْرَتِ كَسِ حَاجَتِ نَيْسْتِ، وَ رَسُولُ رَا نَه اَز سِرِّ «۴» عَجَزَ بَه غَارِ فَرَسْتَادِ، بَلِ اَز جِهَتِ حَكْمَتِ. اِنْفِرُوا خِيفًا وَ تَخَفًا، اَبُو الصُّحَى كَقْتِ: اَوَّلُ آيَتِ اَز سُوْرَتِ بَرَاءَتِ كَه فَرُودِ اَمَدِ اسْتِ كَه بُوَدِ. مَجَاهِدُ كَقْتِ: سَبَبُ نَزْوْلِ آيَتِ اَن بُوَدِ كَه: [چون] «۵» رسول- علیه السّلام- صحابه را استنفار کرد به جهاد، تعلل کردند و گفتند: در میان ما ثقلاء و خداوندان صنعت و حاجت و اشتغال بسیارند و پراکنده روزگار، خدای

[تعالی] «۶» اینکه آیت فرستاد، گفت: به هر حال اگر خفیفی و اگر ثقیلی «۷»، نفر «۸» باید کردن و به جهاد برون باید آمدن، و گفت: اینکه نه عذر باشد. مفسران خلاف کردند در معنی خفاف و ثقال انس و ضحاک و مجاهد و قتاده -----  
----- (۱). آو، آج، بم، لب: سکینه را. (۲). سوره توبه (۹) آیه ۲۶. (۳-۵-۶). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. [.....]  
(۴). آو، آج، بم، لب: بهر. (۷). همه نسخه بدلها: ثقیل. (۸). آج: نصر.

صفحه : ۲۵۵ و عکرمه و شمر بن «۱» عطیه و مقاتل بن حیان گفتند: شیوخا و شبابا اگر پیری و اگر جوان. و حسن گفت: اگر مشغولی و اگر نه. ابو صالح گفت: خفافا من المال او ثقالا منه اگر از مال سبکی و اگر گران، یعنی اگر درویشی و اگر توانگر. ابن زید گفت: مراد به ثقال، خداوندان حرفت و صنعت اند که ایشان را گران آید «۲» از سر کار خود برفتن و آنان که بیکار باشند سبک باشند. عبد الله عباس گفت: اگر بنشاطی و اگر نه ای. عطیه گفت: ركبانا و مشاءا اگر سواری و اگر پیاده. مره الهمدانی گفت: اگر اصحاء و مرضی اگر تندرستی و اگر بیمار. یمان گفت: عزابا و متأهلین اگر عزبی و اگر متأهل. و بعضی دگر گفتند: اگر گرانی از سلاح و اگر سلاح نداری. و گفته اند: خفافا، بی اندیشه و ثقالا و اندیشه کرده. و گفته اند: خفافا، بی حاشیه و ثقالا با حاشیه. و خفاف، جمع خفیف «۳» باشد. و ثقال جمع ثقیل باشد. و فعال، جمع «۴» فعلی که به معنی فاعل بود قیاسی مطرد است، و نصب ایشان بر حال است. گفت: بهر حال که هستی از اینکه حالات بروی و انگیخته شوی. وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ دَرِهَ خَدَائِ بَه جَانِ وَ مَالِ جِهَادِ كَنِی، [نه] «۵» که مال بذل کنی و به جان بخل کنی. ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ اِيْنَكُه بَهْتَرُ بَاشَدِ يَعْنِي جِهَادِ شَمَا اِگَر دَانِي. اِنْسِ رَوَايَتِ كَنْدِ كَه: [۸۲- ر]

ابو طلحه اینکه سورت می خواند، به اینکه آیت رسید فرزندان خود را گفت: یا بنی جهزونی جهزونی مرا به ساز بکنی و بیجاری. پسران او را گفتند: تو با رسول غزا کردی و با ابو بکر و عمر جهاد کردی و اکنون پیر شدی ما از تو نیابت می داریم، گفت: نه مرا ساز کنی تا بروم. او را ساز کردند به غزات دریا برفت و در کشتی بمرد و هفت روز در کشتی مرده بود نهاده که راه نیافتند به خشک که او را دفن کنند، و او را هیچ تغییری «۶» نبود پس از هفت روز به ساحل رسیدند و او را دفن کردند. زهری گفت: سعید بن المسيب به غزا رفت و یک چشم «۷» او برفته بود، او را گفتند: اینکه بر تو نیست که تو مردی پیری، و بر تو نیست جهاد کردن. گفت: (۱). آو، آج، بم: شهر بن مج: شم بن. (۲). آو، آج، بم، لب: آمد. (۳).

مج: خفیفه. (۴). همه نسخه بدلها: در جمع. (۵). اساس و دیگر نسخه بدلها: ندارد از چاپ شعرانی، افزوده شد. (۶). همه نسخه بدلها، بجز آو، لب: تغییری. (۷). آو، آج، بم، لب: و او را یک چشم.

صفحه: ۲۵۶ نه، مرا نیز بفرموده‌اند به اینکه آیت که: انْفِرُوا خِفَافًا [وَتِقَالًا] «۱» اگر چه کارزار نتوانم کردن سواد مسلمانان بسیار کنم و متاعشان نگاه دارم. آنگه در آنان که از غزات تبوک باز پس ایستادند از جمله منافقان خدای تعالی اینکه آیت انزله کرد: لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا، اسم «کان» مضمَر است، ای لو کان ما تدعوهم الیه عرضاً قریباً اگر اینکه که تو دعوت می کنی ایشان را با آن عرضی بودی نزدیک، یعنی غنیمتی عاجل. و عرض، مال دنیا باشد برای آتش عرض خواند که سریع الزوال باشد، کالعرض الذی لا یبقی بقاء الاجسام. وَ سَفَرًا قَاصِدًا و سفری میانه. و القاصد هیئنا ذو قصد، من باب تامر و لابن. و قصد، میانه کارها باشد، نه اسراف و نه تقصیر، یعنی اگر راهی بودی نه دور. لَاتَبَعُوكَ متابعت کردند تو را و با تو در خدمت تو بیامدندی. وَ لَکِن بَعَدَتْ عَلَیْهِمُ الشُّقَّةُ و لکن راه و مسافت بر ایشان دور است. و اهل لغت گفتند: شقّه راهی باشد دور که یشقّ رکوبها علی صاحبها، از مشقت گرفته باشد بر خداوندش مشقت باشد سلوک آن راه. و سَیَّحِلْفُونَ بِاللَّهِ، اینکه «سین» استقبال است، خدای تعالی گفت پیش از آن که ایشان آمدند و سوگند خوردند که: اینکه بازماندگان خواهند آمدن تا سوگند خورند که اگر ما توانستمانی آمدن بیامدمانی با تو، و اینکه خبر بود از غیب، و مخبر بر وجه خبر آمد، و اینکه بر سیل معجز بود، همچنین بود [ایشان] «۲» آمدند و سوگند خوردند که: ما اگر توانستمانی «۳» بیامدمانی با شما. حق تعالی گفت: يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ خود را هلاک می کنند به اینکه تخلف که می کنند و دروغ که می گویند و سوگند دروغ می خورند. وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ و خدای داند که ایشان دروغ می گویند. در خبر می آید که: چون رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - عزم غزات تبوک کرد - و آن مسافتی بود دور تا به حدّ روم - منافقان طمع کردند که چون رسول - علیه السّلام - برود و صحابه و لشکر بروند و مدینه خالی ماند، ایشان نکایتی کنند و بر خانه رسول و صحابه زنند و چیزی که یابند ببرند و زنان و کودکان را برده کنند. خدای تعالی جبریل را فرستاد و از اینکه حال رسول را - علیه السّلام - خبر داد. رسول - علیه السّلام - گفت: پس چه رای است و چه باید کرد! جبریل گفت: خدایت سلام می کند و ----- (۱). اساس: ندارد به قیاس با متن قرآن مجید و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۲). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۳). آج، مل، مج، لب: توانستمانی.

صفحه: ۲۵۷ می گوید در اینکه غزات که می روی تیغ نمی باید زدن، بل صلحی باشد میان تو و ایشان. فرمان من آن است که علی را بر جای خود بداری و محراب و منبر به او سپاری تا هم اینکه «۱» را نیابت کند هم مدینه را حمایت کند، و نیز بدانند که چون با حیات تو صلاحیت نیابت تو و ولایت عهد تو او دارد پس از وفات تو اولی و احری که او باشد که آن را بشاید. رسول - علیه السّلام - علی را بر جای خود بنشانند و مدینه به او سپرد. منافقان چون آن دیدند، بدانستند که کید ایشان باطل شد. چون رسول - علیه السّلام - از مدینه یک منزل برفت، زبان طعن در علی دراز کردند و گفتند: الا انّ محمداً قد قلی علیاً الا تراه قد خلفه مع النساء و الصّبیان محمداً، علی را ببرید «۲»، نبینی که او را با زنان و کودکان رها کرد. امیر المؤمنین - علیه السّلام - اینکه بشنید، سخت آمد او را، برخاست و برنشست و سلاح در پوشید و شمشیر حمایل کرد [۸۲-پ]

و از پس رسول - علیه السّلام - برفت. نماز دیگر به او رسید، و رسول - علیه السّلام - از خیمه بیرون آمده بود و به ره نگاه می کرد، در نگرید علی را بشناخت، گفت: آری؟ شمایل علی، شمایل علی می بینم. چون نزدیک رسید، رسول گفت: یا علی ما حملک علی الخروج چه حمل کرد تو را بر آن که از مدینه بیرون آمدی! گفت: طعنه منافقان و آن که چنین گفتند. رسول - علیه السّلام - گفت: یا علی اما ترضی بانک وزیر و وصی و خلیفتی و قاضی دینی و منجز وعدی لحمک لحمی و دمک دمی و انت منی بمنزله هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی گفت: راضی نباشی به آن که تو وزیر منی و وصی منی و خلیفت منی و قاضی دین منی و منجز وعد منی، گوشتت گوشت من است و خونت خون من است، و تو را از من آن منزلت است که هارون را از موسی، الا آن که از پس من

پیغامبر نیست. امیر المؤمنین گفت: رضیت رضیت رضیت، راضی شدم - آنکه برگردید و اینکه بیتها می گفت: «۳» الا باعد الله اهل التَّفَاق و اهل الـاراجیف و الباطل یقولون لی قد قلاک الرسول فخلّاک فی الخالف الخاذل و ما ذاک الا لأنّ التّبیّ جفاک و ما کان بالفاعل فسرت و سیفی علی عاتقی الی الرّاحم الحاکم» الفاضل ----- (۱). آو، آج، بم، مل: دین. [.....]

(۲). همه نسخه بدلهایا، بجز مج: به دشمن گرفت. (۳). آج: العالم. (۴)»

صفحه : ۲۵۸ الله فلما رأنی هفا قلبه و قال مقال الاخ السائل امّ ابن عمی «فأنبأته بارجاف ذی الحسد الدّاغل فقال اخی انت من دونهم كهرون» موسی و لم یأتل آنکه حق تعالی رسول را گفت: عفا الله عنک لم أذنت لهم بعضی گفتند: خبر دادن است [و اذن] (۳) و دستوری رسول ایشان را گناهی صغیره بود. خدای تعالی گفت: عفو بکرد تو را خدای تا چرا دستور دادی ایشان را! و درست آن است که: کلام وارد است مورد تعطف و تلطف و الافتتاح بالدعاء، چنان که یکی از ما گوید: عفا الله عنک یا عفاک الله و غفر الله لك و رحمک الله لم فعلت کذا و الا تفعل کذا، و اینکه هیچ خبر (۴) نیست، و همه دعاست در آن حال که اینکه می گوید باشد که بر دل او گذر نکند که آن را که به اینکه کلام خطاب می کند گناهی هست یا نیست، و غرضش از اینکه اکرام و الطاف باشد، که گفتیم. آنکه حق تعالی بیان کرد که چرا ایشان را دستوری دادی نبایست دادن، گفت: حتّی یتبیّن لك الذین صدّقوا تا پیدا شود تو را آنان که راست گویند از آنان که نگویند، چه اینکه فعل و مانند اینکه صورت امتحان دارد، به او (۵) صادق در دعوی پیدا شود از کاذب. جماعتی منافقان که ایشان را اعتقادی درست نبود با یکدیگر (۶) گفتند: چه مهم است ما را برخاستن و به ثغر روم رفتن در موافقت محمّد! آنگاه اگر چنان باشد که دست ایشان را بود یکی از ما جان به کناره نیورد، تدبیر آن است که، هر یکی بهانه‌ای نهیم و علتی جویم که به آن تعلّل تخلف کنیم و نرویم. آنکه می آمدند و دستوری می خواستند و می گفتند: ما ساز نداریم و برگی نکرده‌ایم و عدّتی نیست ما را. اگر ما را دستور باشی (۷) تا روزی چند مقام کنیم و برگی بسازیم و از پس تو بیاییم. حق تعالی از نهران نفاق ایشان رسول را - علیه السلام - خبر داد و گفت: لا یستأذّنک الذین یؤمنون بالله و الیوم الآخر أن یجاهدوا بأموالهم و أنفسهم دستوری نخواهند آنان که به خدای و قیامت ایمان ----- (۱). اساس و دیگر نسخه بدلهایا: لی به قیاس با چاپ شعرانی، تصحیح شد. (۲). اساس: كهرون من به قیاس با نسخه آو، و با توجه به وزن بیت، لفظ «من» حذف شد. (۳). اساس: ندارد به قیاس با نسخه مل، افزوده شد. (۴). آج: چیز. (۵). آو، آج، بم: تا. (۶). مل: اعتقادی درست با یکدیگر بود. (۷). آج، بم، لب: دستور باشد.

صفحه : ۲۵۹ دارند در آن که جهاد کنند به مالها و جانهاشان، برای آن که چون بینند که تو جهاد می کنی و ساز رفتن به جنگ دشمنان خدای، و ایشان دانند که آن بر ایشان واجب است، به دستوری خواستن چه حاجت باشد؟ پس اگر دستوری خواستن در آمدن نه کار مؤمنان باشد دستوری خواستن در نیامدن چگونه کار مؤمنان بود؟ آنکه حق تعالی گفت: اینکه اشراط و اعلام برای تو می باید تا اینان را بشناسی و الا من به احوال ایشان جمله و تفصیل و نهران و آشکارا و نیک و بد علمم. و الله علیم بالمُتّقین [۸۳-] و خدای عالم است به متّقیان و پرهیزگاران که کیست که (۱) تقوی دارد و کیست که ندارد. آنکه گفت: دستوری در اینکه معنی آنان خواهند که، به خدای و قیامت ایمان ندارند و دل ایشان شاک و مرتاب باشد، ایشان در شک و عمیّا متردّد باشند و متحیر، و اینکه صفت منافقان است چنان که در دگر آیت گفت ایشان را: مُدْبَذِینَ بَیْنَ ذَٰلِکَ لَا إِلَى هُوَآءٍ وَلَا إِلَى هُوَآءٍ... (۲)، و رسول - علیه السلام - گفت: مثل المنافق کمثل الشّاة العائرة بین الغنمین. و آیت، دلیل است بر بطلان قول اصحاب معارف که گویند: معارف جمله ضروری است، و خدای تعالی اینان را وصف کرد به آن که دلهای ایشان شاک است، و ایشان در شک متردّداند. و اینکه صفت عالم به علم ضروری نباشد. آنکه حق تعالی گفت: اگر اینان در اوّل بر عزم بیرون آمدن بودند، ساز او کرده بودند. ساز ناکردن، دلیل آن بوده است که اینان بر عزم خروج نبوده‌اند و در دل نداشتند که بیرون آیند. و لکن کره الله انبعانهم انبعاث، مطاوع

بعث باشد، یقال: بعثه فانبعث، و آن انطلاق باشد به سرعت، و لکن خدای نخواست که ایشان از جای برخیزند. اگر گویند از اینکه آیت دلیل آن می‌کند که خدای تعالی کاره باشد بعضی چیزها را که فرماید برای آن که ایشان مأمور بودند به انبعث، و خدای گفت: وَ لَکِن کَرِهَ اللّٰهُ انِیْبَاعَتْهُمْ جَوَابِ گوییم: خدای تعالی کاره نبود انبعث ایشان را بر وجه مأمور، و کاره بود آن را بر وجه معلوم، که خدای را معلوم بود که ایشان اگر برون شوند جز فساد و تخلیط و تضریب نکنند میان مسلمانان و القاء شر و فتنه، و هیچ خیری و راحتی نیاید (۳) از ایشان چنان که در آیت دیگر گفت: لَوْ خَرَجُوا فِیْکُمْ مَا زَادُوْکُمْ اِلَّا خَبَالًا، ----- (۱). همه نسخه بدلها در دل. (۲). سوره نساء (۴) آیه ۱۴۳. (۳). آو، آج، بم: نباشد.

صفحه : ۲۶۰ لا- جرم چون چنین بود، فَتَبَطَّهْمُ خدای ایشان را مَثِیْط و گران بکرد. و التَّشِیْط، ضِدَّ الاسراع و الحث، تا آنچه در دل داشتند از خبال و فساد بکنند (۱). وَقِیْلَ اَقْعُدُوْا مَعَ الْقَاعِدِیْنَ و گفتند ایشان را که: بنشینی با نشستگان. در اینکه دو قول گفتند یکی آن که: [اینکه] (۲) گویند گان اصحابان ایشان بودند که ایشان را نهی کردند از آن که با پیغامبر- علیه السلام و الصَّلوة- برون شوند. دگر آن که: گویند اینکه قول رسول باشد- علیه السلام- بر وجه تهدید نه بر وجه امر (۳)، و اگر اینکه با خدای نسبت کنند هم بر وجه تهدید و وعید باشد، کما قال الشَّاعر: اَقْعُدْ فَانْکُ انت الطَّاعِمِ الْکَاسِی و اینکه بر سبیل تویخ و تفریح می‌گوید (۴) نه آن که امر می‌کنند (۵) مخاطب را به قعود. مَعَ الْقَاعِدِیْنَ ای مَعَ النِّسَاء و الصِّبْیَان و الرِّمْنِی و المرضی با زنان و کودکان و بیماران و مبتلایان. مُحَمَّد بن اسحاق گفت: آنان که اینکه دستوری خواستند، رُوسا و اشراف منافقان بودند، چون: عبد الله [بن] «۶» ابی سلول و جند بن قیس و رفاعه بن الثَّابُوت و اوس بن قبطی، و کذلک ذکره مجاهد. آنکه حق تعالی آفت و فساد نیت ایشان باز گفت، و گفت: همان به باشد که نیابند با شما، چه اگر بیابند جز خبال و فساد نیفزایند شما را. و خبال، فساد باشد و مرگ باشد و اضطراب امر باشد. وَ لَأَوْضَعُوْا خِلَالَکُمْ و در میان شما اسراع کنند، و اینکه کنایت باشد از نیمه و سعی به فساد، قال الشَّاعر: اَرَانَا مَوْضِعِیْنَ لَامْرٍ غِیْبٍ و نَسَحْرٍ بِالطَّعَامِ و بالشَّرَاب (۷) یقال: اَوْضِعْ اِذَا اسْرَع و وَضِعْ لَغَةً فِیْهِ، قال الشَّاعر: یا لیتنی فیها جَدَعٌ اِخْبَ فِیْهَا وَاضِعٌ یَبْغُوْکُمْ الْفِتْنَةَ ای یَبْغُوْنَ لَکُمْ (۸) الْفِتْنَةَ. و قال (۹) ایضاً: بَغِیْتَهُ الْخَیْرِ و الشَّرِّ، ای له ----- (۱). مَج، لب: نکند. (۶-۲). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. [.....]

(۳). اساس: زجر به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۴). همه نسخه بدلها: می‌گویند. (۵). همه نسخه بدلها: می‌کنند. (۷). اساس: الشَّرَاب، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۸). اساس: بکم به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۹). همه نسخه بدلها: یقال. صفحه : ۲۶۱ برای شما طلب فتنه می‌کنند. ضحاک گفت: فتنه، کفر است اینکه جا و کلبی گفت: فساد و شر و نیمه است. وَ فِیْکُمْ سَمِیْعُوْنَ لَهُمْ و در میان شما جاسوسانند از ایشان. و گفتند: مراد آن است که، در میان شما اتباعند ایشان را سمیع و مطیع که از ایشان بشنوند و کار بندند. وَ اللّٰهُ عَلِیْمٌ بِالظَّالِمِیْنَ، راوی خبر گوید: سبب نزول آیت آن بود که: چون رسول- علیه السلام- لشکرگاه بزد- بَثِیَّةُ الْوَدَاعِ- عبد الله ابی «۱» لشکرگاه خود با جمع «۲» منافقان [۸۳-پ]

به ذی حدّه بزد- فروتر از ثَبِیَّةُ الْوَدَاعِ- و لشکر او کم از لشکر رسول نبودند- چون رسول- علیه السلام- از آن منزل برگرفت و پیشتر شد «۳»، ایشان برنخواستند و با رسول بنرفتند «۴»، رسول- علیه السلام- دلنگ شد. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد به تسلی رسول. لَقَدْ اَبْتَعُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلِ اَنْگه حق تعالی گفت: اینکه همیشه کار ایشان بوده است، پیش از اینکه مطلب فتنه شما کردند و آن که شما را از دین خدای و از جهاد باز دارند به انواع مکر و حیل و خدیعت، چنان که عبد الله ابی کرد روز احد- و فصل آن «۵» برفت. وَ قَلْبُوا لَکَ الْاُمُوْرَ و کارها برگردانیدند و زیر و زیر کردند، حَتّٰی جَاءَ الْحَقُّ تا حق آمد، یعنی نصرت و ظفر، وَ ظَهَرَ اَمْرُ اللّٰهِ و کار خدای پیدا شد، یعنی دین خدای و قوت مسلمانی. وَ هُمْ کَارِهُوْنَ و ایشان کاره بودند آن «۶» را. وَ مِنْهُمْ مَنْ یَقُوْلُ اِنَّدُن لِّیْ و لَا تَفِیْتِنِیْ اَنْگه گفت: از ایشان، یعنی از منافقان بعضی هستند و «من»، نکره موصوفه است، و آیت در جدّ بن قیس آمد- و او از رؤوس منافقان یکی بود- که چون رسول- علیه السلام- به غزات «۷» تبوک خواست رفتن، او را گفت: «۸» یا ابا وهب هل لک فی جهاد»

بنی الاصرر تتخذ منهم سراری» و وصفاء افتد تو را که با بنی الاصرر کارزار کنی، یعنی رومیان و از ایشان سرّیت و وصیفتان آری! و رومیان را برای آن بنو الاصرر خواندند که، حبشه بر روم غالب شدند و از ----- (۱).  
 آو، آج، بم، مل، مج: عبد الله ابي سلول. (۲). آج، لب: جمیع. (۳). آو، آج، بم، مج، لب: پیش شد مل: پیش رفت. (۴). اساس: بنه رفتند/ برفتند. (۵). آو، آج، بم: و قصه آن مل: و ذکر قصه آن در پیش برفت. (۶). همه نسخه بدلها، بجز مل: آنان را. (۷). آو، آج، بم، لب: غزای. (۸). اساس: جلاد به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. [.....]  
 (۹). اساس: سواری به قیاس با نسخه مج، تصحیح شد.

صفحه : ۲۶۲ ایشان برده آوردند و فرزندان آمد ایشان را از حبشه. پس سواد حبشه و بیاض روم بر ایشان جمع شد زرد بام (۱) بودند. چون رسول- علیه السلام- او را اینکه گفت، او جواب داد و گفت: یا رسول الله؟ قوم من دانند که من به زنان مولع باشم (۲) و می ترسم که نباید که زنان رومیان را ببینم، از ایشان نشکیم؟ مرا به فتنه (۳) بد میفکن و دستور باش (۴) مرا تا بنشینم. رسول- علیه السلام- روی از او بگردانید و به خشم او را گفت: دستوری دادم هر کجا خواهی رو خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، و گفت: از ایشان بعضی هستند که می گویند: ائذن لی دستوری ده مرا و مرا در فتنه میفکن، یعنی به زنان روم. قتاده گفت: لا تفتنی، ای لا تؤثمنی (۵) مرا در اثم و حرج و گناه میفکن. ألا- فی الفتنه سَقَطُوا ایشان در فتنه افتادند، یعنی در کفر. فتنه دوم (۶) کفر است، حق تعالی گفت: بر سیل تعجب: اینکه نیک مرد را نگر که می ترسد که در حرج نظر رومیان افتد، و آن خود در دریای کفر غرق (۷) شده است، آن را فتنه می شناسد، و کفر را (۸) فتنه نمی شناسد. وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ و دوزخ به کافران محیط است و گرد بر آمده. چون اینکه آیت آمد، رسول- علیه السلام- بنو سلمه را گفت: من سیدکم یا بنی سلمه! سید شما کیست یا بنی سلمه! گفتند: جدّ بن قیس است، جز آن است که او بخیل و بد دل است. رسول- علیه السلام- گفت: و ایّ داء ادوی من البخل و کدام درد است بی درمانتر از بخل! بل سیدکم الفتی الا بیض الجعد بشر بن البراء بن معرور بل سید شما اینکه جوان سخی کریم است بشر بن براء بن معرور. حسان بن ثابت الانصاری در اینکه معنی گفت: و قال رسول الله و القول لا حق بمن قال منا من تعدون سیدا فقلنا له جدّ بن قیس (۹) علی الّذی نبخله فینا و ان کان انکدا ----- (۱). مل: زردفام. (۲). آو، آج، بم، لب: نباشم. (۳). لب: در فتنه. (۴). آج، لب: دستوری باش. (۵). اساس: مرا در فتنه میفکن، یعنی به زنان روم. قتاده گفت به قیاس با نسخه آو و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید و تکراری، لذا از متن حذف شد. (۶). آو، آج، بم: روم. (۷). آو، آج، بم: غرقه. (۸). اساس: او به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۹). اساس: جند بن قیس به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

صفحه : ۲۶۳ فقال [و] (۱) ایّ الداء ادوی من الّذی رمیتم بها (۲) جدّا و عالا بها یدا و سوّد بشر بن البراء لوجوده و حق لبشر ذی الّندی ان یسوّد اذا ما اتاه الوفد انفد (۳) ماله و قال خذوه انه عائد غدا قوله: إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ أَنْگه وصف کرد افعال و نیت ایشان را در حق مؤمنان، گفت: اگر خیری و نعمتی و نصرتی [۸۴- ر]

و غنیمتی به تو رسد دلتنگ شوند به خیر شما دژم باشند، و اگر مصیبتی رسد به تو از قتلی و وهنی و هزیمتی، گویند، ما کار خود بکرده ایم و حذر (۴) خود فرا گرفته ایم (۵) و حزم و احتیاط بکرده ایم که اینکه جا حاضر نیامده ایم و به خانه بنشینیم. وَ يَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُونَ و برگردند شادی کنان. «او» حال است و جمله از مبتدا و خبر در محلّ حال. آنکه حق تعالی گفت: بگو ایشان را ای محمّد؟ قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا به ما نرسد الا آنچه خدای نبشته (۶) باشد ما را. و در مصحف عبد الله [مسعود] (۷) چنین است: قل هل (۸) یصیبنا الا ما کتب الله لنا (۹)، یعنی کتب الله لنا فی اللوح المحفوظ. آن که در لوح محفوظ برای ما بنوشت. حسن بصری گفت: معنی آن است که، کار ما مهمل نیست، بل راجع است با مدبری حکیم که کار ما به تدبیر و حکمت اوست. آنچه خواهد بودن از نیک و بد، در لوح محفوظ بنویسد تا اعلام باشد فریشتگان را و لطف و اعتبار. قولی دگر جبائی گفت و زجاج: معنی آن است که، إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا فِي عَاقِبَةِ الْأَمْرِ مِنَ النَّصْرِ وَالظَّفَرِ نرسد به ما الا آنچه خدای نوشته باشد برای ما در عاقبت کار از نصرت و ظفر، و



اینکه بر سبیل تسلی و تشفی باشد. هُوَ مَوْلَانَا او خداوند ماست و مدبر کار ما و ما بندگان اویم. قولی دیگر آن است که: او متولی حیاط و حراست ماست و دفع مضرت او کند از ما. وَ عَلَيَّ اللَّهُ فَلَيْتَوَكَّلُ الْمُؤْمِنُونَ و بر خدای باید تا توکل کنند مؤمنان، نه بر نصرت و نجات «۱۰» منافقان. ----- (۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۲). اساس و

دیگر نسخه بدلها: به. (۳). اساس: انهب به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۴). مل: جزای. [.....]

(۵). مل، مج: ها گرفته ایم. (۶). لب: نوشته. (۷). اساس: ندارد از آج، افزوده شد. (۸). اساس: لن، با توجه به نسخه آج تصحیح شد. (۹). آج، مج، لب بگو ای محمد رسد به ما، بر سبیل استفهام و معنی جحد، یعنی نرسد. و هر دو قراءت به معنی یکی است. (۱۰). مل: یاری.

صفحه ۲۶۴ آنگه گفت: بگو ای محمد؟ قُلْ هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ شما انتظار می‌کنی به ما الا یک کار نیکو از دو کار «۱»: اما ظفر و غنیمت، و اما قتل و شهادت، برای آن که حال کارزار کننده «۲» از اینکه دو بیرون نباشد، یا دست او را باشد یا بر او بود. گفت: اگر دست ما را باشد یک حسنی «۳» است که ظفر باشد و غنیمت، و اگر دست بر ما باشد و ما کشته شویم، نه ما را بهشت و درجه شهادت خواهد بود؟ ابو هریره روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت که: خدای ضمان کرده است آن را که در سبیل او شود «۴» از سر ایمان به خدای و رسول که، یا شهادت روزی کند او را یا باز گرداند او را با اهل و خانه [خود] «۵»، آمرزیده «۶»، با مغفرت و ظفر و غنیمت. هذا معنی قوله: إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ. و لکن ما نیز متربصیم و منتظر به شما «۷» احدی السوءتین از دو بدی یکی، اما عذاب خدای تعالی در قیامت اگر از تیغ ما بجهند، ای بایدینا یا به دست ما کشته شوند. و گفتند: مراد به عذاب من عنده، انواع عذاب است که به امت سلف رسید از صواعق و جز آن، أو بایدینا یا به دست ما، یعنی شما آن نفاق که در دل داری اظهار کنی تا خون شما ما را حلال گردد و به دست ما کشته شوی. اکنون شما انتظار کنی آن را که شیطان وعده داد شما را از غرور و اباطیل و وهن اسلام به مرگ رسول - علیه السلام - که ما نیز بر سر انتظاریم وعدهای خدای را در اظهار دین او و نصرت رسول او. قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً آنگه گفت: شما مال نفقه می‌کنی «۸» بطوع و رغبت یا بکراهت، که از شما هیچ مقبول نخواهد بود «۹» برای آن که شما فاسقانی، یعنی کافرانی، و چون اعتقاد درست ندارید، عمل بی‌ایمان و اعتقاد هیچ نفع نکند، یعنی که آفت رد صدقات و نفقات شما، و آن که به موقع قبول نمی‌افتد همه نه آن است که به کره نفقه می‌کنی که اگر هر چه در زمین مال است بطوع و رغبت خرج کنی از شما مقبول نباشد، برای آن که ایمان نداری. -----

(۱). آو، آج، بم، لب را. (۲). آو، آج، بم، لب: قتال کننده. (۳). مل: حسنت. (۴). همه نسخه بدلها: بیرون شود. (۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۶). مل: زنده. (۷). مل: شما را. (۸). مج: نفقه کنید. [.....]

(۹). مل: إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ

صفحه ۲۶۵ آنگه اینکه علت مهمل و پوشیده رها نکرد تا بیان کرد که چرا نفقات ایشان به موقع قبول نمی‌افتد، گفت: وَ مَا مَنَعَهُمْ و «ما»، روا باشد که نفی را باشد و معنی آن بود که: هیچ منع نیست از قبول صدقات ایشان الا آن که ایشان کافرند به خدای و پیغامبر. و روا باشد که استفهامی بود، و معنی آن باشد که: چه منع می‌کند ایشان را از آن که صدقات ایشان به موقع قبول افتد الا کفرشان به خدای و پیغامبر. و نافع و عاصم و حمزه و کسائی و خلف خواندند: ان یقبل به «یا»، برای آن که فعل مقدم است [۸۴-پ]. باقی قراء [به «تا»] «۱»، برای تأنیث لفظ صدقات. آنگه خبر داد از سر ایشان، [گفت: وَ لَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَ هُمْ كُسَالَى اینک ایتیان نه آمدن است، از آن باب است که عرب گوید: اتیت الامر اذا فعلته] «۲» و آنگه [گفت: «۳» اینک نماز که ایشان می‌کنند نه بطوع و طبع می‌کنند، گفت: نماز نکنند و الا ایشان کسلان باشند. «واو»، حال راست و جمله در محل نصب بر حال و اینکه علامت نفاق باشد. در خبر است که مردی بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله؟ من می‌ترسم که نباید که من منافق باشم. رسول - علیه السلام - گفت: یا هذا که تنها باشی هیچ نماز کنی! گفت: آری. گفت: برو که منافق نه‌ای. و در تاریخ هست که بعضی

زندیقان (۴) را دیدند که نماز نیکو می‌کرد، او را گفتند: اینکه چیست که می‌کنی! و اینکه مابین طریقت تو است، گفت: «عاده البلد و ریاضه الجسد و حمایه الاهل و الولد. وَ لَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَ هُمْ كَارِهُونَ وَ هِیْجَ نَفَقَه نَكْنَدُ أَلَا وَ اِشَان كَارَه بَاشَنْدَ آن رَا. وَ «واو» نیز حال است. آنکه گفت: یا محمّد؟ فلا- تعجبك به عجب می‌آورد تو را مالهای ایشان و نه فرزندان ایشان، آن نه برای کرامت ایشان است، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ خَدَايَ مِي خَوَاهْدَ كَه اِشَان رَا بَر «۵» مال و فرزندان در دنیا عذاب کند: در اینکه چند قول گفتند عبد الله عباس و قتاده و مجاهد و سدّی گفتند: در آیت تقدیم و تاخیری هست، و تقدیر آن است که: فلا تعجبك اموالهم و لا اولادهم فی الحیوة الدنیا إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِی الْاٰخِرَةِ، گفت: به عجب «۶» می‌آورد تو را مالها و فرزندان اینکه کافران در دنیا. خدای ----- (۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۳-۲). اساس: ندارد از آج، افزوده شد. (۴). آو، آج، بم، لب: زنادقه. (۵). همه نسخه بدلها: به اینکه. (۶). آو، آج، مع: تعجب.

صفحه ۲۶۶: می‌خواهد تا ایشان را در قیامت به آن عذاب کند. بر اینکه قول، حیاة دنیا، ظرف «۱» اموال و اولاد باشد، نه ظرف عذاب. و مثله فی التقدیم و التأخیر، قوله: فَأَلَقَهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ «۲»، و التقدیر: فآلقه اليهم فانظر ماذا يرجعون ثم تولى عنهم، برای آن که اگر پیامده «۳» باشد «۴» از آن جا نداند که ایشان چه جواب دهند. و اینکه اختیار فرّاء است. وجهی دیگر ابن زید گفت: خدای می‌خواهد تا ایشان را در دنیا به آن عذاب کند از جمع آن و حفظ آن و مصائب در آن و حرمان از انتفاع «۵» به آن، یعنی ایشان چو پاسبانان آن مال را و ایشان را به آن انتفاع «۶» نیست از بخل و لؤم و خساست طبعشان «۷». وجه سه‌ام «۸» جبائی گفت، معنی آن است که: خدای تعالی می‌خواهد تا به مال و فرزندان ایشان، ایشان را عذاب کند تا عند کارزار شما مال غنیمت شما شود و فرزندان سبی و غارت شما، منفعت آن شما را بود و در دست ایشان از آن جز حسرت «۹» نماند. وجه چهارم، بلخی و زجاج گفتند، معنی آن است که: اینکه مال و فرزندان وبال‌اند بر ایشان، برای آن که خدای تکلیف کرده است ایشان را که مال به خرج کنند و فرزندان را رها کنند تا به جهاد روند، آنکه می‌باید کردن ایشان را اینکه معنی، شأوا، ام ابوا اگر خواهند و اگر نه، چه اگر نکنند مستحق کشتن شوند، پس اینکه انفاق بر ایشان غرامت است و حسرت و نیز ایمان ندارند به ثواب آخرت تا ایشان را تسلی بودی. وجه پنجم آن است که: خدای تعالی اینکه مال و فرزندان بداد ایشان را تا ایشان متمتع شدند «۱۰» به آن روزی چند آنکه ایشان را از سر آن به مرگ برد «۱۱» تا حسرت ایشان ----- (۱). آو، آج، بم به. (۲). سوره نمل (۲۷) آیه ۲۸. (۳). مل، مع: نیامده. (۴). اساس: باشند به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۵). آج: انقطاع. (۶). آج: انقطاعی. (۷). مع اینکه عذابی باشد ایشان را که مشقت کسب و حفظ بر ایشان باشد و انتفاع دیگران یابند. (۸). آو، بم: سیم آج، مل، مع، لب: سیوم. [.....]

(۹). مل و ندامت. (۱۰). آو، آج، بم: شوند. (۱۱). آو، آج، بم، مل، مع: ببرد.

صفحه ۲۶۷: عظیمتر باشد از حسرت آنان که آن ندارند. آنکه ایشان را امید مال «۱» و عاقبت نباشد، که اینکه امید مؤمنان را بود. و نصب فعل مضارع به اضممار «ان» است. قوله: وَ تَزَهَّقْ أَنْفُسَهُمْ [وَ هُمْ كَافِرُونَ] «۲» و جانهاشان هلاک شود و ایشان کافر. «واو»، حال راست، و الزهق «۳» الهلاك و البطلان، قال الله تعالى: وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ «۴» ای، بطل الباطل. ابو علی گفت: خدای می‌خواهد که ایشان را با خود رها کند و مخذول گرداند عقبه علی کفرهم المتقدم. قوله: وَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ أَنَّهُ حَقُّ تَعَالَى نَپَاك داری ایشان و جرأت ایشان بر خدای باز گفت، گفت: سوگند می‌خورند به خدای تعالی که ایشان از شما اند، می‌گویند: ما از شما ایم و بر دین شما ایم، و حق تعالی تکذیب ایشان می‌کند و می‌گوید: دروغ می‌گویند، وَ مَا هُمْ مِنْكُمْ كَه اِشَان از شما نه‌اند «۵»، و لکن [۸۵-ر]

گروهی اند که از شما می‌ترسند، اینکه برای خوف «۶» می‌گویند، الفرق، الخوف، و رجل فروقه، ای جبان، و الهاء للمبالغة. آنکه گفت: لَوْ يَجِدُونَ مَلَجًا اِگر اینکه منافقان حرزی و پناهی یافتندی، أَوْ مَغَارَاتٍ جَمَع مَغَارَةً، و یا غاری در کوهی، و آن جایی باشد که

بدو فرو شوند من غار الماء، و غارت عینه غورا، و الغور الارض المنخفضة، و النجد خلافه. و عبد الرحمن عوف در شاذ خواند: او مغارات، به ضم «میم» او به مفعول کرده است من اغار، ای موضع غور (۷)، قال الشاعر: فعَدَّ طلابها و تعدَّ عنها بحرف قد تغیر اذا تبوع أو مُدَّخلاً موضع دخول مفتعل باشد از دخول تا جایی که در او شدندی. مجاهد گفت: محرزا. قتاده گفت: سربا. کلبی گفت: نفقا کنفق اليربوع. ضحاک گفت: مأوی یاوی الیه. حسن گفت: وجها يتوجه الیه، اینکه جمله متقارب است از روی معنی. ابن کيسان گفت: مدخلا، ای دخلاء دوستانی اندرونی که ایشان را ----- (۱). اساس: مال/ مال.

(۲). اساس: ندارد به قیاس با قرآن مجید و نسخه مل، افزوده شد. (۳). همه نسخه بدلها، بجز مل: و الزهوق. (۴). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۱. (۵). مل و لکنهم قوم یفرقون. (۶). اساس: خود به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۷). اساس: غرور به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

صفحه : ۲۶۸ حمایت کنند. لَوَلُوا إِلَيْهِ رُوي بدو نهادندی و عدول کردندى با او. [وَهُمْ] «۱»

### [سوره التوبه (۹): آیات ۵۸ تا ۷۰]

#### [اشاره]

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ (۵۸) وَ لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ (۵۹) إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّمَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۶۰) وَ مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أَذُنٌ قُلٌ أَذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يَوْمِنُ بِاللَّهِ وَ يَوْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحِمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۶۱) يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضَوْكُمْ وَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ (۶۲) أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ (۶۳) يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهِزُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ (۶۴) وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ (۶۵) لَا تَعْتَدُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعَفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ تُعَذِّبْ طَائِفَةٌ بَأْتَهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۶۶) الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَ يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۶۷) وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْكُفَّارِ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ (۶۸) كَذَلِكَ مِنْ قَبْلِكَ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلْقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلْقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلْقِهِمْ وَ خُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۶۹) أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَ أَصْحَابِ مَدْيَنَ وَ الْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۷۰)

#### [ترجمه]

و از ایشان کسی هست که عیب می کند تو را در زکات اگر بدهندش از آن خشنود شود و اگر ندهندش از آن چون «۳» ایشان خشم می گیرند. [۸۵-پ]

و اگر ایشان راضی شوند بدانچه داده باشد ایشان را خدای و پیغامبر او، و گویند: بس است ما را خدای - عز و جل - زود بود که

بدهد ما را خدای از فضل خویش و پیغامبر او، که ما به خدای رغبت می‌کنیم» (۴). زکات درویشان راست و آنان که فروتر باشند از ایشان و کارداران بر آن و آنان که دل‌های ایشان به دست آرند و در بردگان» (۵) و وامداران و در راه خدای و برگذری» (۶) فریضه‌ای» (۷) از خدای، و خدای داناست و محکم کار. و از ایشان آنانند که می‌رنجانند رسول را و می‌گویند: او گوشه‌ای» (۸) است، بگو گوش نیک است» (۹) شما را ایمان دارد به خدای و [باور]» (۱۰) دارد مؤمنان را، و رحمتی است آنان را که مؤمن شدند از شما [و آنان که]» (۱۱) می‌رنجانند رسول خدای را ایشان ----- (۱). اساس: ندارد به قیاس با قرآن مجید و نسخه آو، افزوده شد. (۲). آو، آج، بم، الشّاعر لب: الشّاعر و هو مهلهل. (۳). معج: چون بگیری. (۴). آو، آج، بم: رغبت کنند گانیم. [.....]

(۵). آو، بم: بستگان. (۶). آو، آج، بم، معج، لب: رهگذری. (۷). معج: فریضه است. (۸). آج: تصدیق کننده است هر چیزی را که می‌شود. (۹). آج، آب: او شنونده به نیکی است. (۱۰-۱۱). اساس: ندارد از معج، افزوده شد.

صفحه : ۲۶۹ را عذابی دردمند بود [۸۶-ر]. سو گند می‌خورند به خدای شما را تا خشنود کنند شما را، و خدای و پیغامبرش سزاوارتر که خشنود کنند او را که» (۱) هستند» (۲) مؤمنان. نمی‌دانند که هر که ممانعت کند با خدای و پیغامبرش، او را بود آتش دوزخ، جاوید باشد در آن جا آن هلاکت» (۳) بزرگ. می‌ترسند منافقان که فرو فرستند» (۴) بر ایشان سورتی که خبر دهد ایشان را بدانچه در دل‌های ایشان است، بگو افسوس دارید» (۵) که خدای بیرون آورده» (۶) آنچه ترسید از آن. [۸۶-پ]

و اگر بررسی ایشان را، گویند که ما بودیم می‌فروشدیم» (۷) و بازی [می‌کنیم]» (۸) بگو [ای به خدای]» (۹) و آیت‌های او و پیغامبر او بودی شما افسوس می‌داشتی. «(۱۰)» (۱۱) عذر مخواهید بدرستی که کافر شدی پس از ایمان شما اگر عفو کنیم» (۱۲) از گروهی از شما عذاب کنیم» (۱۳) گروهی به آن که ایشان بودند گناهکاران. ----- (۱). آو، لب:

اگر. (۲). آج، لب: هستید. (۳). آو، بم: معج: هلاکی است. (۴). آج، لب: فرو فرستاده شود. (۵). آو، بم: فسوس می‌داری. (۶). آج، لب: ظاهر کننده است. (۷). آج، لب: شروع می‌کردیم. (۸). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. [.....]

(۹). اساس: ندارد از آج، افزوده شد. (۱۰). اساس: یعف به قیاس با قرآن مجید تصحیح شد. (۱۱). اساس: تعدّب به قیاس با قرآن مجید، تصحیح شد. (۱۲). اساس: عفو کنند به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد. (۱۳). اساس: کنند به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

صفحه : ۲۷۰ مردان منافق و زنان منافق برخی از ایشان از برخی می‌فرمایند به زشتی و منکر و نهی می‌کنند از معروف و فرو گرفته‌اند» (۱) دست‌هایشان، فراموش کردند خدای را فراموش کرد ایشان را، منافقان ایشانند فاسقان. [۸۷-ر]

نوید داد خدای مردان و زنان منافق را و کافران را آتش دوزخ همیشه باشند در آن، آن بس است ایشان را و نفرین کرد ایشان را خدای و ایشان راست عذاب می‌مقیم» (۲). چنان که بودند از پیش شما بودند سخت تر از شما به قوت. و بیشتر به خواسته و فرزندان برخوردار شدند به بهره ایشان و برخوردار شدی شما به نصیب شما چنان که برخوردار شدند آنان که از پیش شما بودند به نصیب خود، و در شدید» (۳) چنان که در شدند» (۴) ایشان راست باطل کارهای ایشان در دنیا و در آخرت و ایشانند زیانکاران. [۸۷-پ]

نه آمد» (۵) به ایشان خبر آنان که از پیش ایشان بودند گروه نوح و عاد و قوم صالح و گروه ابراهیم و خداوندان شهر مدین و زمینهای برگردیده» (۶)؟ آوردندشان» (۷) پیغامبران به حجّتها، نکرد خدای بر ایشان هیچ ظلمی و لکن آنان بر خود ستم کردند. ----- (۱). آج، لب: فراهم می‌آورند. (۲). آج، لب: ایستاده. (۳). آو، بم: فرو شوی. (۴). آو، بم: فرو شدند. (۵). آج، لب: ای نیاید آو: بیامد. (۶). آو، بم: برگشته. (۷). آو، بم: آمدند به ایشان.

صفحه : ۲۷۱ قوله تعالی: وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ - الایه، حق تعالی گفت: وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ، یعنی از منافقان مَنْ يَلْمِزُكَ، «من» نکره موصوفه است، و التّقدیر: رجل او انسان کس هست که عیب می‌کند تو را در صدقات. ابو سعید خدری گفت و عبد الله

عبّاس که: رسول- علیه السّلام- غنائم هوازن قسمت می کرد، مردی برخاست که او را این ذی الخویصر [ه] «۱» گفتند از بنی تمیم نام او حرقوص بن زهیر و او سر خوارج بود، گفت: عدل کن ای رسول الله؟ رسول- علیه السّلام- گفت: ویلک اگر من عدل نکنم در جهان، که عدل کند؟ یکی از صحابه گفت: دستور باش «۲». تا او را بکشم «۳» یا رسول الله؟ رسول- علیه السّلام- گفت: رها کن که او را اصحابی باشند که یکی از شما نماز و روزه خود در جنب نماز و روزه ایشان هیچ ندارد، و لکن از دین چنان به در آیند «۴» که تیر از نشانه. آنگه در پیر آن تیر نگرند هیچ نباشد و در چوبش نگرند هیچ نباشد و در نصل و پیکانش نگرند هیچ نباشد، و در پی او نگرند هیچ نباشد، و اینکه جمله کنایت است از آن که ایشان را «۵» دینی و اعتقادی نباشد. سر ایشان مردی باشد که او را در جای یک دست پاره‌ای گوشت دارد چون پستان زنان «۶». بیرون آیند در وقت فترتی، چون ایشان بیرون آیند بکشید ایشان را. پس بکشید و پس بکشید ایشان را «۷». بترین خلقان باشند و ایشان را بهترین خلقان بکشند. ابو سعید خدری گوید: گواهی «۸» دهم و سوگند خورم که اینکه از رسول- علیه السّلام- شنیدم و سوگند خورم که با امیر المؤمنین علی بودم در نهروان که اینان را بکشت، یعنی خارجیان را. و آنگه اینکه مرد را طلب می کرد و می گفت: و الله ما کذبت و ما کذبت به خدای که من دروغ نگفتم و با من دروغ نگفتند، تا او را از زیر کشتگان بیرون کشیدند هم بر آن نشان که رسول- علیه السّلام «۹»- گفته بود، و امیر المؤمنین او را گردن بزد. خدای تعالی اینکه آیت در او فرستاد. کلبی گفت: آیت در منافقان آمد، که چون رسول- علیه السّلام- قسمتی می کرد،

----- (۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها: رها کن. [.....]

(۳). همه نسخه بدلها: تا گردنش بزنم. (۴). آو، بم: به دراند. (۵). همه نسخه بدلها هیچ. (۶). آو، بم برون. (۷). همه نسخه بدلها که. (۸). آج، مج، لب: گواهی. (۹). آو، آج، بم، لب داده بود و.

صفحه : ۲۷۲ منافقی نام او ابو الجوّاظ گفت: اینکه قسمت نه به سویت کردی؟ خدای تعالی: اینکه آیت بفرستاد. یعقوب خواند: «یلمزک» به ضم «المیم» و باقی قراء به کسر «میم»، و هر دو لغت است، يقال: لمره، یلمزه و یلمزه [۸۸- ر]

اذا عابه. و لمرز، عیبی باشد بر وجه پوشیدگی، و همز و لمز و غمز، قریب المعنی اند، و هر سه لغت «۱» در مستقبل او ضم و کسر آمده است، قال الشاعر: اذا لقیتک تبدی لی مکاشرة و ان تغیبت کنت الهامز اللمزة قال رؤبه: قاربت بین عنقی و جمزی فی ظل عصری باطلی و لمزی منه قوله: و یل لکل هُمزَه لُمزَه «۲». مجاهد گفت: یلمزک تو را می آزماید «۳». عطا گفت: غیبت می کند «۴» تو را. قتاده گفت: طعن می زند تو «۵». را. ابن زید گفت: اینکه قوم که اینکه گفتند، منافقان بودند چون رسول- علیه السّلام- قسمت صدقات کردی ایشان را توقع بودی که رسول- علیه السّلام- چیزی بدیشان دهد و رسول- علیه السّلام- ندادی، که ایشان اهل آن نبودند، ایشان را سخت آمدی طعن زدندی و گفتندی که: محمّد چیزی که می دهد به هوا می دهد و به آنان می دهد که دلش خواهد. خدای تعالی، اینکه آیت بفرستاد در ایشان، و گفت: بعضی از اینکه منافقان آیند «۶» که قسمت صدقات بر تو عیب می کنند و در آن بر تو طعن می زنند، اگرشان چیزی بدهی راضی شوند، و اگر ندهی خشم کنند و نمی دانند که شرایطی هست استحقاق صدقه را: اول، ایمان است «۷»، آنگه صلاح است و ظاهر ستی، و آنگه درویشی است. ایشان کافر و فاسق و توانگر بودند و چشم صدقه می داشتند. و خلاف کردند در آن توانگری «۸» که باز «۹» آن صدقه حرام باشد بعضی گفتند: هر کس که او نصابی دارد که بر آن زکات واجب بود بیست دینار یا دویست

----- (۱). آو، آج، بم، لب را. (۲). سوره

همزه (۱۰۴) آیه ۱. (۳). آو، آج، بم، مل، لب: می آزمایند. (۴). همه نسخه بدلها: می کنند. (۵). آو، آج، بم، مل: می زنند بر تو. (۶). آج، لب: آنان اند. (۷). همه نسخه بدلها و. [.....]

(۸). آو: تونگری. (۹). همه نسخه بدلها: با.

صفحه : ۲۷۳ درم، زکات بدو نشاید داد «۱». بعضی دیگر گفتند: هر که او را مادّتی باشد از دخلی یا کشتی «۲» اگر مالک نصاب باشد یا نباشد، صدقه حرام است او را. و بنزدیک ما، هر که «۳» هفتصد درم دارد و بدان تصرف نداند کرد «۴»، زکات بدو شاید

دادن. و آن که هفتاد درم دارد و تصرف داند کرد «۵»، زکات بدو نشاید داد «۶». آنکه گفت: اگر ایشان [به حکم قضای خدا رضا دادندی، ایشان را به بودی، گفت: وَ لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا و اگر ایشان] «۷» رضا دادندی و خرسند بودندی بدانچه خدای تعالی و پیغامبر - علیه السّلام - بدیشان دادی «۸»، و گفتندی: حَسْبُنَا اللَّهُ مَا رَا خدای بس است، و از سر حسن اعتقاد و وثاقت بر خدای گفتندی: سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ خدای تعالی ما را خود از فضل و رحمت روزی بدهد، و نیز رسولش که ما رغبت کرده‌ایم و امید بسته در او، آنکه جواب «لو» «۹» بیفکند لدلاله الکلام علیه و اقتضائه له، برای آن که کلام بر او دلیل می کند و تقاضای او می کند، و التّقدیر: لکان خیرالهم، ایشان را به بودی اگر چنین کردند و چنین گفتندی. آنکه گفت: من قسمت صدقات و زکات پیدا کنم و مستحقان «۱۰» را معین گردانم تا هر کس طمع نکند، گفت: إِنَّيَا و بیان کردیم که اینکه لفظ برای اثبات چیز «۱۱» باشد و نفی ما سواه، یعنی زکات اینان راست لا- غیر. الصّدقات، به اتّفاق مراد بدین صدقات اینکه جا زکات است، و اینکه دو لفظ متداخلند، زکات به معنی صدقه آمد، و صدقه به معنی زکات. حق تعالی گفت: صدقات نیست مگر فقرا و مساکین را. و خلاف کردند در معنی فقیر و مسکین و فرق میان ایشان عبد الله عباس و حسن بصری و جابر بن یزید و زهری و مجاهد گفتند: فقیر آن باشد که او سؤال نکند. و مسکین آن باشد که او سؤال کند. و ابو هریره روایت کرد که، رسول - علیه السّلام - گفت: مسکین نه آن باشد که او را یک لقمه یا دو لقمه نان باز گرداند، یا یک خرما یا دو خرما، و لکن مسکین آن باشد که او را غنایی و کفافی نباشد که بدان مستغنی ----- (۶-۱). مل، مج، لب: دادن. (۲). مج: کسی. (۳). آو، بم، مل، مج، لب: آن کس که. (۴-۵). همه نسخه بدلها: کردن. (۷). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۸). آج، لب: دادندی. (۹). همه نسخه بدلها، بجز لب: او. (۱۰). همه نسخه بدلها آن. (۱۱). لب: چیزی آو، آج، مل، مج: خیر.

صفحه : ۲۷۴ باشد از مردمان و از مردمان سؤال نتواند کردن و نداند کردن. قتاده گفت: فقیر مرد «۱» زمن محتاج باشد، و مسکین محتاج تندرست باشد. و بعضی اهل لغت گفتند: فقیر آن باشد که چیزی ندارد، و مسکین آن باشد که او را چیزی کی بود و لکن کفایت نبود او را بدان. بعضی دگر بر عکس اینکه گفتند، و قومی گفتند: هر دو به یک معنی باشد، قال الشّاعر: اَمَّا الْفَقِيرُ الَّذِي كَانَتْ حُلُوبَتُهُ وَفِي الْعِيَالِ فَلَمْ يَتْرَكَ لَهُ سَبْدَ اِنْكَه بِيْتِ دَلِيْلِ اَنْ مِي كُنْدَ كَه فَاقِيْرَ اَنْ اَشْدَ كَه اَوْ رَا بَلْغَهْ اِي «۲» از عیش بود، و حجت آنان که گفتند اینکه صفت مسکین است، قوله تعالی: اَمَّا السّفِيْنَةُ [۸۸-ب]

فَكَانَتْ لِمَسَاكِيْنٍ... «۳»، و کشتی دریای مبلغی ارزد، خدای تعالی صاحب آن را مسکین می خواند. ضحاک و ابراهیم نخعی گفتند: فقرا، درویشانی بودند که هجرت کردند، و مسکین درویشی بود که نه مهاجر بود. عکرمه گفت: فقیر از مسلمانان باشد و مسکین از اهل ذمّت. فزّاء گفت: فقرا، اهل صفّه بودند که ایشان را مأوی و منزلی نبود، و مسکین آنان بودند که ایشان را جای بود. و محمّد بن مسلم «۴» به عکس اینکه گفت، فقیر آن باشد که او را مسکنی بود که در او بنشیند و کسی که او را خدمت کند و او را احتیاجی باشد، و هر محتاجی «۵» را فقیر خوانند، نبینی که خدای تعالی می گوید: اَنْ بَه يَا اَيُّهَا النَّاسُ اَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ اِلَى اللّٰهِ... «۶»، و مسکین آن باشد که اینکه هیچ نباشد او را، نبینی که خدای تعالی چگونه تحریص کرد بر اطعام او، چند جای گفت: عَلَي طَعَامِ الْمِسْكِيْنِ «۷»، و طعام کفّارات گفت بدو دهید و هیچ حاجت عظیمتر از حاجت به سدّ جوعت نباشد، و مرد منقطع الحيله را مسکین خوانند، من قوله - علیه السّلام: «۸» مسکین مسکین رجل لا زوجة له و مسکينه مسکينه امرأة لا زوج لها، و فی الحدیث «مساکین اهل الثّار» و قال الشّاعر: مساکین اهل الحب حتّى قبورهم علیها تراب الدّلّ بین المقابر -----

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مج: مردی. (۲). آو، آج، بم، بلغتی. (۳). سوره کهف (۱۸) آیه ۷۹. [.....]

(۴). آو، آج، مل: محمّد بن مسلم. (۵). مج: و نیز محتاج. (۶). سوره ملائکه (۳۵) آیه ۱۵. (۷). سوره حاّقه (۶۹) آیه ۳۴ سوره فجر (۸۹) آیه ۱۸ سوره ماعون (۱۰۷) آیه ۳. (۸). اساس: زوجه به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

صفحه : ۲۷۵ و فقیر، فعیل باشد به معنی مفعول، یعنی مفقور، و هو مکسور فقار الطّهر من قولهم: فقره [اذا اصاب فقرا ظهروه. و اصل

فقیر پشت شکسته باشد، و مسکین، مفعیل باشد من السکون»<sup>(۱)</sup>، پنداری که از حرکت نشاط ساکن است، و سخت ساکن است. و الْعَامِلِينَ عَلَيْهِمْ و آنان که بر آن عمل می‌کنند، یعنی آنان که سعی کنند در آن و جبايت کنند و آن بستانند و جمع کنند ایشان را نصیبی باشد. و در مقدار سهم او خلاف کردند مجاهد گفت و ضحاک: ثم آنچه حاصل باشد او را دهند، و مقدار سهم او خلاف کردند مجاهد گفت و ضحاک: ثم آنچه حاصل باشد او را دهند، و عبد الله بن عمر<sup>(۲)</sup> گفت و حسن و ابن زید که: بر قدر عمل دهند او را مزد، و اینکه مذهب شافعی است و ابو ثور و روایت عبد الله عباس و عمر خطاب و حذیفه بن الیمان و عطا و ابراهیم و سعید جبر است. و قول صادق و باقر<sup>(۳)</sup>، آن است که: مَفُوضٌ باشد به امام با آنچه صلاح داند بدهد و همچنین قول مالک<sup>(۴)</sup> است و فقهای اهل عراق. وَ الْمُؤَلَّفَةُ قُلُوبُهُمْ خلاف است<sup>(۵)</sup> در او، قتاده گفت: جماعتی بودند از عرب که رسول - علیه السّلام - دل ایشان را به مال<sup>(۶)</sup> نرم می‌کرد و استمالت می‌کرد ایشان را تا باشد که ایمان آرند. مفضل بن عبد الله گفت: زهری را پرسیدم از الْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبُهُمْ گفت: آنان بودند که اسلام آوردند از جهودان و ترسانان، گفتم: و اگر چه توانگر باشد! گفت: و اگر چه توانگر باشند. عبد الله عباس گفت: قومی بودند قریب العهد به اسلام، آمدندی بر رسول و از رسول چیزی خواستندی، اگر چیزی بدادی ایشان را، گفتندی: اینکه دینی نیک است؟ بر آن مقام کردند، و اگر ندادی برکشتندی. ابن کيسان گفت: جماعتی بودند از<sup>(۷)</sup> شجاعان از جمله کافران، رسول - علیه السّلام<sup>(۸)</sup> - ایشان را در خواست تا بدیشان با دیگر قوم کارزار کند، حق تعالی ایشان را [نصیبی نهاد]<sup>(۹)</sup>. کلی گفت: جماعتی بودند از اشراف قبایل عرب که روز ----- (۹-۱). اساس: ندارد از او، افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مل: عبد الله بن عمرو. (۳). آو، آج، بم، لب علیهم السّلام. (۴). همه نسخه بدلها: و اینکه مذهب مالک. (۵). همه نسخه بدلها: خلاف کردند. (۶). آو، آج، بم، مل، لب: ایشان بر ایمان. (۷). مل اشراف. (۸). مل روز حنین.

صفحه: ۲۷۶ حنین رسول - علیه السّلام - نصیب او فراز غنیمت بدیشان داد - چنان که برفت آن قصه در ذکر حرب حنین - و آن که عبّاس بن مرداس السّلمی گفت، و اینکه ابیات رفته است و لکن در اینکه روایت زیادتی هست، [برای آن باز گفتم]<sup>(۱)</sup>: أ تجعل نهی و نهب العیید بین عینة و الاقرع فما كان حصن و لا حابس یفوقان مرداس فی مجمع و قد كنت فی الحرب ذا تدرء فلم اعط شیئا و لم امنع الّا افاثل [لی]<sup>(۲)</sup> اعطیتها عدید قوائمها الاربعة و کانت نهابا تلافیتها بکری علی الناس بالاجر و ایقازی الیوم<sup>(۳)</sup> لم یرقدوا اذا هجع الناس لم اهجع و ما كنت دون امرئ منهما و من تضع الیوم<sup>(۴)</sup> لا یرفع رسول - علیه السّلام - عبّاس بن مرداس را صد اشتر فرمود<sup>(۵)</sup> و حکیم بن حزام را هفتاد. حکیم [ابن حزام]<sup>(۶)</sup> گفت: یا رسول الله؟ چرا در حق من تقصیر افتاد! بفرمود تا ده دیگر<sup>(۷)</sup> بدادند، آنکه ده دیگر، آنکه ده دیگر تا تمام صد اشتر<sup>(۸)</sup>. گفت: یا رسول الله؟ مرا اینکه بهتر است یا آن که اول تو دادی!  
[۸۹- ر]

گفت: آن که اول من دادم. گفت: و الله که جز آن نستانم و سی شتر رد کرد. راوی خبر گوید: مات و هو اکثر مالا، چون بمرد مالی عظیم بماند او را. راوی خبر گوید، صفوان بن امیه گفت که: رسول - علیه السّلام - مرا عطا می‌داد و در همه جهان از او دشمنتر نبود بر دل من تا چندانی مرا که از او دوست‌تر بر روی زمین کس را نداشتیم، فهذا معنی قوله: وَ الْمُؤَلَّفَةُ قُلُوبُهُمْ. خلاف کردند در آن که مؤلفه قلوبهم<sup>(۹)</sup> در عهد رسول بود<sup>(۱۰)</sup> یا در هر عهدی باشند. شعبی و حسن بصری گفتند: اینکه در عهد رسول بود، پس از رسول نبودند ایشان، و اینکه معنی در عهد ابو بکر منقطع شد، و اینکه مذهب فقهای عراق است ابو حنیفه و اصحابش و ابن ابی لیلی و ابن شبرمه. و بیشتر اهل علم گفتند: الْمُؤَلَّفَةُ قُلُوبُهُمْ در همه عهد ----- (۶-۲-۱). اساس: ندارد از او، افزوده شد. [.....]

(۳). آو، آج، بم، مل، مج، لب: القوم. (۴). اساس: تخفض الیوم، آو، بم، مج، مل: یخفض القوم آج: یحفظن القوم با توجه به ضبط همین بیت در ص ۲۰۳ همین مجلد و دیگر منابع بیت، تصحیح شد. (۵). آو، آج، بم: بیفزود. (۷). همه نسخه بدلها: دیگرش. (۸).

همه نسخه بدلها: شد. (۹). آو، آج، بم، لب: مؤلفه قلوب. (۱۰). مل، مج، لب: بودند.

صفحه : ۲۷۷ [باشند] (۱)، جز که موقوف باشد بر جهاد و وجود امامی عادل نزدیک ما، و ابو علی جبائی همین گفت. و به مذهب شافعی آن است که، ایشان بر دو ضرب‌اند: مشرکانند و مسلمانان، اما مشرکان ساقطند، و اما مسلمانان سهم ایشان بر جای است. و ابو ثور موافقت کرد ما را در اینکه مسأله. وَفِي الرِّقَابِ، المعنى و في فكه الرِّقَابِ على حذف المضاف و اقامة المضاف اليه مقامه، و سهمی صرف کنند در فكه رقاب. آنکه در آن خلاف کردند، بیشتر فقها گفتند: مکاتبان باشند که خویشان باز خریده باشند و از بهای خود بعضی داده یا نداده سهمی از زکات بر ایشان صرف کنند تا گردن خود آزاد کنند از بندگی، و اینکه مذهب شافعی است و لیث بن سعد. و روایت کردند که: یک روز ابو موسی اشعری بر منبر خطبه می‌کرد، مکاتبی بر- پای خواست و گفت: حث الناس علی مردمان را بگوی تا در حق من سعی کنند. او گفت: اینکه غلام مکاتب است و می‌خواهد تا خود را باز خرد، او را یاری دهید بر آن. مردم زرّ و جامه و انگشتری (۲) بسیار در او انداختند. ابو موسی گفت: جمع کنی، جمع کردند و پیش او بردند. او بهای غلام بداد از آن جا و باقی صرف کرد هم در (۳) بهای بردگان و آزادشان کرد. عبد الله عباس گفت و حسن بصری: مراد به رقاب، بندگانند، سهمی از زکات به ایشان دهند و بردگان خردند و آزاد کنند، و اینکه مذهب مالک است و احمد و اسحاق و ابو ثور و ابو عبید. سعید جبیر و ابراهیم نخعی گفتند: از سهم رقاب برده تمام نخرند (۴)، و لکن بعضی از بهای او بدهند تا مکاتب شود و از باقی بهای مکاتبی بدهند تا آزاد شود، و اینکه مذهب ابو حنیفه است و ابو یوسف. و محمد زهری گفت: سهم رقاب به دو نیمه باید کردن: یک نیمه در بهای [مکاتبان کنند و یک نیمه در بهای] (۵) بندگان که مسلمان باشند و نماز کن. و مذهب ما آن است که: امام یا نایب او یا آن که صاحب مال باشد در وقتی که امام متصرف نباشد (۶)، مخیر است اگر خواهد اینکه سهم [جمله] (۷) در فكه رقاب کند از بردگان و مکاتبان اگر بر جمع خواهد (۸) اگر بر ----- (۷-۵-۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۲). لب: انگشتری آو، بم: انگشتر. (۳). مج: بر. (۴). اساس: خردند به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۶). اساس: باشد به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۸). آج، لب: خواهند.

صفحه : ۲۷۸ افراد، و لفظ صالح است هر دو را و جامع هر دو فایده را، اینکه سهم به بندگان و مکاتبانی دهند که در رنج باشند و گردن ایشان آزاد کنند. وَالغَارِمِينَ و وام داران به شرط آن که وام که ستده باشند در معصیت و اسراف صرف نکرده باشند، و اینکه قول قتاده است. مجاهد گفت: غارم آن باشد که غرامت زده شده باشد از آن وجه که یا خانه‌اش سوخته باشد یا مالش سیل برده باشد، یا وام گرفته باشد برای عیال. و باقر- علیه السلام- گفت: غارمان آنان باشند که، وام ستده باشند و صرف کرده نه بر معصیت، امام از بیت المال (۱) وام ایشان بگذارد. ابن زید گفت: غارم، صاحب غرامت باشد از هر چه باشد. شافعی گفت: غارمان دو نوع باشند یکی آن که وامی ستده باشد و در مصلحت خود و عیال صرف کرده نه بر وجه اسراف و معصیت، آنکه قضا نتواند کردن و عاجز باشد از آن. و صنفی دیگر آنان باشند که، وامی ستده باشند و در دینی (۲) و غرامتی و اصلاح ذات البینی و معروفی صرف کرده، و ایشان را متاعی باشد [۸۹-پ]

که اگر بفروشد احوال ایشان مختل (۳) شود، اینکه هر دو گروه را از اینکه سهم نصیب کنند. و شرط هر دو قول آن است که: وام که ستده باشند در معصیت صرف نکرده باشند. و اصل غرامت، خسران و نقصان بود، و منه الحديث فی الزهن: (۴) له غنیمته و علیه غرمه (۵)، و عذاب را از اینکه جا «غرام» خوانند، قال الله تعالی: إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا (۶)، و الغرام، العشق لقولهم: فلان مغرم بالنساء، ای مولع بهن. و غارم من باب تامر و لاین باشد، ای ذو غرامه. وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ، جهاد باشد و اصحاب او از غزات و مرابطان چون محتاج باشند و درویش، اگر درویش نباشد در او خلاف کردند مذهب ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد، آن است که: اگر محتاج و منقطع به نباشند، چیزی به ایشان نشاید دادن. و شافعی گفت و مالک و اسحاق و ابو ثور و ابو عبید: نصیبی از آن به غازیان رسد (۷) اگر توانگر باشند و اگر درویش، و مذهب ما هم چنین ----- (۱). آو، بم: بیت مال.



[.....]

(۲). آج، مج، لب: دیتی. (۳). آو، آج، بم، لب: مختلف. (۴). اساس: غنمه به قیاس با نسخه مل، تصحیح شد. (۵). آج: عزمته. (۶).  
سوره فرقان (۲۵) آیه ۶۵. (۷). همه نسخه بدلها: دهند.

صفحه : ۲۷۹ است که درویشی اعتبار نیست در غزات، قوله: وَ ابْنِ السَّبِيلِ مسافر مجتاز «۱»، و هر که ملازم چیزی باشد او را ابن آن چیز گویند، چنان که مرغابی را ابن الماء گویند، و مرد کارزاری را ابن الحرب گویند، قال الشَّاعِرُ: انا ابن الحرب ربّتی ولیدا الی ان شبت «۲» و اکتھلت لداتی نصیبی از زکات مرد غریب منقطع به را باشد و محتاج، و اگر چه در شهر خود خداوند مال بسیار باشد، اینکه قول مجاهد است و زهری، و مالک گفت و فقهای عراق «۳» - ابو حنیفه و اصحابش «۴»: حاجیان منقطع به باشند. شافعی گفت: کسانی باشند که به سفر خواهند شدن و برگ ندارند - سفری که نه معصیت باشد. و قتاده گفت: مهمان باشد. فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ نصب او بر حال است، من قوله: لِلْفُقَرَاءِ، ای هذه الصّدقات ثابتة کائنه لهؤلاء المذکورین فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ، اما در عهد رسول - علیه السلام - و نایبان او، شرط آن بود که پیش او برند تا او قسمت کند علی ما یری چنان که صلاح داند، و اما عند غیبت امام و قصور ید امام «۵» از تصرف، صاحب مال قسمت کند بر پنج قسمت، بنزدیک ما، فقرا و مساکین و رقاب و غارمین و ابن السبیل، برای آن که عاملان ساقط شوند از آن جا که عاملان و جبات از قبل امام باشند، و چون امام ایشان را نصب نکرده باشد به اینکه کار، ایشان را نصیبی نباشد. وَ الْمُؤَلَّفَةُ قُلُوبُهُمْ، از توابع جهاد است، و جهاد را وجوبش بر وجود امام موقوف است، تا امام نباشد جهاد واجب نبود، و همچنین فی سبیل الله که اسباب و آلات جهاد است. اما آن که نصیب هر یکی چند باشد، او مخیر است خواهد جمله به یکی صنف دهد و خواهد به یکی شخص دهد و خواهد «۶» تفرقه کند «۷» میان ایشان بسویت یا به تفاوت چنان که مصلحت بیند، جز که یک شرط معتبر است، و آن آن است که: کمتر از نصیب یک نصاب به یک کس ندهد، اما نیم دینار اگر زر باشد -----  
----- (۱). مل باشد. (۲). اساس: شئت به قیاس با نسخه چاپی مرحوم شعرانی، تصحیح شد. (۳). آو، آج، بم، لب: مجاهد است و زهری و مالک و فقهای عراق. (۴). آو، آج، بم، لب: ابو حنیفه و اصحابش گفتند. (۵). همه نسخه بدلها: او. (۶). مل: اگر خواهد. (۷). اساس: کنند با توجه به اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۲۸۰ یا پنج درم اگر درم «۱» باشد پس از آن نصاب دوم عشر دیناری یا یک درم «۲». و مذهب شافعی آن است که: بر هفت قسمت بنهد که قسمت مؤلفه قلوبهم «۳» ساقط است امروز، و یا بر شش قسمت اگر او تولای قسمتش کند، آنگه اینکه شش قسمت هر مستحقّی را از اینکه اصناف «۴» نصیبی دهد و هیچ کس را از ایشان محروم نکند مادام تا در شهر یابد ایشان را. و از شهر خود به شهر دیگر نفرستد مادام تا در شهر خود مستحقّ یابد. و نصیب آنان که در شهر نیابد ایشان را صرف کند با «۵» آنان که در شهر باشند، و اینکه قول عمر عبد العزیز است و عکرمه و زهری. [وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ] «۶» و خدای تعالی عالم است به مصالح شما، و حکیم است در آنچه فرماید و ایجاب کند. آنگه با ذکر منافقان آمد، گفت: وَ مِنْهُمْ اَزْ اِیْشَانِ، یعنی از منافقان، الَّذِیْنَ یُؤْذُونَ النَّبِیَّ اَنَّا نَدَّ کَهِمِ رَنجَانَدِ پیغامبر را. مفسران گفتند: آیت در حزام بن خالد آمد، و جلاس بن سوید، و ایاس بن قصیر، و مخشی بن خویلد، و سماک بن مرثد «۷»، و عبید بن هلال، و رفاعه بن زید، و رفاعه بن عبد المنذر و عبیده بن مالک که ایشان رسول را - علیه السلام - رنجانیدندی [۹۰-۹۱]. وَ یَقُولُونَ هُوَ اُذُنٌ گفتمند: او گوش «۸» است. نافع، تنها خواند: هو اذن، به سکون الدال، و باقی قرآء به ضم «ذال»، و نافع اختیار تخفیف کرد، و تخفیف فعل الی فعل قیاسی مطرّد است، کعق و عنق، و ظفر و ظفر، و خلق و خلق. مفسران در معنی اُذُنٌ، در آیت خلاف کردند بعضی گفتند: اینکه جماعت منافقان رسول را ناسزا گفتندی، آنگه یکی از ایشان گفت: در غیبت او چنین چیزها مگوی «۹» که نباید که به سمع او رسد، در ما افتد. گفتند: ما اکنون هر چه خواهیم می گویم اگر به او رسد برویم و عذر بخواهیم و انکار کنیم که او را از ما بشنود که او اذن است گوش است یعنی هر چه بگویند او را قبول کند، چون گوش که هر چه ----- (۱). آو، آج، بم، لب: سیم. [.....]

(۲). آو، آج، بم، لب و الله عليم حكيم. (۳). چاپ شعرانی مؤلفه قلوب. (۴). اساس: انصاف به قیاس با نسخه آو، و اتفاق جمیع نسخه‌ها تصحیح شد. (۵). همه نسخه بدلها: بر. (۶). اساس: ندارد از قرآن مجید، با توجه به نسخه مل، افزوده شد. (۷). همه نسخه بدلها: سماک بن یزید. (۸). اساس: گوش به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۹). آو، آج، بم، مج، لب: مگوئید.

صفحه : ۲۸۱ گویند بشنود. محمد بن اسحق بن یسار و جماعتی دیگر از مفسران گفتند: آیت در مردی آمد از منافقان، نام او نبتل بن الحارث، و او مردی بود سیاه کالیده موی، مویها در هوا شده، سرخ چشم مشوه الخلق، دمیم الوجه «۱»، و او آن بود که رسول- علیه السلام- گفت: من اراد ان ينظر الى الشيطان فلينظر الى نفيل بن الحارث گفت هر که او خواهد که در شیطان «۲» نگرند، یعنی ابلیس، گو در نبتل «۳» بن الحارث نگر. و او حدیث رسول- علیه السلام- با منافقان نقل کردی، او را گفتند: اینکه مکن که اگر محمد بر اینکه واقف شود تو را ملامت رسد، گفت: انما هو اذن سامعه او مردی است شنونده، قبول کننده، هر چه بگویند بشنود و قبول کند، و اگر قبول نکند سوگند بخوریم «۴» تا باور دارد. خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد و رسول را از گفتار ایشان خبر داد. خلیل گفت: روا باشد که، مرد را به جارحه وصف کنند، گویند: فلان عین ناظره، چون نیک بین باشد، و اذن سامعه، چون همه حدیثی بشنود و قبول کند، چنان که ناب گویند شتر را چون به نه سال رسد، برای آن که نابش، اعنی دنداننش سخت شود. و از اینکه لفظ فعل «۵» بر انگیختند، فقالوا: اذن لكذا يأذن اذنا، اذا استمع اليه، و منه قوله- عليه السلام: لا يأذن الله لشيء كاذنه لنبى يتغنى بالقران، و يروى: كاذنه لعبد يقرء القران، اذن له، آن باشد که گوش با او کرد، و قال الشاعر: فى سماع يأذن الشيخ له و حدیث مثل ما ذى مشار و قال عدی: ايها القلب تعلل بदन ان همتى فى سماع و اذن و قال الاعشى: صم اذا سمعوا خيرا «۶» ذکرت به و ان ذکرت بسوء عندهم اذنوا حق تعالی گفت: جواب ده ایشان را و بگو که: اذن خير لكم بگو که: او گوش خیر است خیر نشنود و قبول کند و شر قبول نکند. و قولی دیگر آن است که: او گوشى است بهتر شما را، یعنی آن که او بشنود و تصدیق کند شما را به از آن باشد که چون بشنود تکذیب کند و باور ندارد. يؤمن بالله، ای يصغى الى الوحي فيصدق،

— (۳). اساس و نسخه بدلها: نفيل، با توجه به مآخذ تاریخی و دیگر تفسیرها، تصحیح شد. (۱). همه نسخه بدلها: ذمیم الوجه. (۲). آو، آج، بم، لب: دیو. (۴). آو، آج، بم، لب: بخورم. (۵). اساس: فعیل به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۶). اساس: خیر به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. [.....]

صفحه : ۲۸۲ یعنی گوش با وحی خدا کند و باور دارد آن را. و يؤمن للمؤمنين و تصدیق کند مؤمنان را دون منافقان. و گفتند: «لام»، مقحم «۱» است کقوله: رَدَفَ لَكُمْ ... «۲»، و المعنى ردفكم. و قوله: ... لَرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ «۳»، ای یرهبون ربهم. و بعضی دگر گفتند، معنی آن است که: يؤمن للمؤمنين من الامان او مؤمنان را امن «۴» گرداند. و رَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ، جمله قراء، رَحْمَةً خواندند به رفع علی آنه خبر للمبتدأ عطفاً علی قوله: اذن خير لكم، ای هو اذن خير و هو رحمة. و حمزه خواند: رحمة، عطفاً علی قوله: خیر، ای اذن خیر و رحمة او رحمتی است مؤمنان را یا «۵» گوش رحمتی است مؤمنان را از شما. آنکه گفت: و آنان که رسول را ایذاء کنند و رنج نمایند، ایشان را عذابی الیم خواهد بودن، مولم، دردناک. يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضَوْكُمْ، قتاده و سدی گفتند: جماعتی منافقان، منهم جلاس بن سوید و ودیعه بن ثابت «۶» رسول را ناسزا گفتند «۷»، و گفتند: اگر اینکه که محمد می گوید حق است، پس ما از خر بتریم. کودکی انصاری شنید اینکه حدیث، خشم گرفت و گفت: بلی همچین است آنچه محمد می گوید حق است و شما از خر بتری. بیامد و رسول را خیر داد، رسول- علیه السلام- ایشان را بخواند و از اینکه حال پیرسید، انکار کردند و سوگند خوردند که اینکه غلام [۹۰-پ]

دروغ گفت. رسول- علیه السلام- برای سوگند ایشان را باور داشت، غلام دلتنگ شد- و نام او عامر بن قیس بود- سر سوی آسمان کرد و گفت: اللهم صدق الصادق و كذب الكاذب بار خدایا راست و دروغ اینکه حدیث پیدا کن تا معلوم شود که راست که

گفت و دروغ که گفت. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و آن کودک را راست گوی کرد. و منافقان را دروغزن. مقاتل و کلبی گفتند: آیت در جماعتی منافقان آمد که از غزوات تبوک تخلف کردند، چون مؤمنان باز آمدند تعلل کردند و عذر خواستند و سوگند خوردند تا رضای ایشان بجویند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: اینکه منافقان سوگند می‌خورند برای آن تا شما را که صحابه رسول ارضاء (۸) کنند و خشنود گردانند. وَاللَّهِ وَ ----- (۱). آو، آج، بم: مفخم. (۲). سوره نمل (۲۷) آیه ۷۲. (۳). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۴. (۴). آج، مل، مچ، لب: ایمن. (۵). مل: تا. (۶). آو، آج، بم: ردیعه بن ثابت. (۷). مل: رسول را علیه السلام امین امی گفتند. (۸). مل: راضی.

صفحه ۲۸۳: رَسُوْلُهُ اَحَقُّ، و خدای و رسول سزاوارتراند به آن که ایشان را خشنود گردانند. و آنگه ردّ ضمیر به لفظ واحد کرد با آن که مذکور دو است: «و الله و رسوله احق ان یرضوهما» نگفت، برای چند وجه را یکی آن که: ضمیر رد کرد الی اقرب المذکورین و هو النبی - علیه السّلام - برای آن که در ارضای رسول - علیه السّلام - ارضای خدا باشد - جلّ جلاله - پس حصول او متضمّن است به رضای باری - جلّ جلاله - همچنان است که، یرضوهما گفته. وجهی دیگر آن که: [ردّ] «۱» کنایت کرد الی کلّ واحد منهما کأنه قال: و الله احق ان یرضوه و الرّسول ایضا احق ان یرضوه، فاکتفی باحدهما عن الاخر. و وجه سهام «۲»، آن است که: تعظیما لله تعالی، ضمیر نام او را ضمیر «۳» نکرد با ضمیر نام غیری، و اینکه جاری مجرای آن باشد که مردی می‌گفت به حضرت رسول - علیه السّلام: من اطاع الله و رسوله فقد فاز و من عصاهما فقد غوی. رسول - علیه السّلام - او را گفت: بشس الخطیب انت بد خطیبی تو؟ هلا قلت و من عصی الله و رسوله و هر که در خدای و پیغامبر عاصی شود، مراد آن که چرا ضمیر نام خدای با ضمیر من پیوستی؟ اِنْ کَانُوا مُؤْمِنِیْنَ اِکْرَامِیْنَ اِیْمَانِیْنَ داند اینکه منافقان که هر کس که محادّات و مضادّات کند با خدای و پیغامبر خدای. و محادّه، ممانعت باشد من الحدّ و هو المنع «۴»، و معنی مخالفت و عصیان است. و گفتند: محادّه، مجاوزة الحدّ باشد، و قوله: اَلَمْ یَعْلَمُوْا «۵»، مخرج او مخرج تقریع و تنبیه است استبطاء لعلمهم «۶» و تقریعا «۷» لهم علی جهلهم. فَانّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ، چو «۸»، «فا» جواب شرط است، او را باشد بواجب و استحقاق آتش دوزخ و همیشه باشد [او در آن جا. ذلک الخزی العظیم] «۹» اینت خزی و عذابی عظیم، و عامل در «ان» اَلَمْ یَعْلَمُوْا باشد. و زجاج گفت: اگر «ان» به کسر گویند روا باشد در عربیت بر استیناف جز آن که نخوانده‌اند. ----- (۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۲). آو، بم: سیم آج، مل، لب: سیوم. (۳). آج، مل، مچ، لب: ضم. (۴). اساس: المعنی به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۵). اساس: تعلموا به قیاس با قرآن مجید و نسخه آو، تصحیح شد. (۶). آج: بعلمهم. [.....]

(۷). اساس: تفریفا به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۸). مل: چرا. (۹). اساس: ندارد از آج، افزوده شد.

صفحه ۲۸۴: آنکه حق تعالی گفت از سرّ منافقان «۱»: [یَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ] «۲» می‌ترسند از آن که سورتی فرود آید به ایشان که در آن جا کشف سرّ و هتک ستر ایشان باشد، و خبر دهنده بود آن سورت از ضمیر دل ایشان. آنگه بر سبیل تهدید گفت: [بگوی] «۳» ای محمّد؟ اینکه منافقان را که شما استهزا می‌کنی که: خدای تعالی سرّ شما پوشیده نخواهد داشتن جز که بر صحرا نهد و آشکارا کند، و شما را از آنچه می‌ترسی در «۴» افتی. قتاده گفت: اینکه سورت را «فاضحه» گفتند، یعنی رسوا کننده، و «مثیره» از خاک بیرون آورنده، و «مبعثره» «۵» از گور بیرون آورنده از آن جایی که در او کشف اسرار است، فی قوله تعالی: اِنَّ اللّٰهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُوْنَ. ابن کيسان گفت: آیت در شأن دوازده کس آمد از منافقان که در شب بر راه رسول - علیه السّلام - کمین کردند بر عقبه در شبی تاریک تا رسول را - علیه السّلام - بکشند، بر اشترش «۶» بر مانند تا او را بیفکنند. و گفتند: بیست و هشت مرد بودند، با اینکه همه خایف بودند از آن که خدای تعالی رسول را خبر دهد و ایشان را رسوا کند، و رسول - علیه السّلام - بی خبر بود از اینکه حال تا جبریل آمد و رسول را خبر داد. رسول - علیه السّلام - امیر المؤمنین را گفت: تو امشب در پیش ناقه من برو، او بیامد و زمام ناقه به

گرفت و به یک دست تیغ داشت و حذیفه بن الیمان را فرمود تا سائق بود، چون به آن جا رسید که ایشان کمین کرده بودند، رسول - علیه السّلام - آواز داد یک یک را به نام: یا فلان؟ و یا فلان؟ چون ایشان بدانستند که، رسول - علیه السّلام - بر سر ایشان مَطَّلَع شد، پیش دویدند. رسول گفت: چه حمل کرد شما را بر آن که ما را رها کردی و از پیش «۷» بیامدی! گفتند: ای رسول الله؟ اینکه جای «۸» است مخوف و کمین گاه دشمن، بیامدیم تا اینکه جایگاه بنگریم تا اگر دشمنی باشد او را برانیم و راه پاک کنیم. و رسول - علیه السّلام - گفت: خلاف اینکه است و خدای ----- (۱). همه نسخه بدلها: حق تعالی از سر منافقان رسول را خبر داد و گفت: (۲). اساس: ندارد، با توجه به متن قرآن مجید از آج، افزوده شد. (۳). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۴). مل آن. (۵). آج، مج، لب: مشیره مل: منزه. (۶). آو، آج، بم، لب: یا شترش را مل، مج: به اشترش. (۷). آو، آج، بم، لب ما. (۸). مج: جایی.

صفحه : ۲۸۵ مرا خبر داد که: برای چه آمده‌ای و از سر بد و خبت نیت شما مرا آگاه کرد. امیر المؤمنین علی - علیه السّلام - گفت: یا رسول الله؟ دستور باشی «۱» تا همه را گردن بزنم. گفت: نخواهم که مردمان گویند که، محمّد قوم خود را و صحابه خود را می کشد، خدای تعالی کار ایشان مرا کفایت کند به دیبله. گفتند: یا رسول الله؟ دیبله چه باشد! گفت: درفشی از دوزخ که خدای بر دل ایشان زند تا جانشان از آن نیست شود. وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ - الايه «۲». عبد الله عمر، و قتاده، و زید بن اسلم، و محمّد بن کعب، گفتند: مردی از جمله منافقان در غزات «۳» تبوک گفت: ما ندیده‌ایم از قرای ما شکم بزرگتر و دروغزن تر و بد دل تر بنزدیک کارزار. یعنی اصحاب رسول. عوف بن مالک بشنید، بانگ بر آورد و او را گفت: دروغ می گویی ای منافق. آنگه بیامد و رسول را خبر داد. آن مرد منافق بیامد و رسول - علیه السّلام - برنشسته بود و در رکاب رسول می رفت و عذر می خواست و می گفت: إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ ما بازی می کردیم و بر سبیل هزل و مزاح سخنی می گفتیم، و قوله: نَخُوضُ، ای نخوض فی الحدیث، یعنی ما در میان حدیث رفته بودیم، چون از هر جنسی حدیث رود عرب گویند «۴»: خاض فی الحدیث، و خاض فی الماء اذا دخل فیه و اینکه جا عبارت است از آن که هر گونه سخن می رفت. قُلْ أ بِاللهِ و رسول - علیه السّلام - می گفت: أ بِاللهِ و آیاتِهِ و رَسُوْلِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤْنَ به خدای و کتاب خدای و رسول خدای استهزا می کردی «۵»؟ قتاده گفت: سبب نزول آیت آن بود که، در غزات تبوک جماعتی منافقان در پیش رسول می رفتند به مسافتی دور و با یکدیگر می گفتند: اینکه مرد گمان می برد که حصون شام و قصورش گشاده خواهد شدن، او را اینکه ظنی خطا «۶» و تمنّایی محال، هیهات هیهات؟ دور است اینکه کار؟ خدای تعالی رسول را خبر داد از اینکه و از گفتار ایشان. رسول - علیه السّلام - گفت: بروی و باز داری ایشان را. برفتند و باز داشتندشان. رسول - علیه السّلام - گفت: چیزی گفتمی «۷» در اینکه راه! گفتند: خیر. ----- (۱). آج، بم، لب: دستوری

باشد. در موارد مشابه «دستور باش» به کار می برد. رک: واژه نامه. (۲). مج اگر پرسی از ایشان. (۳). مل، مج: غزای. [...]

(۴). آو، آج، بم، لب: گوید. (۵). مل: می کنید و تا غایت افسوس می داشتی. (۶). آو، آج، بم، لب: خطاست. (۷). همه نسخه بدلها: چه می گفتمی / چه می گفتید.

صفحه : ۲۸۶ گفت: دروغ می گویی، که چنین می گفتمی «۱»، گفتند: یا رسول الله؟ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ ما در میانه حدیث و بازی بودیم. مجاهد گفت، مردی از منافقان با جماعتی هم از ایشان می گفت: نبینی اینکه محمّد را خبر می دهد که، ناچه فلان که گم شده است به فلان وادی است، او چه داند غیب می گوید. خدای تعالی رسول را خبر داد از گفتار ایشان بیامدند و عذر خواستند و گفتند: إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ ما بازی می کردیم. و ضحاک گفت: آیت در «۲» عبد الله ابی سلول آمد که به مسلمانان و به رسول استهزا کردیدی «۳» چون خدای تعالی خبر داد، گفتند: إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ. حق تعالی گفت: بگو اینکه منافقان را: لا تَعْتَدِرُوا عذر خواهی که کافر شدی به اینکه گفتار پس از ایمانتان، یعنی اظهار شما ایمان را، برای آن که کفر کفر «۴» پس از ایمان درست نیاید بر اصل ما چنان که بیان کردیم پیش از اینکه، چه اگر چنین باشد مؤدّی بود با احباط، و معنی آن است که: مظهر کفر

شدی پس از آن که مظهر ایمان بودی، یعنی کافر شدی پس از آن که منافق بودی. «إِنْ نَعَفَ» (۵) «إِنْ نَعَفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ وَ نَعَدَّ طَائِفَةً عَلَىٰ إِضَافَةِ الْفِعْلِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَىٰ بِلَفْظِ الْجَمْعِ تَفْخِيمًا وَ تَعْظِيمًا، اِغْرَجَاعَتِي رَا عَفُو كُنِيم، [۹۱-پ]

جماعتی را عذاب کنیم. مفسران گفتند: مراد به طایفه اول، یک مرد است نام او مخشی بن حمیر الاشجعی که هر وقت که ایشان از اینکه «۸» معنی چیزی گفتندی، بر ایشان انکار کردی و معاونت نکردی ایشان را بر آن و مفارقت کردی از ایشان، چون اینکه آیت آمد، پیش رسول آمد و گفت: یا رسول الله؟ خدا داند که هر گاه که آیتی آمدی در شأن منافقان، من دانستمی که من از آن جمله‌ام، پوست من بر تن من بلرزیدی و دل من از آن ----- (۱). مل آن جماعت. (۲).

مل در شأن. (۳). همه نسخه بدلها: کردی. (۴). کذا: اساس دیگر نسخه بدلها: کفر. (۵). اساس: یعف به قیاس با قرآن مجید و نسخه آج، تصحیح شد. (۶). اساس: یا به قیاس با نسخه معج، تصحیح شد. (۷). آو، آج، بم: دو لفظ و فتح و جزم علی الفعل. (۸). آو، آج، بم: در اینکه.

صفحه : ۲۸۷ بجستی «۱». بار خدایا؟ ایمان آوردم، ایمانی درست. بار خدایا؟ وفات من قتل کن در سبیل تو بر شهادت، چنان که کس نگوید: منش شستم، و منش کفن کردم، و منش دفن کردم. روز یمامه‌اش بکشتند و چندان که جستند او را نیافتند. و بعضی مفسران گفتند: معنی آیت آن است که: اگر بعضی را عفو بکنند به توبه، بعضی را عذاب کنند به اصرار ذلک «۲» بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ-اینکه برای آن است که ایشان کافران و منافقان اند. [قوله تعالی: الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ] «۳»، آنگه گفت: منافقان از یکدیگرند به منزلت یک نفس، بهری به بهری «۴» تولا کنند، امر به منکر کنند و نهی کنند از معروف، بر عکس آن که در عقل و شرع واجب است. و معروف، عبارت باشد از: همه خیری و طاعتی و منکر، عبارت است از جمله معاصی. وَ يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ دست بیسته‌اند از خیرات و صدقات، و اینکه عبارت است از بخل. و مرد بخیل را ممسک گویند و قابض الید و جعد الکف و کد «۵» الانامل، و سخی را منبسط الید «۶» و سبط البنان، الا تری الی قول الشاعر: و کاتب حاسب ان رحمت ملتسما ما فی یدیه اذا ما جئت مجتدیه اضاف تسعین تقفوها ثلاثها الی ثلاثه آلاف و تسع مائه نسوا الله فنسيتهم ای ترکوا طاعة الله فترك الله ثوابهم «۷» ایشان دست از اطاعت «۸» بداشتند، خدای تعالی ایشان را از ثواب رها کرد. و وجهی دیگر آن است که: ایشان خدای را فراموش کردند، خدای تعالی جزای ایشان از آن فراموشی بداد. وجهی دیگر آن است که: عاملهم معامله الناسی فعل ایشان بر حقیقت نسیان باشد، و فعل خدای تعالی بر سبیل ازدواج. إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ که منافقان به حقیقت از فرمان خدای تعالی بیرون باشند. آنگه گفت: [وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ ----- (۱). آو، آج، بم، لب: بخستی. (۲). مل: آن که. [.....]

(۳). اساس: ندارد از مل، افزوده شد. (۴). آو، آج، بم: بهری، بهری را. (۵). آو، آج، بم: لد مل: کنز. (۶). آو، آج، بم، لب: مبسوط الید. (۷). آج، طاعته فترك ثوابهم. (۸). آو، آج، بم، لب خدای.

صفحه : ۲۸۸ فیها «۱» خدای وعده داد مردان و زنان منافق را و نیز کافران را که کفر آشکارا دارند آتش دوزخ. و وعده، متناول باشد خیر و شر را، اما وعید جز در شر نگویند. خالدين فیها همیشه باشند آن جا، و نصب او بر حال است. هی حسبتهم آن بس است ایشان را یعنی دوزخ. وَ لَعْنَهُمُ اللَّهُ وَ خَدَاي تَعَالَىٰ لَعْنَتُ كَرَدِ اِيشَانِ رَا وَ اَز رَحْمَتِ خُودِ دُور كَرَد. وَ لَعْن، طرد و ابعاد باشد. وَ لَهْمُ عَذَابٌ مُّقِيمٌ و ایشان را عذابی باشد دایم. كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ، یعنی همان کرده‌ای که آنان که پیش شما بودند از کفر و معصیت تا همان دیدی که ایشان دیدند که از پیش شما بودند، جز که ایشان را قوت بیش از شما بود، و مال و فرزندان بیش از شما داشتند، ایشان ممتع «۲» شدند و مغرور به نصیب خود از دنیا، و شما نیز هم مغرور و فریفته و ممتع «۳» شدی به نصیب شما چنان که ایشان ممتع «۴» شدند که پیش شما بودند به نصیب ایشان از دنیا. و خلاق، نصیب باشد. ابو هریره و حسن گفتند: بخلاقهم، ای بدینهم به دین و طریقتشان. وَ خُصِّمْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا وَ خُوض کردی در باطل چنان که ایشان خوض کردند در باطل و کفر و تکذیب رسولان

و استهزاء به مؤمنان. و «الذی» به معنی الذین است، جاری مجری «من» است که واحد را و جمع را بشاید، و مثله قوله: مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الذِّی اسْتَوْقَدَ نَارًا... «۵»، ثم قال: ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ و قال الشاعر: و انّ الذی حانت بفلج دماؤهم هم القوم کلّ القوم یا امّ خالد و بعضی دگر گفتند: «الذی»، در آیت جاری مجری «ما» ی مصدریه است، ای خضتم کخوضهم، و خوض کردی چنان که خوض ایشان. أُولَئِكَ حَبِطَتِ أَعْمَالُهُمْ ایشان را [۹۲- ر]

عملهاشان باطل شد، یعنی واقع نشد به موقع خود چنان که عمل مؤمنان که بر آن ثوابی باشد. و مراد به حبوط عمل در دنیا آن است که: خدای تعالی افشای سرّ ایشان کرد تا عملی که ایشان می‌کنند که به آن حکم توان کردن بر ایمان و اسلام صاحبش. ایشان را آن نیست شود به اطلاع خدای تعالی پیغامبر را بر سرّ و نفاق ایشان. و اما در آخرت آن است که، بر آن «۶» ثوابی نخواهد -----

(۱). اساس: ندارد از مل، افزوده شد. (۴-۳-۲). آو، آج، بم، لب: متمتع. (۵). سوره بقره

(۲) آیه ۱۷. (۶). آو، آج، لب: آن را.

صفحه : ۲۸۹ بودن. وَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ و ایشان زیانکاران باشند. ابو هریره روایت کرد از رسول- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ- که او گفت: لتأخذن كما أخذت الامم من قبلکم ذراعا بذراع و شبرا بشبر و باعا بباع حتى لو ان احدا من اولئک دخل جحر ضب لدخلتموه گفت: شما همان طریقت گیری که آنان که پیش شما بودند رش «۱» به رش «۲» و بدست به بدست، و ور به ور «۳» تا اگر [یکی] «۴» از ایشان در سوراخ سوسماری شده باشد شما نیز همچنان کنی. آنکه ابو هریره مصداق اینکه حدیث را گفت و اگر خواهی تا صحت اینکه بدانی برخوانی قول خدای تعالی: كَذَٰلِكَ مِمَّن قَبْلُكَم كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا ... الايه. گفتند: یا رسول الله؟ چنان که پارسیان و رومیان و اهل کتاب! گفتند «۵»: نیستند اینکه مردمان مگر از جنس ایشان؟ عبد الله عباس گفت در اینکه آیت: ما اشبه اللیلة بالبارحة گفت: اینکه بنی اسرائیل اند که ما را به ایشان تشبیه کردند. و عبد الله مسعود گفت: شما مانده ترین مردمانی به بنی اسرائیل به سمت و هدی و طریقت، متابع عمل ایشانی چنان که پای نعل با پای نعل ماند و پر تیر با پر تیر، الا آن است که نمی‌دانم که شما گوساله می‌پرستی یا نه؟ و حذیفه بن الیمان گفت: منافقان شما بترند از منافقان عهد رسول، گفتیم: چگونه! گفت: برای آن که ایشان نفاق پوشیده داشتند و شما انفاق آشکارا بکردی. أَلَمْ يَأْتِهِمْ نِیَامِدٌ به ایشان، یعنی همانا نرسید به ایشان یعنی به منافقان خبر آنان که پیش ایشان بودند. آنکه تفصیل «۶» داد آن جمله را، گفت: قوم نوح، مجرور بر بدل الذین قوم نوح بودند «۷» که من ایشان را به طوفان غرق کردم و عاد و قوم هود که ایشان را به باد هلاک کردم، [و ثمود و قوم صالح که ایشان را به رجفه و صیحه هلاک کردم و قوم ابراهیم را- علیه السلام- از نمرود و اتباعش که ایشان را به سراسک -----

هون. (۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۵). همه نسخه بدلها، بجز مل: گفت. [.....]

(۶). آو، آج، بم، مل، مج: تفضیل. (۷). اساس: گفت قوم بر بدل قوم نوح بودند به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

صفحه : ۲۹۰ هلاک کردم. «۱» و مؤتفکات، یعنی زمینهای برگشته از شهرهای قوم لوط که من آن را برگردانیدم «۲» پیغامبرانشان به ایشان آمدند با معجزات. خدای تعالی بر ایشان ظلم نکرد، بل ایشان بر خویشتن ظلم کردند که کافر شدند در خداوند خود تا به جزای آن، خدای ایشان را هلاک کرد. پس خدای عدل کرده باشد و ایشان بر خویشتن ظلم به فعل آنچه به آن مستحق ضرر عقاب شدند. [قوله تعالی] «۳»:

[سوره التوبة (۹): آیات ۷۱ تا ۸۹]

[اشاره]

و الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٌ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۷۱) وَعَدَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۷۲) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفْرَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۷۳) يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يَعِذِّبْهُمْ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۷۴) وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنْصَدَّقَنَّهُ وَلَنْكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ (۷۵) فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ (۷۶) فَأَعَقَبَهُمُ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (۷۷) أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (۷۸) الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۷۹) اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۸۰) فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ (۸۱) فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸۲) فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ (۸۳) وَلَا تَصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ (۸۴) وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ (۸۵) وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِهَا وَاللَّهُ وَجَّهَهَا لَكُمْ فَاسْتَأْذِنُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذِنُوا لَأُولُوا الطُّولِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ (۸۶) رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِحَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (۸۷) لَكِنَّ الرُّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۸۸) أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۸۹) [۹۲- پ]

### [ترجمه]

و مردان گرویده و زنان بهری دوستان بهری اند می فرمایند به نیکی و نهی می کنند از نابایست و به پای می دارند نماز و می دهند زکات و فرمان می برند خدای را و پیغامبرش را، ایشان آناند [که] «۴» رحمت کند بر ایشان خدای که غالب و محکم کار است. و نوید داد خدای مردان مؤمن را و زنان مؤمنه را بهشتیایی که می رود از زیر آن جویهایی، همیشه باشند در وی و جایهای خوش در بهشتیای مقام و خشنودی، از خدای بزرگتر است، آن دستی «۵» و ظفری بزرگ است. ای پیغمبر جهاد کن با کافران و منافقان و درشتی کن بر ایشان، و جای ایشان دوزخ است و بد جای است آن [۹۳- ر]:

(۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد مل و اصحاب مدین و قوم شعیب که ایشان را به عذاب روز ظله هلاک کردم، و المؤتفکات اتهم رسلهم بالبینات فما كان الله ليظلمهم و لكن كانوا انفسهم يظلمون. (۲). مج اتهم رسلهم. (۳-۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۵). آو، بم: دستنی لب: پیروزی.

صفحه : ۲۹۱ سوگند می خورند به خدای که نگفتند و بگفتند «۱» سخن کفر و کافر شدند پس از «۲» اسلامشان، و همت کردند به آنچه نرسند و چه انکار کردند مگر آن که توانگر بکرد ایشان را خدای و رسولش از فضل او، اگر توبه کنند بهتر باشد ایشان را، و اگر برگردند عذاب کند ایشان را خدای عذابی دردناک در دنیا و آخرت، و نباشد ایشان را در زمین از یاری و نه یاور. و از

ایشان کس هست که عهد کرد با خدای، اگر بدهد ما را از فضل و روزی‌اش صدقه دهیم و از جمله نیکان باشیم. [۹۳-پ]

چون بداد ایشان را از فضلش «۳»، بخل کردند به آن و برگردیدند و ایشان برگشته بودند. پیدا کردشان «۴» نفاق در دلهاشان تا آن روز که با پیش او شوند به آنچه خلاف کردند با خدای آنچه وعده دادند او را و به آنچه «۵» دروغ گفتند. نمی‌دانند که خدای داند سر ایشان و راز ایشان، و خدای دانای نهانیهاست «۶». آنان که عیب می‌کنند تفضّل کنندگان «۷» را از مؤمنان در صدقات و آنان که نه نیابند الا طاقشان فسوس می‌دارند «۸» از ایشان، فسوس می‌دارد «۹» خدای از ایشان، و ایشان راست عذابی دردمند. [۹۴-ر]

آمزش خواه برای ایشان یا مخواه آمزش برای ایشان، گر آمزش خواهی برای ایشان هفتاد بار -----

----- (۱). آج، لب: و بحقیقت گفتند. (۲). اساس: با به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۳). آو، بم: روزی‌اش. (۴). آج، لب: پس از پی در آورد ایشان را. (۵). آو، بم بودند. (۶). آو، بم: پنهانهاست. (۷). آج، لب: متبرعان. (۸). آو، بم: می‌کنند. [.....]

(۹). آو، بم: کند.

صفحه : ۲۹۲ نیامزد خدای ایشان را، اینکه برای آن است که ایشان کافر شدند به خدای و رسولش و خدای نماید ره بهشت به گروه فاسقان. خرم شدند باز پس گذاشتگان بنشستشان بر خلاف پیغامبر خدای و نخواستند که جهاد کنند به مالهاشان و جانهاشان در راه خدای، و گفتند: مروی در گرما، بگو که: آتش دوزخ سختتر «۱» است از گرما اگر دانند «۲». بگو تا بخندند اندک و بگریند بسیار پاداشت به آنچه کرده بودند «۳». [۹۴-پ]

اگر باز برد تو را خدای با «۴» گروهی از ایشان دستوری خواهند از تو بیرون شدن را بگو که بیرون میایی «۵» با من هرگز و کارزار مکنی با من با دشمنی، شما راضی شدی بنشستن نخست بار بنشیننی با زنان و کودکان «۶». و نماز مکن بر «۷» یکی از ایشان که بمیرد هرگز، و مایست «۸» بر گور [ش] «۹» که ایشان کافرند به خدای و رسولش و بمردند و ایشان فاسق بودند. تعجب میاراد تو را مالهای ایشان و فرزندان ایشان، می‌خواهد خدای که عذاب کند ایشان را به آن در دنیا و برود جانهاشان و ایشان کافراند [۹۵-ر]. -----

----- (۱). سختتر / سخت تر. (۲). اساس: دانید به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۳). میج از کردارها. (۴). آو، بم: و/ با. (۵). آو، بم: برون نا آبی میج: بروید میایید. (۶). آج، بم، لب: بازماندگان. (۷). آو، بم: و/ بر. (۸). اساس: مه ایست. (۹). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

صفحه : ۲۹۳ چون بفرستند سورتی که ایمان آری به خدای و جهاد کنی با رسول «۱» وی دستوری خواهند از تو خداوندان مال از ایشان و گویند رها کن ما را تا باشیم با نشستگان. راضی شدند به آن که باشند با بازماندگان و مهر نهادند بر دلهاشان، ایشان نمی‌دانند. لکن پیغامبر و آنان که بگرویدند با او جهاد کردند به مالهاشان و جانهاشان، ایشان را باشد نیکبها و ایشان ظفر یافتگان باشند. ساخته است «۲» خدای ایشان را بهشتهایی که می‌رود از زیر آن جویهای، جاویدان باشند در آن جا، آن ظفری است بزرگوار [۹۵-پ]. قوله: وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ - الآية. قدیم - جل - جلاله - بر عادت کریمش چون ذکر منافقان بکرد و اوصاف ایشان بگفت و سیرت و طریقت ایشان به خلقان نمود، عقیب «۳» آن ذکر مؤمنان کرد و صفت ایشان گفت و خلال «۴» خیر ایشان و طریقت پسندیده ایشان با خلقان باز گفت، وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ: زنان و مردان مؤمنان بهری دوستان بهری‌اند، و بهری به بهری اولیتراند، اولیای مودت‌اند و اولیای نصرت‌اند و اولیای ولایت‌اند، به یکدیگر تولّا کنند و از یکدیگر باشند، امر «۵» به معروف کنند و نهی منکر کنند و فرمان خدای و پیغامبر برند. جریر بن عبد الله گفت: از رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - شنیدم که [گفت] «۶»: مهاجر و انصاریان از من «۷» بهری اولیای بهری‌اند، امر معروف «۸» می‌کنند یعنی به ایمان و خیر و نهی منکر می‌کنند یعنی آنچه در شریعت و سنت نشناسند. ابو العالیه گفت: ----- (۱). آو، بم: و/ با پیغامبرش. (۲). آو، بم: بجمارده است میج: بجمارده است آج، لب: آماده کرده است. (۳). آو، آج، بم، لب: عقب. (۴). آو، آج، بم، لب: حلال. [.....]



(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: و امر. (۶). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۷). همه نسخه بدلها، بجز مل: مهاجر و انصاریان من. (۸). مل: به معروف.

صفحه ۲۹۴ هر کجا در قرآن امر معروف است آن دعوت است از کفر به ایمان، و هر کجا نهی منکر است منع است از عبادت اوئان و شیطان و فرایض نماز به جای آرند و واجبات زکات بگزارند و اوامر خدای و رسول را انقیاد نمایند. *أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ* ایشان آنان باشند که خدای بر ایشان رحمت کند «۱»، که خدای عزیز است، هیچ چیز او را غالب نیاید، و حکیم است آنچه کند به حکمت و مصلحت کند. آنگه گفت: آنان که متحلی باشند به اینکه حیل و مَسَم به اینکه سیما و اینکه نام و اینکه حکم دارند، خدای ایشان را وعده و نوید می دهد چه از مردان و چه از زنان، *جَنَاتٍ* و بهشتها که درختان آن زمین آن را پوشیده باشد، در زیر آن درختان جویهای روان باشد، و ایشان در آن جا خالد و مخلمد و مؤید باشند، و نیز وعده می دهد ایشان را مسکنها و جایهای خوش. حسن بصری گوید از ابو هریره و عمران بن الحصین پرسیدم که: اینکه که خدای تعالی می گوید: *وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً* در اینکه چیزی «۲» شنیدی «۳» از رسول - علیه السّلام! گفتند: *على الخبير سقطت بر دانا «۴» فتادی، ما رسول را از اینکه پرسیدیم، گفت: کوشکی باشد در بهشت به یک پاره از لؤلؤ، در او هفتاد سرای باشد از یاقوت سرخ، در هر سرای هفتاد خانه از زمرد سبز، در هر خانه هفتاد سریر و بر هر سریری هفتاد بستر از هر لونی بر هر بستری جفتی از حور العین، در هر خانه هفتاد [خوان نهاده، بر هر خوانی هفتاد لون طعام، در هر خانه هفتاد «۵» وصیفت، حق تعالی بنده مؤمن را چندان قوت و شهوت و نعمت دهد که به یک بامداد بر همه بگردد از طعامها و فراشها. *فِي جَنَاتٍ عَدْنٍ* در بهشتهای مقام و جای ایستادن و خلود، یقال: عدن بالمکان اذا اقام به، و منه: المعدن، و قال الشاعر: و ان تستضيفوا الی حکمه «۶» تضافوا الی راجح قد عدن و رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: عدن، بهشتی است خاص از بهشتهای خدای، هیچ چشم مثل آن ندیده است و بر خاطر هیچ بشر چنان نگذشته است. در آن جا نباشد جز سه گروه: پیغامبران و صدیقان و شهیدان. حق تعالی گوید: *خَنَكُ* آن ----- (۱). مل *إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ* «۲». آو، آج، بم: خبری. (۳). مل: شنیدید/ شنیدی. (۴). مل: دانایان. (۵). اساس: ندارد از آج، افزوده شد. (۶). همه نسخه بدلها: حمله.*

صفحه ۲۹۵ را که در اینکه جا شود؟ عبد الله مسعود گفت: هی بطنان *الجَنَّةِ*، ای وسطها آن میانه بهشت است، آن جا که از آن به، جای نباشد. عبد الله عباس از کعب الاحبار پرسید که: *جَنَاتِ* عدن، چه باشد! گفت: عدن، به سریانی رز باشد و انواع انگور. عبد الله بن عمر «۱» گفت: *جَنَاتِ* عدن، عدن کوشکی است در بهشت پیرامن او بروج و مروج است، یعنی «۲» کوشکها و مرغزارها، او را پنج هزار در است، بر هر دری خیمه‌ای، در آن جا نشود الا پیغامبری یا صدیقی یا شهیدی. حسن بصری گفت: *جَنَاتِ* عدن، و ما ادریک ما *جَنَاتِ* عدن، کوشکی است از زر «۳»، در او نشود الا به پیغامبری یا صدیقی یا شهیدی یا حاکمی عدل «۴». *ضَحَّاكٌ* گفت: عدن، شهرستان بهشت است و در آن جا پیغامبران و امامان و شهیدان باشند، و مردمان پیرامون ایشان باشند و بهشتها پیرامن آن باشد. عطاء بن الشایب گفت: عدن، جویی است [۹۶-ر]

در بهشت، درختان بر کنارهای او، و مقاتل و کلبی گفتند: عدن، بلندتر درجه است در بهشت، و چشمه تسنیم در اوست و بهشتها پیرامن آن است، و از آنگه «۵» که خدای تعالی آفرید «۶»، پوشیده است، کشف نفرمایند «۷» از او تا اهلش فرو نیایند «۸»، و اهل او، انبیا و صدیقان و شهیدان و صالحان باشند «۹» و آنان که خدای خواهد، و فیها قصور الدّرّ و الیاقوت و در او کوشکهاست از درّ و یاقوت و زر. بادی خوش از زیر عرش می جهد «۱۰» بر پشته‌های «۱۱» مشک سپید، و آن را در آن کوشکها می برد. عطاء الخراسانی «۱۲» گفت، فی قوله: *وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَاتِ عَدْنٍ* «۱۳»، کوشکها ----- (۱). اساس: عمرو به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۲). اساس: هیچ به قیاس با نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد. (۳). لب: رز. (۴). مل: بعدل مج: یا عادل. [.....]

(۵). مل: و از آن وقت باز. (۶). همه نسخه بدلها، بجز مج: آفریده. (۷). آو، آج، بم، لب: نفرماید. (۸). آو، آج، بم، مج، لب: نیاید. (۹). آو، آج، بم: از. (۱۰). مل: و بادی خوش بجهد از زیر عرش. (۱۱). اساس و دیگر نسخه بدلها: پشتها/ پشتها. (۱۲). آو: خورسانی آج، لب: الخورسانی. (۱۳). اساس گفت به قرینه با نسخه آو، حذف شد.

صفحه : ۲۹۶ باشد از زبرد و درّ و یاقوت، بوی او می دهد از پانصد ساله راه، و جَنَاتِ عَدْنِ قصبه بهشت است و سقف آن عرش خداست. و رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ و رضای خدای تعالی از ایشان، ایشان را از بهشت بهتر و مهتر باشد. ابو سعید خدری، روایت کند از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - که گفت: چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند، خدای تعالی گوید: (یا اهل الجنة)، ای اهل بهشت؟ ایشان گویند: لیبیک ربنا و سعدیک. گوید: (هل رضیتم) راضی شدی! گویند: ربنا و ما لنا الا نرضی بار خدایا؟ و چگونه راضی نشویم، تو بدادی ما را آنچه کسی را نداده‌ای. حق تعالی گوید: من شما را به از اینکه بدهم. گویند: بار خدایا؟ به از اینکه چه باشد! گوید: رضا و خشنودی من از شما. وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ رضای که پس از آن هرگز سخط نبود. ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ اینکه ظفری بزرگ است. قوله: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ أَنْتَ حَقُّ تَعَالَى با رسول خود خطاب کرد و گفت: ای پیغامبر برکشیده «۱» رفیع المنزله «۲»؟ جهاد کن با کافران به تیغ و با منافقان. مفسران در جهاد با منافقان خلاف کردند که چگونه باشد عبد الله مسعود گفت: جهاد با ایشان به دست باشد، اگر نتواند به زبان و اگر نتواند «۳» به دل، و بر وی به دل منکر و مبغض باشد ایشان را، و روی «۴» ترش دارد بر ایشان. عبد الله عباس گفت: به زبان جفا کند ایشان را و رفق و مدارا نکند با ایشان. و ضحاک و ابن جریج گفتند: بتغلیظ الکلام، سخن درشت گوید با ایشان. حسن و قتاده گفتند: باقائه الحدود علیهم حدهای خدای بر ایشان براند. و روایتی دیگر از عبد الله عباس آن است که: جهاد منافقان به وعظ و تخویف باشد و در قراءت اهل البيت آمده است: (جاهد الکفار بالمنافقین) به منافقان با کافران جهاد کن. و جهاد و مجاهده به یک معنی باشد، و اشتقاقه من الجهد الذی هو المشقة، و الجهد الطاقه. و مجاهده، ممارست کاری باشد سخت. و اغلظ علیهم و درشت باش بر ایشان. و آن رفق و لطف و خوش خوی «۵» و زفان «۶» خوش که تو را با مؤمنان باشد، با ایشان مکن، درشت خوی و درشت سخن و ترش روی باش بر ایشان، چه جای ایشان دوزخ است و آن ----- (۱). آو، آج، بم: برگزیده. (۲). آو، آج، بم، لب: رفیع منزلت. (۳). مل، مج: نتوانند. (۴).

آو، آج، بم: به روی. (۵). همه نسخه بدلها: خوی خوش. [.....]

(۶). همه نسخه بدلها: زبان.

صفحه : ۲۹۷ بد جای «۱» است بازگشتن را. و مأوی و مصیر، هر دو یکی باشد من اوی الیه و صار الیه اذا رجع الیه. یَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا مفسران خلاف کردند در سبب نزول آیت عبد الله عباس گفت: رسول - علیه السلام - در سایه حجره نشسته بود، اصحابان «۲» را گفت: اینکه ساعت مردی به شما آید و در شما نگرده به چشم «۳» شیطانی، چون بیاید با او هیچ سخن مگوی. در ساعت مردی آمد «۴» ازرق چشم. رسول او را بخواند و گفت: چرا دشنام می دهی مرا تو و اصحابت! مرد برفت و اصحابش را بیاورد و سوگند خوردند که ما نگفتیم، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. ضحاک گفت: جماعتی منافقان با رسول - علیه السلام - به غزات «۵» تبوک شدند، چون به خلوت با یکدیگر بنشستند، رسول را - علیه السلام - ناسزا گفتندی. روزی حذیفه بن الیمان حدیث ایشان بشنید و نقل کرد با رسول - علیه السلام، رسول ایشان را بخواند و ملامت کرد. ایشان سوگند خوردند که: نگفتند: خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: یَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا. کلبی [۹۶- پ]

گفت و عروه و محمد بن اسحق که: آیت در جلاس بن سوید آمد، و سبب آن بود که: یک روز رسول - علیه السلام - به «۶» تبوک خطبه‌ای کرد «۷»، و در آن جا ذکر منافقان کرد و ایشان را رجس خواند. اینکه جلاس گفت: اگر محمد در اینکه که گوید راست می گوید، ما از خر بتریم «۸». جوانی انصاری بشنید نام او عامر بن قیس، گفت: و الله که محمد راست می گوید، و شما از خر بتری، و بیامد و رسول را خبر داد. رسول - علیه السلام - [او را بخواند و آن حدیث مجاری «۹» رفت، او انکار کرد. رسول علیه السلام -

[۱۰] گفت: سوگند خوری! گفت: بلی. آنکه هر دو را بنزدیک منبر آورد پس از آن که نماز دیگر گزارده بود. او سوگند خورد که عامر دروغ گفت، سوگندی مغلظ به خدای. عامر نیز برخاست و سوگند خورد به خدای که، من ----- (۱). آو، بم، مج: جای. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مج: اصحاب. (۳). آج، لب: خشم. (۴). آو، بم، مل، لب: بیامد مج: برآمد. (۵). آو، آج، بم، لب: غزای. (۶). آو، آج، بم: در. (۷). آو، آج، بم، لب: می کرد. (۸). مل و کمتریم. (۹). بم: بخاری. مجاری / مجارا، مجاراة (!). (۱۰). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

صفحه : ۲۹۸ راست گفتم و او دروغ گفت. آنکه دست برداشت و گفت: اللهم انزل علی نبیک الصیادق الصدق منیا، رسول- علیه السلام- و مؤمنان گفتند: آمین. در حال جبریل آمد و اینکه آیت آورد: یَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ. رسول- علیه السلام- اینکه آیت بر جلاس خواند. چون به ذکر توبه رسید که: فَإِنْ يَتُوبُوا يَكْ خَيْرًا لَهُمْ جلاس گفت: یا رسول الله؟ خدای تعالی در اینکه آیت توبه بر من عرض کرد، عامر راست گفت و من دروغ گفتم، و توبه کرد «۱» و اسلام آورد «۲»، و حسن اسلامه و توبته. قتاده گفت، سبب نزول آیت آن بود که: دو مرد با یکدیگر خصومت کردند، یکی غفاری و یکی جهینی «۳»، و جهینی «۴» از حلفای انصار بود، غفاری بر جهینی «۵» غلبه کرد. عبد الله بن ابی گفت: انصرو احاکم فو الله ما مثلنا و مثل محمد الا كما يقال: سمن کلبک یا کلک سگت را فربه کن تا تو را بخورد. آنکه گفت: لئن رجعنا الی المدینه لیخرجن الاعز منها الاذل، اینکه حدیث به رسول- علیه السلام- نقل افتاد، رسول- علیه السلام- عبد الله ابی را بخواند، گفت: اینکه سخنها تو گفته‌ای! سوگند خورد که: نگفته‌ام. خدای تعالی، اینکه آیت فرستاد. قدیم- جل- جلاله- گفت: سوگند می‌خورند که نگفتند آن سخن که بر ایشان حواله است، به اینکه سوگند دروغ که می‌خورند که نگفتند: کلمت کفر می‌گویند، که سوگند به دروغ از مؤمن فسق باشد، و از کافر و منافق کفر باشد که او اعتقاد ندارد. وَ هُمُومًا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَ هَمَّتْ كَرَدْنًا بِه چیزى که «۶» نرسند. مجاهد گفت: آن منافق که آن سخن گفته بود، چون بدانست که مؤمنی بشنید و نقل کند خواست تا او را بکشند تا نقل نکند. سدی گفت: مراد آن بود که، گفتند: ما چون به «۷» مدینه رویم تاجی بپیراییم «۸» و بر سر عبد الله ابی نهیم، یعنی او را ریاست دهیم بر رغم رسول و مسلمانان. حق تعالی گفت: چیزی در دل دارند که به آن نرسند. کلبی گفت: آیت در پانزده کس آمد که عهد کردند که شب عقبه رسول را بکشند. چون رسول- علیه السلام- مطلع شد بر احوال ایشان، سوگند خوردند که ما از اینکه معنی هیچ نگفتم و نسگالیدیم، آنکه گفت: در اینکه معنی همت به چیزی کردند از کشتن رسول- علیه السلام- که به آن ----- (۱). آو، آج، بم، لب:

کردم. (۲). آو، آج، بم، لب: آوردم. (۳-۴-۵). چاپ مرحوم شعرانی جهنی. [.....]

(۶). آو، آج، بم، مل، لب آن. (۷). آو، آج، بم، لب: با. (۸). آج، مل، مج، لب: بپیراییم.

صفحه : ۲۹۹ نرسند. عبد الله عباس گفت: مردی بود از قریش که همت کرد که رسول را بکشد، نام او ابو الاسود، آنکه گفت: وَ مَا نَقَمُوا، چه انکار کردند بر خدای و رسول الا آن که خدای تعالی ایشان را مستغنی کرد از فضل و کرمش. و سبب اینکه، آن بود که: مولای از آن جلاس را بکشتند، اعنی، پسر عمی را. رسول- علیه السلام- دیت او از قاتل بستد دوازده هزار درم، و به جلاس داد تا او توانگر شد پس از آن که درویش بود. کلبی گفت ایشان پیش از آن که رسول- علیه السلام- به مدینه آمد، در سختی و جهد و رنج و درویشی بودند. خدای تعالی: ایشان را به غنایم و انفال غنی کرد، و اینکه از مثل مشهور است که گفت «۱»: اتق شر من احسن الیه از شر آن کس بترس که با او احسان کرده باشی. آنکه حق تعالی گفت: فَإِنْ يَتُوبُوا يَكْ خَيْرًا لَهُمْ اگر توبه کنند ایشان را به باشد که در دنیا از اینکه مذلت و عار و سمت زشت برهند [۹۷- ر]

و در قیامت از عذاب دوزخ. وَ إِنْ يَتَوَلَّوْا، و اگر برگردند و اعراض کنند از ایمان، خدای تعالی عذاب کند ایشان را در دنیا به قتل و خزی، و در آخرت به دوزخ، و ایشان را در زمین یاری و یآوری نباشد که ایشان را حمایت کند. قوله: وَ مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللّٰهَ- الایه. ابو امامه الباهلی گفت: سبب نزول اینکه آیت آن بود که، ثعلبه بن حاطب الانصاری بیامد و رسول را- علیه السلام- گفت: یا رسول

اللّٰه؟ خدای را دعا کن تا مرا مالی دهد. رسول- علیه السّلام- گفت: ویحک یا ثعلبه؟ برو قناعت «۲» کن به اینکه که داری، که اندکی را که شکرش کنند به باشد از بسیاری که آن را شکر نکنند. روزی چند برفت، باز آمد، دگر باره گفت: یا رسول اللّٰه؟ از خدای بخواه «۳» تا مرا مالی بدهد، [رسول- علیه السّلام- گفت: تو را به من اقتدا نیست که اگر من بخوام، به عزّ عزّ خدای که کوههای زمین زر و سیم شود برای من برفت، پس از آن باز آمد، گفت: یا رسول اللّٰه؟ از خدای تعالی بخواه تا مرا مالی بدهد] «۴» که من حقّ خدای از او بدهم و حقها بگزارم و به او صله رحم کنم. رسول- علیه السّلام- گفت: بار خدایا؟ ثعلبه را مالی بده، و ثعلبه گوسپندی چند داشت، خدای تعالی زیادت در او نهاد تا چنان که مورچه فزاید آن می‌فزود «۵»، چون ----- (۱). همه نسخه بدلها: گفتند. (۲). آو، آج، بم، مل، لب: برو و قناعت. (۳). همه نسخه بدلها: در خواه. (۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۵). مل: گوسفند او می‌فزود.

صفحه : ۳۰۰ مالش بسیار شد «۱»، خویشتن با تعهّد و مراعات «۲» مال داد «۳». پس از آن که پنج نماز در مسجد با رسول- علیه السّلام- کردی، چنان شد که جای «۴» بساخت بیرون از مدینه که گوسپندش «۵» آن جا بودی و نماز پیشین و دیگر با رسول می‌کردی و نماز بامداد و شام و خفتن آن جا کردی. گوسپند زیادت شد، بیشتر رفت و وادی دیگر بزرگ بود از مدینه دور، آن جا رفت و جای ساخت و هر پنج نماز از مسجد ببرد، و آن جا بماند و از مسجد و نماز جماعت و اقتدا به رسول- علیه السّلام- باز ماند، آدینه‌ها «۶» بیامدی و نماز آدینه به مسجد آوردی. چون مال بیشتر شد، از نماز آدینه نیز باز ماند و آن جا «۷» مقیم شد، و اگر کسی آن جا بگذشتی، احوال مدینه از او پرسیدی. رسول- علیه السّلام- گفت: ثعلبه چه کرد! گفتند: یا رسول اللّٰه؟ ثعلبه چندان «۸» گوسپند دارد که در هیچ وادی نمی‌گنجد، به فلان وادی رفته است و آن جا جای ساخته و مقام کرده آن جا رسول- علیه السّلام- گفت: یا ویح ثعلبه یا ویح ثعلبه ای وای ثعلبه؟ سه راه «۹». چون خدای تعالی آیت صدقه فرو فرستاد، رسول- علیه السّلام- مردی را از جهینه بخواند و یکی را از بنی سلیم و برای ایشان احکام و اسنان «۱۰» صدقه بفرمود نوشتن، و گفت: بروی و از ثعلبه حقّ خدای بستانی، و به فلان مرد سلمی روی- و او شتر بسیار دارد- و از او نیز زکات بستانی. ایشان بیامدند و نامه رسول- علیه السّلام- بر ثعلبه خواندند و از او زکات خواستند، او گفت: اینکه جزیت چیست! اینکه نیست الا مانند «۱۱» جزیتی، بروی به جای دگر که خواهی رفتن، تا چون باز آیی من رای خود بینم. ایشان برفتند و نزدیک آن مرد سلمی رفتند و نامه رسول بر او خواندند. او گفت: سمعا و طاعة لامر اللّٰه و حکم رسول اللّٰه سمیع و مطیع فرمان خدای را و فرمان رسول خدای را. آنکه در میان شتران افتاد و آنچه رسول نوشته بود از اسنان شتر بگزید خیار و بهترین آن. اینکه ساعیان گفتند: ما را نفرمودند که خیار مال ستانیم، و انما از ----- (۱). آو، آج، بم، لب: زیادت شد. (۲). آو، آج، بم، لب: رعایت. (۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: داشت. (۴). آج، مل: جایی. (۵). مل: گوسفندانش. (۶). اساس: آدینها/ آدینه‌ها. [.....]

(۷). مل مقام کرد و. (۸). مل: چندان. (۹). آو، آج، بم، لب: بار. (۱۰). مل: اسباب. (۱۱). آج خیر.

صفحه : ۳۰۱ عرض مال بده آنچه می‌دهی. گفت: حاشا که من جز خیار و گزیده مال به خدای و پیغامبر بدهم؟ ایشان آن بستند و باز آمدند نزدیک ثعلبه و گفتند: چه می‌دهی بده تا برویم. او دگر باره همان مقالت گفت «۱» که: اینکه جزیت است و مانند جزیت است، بروی جایهای دیگر و چون از همه پرداخته باشی با نزدیک من آیی. ایشان برفتند و صدقات بستند و با نزدیک ثعلبه آمدند. او گفت: اینکه نامه مرا دهی که داری. نامه بستد و دگر باره بر خواند و گفت: اینکه جزیت است، شما بروی تا من رای خود در اینکه معنی بینم، ایشان با پیش رسول آمدند و اینکه حال بگفتند. رسول- علیه السّلام- گفت: یا ویح ثعلبه «۲»، یا ویح ثعلبه «۳»؟ آنکه سلمی را دعا کرد به خیر، و خدای تعالی [در حقّ ثعلبه] «۴» اینکه آیت بفرستاد: وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللّٰهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصّٰلِحِیْنَ. فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخُلُوْا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُوْنَ. [۹۷-پ]

فَاعْتَبِهِمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ چون اینکه آیت «۵» در حق ثعلبه پیامد و رسول - علیه السلام - بر صحابه خواند، مردی از خویشان ثعلبه حاضر بود، آن بشنید، برخاست و بنزدیک ثعلبه آمد و گفت: و یحک یا ثعلبه؟ خدای تعالی در حق تو سه آیت قرآن بفرستاد. ثعلبه برخاست و بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله؟ من صدقه بیارم چنان که فرمایی. رسول - علیه السلام - گفت: بعد از آن که گفتی «۶» آنچه گفتی، خدای مرا فرموده است که: صدقه تو قبول نکنم. او برخاست و خاک بر سر کرد و فریاد کردن گرفت. رسول - علیه السلام - گفت: اینکه آن است که من تو را گفتم و تو فرمان نبردی. او برخاست و بازگشت و با جای خود شد و رسول - علیه السلام - در آن مدت با جوار رحمت ایزدی شد و صدقه او قبول نکرد. در عهد ابو بکر پیامد و گفت: صدقه من قبول کن. گفت: رسول صدقه تو قبول نکرد، من نیز قبول نکنم. چون عمر به خلافت بنشست، پیامد و درخواست تا صدقه بیارد. عمر نیز قبول نکرد. [در عهد عثمان پیامد، -----

----- (۱). مع: مقاتل کرد. (۲). مل سه بار گفت. (۳). همه نسخه بدلها، بجز مل ای وای ثعلبه. (۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۵). مل، مع، لب: آیات. (۶). آو، بم که اینکه جزیت است آج، لب اگر جزیت است.

صفحه : ۳۰۲ او نیز قبول نکرد] «۱»، و او در آخر عهد عثمان از دنیا برفت. عبد الله عباس و سعید و جبر و قتاده گفتند: ثعلبه به مجلسی از مجالس انصار آمد و گفت: من شما را گواه می‌کنم که اگر خدای مرا مالی بدهد، من از او حقا بگرامم و صدقه دهم و صله رحم کنم «۲». او را پسر عمی بود، مالی بسیار داشت فرمان یافت. و [آن مال] «۳» به او رها کرد. او به آنچه گفته بود وفا نکرد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. مقاتل گفت: ثعلبه اینکه حدیث در مجمعی از انصار بکرد و اینکه عهد، گفت: با خدای عهد می‌کنم که اگر خدای مرا مالی دهد، من صدقه دهم از آن و در صلاح خرج کنم. کسی از خویشان عمر پسر عمی «۴» را از آن او بکشت. رسول - علیه السلام - دیت بستند و به او داد و او توانگر شد، و به عهد خدای وفا نکرد. حسن گفت: آیت در ثعلبه آمد و معتب بن قشیر «۵»، گفت که: ایشان عهد بکردند، چون مال به دست آمد وفا نکردند. کلبی گفت: آیت در حاطب بن ابی بلتعه آمد که او را مالی به شام بود و مدتی به آن بر آمد و به او نمی‌رسید. او عهد کرد با خدای تعالی که: اگر آن مال به او رسد، او صدقه دهد و خیرات کند. چون مال به او رسید، وفا نکرد بدانچه پذیرفته بود. حق تعالی آیت فرستاد. و مِنْهُمْ و از ایشان، یعنی از منافقان. مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ كَس هُست که عهد می‌کند با خدای. و عهد و نذر با خدای «۶» یکی باشد، و بنزدیک ما فرقی نباشد میان آن که کسی گوید: عاهدت الله، او نذرت الله فی کذا، در آن که وفا واجب بود، و اگر نکند بر او کفارت واجب بود. خلاف است میان اصحاب ما که بعضی گفتند: نذر و عهد را اگر مطلق باشد و اگر مقید، وفا واجب بود، و سید - رحمه الله علیه - گفت: عهد و نذر آنکه منعقد شود که مشروط بود چنان که: عاهدت الله ان «۷» کان کذا فعلت کذا با خدای عهد کردم که اگر چنین باشد، من چنین کنم، و نذرت الله ان افعَل کذا ان قدمت من سفری او ----- (۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۲). آج، لب آنکه. (۳). اساس: ندارد از مل، افزوده شد. [.....]

(۴). آو، آج، بم: عم پسری. (۵). اساس: معتب ابن قیس به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد. (۶). آو، آج، بم، لب: هر دو. (۷). آج، مع، لب: لئن.

صفحه : ۳۰۳ وصلت الی اهلی، او برئت من مرضی نذر کردم که فلان کار کنم اگر با خانه شوم از اینکه سفر یا از اینکه بیماری به شوم. و لله علی کذا ان کان کذا و اگر فلان کار بیاشد، خدای را بر من فلان چیز است از روزه و صدقه و حج و مانند اینکه. اگر اینکه عهد و نذر را خلاف کند، بر او کفارت باشد، برده‌ای آزاد کند یا شست «۱» مسکین «۲» را طعام دهد، یا دو ماه پیوسته روزه دارد. لئن آتانا من فضله گفت: کس هست از اینکه منافقان که عهد می‌کند که: اگر خدای او را مالی دهد. و مراد به فضل، در آیت مال است. لَنُصَدِّقَنَّ مَا صَدَقَهُ دِهِم، و تقدیر آن است که: لَنُصَدِّقَنَّ «۳»، آنکه «تا» در «صاد» ادغام کردند «۴» [لقرب المخرج، و بصریان گفتند: «تا» را «صاد» کرد، و «صاد» در «صاد» ادغام کرد] «۵» چنان که بیان کردیم در اذار کوا «۶» و اناقلتم و اطیرنا. و لَنُكُونَنَّ

مِنَ الصَّالِحِينَ و از جمله صالحان باشیم. فَلَمَّا آتَاهُم مِّن فَضْلِهِ چون خدای تعالی بداد ایشان را آنچه خواسته بودند از مال، بَخِلُوا بِهِ [۹۸-ر]

بخل کردند به آنچه گفته بودند، قوله: بَخِلُوا بِهِ بخل، منع سایل باشد چیزی را که خواهد برای مشقت اعطا و در شرع عبارت است از: منع واجب، برای آن بخل، اسم ذم است و بخیل مذموم باشد. و بر ترک تفضّل «۷» کس را ذم نشاید کردن، اما عرب که اطلاق می کنند بر آن کس «۸» که طعام «۹» به مهمان ندهد «۱۰» و عطا به سایل و صلّه به شاعر. و زهیر می گوید: ان البخيل ملوم حيث كان و لکن الجواد علی علماته هرم برای آن است که ایشان اعتقاد کرده اند که اینکه جمله واجب است، برای آن ذم می کنند تارک او را. وَ تَوَلَّوْا و برگردید [اند] «۱۱» و پشت برکردند. وَ هُمْ مُعْرِضُونَ «واو»، حال راست در آن حال که اعراض کرده بودند. آنگه گفت: فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا، خلاف کردند در ضمیر مستکن که فاعل اعقب ----- (۱). همه نسخه بدلها: شصت. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: درویش. (۳). اساس: لیتصدّقن به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۴). آو، آج، بم، لب: کرد. (۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۶). آو، آج، بم، مل، لب: ادای زکات. (۷). آو، آج، بم: تفضیل. (۸). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: بخل آن کس. (۹). کلمه «طعام» در اساس، مکرر شده است. (۱۰). اساس: دهد به قیاس با نسخه او، تصحیح شد. [.....]

(۱۱). اساس: ندارد به قیاس با نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها افزوده شد.

صفحه ۳۰۴ چیست، مجاهد گفت: اعقبهم الله نفاقا، ای جازاهم، يقال: اعقبه الله - بطاعته کذا، ای ائابه و اعقبه بمعصیه کذا، ای عاقبه به «۱». و قال النابغة: فمن اطاع فاعقبه بطاعته كما اطاعك و ادله علی الرشد آنگه معنی آن باشد که: خدای تعالی اظهار نفاق کرد که در دل ایشان بود و اعلام کرد رسول را - علیه السلام - که: ایشان بر کفر خواهند مردن و توبه نخواهند کردن، و آن را «۲» اعقاب «۳» و جزا برای آن خواند که، به عقب آن فعل بود که ایشان کردند از بخل و خلف وعد «۴». و نفاقاً مفعول دوم است و ضمیر «هم» مفعول اول. اِلَى يَوْمٍ يَلْقَوْنَهُ تا آن روز که ایشان را ملاقات باشد با خدای. و اینکه آیت ابطال می کند تمسک آنان را که تعلق کردند به آن که «لقاء»، رؤیت باشد، برای آن که خدای تعالی در حق منافقان اطلاق کرد، و گفت: تا آن روز که ایشان را با خدای ملاقات باشد، و به اتفاق، منافقان خدای را نبینند، پس معلوم شد از اینکه جا که «لقاء»، دیدار نباشد. و تفسیر اینکه لفظ «۵» آن جا که آید، بر حسب اقتضای معنی یا بر ثواب کنند یا بر عقاب یا بر رجوع و صیوررت با خدای تعالی. و اینکه جا، معنی آن است که: تا به آن روز که با پیش خدای شوند و حاصل «۶» آیند جایی که «۷» آن جا حکم جز او را نبود، و فرمان جز او را نباشد، و علی هذا قوله - علیه السلام: من احب لقاء الله احب لقاءه و من كره لقاء الله كره لقاءه هر که لقاء خدای دوست دارد، خدای لقای او دوست دارد [و هر که لقاء خدای تعالی را دوست ندارد، خدای تعالی لقای او را دوست ندارد]. «۸» و معنی آن است که: هر که خواهد و دوست دارد که با جوار خدای و ثواب خدای شود، خدای خواهد که او را با جوار و ثواب خود برد، و هر که نخواهد که با جوار خدای شود، خدای نخواهد که او را با جوار و ثواب خود برد، چه اگر نه چنین باشد و لقاء را بر دیدار تفسیر دهند، معنی آن باشد که: هر که کاره باشد دیدار خدای را، خدای کاره باشد دیدار او را، و خدای نتواند کردن که او را نبیند با حصول ----- (۱). آو، آج، بم: ای عاقبه. (۲). مل: ایشان را. (۳). مج، مل: عقاب. (۴). همه نسخه

بدلها، بجز مل و مج: وعده. (۵). آو، آج، بم: الفاظ. (۶). آج: حاضر. (۷). مل، مج، لب: در. (۸). اساس: ندارد از مل، افزوده شد.

صفحه ۳۰۵ شرایط رؤیت. پس قدیم را تعالی «۱» او را همیشه باید دیدن به آن که کاره باشد دیدار او را بر کراهت خود، و اینکه فاسد است. آنچه ادا کند با اینکه «۲» هم فاسد باشد. و قولی دیگر آن است که: ضمیر فاعل در اعقب که ضمیر مرفوع مستکن بخل است، و المعنی: فاعقبهم بخلم نفاقا، و معنی اعقاب، بر اینکه قول ایراث و تخلیف باشد من قولهم: اعقبه اکل الطین صفره اللون، ای اورثه ذلك. و اشتقاق او را از عقب و تعقیب باشد، یعنی آن بخل و خلف وعد «۳» ایشان را به آن جا رسانید و به سر «۴» ایشان آورد

نفاقی در دل‌های ایشان. و چون تحقیق کنی اینکه قول هم «۵» راجع باشد با معنی قول اول، برای آن که بخل نتواند کردن هم لا بد تفسیر بر آن باید داد که، خدای تعالی عند بخل ایشان اینکه جزا داد ایشان را، یا باید گفتن: بخل ایشان، ایشان را اداً به نفاق کرد تا از بخل منافق شدند. اِلَى يَوْمٍ يَلْقَوْنَهُ، بر اینکه قول ضمیر عاید باشد با بخل، و معنی جزا بر بخل تا آن روز که جزای بخل خود پیش آید ایشان را. و بر اینکه قول در آیت دو جایگاه مجاز باشد، و بر قول [۹۸-پ]

اول مجاز یک جای باشد در فَأَعْقَبَهُمْ و در يَلْقَوْنَهُ نباشد، و تقدیر حذف مضاف نباید کردن لأن التقدیر علی هذا القول یلقون «۶» جزاء بخلهم و یصلون الیه فحذف الجزاء و اوقع «۷» اللقاء «۸» علی البخل [پس قول اول اولیتر است- و الله اعلم بمراده من کلامه. بما أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ اینکه «با» مجازات است به آنچه خلاف کردند وعده خدای را. و «ما» هر دو جای مصدریه است، ای باخلافهم وعد الله. و شاید که «ما» ی دوم موصوله باشد، بمعنی الذی، ای الوعد الذی وعدوه. «۹» و بما کَانُوا يَكْذِبُونَ، اینکه «ما»، مصدریه است نیز، ای و بکذبهم «۱۰»، و به آن دروغ که گفتند. معبد بن ثابت گفت: اینکه معنی در دل داشتند و به زبان نگفتند، نبینی که حق تعالی گفت: أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ اللَّهُ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ و نمی‌دانند ایشان که خدای تعالی داند سر ایشان! یعنی آنچه در دل دارند و با کس نگویند. وَنَجْوَاهُمْ و آنچه ----- (۱). مل: قدیم - جل جلاله. (۲). همه نسخه

بدلها: به اینکه. (۳). آج، لب: وعده. (۴). مل، معج: پس. (۵). همه نسخه بدلها را. [.....]

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و معج: یلقونه. (۷). آو، آج، بم: و وقع مل: واقع. (۸). اساس: القیا به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۹). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۱۰). مل: کذبهم.

صفحه : ۳۰۶ به راز با یکدیگر گویند. و سرّ، اخفاء الحديث فی النفس «۱» باشد، و نجوی، اللقاء «۲» حدیث باشد الی من یأمن الافشاء من جهته، برای آن که اشتقاق او از نجات است «۳»، کان المناجی يعرف النجاة من جانبه و یأمن الافشاء. و گفته‌اند سرّ و نجوی، یکی باشد و لکن تکرار کرد برای اختلاف لفظ، کقوله «۴»: هند اتی من دونها التائی و البعد و قال ذو الرّمّة: لمیاء فی شفّتها حوّة لعس و فی اللّثات و فی انیابها شنب و اللّمی و اللّعیس، سواد فی الشّفّة. و گفته‌اند: سرّ نیز آن باشد که با کسی گوید، یقال: اسرّ الیه. قال [الله تعالی] «۵»: وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا... «۶»، و یقال «۷»: سارّه مسارّه و سراراً و اسرّ فی نفسه اسراراً. وَ أَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ، و خدای تعالی عالم است به غیبها و نهانها. و مورد آیت، مورد توییح و تقریح است، گفت: نمی‌دانند، یعنی آن که «۸» واجب است که بدانند. مسروق روایت کرد از عبد الله بن عمر «۹» که، رسول- صلی الله علیه و آله- گفت: «۱۰» اربع من کنّ فیہ فهو منافق و من کانت فیہ خصله [من هذه] «کانت فیہ خصله من التّفاق، اذا حدّث کذب، و اذا وعد اخلف، و اذا عاهد غدر، و اذا خصم فجر، گفت: چهار خصلت «۱۱» است که هر که را از اینکه چهار خصلت در او باشد، منافق باشد، و هر که را یک خصلت از اینکه خصال در او باشد، در او خصلتی از نفاق باشد: چون حدیث گوید «۱۲»، دروغ گوید، و چون وعده دهد خلاف کند، و چون عهد کند غدر کند، و چون دست یابد فجور کند. و حسن بصری روایت کند از رسول- علیه السلام- که او گفت: ثلاث من کنّ ----- (۱). آو، آج، بم: فی نفسه. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و لب: نجوی اللقاء الحديث. (۳). آو، آج، بم: مل: از آن جاست. (۴). معج شعر. (۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۶). سوره تحریم (۶۶) آیه ۳. (۷). اساس: قال به قیاس نسخه آو، و اتّفاق نسخه‌ها، تصحیح شد. (۸). آو، آج، بم، معج، لب: و معنی آن که مل: و سعی نمی‌کنند که آنچه. (۹). آو، آج، لب: عبد الله بن عمرو. [.....]

(۱۰). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۱۱). همه نسخه بدلها، بجز مل آن. (۱۲). همه نسخه بدلها: حدیث کند.

صفحه : ۳۰۷ الله فیہ فهو منافق و ان صلی و صام و زعم انه مؤمن: اذا حدّث کذب، و اذا وعد اخلف، و اذا اؤتمن خان. عبد الله مسعود گفت: اعتبروا «۱» المنافق بثلاث: اذا حدّث کذب، و اذا وعد اخلف، و اذا عاهد غدر، و تصدیق ذلک فی کتاب الله: وَ مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ ... الی قوله: وَ بما کَانُوا يَكْذِبُونَ. و اینکه حدیثها را ظاهر او موافق اصول نیست، لا بدّ تخصیص باید کردن او را یا

تأویل نهادن (۲). بکیر بن معروف (۳) گفت از (۴) مقاتل حیان، گفت: من (۵) بر قضای سمرقند بودم، اینکه حدیث خواندم [از] (۶) ابو سعید مقبری از ابو هریره، گفت، که رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - گفت: ثلاث من کن- فيه فهو منافق: اذا حدث كذب، و اذا اؤتمن خان، و اذا وعد اخلف، گفت: اینکه حدیث بر من سخت آمد، و گفتم: که باشد که از اینکه خالی بود! و از اینکه حدیث بر خود بترسیدم و بر جمله مردمان. قضا رها کردم و از سمرقند به بخارا آمدم و از علمای بخارا پرسیدم، از ایشان فرجی ندیدم. به مرو آمدم و از علمای مرو پرسیدم، هیچ راحت ندیدم. به نیشابور (۷) آمدم، هیچ فرج ندیدم. شنیدم که شهر بن حوشب به جرجان است، آن جا رفتم و اینکه حال بر او عرض کردم، از او پرسیدم، مرا گفت: من هم چون تو از اینکه حدیث خایفم، و لکن سعید جبیر به ری متواری است، آن جا رو و آن جا طلب کن و از او پرس باشد که او در اینکه چیزی شنیده باشد که تو را و مسلمانان را در آن فرجی باشد. گفت: به ری آمدم و سعید جبیر را طلب کردم و اینکه حدیث بر او عرضه کردم و معنی خبر از او پرسیدم، گفت: تو را بر حسن بصری [۹۹- ر]

باید رفتن که در اینکه خبر چیزی نمی دانم گفت. برخاستم و به بصره رفتم. حسن بصری را از اینکه حدیث پرسیدم، و قصه با او بگفتم، گفت: رحم الله شهرا و سعیدا، از اینکه حدیث نیمه‌ای (۸) به ایشان رسید و نیمه‌ای (۹) نرسید، و آن چنان بود که: چون رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - اینکه حدیث بگفت، صحابه دل ----- (۱). لب: اعتبار. (۲). مل: باید نهادن. (۳). همه نسخه بدلها، بجز مج: بکر بن معروف. (۴). آو، آج، بم، لب: که. (۵). مل: بکر بن معروف روایت کند که از مقاتل شنیدم که من. (۶). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۷). آو، آج، بم، لب: نیشابور. (۸-۹). آو، آج، بم، لب: نیمی.

صفحه ۳۰۸ مشغول شدند و نیارستند تا از رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - پرسند. به حجره فاطمه - عَلَيْهَا السَّلَام - آمدند، و گفتند: یا بنت رسول الله؟ پدرت امروز حدیثی گفت که ما از آن سخت اندیشناکیم، اکنون تفضّل کن و برای ما (۱) پرس که معنی آن خبر چیست! خاص است یا عام! مراد، بعضی مردمانند یا جمله! فاطمه - عَلَيْهَا السَّلَام - بیامد و از رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - پرسید، و اینکه حال بر او عرضه کرد و بگفت که: صحابه سخت دل مشغول شده‌اند از اینکه حدیث. رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - سلمان را فرمود که (۲) «آواز داد که: الصلوة جامعة، تا مردم در مسجد جمع شدند. آنکه به منبر بر آمد و خطبه کرد، آنکه گفت: ای مردمان؟ من گفتم شما را که سه خصلت هست که هر کس را که آن سه خصلت در او باشد منافق بود» (۳): در حدیث دروغ گوید، و در امانت خیانت کند، و وعده را خلاف کند. به اینکه حدیث شما را نخواستم، منافقان را خواستم اما آنچه گفتم: اذا حدث كذب، در حدیث دروغ گوید، منافقان را خواستم که بنزدیک من آمدند و گفتند: ما به تو ایمان داریم و به نبوت تو مقرریم، [من] (۴) ایشان را باور داشتم، خدای تعالی آیت فرستاد در حق ایشان: إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ» (۵). اما آنچه گفتم: اذا اؤتمن خان چون امینش دارند خیانت کند، آن امانت نماز است. و شرایط دین، ایشان در آن خیانت کردند و خدای تعالی در (۶) ایشان بفرستاد: إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاؤُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا» (۷). و قال: قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صِيَلَتِهِمْ سَاهُونَ. الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ» (۸). و امّا آنچه گفتم (۹): اذا وعد اخلف، آن بود که ثعلبه بن مالک بیامد و گفت: یا رسول الله؟ انّ لی غنیمات، و انّی لمولع (۱۰) بالسائم من گوسپند کی چند دارم و من مولع باشم به چهارپای، دعا کن خدای را تا مرا ----- (۱).

همه نسخه بدلها، بجز مل و مج اینکه حدیث. (۲). همه نسخه بدلها: تا. (۳). مل و آن سه کدام‌اند. اول آن که. [.....]  
(۴). اساس ندارد به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها افزوده شد. (۵). سوره منافقون (۶۳) آیه ۱. (۶). مل شأن. (۷). سوره نساء (۴) آیه ۱۴۲. (۸). سوره ماعون (۱۰۷) آیات ۴ و ۵ و ۶. (۹). آو، آج، لب: گفتم. (۱۰). آو، آج، بم: مولع مل: لی مولع.  
صفحه ۳۰۹ برکه‌ای (۱) دهد که من حق خدای و حقهای دیگر بواجبی بگزارم. من دعا کردم، خدای او را گوسپندی بی‌مر داد. چون وقت صدقه آمد، کس فرستادم، بخل کرد و وعده خلاف کرد. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: وَمِنْهُمْ مَن عَاهَدَ اللَّهُ لِنِ اتَانَا



مِنْ فَضْلِهِ لَنُصَدِّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ. فَلَمَّا آتَاهُمْ، اِلَى قَوْلِهِ: وَ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ. صحابه رسول دل خوش شدند و مالی عظیم به صدقه دادند. و اینکه خبر بر وجهی دگر روایت کردند محمد بن محرم گفت، از حسن بصری شنیدم که گفت، رسول-صلی الله علیه و آله گفت: ثلاث من کن فیہ فهو منافق و ان صام و صلی و زعم انه مسلم اذا وعد اخلف، و اذا حدّث کذب، و اذا اؤتمن خان، من گفتم: یا ابا سعید؟ اگر کسی را بر من دینی باشد و تقاضا کند مرا و من ترسم که مرا محبوس کند و رنجور شوم، گویم: سر ماه تو را گسیل کنم، آنگه وفا نتوانم کردن منافق باشم! گفت: اینکه حدیث چنین آمد. آنگه گفت، عبد الله بن عمر «۲» گفت: پدرم را چون وفات نزدیک آمد، وصایت کرد و گفت: دختر مرا به فلان دهی که من او را وعده داده‌ام، نخواهم که وعده را خلاف کنم که پس با پیش خدای شوم به ثلثی نفاق. گفتم: یا ابا سعید؟ و مردی باشد که ثلثی از او منافق بود و دو ثلث مؤمن! گفت: حدیث چنین آمد. من از آن جا به حج رفتم، عطاء بن ابی رباح را دیدم، اینکه قصه با او بگفتم و آنچه میان ما رفت «۳». مرا گفت: چرا حسن را نگفتی! چه گوی در برادران یوسف! نه پدر را وعده دادند در حق یوسف و خلاف کردند، و با او حدیث کردند و دروغ گفتند، و پدر ایشان را امین کرد [و] «۴» خیانت کردند، منافق بودند! نه یک روایت آن است که ایشان پیغامبر بودند و پدر و جد [۹۹-پ]

ایشان پیغامبر بود! من گفتم: یا محمد؟ پس مرا معنی اینکه حدیث بگو و اینکه مشکل حل کن. گفت: جابر «۵» عبد الله انصاری روایت کرد که: رسول-علیه السلام- اینکه حدیث در حق منافقان گفت که: با رسول حدیث کردند و دروغ گفتند، و رسول ایشان را بر بعضی اسرار امین کرد، خیانت کردند و او را وعده دادند که با او جهاد کنند، خلاف کردند. و گفت: ابو سفیان از مکه بیرون آمد، جبریل رسول را خبر داد که ابو سفیان به ----- (۱). آو، آج، بم، لب: برکتی. (۲). اساس: عمرو به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۳). همه نسخه بدلها: رفته بود. (۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۵). آج، بم، مل، لب: جابر بن.

صفحه : ۳۱۰ فلان منزل فرود آمد، لشکر به سر او فرست. رسول-علیه السلام- بگفت با صحابه، و گفت: پوشیده داری. منافقان نامه نوشتند و او را اعلام کردند. خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ... «۱»، و اینکه آیت نیز بفرستاد در منافقان: وَ مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنُصَدِّقَنَّ، اِلَى قَوْلِهِ: وَ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ. چون حسن را بینی از منش سلام برسان و بگویی که: اصل اینکه حدیث اینکه است. گفت: چون بنزدیک حسن رسیدم، گفتم: یا ابا سعید؟ برادرت عطا تو را سلام می‌کند و اینکه حدیث با او بگفتم. حسن دست من گرفت و مرا به اصحاب خود نمود و گفت: یا اهل العراق؟ عاجز «۲» آمدی از آن که چنان باشی که اینکه مرد حدیثی شنید از ما که او را موافق نیامد، صبر نداشت تا برخاست و رحلت کرد و اصل و معنی آن حدیث به دست آورد. عطا «۳» راست گفت، اصل اینکه حدیث در منافقان است و ممکن باشد که شبهه‌ای که حسن را افتاد در آن که فاسق منافق است اصل او از اینکه حدیث بوده باشد. و نیز ممکن است اینکه حدیث را تأویل کردن از وجهی دگر، و آن چنان باشد که گویند: ممتنع نبود که رسول-علیه السلام- به اینکه حدیث آن خواست که هر که اینکه سه خصلت را کار بندد با اعتقاد «۴» جواز و حسن، او منافق بود. قوله تعالی: الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ مَفْسِرَانِ گفتند: سبب نزول آیت آن بود که، رسول-علیه السلام- صحابه را حث کرد بر صدقات. عبد الرحمن عوف آمد و چهار هزار درم آورد و گفت: یا رسول الله؟ من هشت هزار درم داشتم، چهار هزار برای عیال باز گرفتم و چهار هزار صدقه کردم. رسول-علیه السلام- او را دعا کرد به برکه «۵»، گفت: باریک الله لکن فیما اعطیت و فیما امسکت، خدای تعالی او را چندان مال داد که چون او را وفات آمد ثمن مال او میان ایشان قسمت کردند صد و شست «۶» هزار درم برآمد هر زنی را هشتاد هزار درم برسد. و هم آن روز عاصم بن عدی بن العجلان بیامد و صد و شست «۷» و سق خرما بیاورد برای صدقه رسول-علیه السلام- ببخشید. و مردی نام او ابو عقیل الانصاری بیامد و صاعی ----- (۱). سوره انفال (۸) آیه ۲۷. (۲). مل:

عاجز. [.....]

(۳). مل: عطاء بن ابی رباح. (۴). آو، آج، بم، لب: یا اعتقاد کند. (۵). مل: برکت. (۶-۷). همه نسخه بدلها: شصت. صفحه: ۳۱۱ خرما بیاورد و گفت: یا رسول الله؟ دی همه روز، کار کرده‌ام دو صاع خرما مرا دادند، یکی برای عیال باز گرفتیم و یکی برای صدقه آوردم. رسول- علیه السلام- گفت: برو بر سر خرما صدقه کن. طعن زدند منافقان، و گفتند: عبد الرحمن و عاصم آنچه دادند به ریا دادند، و خدای تعالی مستغنی است از صاعی خرما که ابو عقیل بیارد، و لکن خواست تا نام او در متصدقان باشد، خدای تعالی آیت فرستاد: الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ، بیان کردیم که «لمز» چه باشد، و اختلاف اقوال در او. حق تعالی گفت: آنان که عیب کنند و غمز و چشم شکنند بر سبیل سخریت بر آنان که تبرع کنند از مؤمنان در صدقات. و اصل مَطَّوِّعِينَ، مَطَّوِّعِينَ بوده است، «تا» در «طا» ادغام کرده‌اند لقرب المخرج چنان که در نظایر او برفت، یعنی عبد الرحمن و عاصم. وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ و آنان را نیز عیب کنند که ایشان جز طاعت خود نیابند و مال بسیار ندارند، یعنی ابو عقیل. و بعضی اهل لغت گفتند: جهد و جهد، هر دو لغت است، کالوجد و الوجد. و شعبی گفت: الجهد فی العمل، و الجهد فی القوت. و قتیبی گفت: الجهد الطَّاقَةُ، و الجهد المشقَّة. فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ فُسوس می‌دارند از ایشان، [خدای از ایشان فسوس دارد، یعنی جزای سخریت ایشان] (۱) بدهد. آنکه جزا به لفظ مجازی بر خواند برای ازدواج، کما قال تعالی: وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا... «۲»، و قوله: فَمَنْ [۱۰۰-ر]

اعتدى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ... «۳»، و قولهم فی المثل: کما تدین تدان، و قول الشاعر: ناهم کما دانوا و لَهِمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. ایشان را عذابی مولم، موجه باشد. ابو الشلیل، روایت کند که: مردی روزی بیامد و در قبیله ما بایستاد و گفت: حدثنی ابی او عمی، گفت: پدرم یا عمم، مرا حدیث کرد که، رسول- علیه السلام- گفت: هر که امروز صدقه‌ای دهد، من فردای قیامت برای او گواهی «۴» دهم به آن، و گفت، پدرم گفت: من عمامه‌ای داشتم، خواستم تا از سر آن پاره‌ای پدرم و به صدقه بدهم، آنکه مرا از آن شرم آمد و بشریت رها نکرد مرا، مردی بیامد که در همه بقیع از او درازتر نبود و از او ----- (۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۲). سوره شوری (۴۲) آیه ۴۰. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۴. (۴). همه نسخه بدلها: گواهی.

صفحه: ۳۱۲ سیاهتر و کریه خلقت و زمام ناقه‌ای آستن به دست گرفته که از آن نکوتر ناقه‌ای نبود در همه بقیع، و گفت: یا رسول الله؟ اینکه ناقه و بچه که در شکم دارد صدقه است. منافقان با یکدیگر گفتند: اینکه ابله را نگر که شتر «۱» چنین به صدقه می‌دهد؟ اینکه شتر به است از «۲» او. رسول- علیه السلام- بشنید، گفت: لا بل او بهتر است از تو و هر چه جنس تو باشد، تا سه بار اینکه «۳» تکرار می‌کرد. خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد. آنکه گفت: استغفر لَهِمْ، صورت امر است و مراد تخییر و معنی نهی استغفار کن برای اینکه منافقان یا مکن، یعنی راست است استغفار تو برای ایشان و ترک «۴» استغفار. خواهی استغفار کن و خواهی مکن، چه اگر استغفار کنی برای ایشان مثلاً هفتاد بار که خدای تعالی ایشان را نیامرزد. و آیت وارد است مورد نومییدی دادن از مغفرت ایشان، و تخصیص هفتاد بار برای آن کرد که: اینکه عدد بنزدیک عرب غایتی مستقصی است. و گفته‌اند: برای آن که، او جمع هفت است، و هفت عدد اغلب خلق است چون آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و اقالیم و اعضا. و در بعضی تفاسیر آمد که: تخصیص هفتاد بار برای آن کرد که، رسول- علیه السلام- بر حمزه هفتاد تکبیر بکرد، حق تعالی گفت: اگر به عدد تکبیرات حمزه برای منافقان استغفار کنی که هم فایده‌ای نبود و ایشان را نیامرزد «۵». ضحاک گفت: چون خدای تعالی اینکه آیت فرستاد رسول- علیه السلام- گفت: بار خدایا؟ اگر استغفار بر هفتاد «۶» بفرمایم ایشان را نیامرزی «۷»! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ... «۸»، و گفتند: آیت در عبد الله ابی سلول آمد که گفت: لا تُنْفِقُوا عَلٰی مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا... «۹»، الی قوله: وَلٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ «۱۰». پس بیامد و گفت: استغفر لی یا رسول الله؟ برای من

استغفار کن. حق تعالی گفت: اگر خواهی استغفار کن یا مکن، که خدای تعالی نیامرزد اینکه منافقان را. ذلک بَأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ  
----- (۱). آو، آج، بم، لب: اشتری. (۲). مل: که. (۳). مل لفظ. (۴). آو، آج، بم، لب:

ترکش. (۵). آو، آج، بم، لب: نیامرزم. (۶). آو: استغفاری هفتاد. [.....]

(۷). آو، آج، بم: بیامرزی. (۸). سوره منافقون (۶۳) آیه ۶. (۹). سوره منافقون (۶۳) آیه ۷. (۱۰). سوره منافقون (۶۳) آیه ۸.

صفحه ۳۱۳: رَسُوْلُهُ برای آن که اینان به خدای و پیغامبر کافرند، و خدای تعالی هدایت نکند به ره بهشت فاسقان و منافقان و کافران را. قوله: فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعِدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ، حق تعالی در اینکه آیت ذکر آنان کرد که ایشان در غزات تبوک از رسول- علیه السّلام- باز پس استاندند، گفت: آن مَخْلَفَانِ، باز پس گذاشتگان «۱»، شادمانه‌اند به خلاف و مخالفت رسول و اینکه قول قطرب و مؤرّج است، و نصب او بر مفعول له باشد، ابو عبیده گفت: بعد رسول الله و انشد قول الشّاعر: عقب الرّبيع «۲» خلافهم فكَأَنَّمَا بسط الشّواطئ بینهنّ- حصیرای، بعدهم. و دلیل اینکه قول قراءت عمر بن میمون است در شاذّ «خلف»، و نصب او بر ظرف است. و كَرِهُوا و نخواستند که جهاد کنند به مال و جانشان در سبیل خدای تعالی. و گفتند یکدیگر را که: در گرمای گرم بیرون مشوی، و غزای تبوک در فصل تابستان بود و گرمای عظیم بود، ایشان به گرما تعلل کردند، خدای تعالی گفت: بگو که آتش دوزخ گرمتر است اگر با اینکه صبر نمی‌داری، با آن چگونه داری اگر در خود دانی. آنگه گفت: بگو اینکه منافقان را که، اندک خندی که بسیار خواهی گریستن در قیامت. و لفظ، لفظ امر غایب است و مراد نهی، یعنی مخندی و اگر «۳» جای تعجب و خنده باشد هم اندک خندی، و قوله: وَ لِيُكْوَا «۴»، [۱۰۰-پ]

لفظ امر است و مراد خبر است از آینده، و المعنی: فسیبکون «۵» کثیرا. جزاء، و نصب او بر مفعول له است، یعنی بسیار خواهی گریستن چون عقاب خدای بینی و از آن سبب بگری بسیار. و خنده، تفتّحی باشد که در روی و دهن پدید آید عند آن که عجبی «۶» بیند یا شنود یا فرحی. و گریه، تشنّجی باشد که در روی پیدا شود عند غمی با جریان آب «۷» چشم، و -----

----- (۱). مل: باز پس گشتگان. (۲). آو، بم: عفت الدّيار. (۳). مل چه. (۴). اساس: فلیکوا به قیاس با قرآن مجید و نسخه مل، تصحیح شد. (۵). آو، آج، بم: سیکون مل، لب: فستکون. (۶). آو، آج، بم، لب: تعجّبی. (۷). مل از.

صفحه ۳۱۴ از فعل ما نیست به دلالت آن که موقوف بر اختیار ما نیست، عند قصد و دواعی «۱» ما حاصل نیاید و عند کراهت و صوارف «۲» ما منتفی «۳» نشود، و چون چنین بود «۴» تکلیف متناول نبود آن را، و أنّما نهی از اسباب خنده باشد از لهو و بطر و مانند آن. و قوله: جَزَاءٌ دَلِيلِ أَنْ مَيِّ كُنْدَ كَهْ وَ لِيُكْوَا «۵»، امری است به معنی خبر، چه اگر نه چنین باشد، «جزا» در اینکه جا «۶» معنی ندهد، یعنی بگریند «۷» عند معاینه عذاب «۸» بر گناهانی که کسب کرده باشند. قتاده روایت کرد از انس مالک، که رسول- صلی الله علیه و آله «۹»- گفت: لو تعلمون ما اعلم لضحکتکم قليلا و لبکیتم «۱۰» کثیرا، گفت «۱۱»: اگر آنچه من می‌دانم شما دانستمی «۱۲» اندک خندیدی و بسیار گریستی. قوله: فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ، رجوع، هم لازم باشد و هم متعدّی مصدر لازم رجوع باشد، و مصدر متعدّی رجوع باشد «۱۳»، يقال: رجعته فرجع. گفت: اگر چنان که خدای تعالی تو را با نزدیک گروهی از ایشان برد، و طائفه، جماعتی باشند که: يطوفون فی الامور، آنگه عام شد تا نشستگان را نیز طایفه خواندند «۱۴». آنگه ایشان از تو دستوری خواهند تا با تو به جهاد بیرون «۱۵» آیند. ایشان را تمکین مکن، بگو که: شما هرگز با من نروی و با من نیایی و هرگز با من جهاد نکنی با دشمنی، از دو وجه: یکی آن که، از شما اینکه نیاید که شما منافقی و اعتقاد و جوب جهاد نداری. و دگر آن که، چون من از شما اینکه دانم، شما را تمکین نکنم از اینکه معنی، چون چنین باشد تا شما باشی با من برون نیایی و جهاد نکنی با هیچ دشمن، چرا «۱۶»: إِنَّكُمْ رَضَيْتُمْ ----- (۱). اساس داعی به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها

تصحیح شد. (۲). آو، بم، آج، لب: عند صوارف و کراهت. (۳). مل: منتهی. [.....]

(۴). آج، لب: باشد. (۵). اساس: فلیکوا با توجه به قرآن مجید، تصحیح شد. (۶). آو، بم، آج، لب: آن جا. (۷). اساس: نگویند به

قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۸). آو، بم، آج، لب و. (۹). آو، بم، آج، لب، مل: علیه السلام. (۱۰). آو، بم: لیکو. (۱۱). آو، بم، آج، مل: ندارد. (۱۲). آو، آج، بم، لب: دانستی مل: دانستتاید. (۱۳). آو، بم، آج، لب، مل: ندارد. (۱۴). آو، بم، آج، لب، مل، مع: خوانند. (۱۵). آو، بم، آج، لب: برون. (۱۶). مل قوله تعالی.

صفحه : ۳۱۵ بِالْقُعُودِ أَوْلَ مَرَّةً لِأَنَّ كَمَا رَضِيَ شَدِيدُ نَخْسٍ بَارَ بِهٖ نَشِئْتِنَا «۱». بنشیننی با خالفان «۲»، در او خلاف کردند بعضی گفتند: مع النساء و الصبیان با زنان و کودکان. و بعضی دگر گفتند: مع المرضى و الزمینی با بیماران و زمان. و بعضی گفتند: مع المتخلفین «۳»، يقال: خلف و تخلف «۴»، به معنی باز پس استادگان. قوله: وَلَا تُصَلِّ عَلٰی أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا، مفسران گفتند به روایات مختلف که: سبب نزول آیات آن بود، که عبد الله ابی سلول در بیماری کس فرستاد و رسول را به بالین خود حاضر کرد. رسول- علیه السلام- به بالین او شد و او را گفت: اهلکک حب الیهود دوستی جهودان تو را هلاک کرد. گفت: [یا رسول الله؟ من تو را تکلیف حاضر آمدن نکردم، من از تو استغفار خواستم، برای من استغفار کن] «۵» و مرا آرزوست که پیراهن خود در کفن من کنی و بر من نماز کنی. چون عبد الله ابی بمرشد پسرش پیش رسول آمد و او را گفت: یا رسول الله؟ حاضر آی. رسول- علیه السلام- او را گفت: نام تو چیست! گفت: الحباب بن عبد الله. گفت: نه، بل عبد الله بن عبد الله، ان الحباب هو الشیطان حباب، دیو است، تو عبد الله بن عبد اللهی. آنکه رسول- علیه السلام- برفت. دو روایت است: یکی آن است که، او را کفن کرد در پیراهن خود و نماز کرد بر او، و یک روایت آن است که، کفن نکرد در پیرهن خود، و لکن خواست تا برای «۶» او نماز کند، جبریل آمد و جامه رسول گرفت و او را با پس آورد و اینکه آیت بر او خواند: و لا تصل علی احد منهم مات ابدًا و لا تقم علی قبره، گفت: بر هیچ کس از اینکه منافقان که بمیرند نماز مکن و بر سر گور او مایست «۷». و روایتی است که: رسول- علیه السلام- خواست تا نماز کند بر او. عمر بن الخطّاب گفت: یا رسول الله؟ یاد داری که او فلان روز چه گفت، و فلان روز چه کرد! رسول را کردار و گفتار بد او یاد می داد، و رسول- علیه السلام- تبسم می کرد. چون بسیار بگفت، رسول گفت: یا عمر؟ چندین «۸» خواهی گفتن! خدای مرا مخیر بکرد در استغفار ایشان، گفت: اگر خواهی استغفار کن برای ایشان، و خواهی

-- (۱). آج، لب پس. [.....]

(۲). آج، لب: مخالفان. (۳). مل: مستخلفین. (۴). آو، آج، بم: یخلف. (۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۶). همه نسخه بدلها: بر. (۷). اساس: مه ایست/ مایست. (۸). همه نسخه بدلها: چند.

صفحه : ۳۱۶ [۱۰۱-ر]

مکن. و اگر من دانستمی که اگر استغفار برای ایشان بر هفتاد بیفزودمی، خدای ایشان را بیامزیدی بیفزودمی، و آنکه نماز کرد بر او و دفن کرد او را، عقیب آن جبریل آمد و رسول را- علیه السلام- از نماز بر منافقان نهی کرد و اینکه آیت آورد، و لا تصل علی احد منهم مات ابدًا و لا تقم علی قبره یعنی به دفن او حاضر میای، من قولهم: قام فلان علی فلان اذا قام بامرہ. و در نماز مرده خلاف کردند، بعضی گفتند: نماز نیست، دعاست علی عرف اللغه، برای آن که در او طهارت شرط نیست. و قراءت نیست علی خلاف بینهم، و رکوع و سجود نیست، و اینکه مذهب اهل البیت است، و بنزدیک اهل البیت قراءت مکروه است و اینکه مذهب ابو حنیفه است و ابو یوسف و محمد و ثوری و مالک و اوزاعی. و شافعی گفت: لا- بد است از قراءت الحمد، چه نماز به آن منعقد شود، گفت: اگر نماز بر مرده به روز کند به قراءت الحمد اخفاف کند، و اگر به شب باشد به قراءت الحمد جهر کند، حملاً «۱» علی صلوات اللیل و النهار. و مذهب احمد. حنبل همین است. اما تکبیرات در او پنج است، بنزدیک ما یک تکبیر بکند و از پس او شهادتین بگوید، و دوم تکبیر بکند و از پس او صلوات «۲» بر محمد و آل محمد بگوید، و سوم «۳» تکبیر بکند و دعا کند مؤمنین و مؤمنات را، و چهارم تکبیر بکند و دعا کند مرده را اگر مؤمن باشد و لعنت کند اگر منافق باشد، و تکبیر پنجم بکند و نماز به او ختم کند. و شافعی گفت: تکبیر اول بکند و الحمد بخواند، و دوم «۴» بکند و شهادتین و صلوات «۵» و دعای مؤمنان بگوید، و تکبیر

سهام» ۶) بکند و دعای مرده بگوید، و تکبیر چهارم بکند و سلام باز دهد. و به مذهب ما، سلام باز دادن نیست در نماز مرده. و جمله فقها در اینکه خلاف کردند و میان ایشان خلاف است که: سلام در او فریضه است یا سنت. اما طهارت در او شرط نیست، و اگر چه اولیتر طهارت باشد، و اگر تیمم نکند نیز روا باشد، برای آن که او نماز نیست دعاست - چنان که گفتیم. و شافعی گفت: نماز است و بی طهارت درست نباشد و تا آب یابد، تیمم درست نباشد در او. و باو حنیفه گفت: طهارت باید و اگر آب یابد، و اگر نیابد تیمم روا بود. قوله: **إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ** خارج است مخرج تعلیل برای آن که، ایشان به -----  
----- (۱). اساس: جملا به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۲). لب: صلوات. (۳). آو، بم: سیم مل، لب: سیوم. (۴). آج، مل، لب تکبیر. (۵). همه نسخه بدلها: صلوات. (۶). آو، بم: سیم مل، لب: سیوم.

صفحه ۳۱۷: خدای و پیغامبر کافراند. **وَمَا تَأْتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ** و آنچه که مرده‌اند، بر فسق مرده‌اند، یعنی کفر، و در آیت دلیل است بر بطلان قول آنان که گفتند که: ایمان، اقرار به زبان و عمل به ارکان [باشد] «۱»، چه اگر چنین بودی منافقان را دو ثلث ایمان بودی، خدای تعالی نگفتی: **إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ**، با آن که بنزدیک ایشان، ایمان زیادت و نقصان پذیرد. قوله: **وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ** - الایه. تفسیر مثل اینکه آیت برفت، وجهی ندارد اعادت کردن، اما وجه حسن تکرار ابو علی گفت: ممتنع نباشد که «۲» اینکه دو آیت برای دو گروه از منافقان آمده باشد در دو وقت، و چون آیت وارد است مورد مذمت نفاق و اهلش، و وعظ مؤمنان و تحذیر ایشان از آن که چشم دارند به مال و فرزندان، و غبطت کنند بر آن منافقان را، و معلوم است که آنچه چنین باشد از وعظ و تحذیر و تذکیر، تکرار در او نیکو باشد. **وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ**، حق تعالی گفت: چون سورتی فرو فرستند «۳» و در آن جا امر باشد به ایمان و ثبات بر ایمان، و امر باشد به جهاد کافران، آنان که توانگران و خداوندان طول و استطاعت و مال باشند دستوری خواهند از تو و گویند: ما را رها کن تا با نشستگان باشیم با آنان که اهل جهاد نباشند از زنان و کودکان و بیماران و پیران. **رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ**، گفت: راضی شده‌اند به آن که با خوالف باشند، و خوالف گفتند: زنان و کودکان و پیران و بیماران و خداوند عاهت باشند که به آن معذور باشند در تخلف از جهاد. و خوالف، جمع خالفه باشد بر قیاس، و جمع خالف علی غیر قیاس فی حروف شاذة غیر مقیسه، نحو: هالك و هوالك، و فارس و فوارس، و غارب لا علی الموج و غوارب [۱۰۱-پ]، و **طَبَعَ** «۴» **بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ** ----- (۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. [.....]

(۲). آو، آج، لب اگر. (۳). آو، آج، بم، مج، لب: فرو فرستند. (۴). اساس و همه نسخه بدلها لله به قیاس با قرآن مجید و نظر بر مورد آیت، تصحیح شد.

صفحه ۳۱۸: **فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا** «۱». و اگر مانع بودی همه را مانع بودی. وجه دیگر آن که، معنی آن باشد که: ایشان از آن که ایمان در دل «۲» خود راه نمی‌دهند و هیچ اندیشه و نظر در ره معرفت ایزد - عز اسمه - و اعتقادات علم و عزم بر کارهای خیر و افعالی «۳» از طاعات که به دل توان کردن نمی‌کنند، به مثبت آنان‌اند که بر دل مهر دارند، و اینکه بر سبیل مذمت و ملامت گفت ایشان را و بر سبیل مبالغت و خبر دادن از آن که، ایشان در باب ایمان نیاوردن «۴» چون مختم علی قلوبهم‌اند و نمی‌دانند. **لَكِنَّ الرَّسُولَ** و لکن رسول خدای و مؤمنان جهاد می‌کنند به مال و جان. **وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ** ایشان را خیرات باشد، یعنی حسنات. مبرد گفت: **النِّسَاءُ الْحَسَنَاتُ** زنان نیکو هنرمند «۵» باشند، من قول الشاعره: **وَلَقَدْ طَعَنْتُ مَجَامِعَ الرِّبَلَاتِ** ربلات هند خیره الملکات و اینکه واحد خیرات است، بیانه قوله: **فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حَسَنَاتٌ** **وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ** «۶» و ایشان ظفر یافتگان به نجاح رسیدگان باشند و مراد یافتگان «۷». **أَعَدَّ اللَّهُ خَدَايَ تَعَالَى** برای ایشان معد کرده است و بیچاره «۸» بهشتهای که در او جویها می‌رود، یعنی زیر درختان او، و ایشان در آن جا مخلص «۹» مؤید باشند، چنان که در خبر است که: حق تعالی چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند و اهل دوزخ در دوزخ، منادی را بفرماید تا ندا کند: یا اهل الجنة خلود فلا موت ابدًا و یا اهل النار خلود فلا موت ابدًا ای اهل بهشت؟ جاودانی است شما را که با آن مرگ نباشد، و ای اهل دوزخ جاودانی است شما را که با آن مرگ نباشد. **ذَلِكَ الْقَوْلُ الْعَظِيمُ** آن،

رستگاری و ظفر «۱۰» و مراد یافتن بزرگوار است - جعلنا الله منهم بفضلہ و رحمته. تَمَّتِ الْمَجْلَدَةُ التَّاسِعَةُ [و یتلوه] «۱۱» المجلدَةُ العاشرةُ من المجلدات العشرين. [۱۰۲- ر]. ----- (۱). سورة نساء (۴) آیه ۱۵۵. (۲). اساس: دخول به قیاس با نسخه آو، و اتفاق جمیع نسخ، تصحیح شد. (۳). آج، افعال. (۴). آو: بیاوردن. (۵). مل: نیکوی بهر مند. (۶). سورة رحمن (۵۵) آیه ۷۰. (۷). مل باشند. (۸). آو، آج، مج: بیجارده. (۹). آو، آج و. (۱۰). آو، آج: ظفری. (۱۱). اساس: نا خواناست، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد مج ان شاء الله تعالی آو، مج: فی العاشرة قوله تعالی: وَ جَاءَ الْمُعَذَّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ [.....]

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتهد فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صداها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه  
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...  
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای  
 و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)  
 ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...  
 ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه  
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال  
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان  
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:  
[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور  
 کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی  
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل  
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق  
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱  
 به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده  
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار  
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،  
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی  
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از  
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،  
 خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی

همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».





مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

